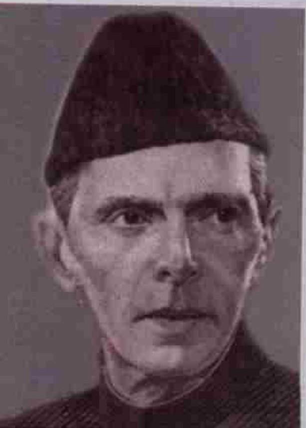
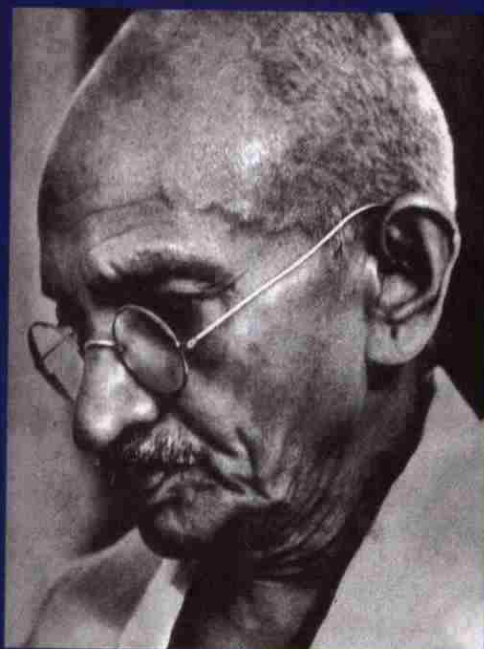
مثلث آسیایی

چین، هند و پاکستان

زیبا فرزین نیا







دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی

بسم الله الرحمن الرحیم

مثلث آسیایی: چین، هند و پاکستان

زیبا فرزین‌نیا

دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی
تهران ـ بهار ۱۳۸۸

فهرستنویسی پیش از انتشار

سرشناسه: فرزین‌نیا، زیبا، ۱۳۳۹ -
عنوان و نام پدیدآور: مثلث آسیایی: چین، هند و پاکستان؛ زیبا فرزین نیا؛ [به سفارش] دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
مشخصات نشر: تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری: ۲۲۵ ص.
شابک: 978-964-361-495-9

بها: ۲۷۰۰۰ ریال

وضعیت فهرستنویسی: فیپا.
موضوع: چین - روابط خارجی - هند.
موضوع: چین - روابط خارجی - پاکستان.
موضوع: هند - روابط خارجی - پاکستان.
موضوع: هند - روابط خارجی - چین.
موضوع: پاکستان - روابط خارجی - هند.
موضوع: پاکستان - روابط خارجی - چین.
شناسه افزوده: ایران. وزارت امور خارجه. دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
شناسه افزوده: ایران. وزارت امور خارجه. مرکز چاپ و انتشارات.
رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۸ ۲ م ۴ ف / ۴ / DS ۷۴۰
رده‌بندی دیویی: ۳۲۷ / ۵۱
شماره کتابشناسی ملی: ۱۷۳۰۶۶۳

مثلث آسیایی: چین، هند و پاکستان

زیبا فرزین نیا
چاپ اول: بهار ۱۳۸۸
تعداد: ۱۰۰۰ جلد
طراح: فرنوش دولتی
صفحه‌آرایی، طراحی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی:

مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه

دفتر مرکزی: مینی سیتی، میدان شهید محلاتی، خیابان تخل، خیابان وزارت امور خارجه
تلفن: ۵-۲۲۴۷۲۷۳۲، دورنگار: ۲۲۴۷۲۷۳۶
فروشگاه مرکزی: میدان انقلاب، اول کارگر شمالی، پاساژ البرز، شماره ۱۱، تلفن: ۹-۶۶۴۲۹۰۲۸
فروشگاه شماره ۲: خیابان شهید باهنر، خیابان شهید آقایی
صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۴۷۴۶، تلفن: ۲۲۸۰۲۶۶۲
فروشگاه شماره ۳: انتهای خیابان شهید باهنر، میدان شهید باهنر، تلفن: ۷۱-۲۲۲۹۲۲۷۰
فروشگاه اینترنتی:www.mofa.ir

فهرست مطالب

مقدمه

جهان در آستانه تحولاتی است که در آن قدرت بطور فزاینده ای در حال تغییر از غـرب به سمت شرق می باشد. چین و هند، پرجمعیت ترین کشورهای جهان در راه تبدیل شـدن بـه قدرتهای اقتصادی هستند. ژاپن به تدریج در حال ارتقاء سیمای نظامی خود می‌باشد. چالشهای پیش رو در آسیا خواه دارای دورنمایی امیدوارکننده باشد یا خیر، واضح است که قرن حاضر بـه احتمال زیاد یک قرن آسیایی است.

آینده این قرن آسیایی تا حدود بسیار زیادی به رابطه میان این دو غول آسیا، یعنی هند و چین، بستگی خواهد داشت. جامعه بین المللی باید با ابعاد نظامی، سیاسی و اقتصادی صـعود هند و چین روبرو شود. ظهور هند و چین در اوایل قرن بیست و یکم را به افزایش قدرت آلمان در قرن نوزدهم، و آمریکا در قرن بیستم تشبیه کرده اند. ون جیابـائو، نخـست وزیـر چـین، در یکی از ملاقاتهایش با نخست وزیر هند چنین بیان داشته: «وقتی ما با هم دست می دهیم همه جهان نظاره گر خواهند بود.» اما در حال حاضر خط سـیر روابـط هـنـد و چـین پیچیـده تـر از همیشه بوده و به رغم تحولات مثبت چند سال اخیر درک آنها دشوار است.

چین در حال دستیابی به آرزوی دیرینه خود یعنی تبدیل شدن به یـک قـدرت جهـانی است و این موفقیت چین باعث خواهد شد مدل توسعه یـافتگی از انحـصار غـرب خـارج شـود. قدرت دیگر در حال ظهور در قرن بیست و یکم هندوستان می‌باشد. به ندرت بحث شـده اسـت که آیا هندوستان از مدل چین پیروی می‌کند یا خیر. برخی اندیـشمندان استراتژیـست چینـی عقیده دارند که هندوستان شبیه چین نیست و در دنیـای امـروز یـک قـدرت اصلی محـسوب نمی‌شود و حتی برای آینده نیز یک قدرت بالقوه به شمار نمی‌رود.

هندوستان اولین مکانی بود که چین می‌توانست با دنیـای خـارج ارتبـاط داشـته باشـد. بیش از ۱۳۰۰ سال قبل یک راهب بودایی به نام زونگ زانگ(۶۴۴-۶۰۲ م) سـفری بـه غـرب انجام داد. او طی این مسافرت متون قـدیمی بـودایی و سانـسکریت را از هنـد بـه چـین آورد و امروزه زونگ زانگ های نوین- که دیگر راهبان نیـستند بلکـه سرمایه گذاران هـستند- بـرای

یافتن زمینه های مناسب جهت سرمایه گذاری و تجارت به هند و مخصوصا شهرهای دهلی نو، بمبئی و بنگلور می‌روند.

هنگامی هندوستان در محاسبات طراحان استراتژیست چینی مورد توجه قرار گرفت که آنها ظهور قدرت هندوستان را به عنوان یک رقیب احساس کردند. کشوری که در همسایگی چین قرار دارد. در نیمه اول قرن نوزدهم نیز چین با قدرت دیگری که در همسایگی‌اش بود (یعنی ژاپن که از الگوی غرب پیروی می‌کرد) برخورد داشت. ژاپن نه تنها دشمن پکن بود بلکه به چین حمله کرده و بخشی از خاک آن را اشغال کرد و در پی زیر سلطه درآوردن آن منطقه اشغال شده بود.

در زمان کنونی نیز در همسایگی جنوبی و غربی چین، فیل آسیایی (هند) ظاهر شده است. در سال ۲۰۰۴ اتال بیهاری واجپایی- نخست وزیر وقت هندوستان- یک برنامه بیست ساله را اعلام کرد به منظور اینکه هندوستان به جایگاه یک قدرت بزرگ دست بیابد. هر چند که هندوستان با زرادخانه هسته ای و توان نیروی دریایی اش قبلا نفوذ ژئوپولتیک خود را آغاز کرده بود و در پی این است که دامنه این نفوذ از منطقه محروم شده سنتی یعنی شبه قاره فراتر رود. برخی از ناظران چینی و بین‌المللی باور دارند که در آینده نزدیک برتری چین نسبت به هندوستان حفظ خواهد شد. این حرف ممکن است صحیح باشد اما هندوستان را نباید دست کم گرفت. قدرت گرفتن هندوستان ممکن است آهسته تر از چین باشد اما غیر واقعی تر نیست.

در حقیقت بخش اصلی رشد چین نتیجه سرمایه گذاری مستقیم خارجی بوده است. اما هندوستان برای رشد تولیدات کشورش می‌تواند به صنایع بومی و خانگی‌اش و همچنین پیشرفت بیش از حد در توسعه سرمایه انسانی کشورش تکیه داشته باشد. سیستم دموکراتیک هندوستان ممکن است از عدم کارایی و فساد رنج ببرد اما این سیستم ثابت کرده است که در مدیریت مشکلات این کشور وسیع و چند قومیتی توانا است. چینی‌ها اعتقاد دارند که اصلاحات سیاسی خواه ناخواه نسبت به رشد اقتصادی دیرتر انجام می‌شود. سیستم سیاسی چین در آینده ای نه چندان دور با مشکلات زیست محیطی و شکاف و عدم تعادل بین بخش‌های اقتصادی مواجه خواهد شد.

براساس نظریه واقع‌گرایی در روابط بین الملل، کشورها به شرایط ساختاری خود عکس‌العمل نشان داده و نهایت تلاش خود را در مقابله با مهمترین چالشهای امنیتی به عمل می آورند. نظرات مختلفی در مورد روابط این دو غول آسیایی ارائه شده است: برخی بر این

باورند که رقابت عمیق و دیرپای جغرافیایی-سیاسی، تشکیل دهنده روابط این دو کشور طی سالیان متمادی بوده است. این رقابت از دهها سال درگیری شدید، چند بعدی و مکرر بر سر روابط این دو کشور با سرزمینها و مردمی که در اطراف و بین آنها قرار دارند، نشأت می گیرد. بعضی از این هم فراتر رفته و می‌گویند هند و چین به عنوان قدرتهای رو به رشد در آسیا رقبایی طبیعی بوده و همچنان به رقابت بر سر افزایش نفوذ خود نه تنها در آسیای شرقی بلکه در خارج از آن ادامه می دهند. ولی معتقدند امکان ندارد رقابت هند و چین در آینده ای نزدیک به رقابتی خطرناک تبدیل شود اما چنانچه قابلیتهای نظامی و اقتصادی این دو کشور با همین سرعت افزایش یابد، این احتمال به وجود خواهد آمد.

برخی دیگر معتقدند هرگونه پیشرفت فاحش در روابط هند و چین غیر محتمل بوده و روابط میان این دو همچنان رقابتی باقی خواهد ماند. بعضی استدلال می‌کنند که دقیقاً به دلیل وجود این همه اختلافات ریشه ای بین هند و چین، دو طرف باید به لزوم اجتناب از تبدیل شدن تنشها به یک رقابت علنی پی ببرند. بنابراین یک رقابت خاموش محتملترین امکان است.

هر راه حلی که برای مدیریت تغییرات ژئوپولتیک در آسیا به کار رود نقش هندوستان در این تحولات غیر قابل انکار خواهد بود. برای چند دهه آینده فضای آسیا بر توازن قوا بین کشورهای ژاپن، هندوستان و چین متکی است.

برای برخی در پکن و سایر نقاط دیگر جهان خیلی روشن است که ایالات متحده برای مهار نفوذ چین در آسیا از رقبایی همچون هند و ژاپن استفاده می‌کند. ظهور قدرت چین به تحکیم اتحاد امنیتی ژاپن و آمریکا طی مدت زمان زمامداری بوش و کویزومی (۲۰۰۶-۲۰۰۱) کمک کرد. نتیجه ای که از رابطه بین ایالات متحده و ژاپن می‌توان گرفت این است که ایالات متحده با موفقیت تمام از ژاپن انگلستانی در خاور دور ساخته است و برای هندوستان آیا هدف از توافق هسته ای غیر نظامی بین ایالات متحده و هندوستان این نبوده است که به هندوستان کمک کند تا به یک قدرت جهانی در قرن ۲۱ تبدیل شود؟ از این منظر هدف واقعی زرادخانه هسته ای هندوستان چه کسی است؟ نه ایالات متحده نه روسیه و نه حتی پاکستان بلکه چین هدف اصلی است.

برای اینکه چارچوب‌های قدیمی قدرت که بر توازن قوا استوار است را به فرآیند سازمان‌های منطقه ای تبدیل کنیم نیازمند الگوی متفاوتی هستیم. هندوستان در اولین اجلاس سران آسیای شرقی[1] (EAS) در سال ۲۰۰۵ حضور داشته است و در سال ۲۰۰۶ نیز به صورت

---

[1] East Asian Summit (EAS)

یک عضو ناظر به پیمان شانگهای (SCO) ملحق شده است. هندوستان در مقابل برخی از تمرینات نظامی کشورهای شرق آسیا از جمله چین رفتار مناسبی داشته است. این عمل هندوستان مطابقت دارد با طرح کلی الگوی سیاست خارجی چین که در سال ۲۰۰۶ در اجلاس سران سازمان شانگهای توسط رئیس جمهور هوجین تائو ارائه شد. چین مانند همیشه تمایل دارد با همه طرف‌ها همکاری کند تا منطقه به سوی هماهنگی و یک ترکیب باثبات و با دوام که صلح و موفقیت همگانی را در پی داشته باشد رهنمون شود.

در پی خاتمه جنگ سرد، آسیا به عنوان قطب اقتصادی جهان ظاهر شده است. اما موفقیت و استقلال در این منطقه امنیت را تضمین نکرده است. هند و چین انگیزه‌های قوی دارند که یک جامعه موثر و پیشرفته در آسیا ایجاد شود تا بر مبنای آن بتوان راه حل‌های برنده- برنده (win-win) را برای تمام دولت‌های آسیایی به کار برد و برنامه‌هایی که در آن رقابت و عدم امنیت متقابل است کمتر مورد استفاده قرار بگیرد. همکاری بزرگ تر هند و چین بستر سازی این دو کشور به منظور حرکت به سمت یک اقتصاد جهانی و همچنین حفظ و ثبات مورد نیاز برای ادامه رشد و توسعه اقتصادی است.

در حالیکه اختلافاتی در ماهیت واقعی رقابت آینده هند و چین وجود دارد، این اتفاق نظر وجود دارد که این دو کشور از قدرت‌های مهم و تاثیر گذار در آینده جهان هستند. از این جهت شناخت هر چه بیشتر ظرفیتها و چالش‌های این دو کشور، تنشها و همکاری‌های دو قدرت آسیایی و همکاری‌ها و اختلافات آنها با پاکستان کشوری که در آسیای جنوبی در مقام دوم قدرت (پس از هند) قرار دارد و نقشی که این کشور در همکاری و رقابت دو قدرت آسیایی ایفا می‌کند، می‌تواند درک سیستم بین‌المللی آینده را ارتقا بخشیده و شناخت از تحولات آتی را برای ترسیم تصمیم‌گیری‌ها تسهیل نماید.

این کتاب موضوعات فوق را در پنج فصل تحت عناوین زیر مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد:

۱.صعود چین به موقعیت ابرقدرتی

۲. هند : ظرفیت‌ها و چالش‌ها

۳. روابط هند و چین: چشم اندازهای آینده

۴. هند وپاکستان : از درگیری تا اعتماد سازی

۵. روابط پیچیده چین با پاکستان.

در پایان لازم می‌دانم از جناب آقای دکتر سید رسول موسوی مدیر کل دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، جناب آقای دکتر منوچهر مرادی ناظر این طرح، آقایان حسین‌ملاعبداللهی، نبی سنبلی، قاسم ملکی و خانمها زهرا طاهری امین و فاطمه سلطانی که هر کدام نکات مهمی را در تصحیح مطالب به اینجانب متذکر شدند، سپاسگزاری نمایم.

فصل اول

صعود مسالمت‌آمیز چین به موقعیت ابرقدرتی



توسعهٔ سریع چین در سالهای اخیر توجه جهان را به خود جلب کرده است. تأثیرات جنبه های گوناگون صعود چین، از گسترش نفوذ و نیروی نظامیش گرفته تا تقاضای رو به رشد برای انرژی، در جامعهٔ بین المللی و همینطور در داخل و خارج چین موجب بحثهای مختلفی شده است. در نتیجه، دستاوردهای چین و مسیرش به سوی توسعهٔ بیشتر از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است.

چین از زمان آغاز رشد و اصلاحات اقتصادیش در سال ۱۹۷۸ بطور متوسط دارای رشد تولید ناخالص داخلی (GDP) سالانهٔ ۹/۴٪ (یکی از بالاترین نرخهای رشد در جهان) بوده است. بانک جهانی رشد اقتصادی چین در سال ۲۰۰۸ را ۹/۴ درصد اعلام کرد. در حالیکه در سال ۲۰۰۷ رشد اقتصادی چین به ۱۱/۴ درصد رسید که بالاترین رشد اقتصادی چین در ۱۳ سال گذشته بوده است.[۱] در سال ۱۹۷۸ اقتصاد این کشور کمتر از یک درصد اقتصاد جهان را شامل می‌شد و ارزش کل تجارت خارجی آن۲۰۶ میلیارد دلار برآورد شده بود. در سال ۲۰۰۵، چین چهار درصد اقتصاد جهان را به خود اختصاص داد و ارزش تجارت خارجیش ۸۵۱ میلیارد دلار بود. در حالیکه در سال ۲۰۰۷ حجم تجارت خارجی چین به ۲۲۰۰ میلیارد دلار رسید.[۲] این کشور همچنین صدها میلیارد دلار سرمایهٔ خارجی و بیش از یک تریلیون دلار سرمایهٔ داخلی غیر دولتی را جذب کرده است. تا چند سال پیش چین دارای خدمات ارتباطات تلفن همراه چندانی نبود؛ اما در سال ۲۰۰۵ ادعا می‌کرد که بیش از ۳۰۰ میلیون مشترک تلفن همراه (بیشتر از هر کشور دیگری) داراست.[۳] در سال ۲۰۰۸ حدود ۱۳۰ میلیون نفر در این کشور به اینترنت دسترسی داشته‌اند.[۴]

در واقع، چین به هدفی که در سال ۱۹۷۸ برای خود تعیین کرده بود رسیده: این کشور سطح رفاه مردمش را بطور قابل ملاحظه‌ای (اگرچه غالباً محدود و نامنظم) ارتقاء بخشیده است. این ۲۹ سال رشد و اصلاحات، عظمت نیروی کار، خلاقیت و قدرت خرید چین، تعهد این کشور به توسعه، و میزان انسجام ملی آن را به جهان نشان داده است؛ وقتی که همهٔ این ظرفیتها بسیج شوند، کمک این کشور به جهان به عنوان یک موتور رشد، بی نظیر خواهد بود.

به هر جهت نباید دیدن آن روی سکه را از دست داد. رشد اقتصاد به تنهایی تصویر کاملی از توسعهٔ یک کشور ارائه نخواهد کرد. جمعیت چین ۱/۳ میلیارد نفر است. هر مشکل کوچکی در توسعهٔ اقتصادی یا اجتماعی این کشور که این جمعیت عظیم را دربر گیرد، می‌تواند تبدیل به مسئله‌ای بزرگ شود، البته جمعیت چین هنوز به اوج خود نرسیده است؛ و تا سال ۲۰۳۰ این رقم به ۱/۵ میلیارد نفر می‌رسد. چین به لحاظ درآمد سرانه، کشوری در حال توسعه با درآمدی پایین و در ردهٔ صدم جهان قرار داشته و تأثیر آن بر اقتصاد جهانی هنوز محدود است.

چالشهای سختی که چین در مسیر تحول با آنها روبروست از محدودیتهایی ریشه می‌گیرد که این کشور برای بیرون کشیدن مردمش از منجلاب فقر پیش رو دارد. کمیابی منابع طبیعی موجود برای پشتیبانی از این جمعیت عظیم –به ویژه انرژی، مواد خام و آب- خصوصاً موقعی که میزان استفاده و بازیابی آن مواد پایین است، یک مانع فزاینده به شمار می‌آید. سرانهٔ منابع آب چین یک چهارم متوسط سرانهٔ جهان و سرانهٔ مساحت مزارع قابل کشت این کشور ۴۰٪ متوسط جهان می‌باشد. سرانهٔ منابع آلومینیوم، مس، گاز طبیعی و نفت چین به ترتیب ۹/۷، ۲۵/۵، ۴/۱ و ۸/۳ درصد میانگین جهان است.[۵]

در این فصل، برای آشنایی با تحولات ، اقدامات و ابزارهایی که به صعود چین به موقعیت ابر قدرتی کمک کرده است به سوالات زیر پاسخ داده می‌شود:

۱. پیشینه تاریخی که به این صعود کمک کرده چه بوده است؟
۲. اقداماتی که برای دستیابی به این موقعیت انجام شده چه بوده است؟
۳. ناسیونالیسم در پیشرفت چین چه نقشی داشته است؟
۴. برخورد آمریکا بعنوان ابر قدرت جهانی نسبت به پیشرفت چین چگونه بوده است؟

۱. پیشینه تاریخی

حزب کمونیست چین در سال ۱۹۲۱ تاسیس و در پی مبارزات طولانی و جنگ‌های داخلی در سال ۱۹۴۹ به رهبری مائو قدرت را به دست گرفته و چین جدید تاسیس شد. کشور چین جهش بزرگ به پیش و انقلاب فرهنگی مائو را پشت سر گذاشت و دوره اصلاحات را نیز طی کرد.[۶] مردم چین سال‌های سخت و دشواری را تجربه کردند پس از آن اصلاحات دنگ انجام شد و تا کنون که ۵۸ سال از تاسیس چین جدید می‌گذرد حزب کمونیست حاکم بلامنازع کشور است.

مساله اینجاست که چگونه از بطن تئوری مارکسیستی- لنینیستی، بازار آزاد سر برآورده است؟ این حزب مدعی است تئوری کمونیسم مورد استفاده آنان شکل چینی شده آن است و صرفا تشابه اسمی با کمونیسم دارد و بهتر است آن را کمون- کاپیتالیسم بنامیم. حزب کمونیست چین در دوره اخیر (۱۹۸۷ به بعد) بازی با کلمات و شعارهای ویژه کمونیست‌ها را کنار گذاشت و به تحلیل وضعیت داخلی و موقعیت جهانی خود پرداخت و از شعارگرایی به واقع‌گرایی رسید. نقد از درون را آغاز و از خط قرمزهای فرضی عبور کرد. خود را از قید شعارهای تهی از واقعیات رهانید و واقعیت‌ها را پذیرفت. مقامات حزبی به صراحت از انحرافات، کاستی‌ها و عقب ماندگی‌های چین سخن می‌گویند و از نقد خود ابایی ندارند و برای به دست آوردنش تلاش می‌کنند.

چینی‌ها مسائل و چالش‌های خود را به این ترتیب شناسایی کرده‌اند:

۱- فاصله بین مناطق شرقی و جنوبی با مناطق مرکزی و غربی از نظر اقتصادی،۲- فاصله زیاد بین شهرها و روستاها از لحاظ تامین تسهیلات، امکانات، درآمد، رفاه، سواد و امکانات بهداشتی و درمانی،۳- توسعه مناطق شرقی و جنوبی مشکلات زیست محیطی به وجود آورده و مصرف بیش از حد انرژی و مواد اولیه نگران کننده است.

لذا برای برون رفت از چالش‌های عمده ای که با آن درگیر هستند برنامه ریزی‌هایی کرده‌اند که کلیات آن بدین شرح است:

الف- توسعه هماهنگ مناطق، ب- توسعه هماهنگ شهر و روستا، ج- توسعه علمی مبتنی بر بازار آزاد، د- جامعه سوسیالیستی نوین، ه- تنش زدایی در عرصه بین‌المللی با شعار صلح و ثبات بین‌المللی و احترام متقابل و عدم مداخله در امور یکدیگر، و - ارتباط گسترده بین‌المللی و به خصوص احزاب در عرصه جهانی، ز- تعیین برنامه چشم‌انداز برای سال ۲۰۲۰ و ۲۰۴۹ (یکصدمین سال انقلاب چین)

الف- نظریه توسعه علمی

حزب کمونیست چین اهمیت زیادی به توسعه می‌دهد. دبیر کل جدید " هوجین تائو" نظریه توسعه همه جانبه علمی را مطرح کرد. محتوای این نظریه راهبردی است و بر این باور است که با شناخت موانع و مشکلات و ارائه راه حل و مدرنیزه کردن امور می‌توان به جهش بزرگ دست یافت.

در شانزدهمین کنگره خلق حزب کمونیست چین در سال ۲۰۰۲ نیل به جامعه مرفه سوسیالیستی مطرح شد. جامعه مرفه در آثار ادبی چین نشانه صفا و رضایت مردم از زندگی است. به این خاطر چینی‌ها فکر می‌کنند باید با هدف رضایت یک میلیارد نفر از مردم چین تلاش کنند .تحقق این اهداف نیازمند توسعه اندیشه ورزی است و توسعه اندیشه ورزی نیازمند تحول در اندیشه است.

حزب با تحقیق گسترده و عمیق در ابعاد اجتماعی اقتصادی و سیاسی به این نتیجه رسید که هر نظریه باید مبتنی و استوار بر فلسفه علمی باشد. از تاسیس چین جدید از سال ۱۹۴۹ تاکنون و از اجرای سیاست درهای باز و اصلاحات، چین دائما به تحول می‌اندیشید. کشور چین پس از اجرای سیاست اصلاحات به مراحلی از توسعه دست یافته است.(۷) این مرحله جدید خصوصیات جدید می‌طلبد. فعلا در نظام اقتصادی چین بازار آزاد تقریبا شکل گرفته است اما کامل نیست. چون نظام اقتصاد آزاد کامل و همه جانبه نیست و در مسیر توسعه به تضادها و مشکلات جدید بر می‌خورد، لذا نیازمند توسعه از دیدگاه علم است.

اکنون سطح زندگی مردم چین نسبت به گذشته بالا رفته و به هدف دنگ شیائوپینگ (دبیر کل سابق حزب) نزدیک شده اما هنوز مردم ثروتمند نشده‌اند. دنگ گفته بود که درآمد سرانه مردم باید به ۱۰۰۰ دلار برسد. هدف چین اکنون رسیدن به درآمد سرانه ۳۰۰۰ دلار است و برای رسیدن از ۱۰۰۰ دلار به ۳۰۰۰ دلار با چالش مواجه است. علاوه بر افزایش درآمد سرانه، باید کیفیت زندگی مردم ،بهداشت، درمان و آموزش ارتقا یابد تا توسعه سالم و پایدار برقرار شود و اینها پیش زمینه توسعه علمی است. حزب با جمع بندی تجربیات کشورهای دیگر و جمع بندی عملیات سوسیالیستی، نظریه علمی را مطرح کرد. چین در ۶۰ سال گذشته هم توسعه داشته و هم انحراف. با همه دستاوردهای خوبی که داشته هنوز ناهنجاری‌های زیاد و عوامل منفی فراوان است. با هدف رفع ناهنجاری‌ها و مشکلات موجود نظریه توسعه علمی طراحی شد تا با اجرای آن بتوان توسعه همه جانبه را پیش برد. با توجه به تجربیات دیگران از دهه پنجاه به بعد جهان به سمت توسعه حرکت کرده و کشورهایی که از

دیدگاه علمی به موضوعات نگاه کرده‌اند، پیشرفت بیشتری داشته‌اند و چین هم با استفاده از این تجربیات به توسعه علمی اهمیت داده و از نگاه صرفا توسعه ای به توسعه انسان محور توجه و از توسعه تک بعدی به توسعه همه جانبه معطوف شده است. از منظر الیت چین توسعه به تنهایی کافی نیست، توجه به انسان و محیط زیست و توسعه پایدار مدنظر چین است. توسعه علمی به معنی توسعه همه جانبه، پایدار و هماهنگ است. توسعه اقتصادی به عنوان اولویت سیاست‌های چین است. چین هنوز در مرحله اولیه سوسیالیستی قرار دارد و زمان زیادی می‌خواهد تا به هدف برسد. در رقابت‌های جهانی جایگاه چین باید ارتقا یابد که این به قدرت اقتصادی بستگی دارد و ارتقای سطح زندگی مردم و بهبود زندگی آنان شرط اساسی توسعه است.

توسعه نیاز به هماهنگ سازی در ابعاد مختلف دارد. از این جهت چین هماهنگ سازی را در پنج زمینه تعریف کرده است: هماهنگی بین توسعه شهر و روستا، هماهنگی بین منطقه‌ها، هماهنگی رشد اقتصادی و اجتماعی، هماهنگی بین طبیعت و انسان و هماهنگی داخلی و خارجی.

۱. هماهنگی شهر و روستا: ساخت اقتصادی چین دوگانه است، بین شهر و روستا فاصله خیلی زیاد است. چین در صدد است تفاوت و فاصله شهر و روستا را کم کرده و به ۳ مساله اهمیت می‌دهد: ۱- کشاورزی ۲- روستا ۳- روستائیان.

۲. هماهنگ سازی منطقه ای: توسعه اقتصادی در مناطق مختلف نامتوازن است. مناطق شرقی خیلی پیشرفته است، مناطق غربی و مرکزی عقب مانده است. سیاست راهبردی چین پروژه توسعه مناطق مرکزی و غربی باهدف توازن بین مناطق است.

۳. هماهنگی رشد اقتصادی و اجتماعی: توسعه اجتماعی و اقتصادی متوازن نیست. سرعت توسعه اقتصادی خیلی سریع تر از تکنولوژی، آموزش، بهداشت و درمان است. چین باید به توسعه فرهنگی و بهداشتی مردم اهمیت بدهد تا به توسعه همه جانبه برسد.

۴. هماهنگ سازی طبیعت و انسان: باید از محیط زیست حفاظت کرد و مصرف انرژی را بهینه نمود. از نظر چین این کشور به عنوان کارگاه جهانی مطرح است ولی منابع و انرژی آن غیر بهینه استفاده می‌شود. چینی‌ها می‌گویند: تولید چین جهانی است و آلودگی آن متعلق به کشور ما است، ما به بهسازی و کنترل مصرف اهمیت می‌دهیم.

۵. هماهنگ سازی داخلی و خارجی: صادرات و واردات چین به طور عادلانه باید توسعه یابد و از صادرات و واردات و سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی به طور مناسب استفاده شود.

این ۵ نظریه از شاخص‌های نظریه علمی است. چین در گذشته به سرعت و کمیت اهمیت می‌داد اکنون به کیفیت توجه می‌کند. چین توسعه صنعتی نوین را مدنظر دارد. مسیر اقتصادی چین درست است، اما روش آن صحیح نیست، بیش از حد از منابع مواد اولیه و انرژی استفاده می‌کند و به محیط زیست آسیب می‌رساند. با اصلاح روش توسعه مصرف انرژی و مواد اولیه کاهش می‌یابد. صنعتی شدن یک شمشیر دولبه است. کشورهای توسعه یافته مصرف انرژی را ۶۰ درصد و استفاده از منابع اولیه را ۵۰ درصد کاهش داده‌اند. چین با ادامه این روش توسعه دچار کمبود منابع می‌شود.

منابع انرژی چین ۷۰ درصد ذغال سنگ، ۱۱ درصد نفت، ۴ درصد گاز است و حتی در مورد آب نیز با کمبود مواجه هست. از این رو با اصلاح روش اقتصادی باید هزینه‌ها را کاهش و بهره وری را افزایش دهد. مسائل کشاورزی و روستائیان را به طور مناسب حل و فصل کند. انقلاب چین از روستا آغاز شد. مائو و دنگ همیشه به مسائل روستا اهمیت می‌دادند. گروه نسل چهارم به ریاست هووجین (دبیر کل فعلی حزب) بحث روستائیان را راهبردی می‌دانند. هوو رئیس کمیته مرکزی چین نوآوری را تشویق می‌کند. جامعه مرفه حامی محیط زیست و توسعه ایمن هدف توسعه است.

توسعه علمی باید توسعه صلح باشد. توسعه صلح آمیز جهان به نفع همه،و به نفع چین است. جهانی شدن به صلح کمک می‌کند و ملت‌ها را به هم نزدیک می‌سازد. برای رسیدن به هدف توسعه، صلح اجتناب ناپذیر است. کشور چین برای رسیدن به توسعه، صلح جهانی را تعقیب می‌کند و احترام متقابل، اعتمادسازی، صلح و برابری هدف اصلی چین است و اجرایی کردن این سیاست مهم است.(۸)

ب- جامعه سوسیالیستی نوین

جامعه هماهنگ سوسیالیستی چین جدیدترین استراتژی نوآوری حزب کمونیست چین به حساب می‌آید که در شانزدهمین کنگره حزب کمونیست در سال ۲۰۰۲ توسط دبیر کل حزب (جیانگ زمین) مطرح شد و در همان کنگره حزب برنامه جامعه مرفه همه جانبه هماهنگ ۵ ساله را تصویب کرد. (کنگره حزب کمونیست چین هر ۵ سال یک بار تشکیل می‌شود و اجلاس کمیته مرکزی هر سال یک بار.)

از سال ۱۹۶۰تا ۱۹۷۶ انقلاب فرهنگی چین به مبارزه قشری پرداخت و هماهنگی وجود نداشت. در سال ۱۹۷۸ در سومین جلسه کمیته مرکزی و یازدهمین کنگره حزب تصمیم

گرفته شد محور بحث‌های حزبی از مبارزه سطحی و غیر سازنده به توسعه اقتصادی معطوف شود.

از سال ۱۹۷۸ تا کنون سرعت رشد اقتصادی به طور میانگین به ۶/۹ درصد رسیده است. در دوره اول اصلاحات ۸۰ درصد مردم در روستاها زندگی می‌کردند و اکنون به ۶۰ درصد رسیده است. طی ۷ سال جمعیت ساکن شهرها ۶ درصد افزایش داشته، سالی ۱۰ میلیون نفر وارد شهرها شده‌اند. هدف از اجرای سیاست اصلاحات "سیستم اقتصادی با برنامه‌ریزی متمرکز" بوده و اکنون "سیستم بازار آزاد" شده است. قبل از اصلاحات همه باید برای دولت کار می‌کردند. اکنون هر کس آزاد است برای خود کار و تولید و تجارت کند. سیاست جدید در سواحل شرقی شروع شد . کاری که در غرب ۲۰۰ سال طول کشید چین در ۲۰ سال همان کار را کرد. البته آسیب‌هایی هم دید. کشور چین دچار تحول اقتصادی و دگرگونی در ساختار اجتماعی شده است. سالی ۵ میلیون نفر وارد دانشگاه می‌شوند. ۵۰ درصد متقاضیان ورود به دانشگاه را جذب می‌کند. آموزش و پرورش قبلا رایگان بود، اکنون دانشگاه شهریه می‌گیرد. بعضی کارمندان با وضعیت جدید انطباق ندارند. پرونده‌های فساد هم زیاد است.[۹]

بیماری سارس در سال ۲۰۰۳ هم دولت را متوجه کرد که باید به مسائل اقتصادی، اجتماعی و بهداشتی به طور هماهنگ بپردازد. درست است که بخش مهمی از مردم سطح زندگیشان بهبود یافته اما نباید ناهنجاری‌ها را نادیده گرفت. مسائل بیمه، بهداشت، درمان، آموزش و... باید مورد توجه باشد. در مرحله اول توسعه اقتصادی و سپس توسعه فرهنگی و در مرحله بعد دموکراسی سیاسی و در مرحله چهارم جامعه هماهنگ سوسیالیستی مد نظر است که حزب کمونیست چین به مراحل چهارگانه توجه دارد.

اهداف تاسیس جامعه سوسیالیستی چین دارای مراحل چند گانه است : قانون سالاری و دموکراسی، عدالت و انصاف، اعتماد و مهر، آرامش و نظم، هم زیستی انسان و طبیعت، ابتکار و نوآوری. تاسیس جامعه سوسیالیستی یک موضوع درازمدت است. لذا باید در ۵ زمینه کوشش انجام شود:

۱ـ توسعه امور اجتماعی ۲- عدالت و انصاف ۳- فرهنگ هماهنگ ۴- تغییر مدیریت اجتماعی ۵- افزایش ابتکار و اختراع.

توسعه اقتصادی پیش شرط سایر زمینه‌ها است. دنگ شیائوپنگ معتقد بود توسعه حیاتی است، توسعه باید متوازن باشد و امور اجتماعی را حل و فصل کند، لذا بر توسعه

روستاها تاکید دارد. عدالت و انصاف اجتماعی بسیار مهم است. چین باید نظام خوب داشته باشد و از تز حقوق دموکراتیک مردم حفاظت کند و نظام حقوقی را تغییر دهد و عدالت قضایی را توسعه دهد. مشکل منحصر به فرد چین بسط و تامین عدالت اجتماعی در ساختار آن است. اگر کسی در روستا به دنیا آمد باید در همان جا ثبت نام کند. ساکنان شهرها از بیمارستان، مدرسه، بهداشت ... استفاده می‌کنند و روستاها فاقد امکانات کافی هستند. دنگ شیائوپنگ معتقد بود بحث پیرامون سوسیالیسم و کاپیتالیسم بی فایده است، صرفا باید به توسعه اقتصادی بپردازیم و خود را از محاصره غرب نجات دهیم به این خاطر چینی‌ها دنگ را رهبر اصلاحات و طراح کل می‌دانند. دنگ توجه جامعه را از نقادی و جدل به توسعه هدایت کرد.[۱۰]

چین در سرمایه‌گذاری خارجی شاهد نفوذ فرهنگی هم هست. نفوذ فرهنگی در عرصه بین‌المللی نقش مهمی دارد که نباید از آن غافل شد. به قول دنگ پنجره‌های باز هوای تازه همراه با پشه دارد. در مرحله اول باید روحیه ملی را تقویت کرد تا تحت تاثیر تبلیغات غربی‌ها قرار نگیرد. غربی‌ها هم سود می‌خواهند هم از کمونیسم بدشان می‌آید و نهایتا قصد تغییر رژیم را دارند.

با توجه به تجربیات ۳۰ سال گذشته چین، دروازه‌های باز و همچنین مسائل و مشکلات فراوان نقد جامعه سوسیالیستی مطرح شد تا مشکلات را حل کرده و یک مشی راهبردی برای توسعه همه جانبه سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و ... انتخاب کند. در طول دوره دروازه‌های باز اولویت توسعه به شهرهای ساحلی داده شد. آن هم به خاطر شرایط و ویژگی‌های مناطق شرقی و ساحلی از قبیل بنادر، شرایط حمل و نقل، شرایط سرمایه‌گذاری، دسترسی به آب‌های آزاد و ارتباط سریع و آسان با کشورهای خارجی. در شرایطی که دولت سرمایه کافی برای سرمایه‌گذاری نداشت، دنگ شیائو پنگ رهبر وقت چین تصمیم گرفت در سواحل بیشتر سرمایه‌گذاری کند و طی ۲۰ سال گذشته مناطق شرقی نسبتا توسعه یافته است. در حالی که مناطق غربی و مرکزی از توسعه لازم برخوردار نیستند. اکنون دولت برای بسط عدالت و توسعه اصلاحات تصمیم گرفته است در مناطق مرکزی و غربی سرمایه‌گذاری کند و پروژه توسعه این مناطق را مطرح و اجرا می‌کند. از استان‌های شرقی هم خواسته است به این مناطق کمک کنند و سرمایه‌گذاری در این مناطق با شدت ادامه دارد.

چین بین سود و عدالت بحث سود را در اولویت گذاشت تا با دست پر بتواند عدالت را اجرا کند. اکنون چین موضوع عدالت را در دستور کار خود قرار داده است. حزب کمونیست چین نظریه توسعه علمی را مطرح کرد تا بتواند به توسعه مناطق شرقی و غربی بپردازد. اگر

کشوری جامعه بی ثبات داشته باشد به توسعه نمی رسد و از طرف دیگر کم توسعگی هم منجر به بی ثباتی می‌شود.

حزب کمونیست چین تجربیات تلخ و شیرین سال‌های گذشته را جمع بندی می کند و بیشترین اهمیت را به تئوری پردازی‌های نوین با توجه به تجربیات و واقعیات می‌دهد.

۲. ارزیابی اقدامات

بعد از سال ۱۹۴۹ که جمهوری خلق چین تاسیس شد، اندیشه راهبردی دولت اشتباه بود، چون حزب گرایش انقلابی داشت. تازه جنگ تمام شده بود و سازندگی صورت نگرفته بود. آرمان و آرزوی رهبری عالی اما خلاف واقعیات بود. حقیقت نادیده انگاشته شده بود. ابتدا همه زمین‌ها به روستائیان داده شد و در سال ۱۹۵۸ دوباره از مردم پس گرفته شد تا مجموعه دهکده‌ها ساخته شود. این کار روحیه فعال را از روستائیان گرفت و به روستائیان و کشاورزی آسیبی جدی رسید. روستائیان در شرایطی که زمین متعلق به خودشان بود، با انگیزه کار و تلاش می‌کردند. تولید خوب انجام می‌شد به علت آشنا نبودن رهبران و حزب به مسائل و مقتضیات اقتصادی چنین اشتباهاتی انجام شد. رهبری وقت شعار جهش بزرگ را بی آنکه پشتوانه علمی و فنی داشته باشد مطرح کرد و اشتباهات بزرگ و مخربی در این زمینه انجام داد.

آن موقع می‌خواستند فولاد را توسط روستائیان تولید کنند. فولاد تولیدی با امکانات ابتدایی قابل استفاده نبود. موضوع خودکفایی جو و گندم و غلات مطرح شد، آنچه خلاف طبیعت و شرایط آب و هوایی و جغرافیایی بود. این اقدامات و سایر کارهای نسنجیده و غیر علمی باعث خساراتی شد. پس از آن نقد نظریه جهش بزرگ مطرح شد و بحث اصلاحات و تجدید نظر طلبی شکل گرفت.

عامل منفی دیگر در آن دوره درگیری با حزب کمونیست شوروی و چالش با آن بود که فرصت سازندگی را از چین گرفت. رهبران با تجدید نظر طلبی مخالف بودند و هر سیاستی که نشان از نوآوری داشت با مخالفت مواجه می‌شد. عده زیادی مورد تصفیه قرار گرفتند. بخصوص در سال ۱۹۶۶ که مائو دستور داد انقلاب فرهنگی آغاز شود. اجرای آن فاجعه عظیمی برای کشور چین به حساب می‌آمد. همه نظام چین به هم ریخت. رئیس جمهور وقت بدون محاکمه زندانی شد. بسیاری از رهبران حزبی و دولتی مورد بازخواست و هتک حرمت قرار گرفتند و کناره گیری کردند و کشور ضرر بسیاری دید.

در ماه سپتامبر ۱۹۷۶ مائو در گذشت. پیرامون چگونگی اداره کشور بحث‌های جدی آغاز شد که آیا سیاست مائو ادامه یابد یا اصلاح شود. در سال ۱۹۷۸ دنگ شیائوپنگ اعلام کرد از مباحث قشری و سطحی بپرهیزیم و باید به بحث‌های اقتصادی و سازندگی بپردازیم. برخی سیاست‌های مائو وارد و محافظه کاران بر اجرای آن تعصب داشتند. حزب کمونیست تحلیل حقیقت گرایانه مائو را مطرح کرد. بنابراین، تاسیس چین جدید توسط مائو غیرقابل چشم پوشی است. اما همانطور که مائو در ایجاد چین نو نقش عظیمی داشت اشتباهاتی هم کرد. هنوز اندیشه مائو در چین تحلیل می‌شود چون آثار، مقاله‌ها و نظریه‌های مائو بخصوص دیالکتیک آن راهبردی و تئوری تضاد و عملیات بسیار مهم است.

با حل و فصل این مسائل توسعه در چین با سرعت به پیش می‌رود. حزب به اندیشه‌ورزی اهمیت می‌دهد. هر دولت یا حزبی اگر بخواهد کشور را مدیریت کند باید اندیشه راهبردی داشته باشد. نظریات و راههای اجرایی باید مستمرا ارزیابی و اصلاح شوند.

با همین نگاه ارزیابی و اصلاح، حزب متوجه شد سیاست درهای باز اقتصادی اشتباهاتی هم داشته است. در ابتدای اتخاذ سیاست درهای باز بدون استراتژی از سرمایه‌گذاری استقبال می‌شد. شرکت‌های خارجی آلاینده‌های زیادی به محیط زیست وارد کردند. مصرف انرژی افزایش یافت. محیط زیست انسانی تخریب شد و توجه بیش از حد به منطقه شرقی و ساحلی و غفلت از مناطق مرکزی و غربی فاصله بین شرق و غرب را افزایش داد. درآمد مردم در مناطق توسعه یافته و توسعه نیافته بسیار متفاوت است و فاصله شدید طبقاتی ایجاد شده است. به این خاطر همانطور که اشاره شد نظریه توسعه علمی و بعد هم ایده جامعه سوسیالیستی مطرح شد.

این تجربیات می‌تواند برای توسعه اقتصادی ایران مفید باشد. البته شرایط ایران و چین متفاوت است. چین هم با فشار شدید غرب مواجه هست و با توسعه می‌خواهد در مقابل فشار غرب ایستادگی کند.

تجربیات چین بیشتر بعد از تاسیس چین جدید است بخصوص جهش بزرگ و انقلاب فرهنگی که مائو مطرح کرد. سنت گرایان مایل به نقد سیاست‌های مائو نیستند. البته اقدامات برجسته مائو باید در کنار برخی سیاست‌های غلط او مورد ارزیابی و نقد قرار گیرد.

پس از سیاست درهای باز ۱۹۷۸ چین با سرعت اقتصاد خود را توسعه داده است. رشد تولید ناخالص داخلی دو رقمی شده، صادرات رشد چشمگیری داشته و قیمت‌ها ثابت مانده و درآمد و اشتغال افزایش یافته است. افزایش تولید غلات و افزایش درآمد روستائیان برای چین دشوار است. اگر چه جمهوری خلق چین مبنای توسعه کشاورزی را بر صنعت گذاشته و

سرمایه‌گذاری برای توسعه نقش حیاتی دارد. میانگین سرمایه‌گذاری جهانی حدود ۳۸ درصد است که این رقم در چین به ۷۰ درصد رسیده است. این نسبت سرمایه‌گذاری با مصرف متناسب نیست و صرفه جویی در مصرف انرژی و حفظ محیط زیست در دستور کار دولت چین است. برای تولید یک تن فولاد چین ۷ برابر آمریکا و ۱۵ برابر ژاپن مواد اولیه و انرژی مصرف می‌کند. اقتصادچین بسط و توسعه یافته اما آلودگی زیست محیطی هم افزایش یافته و چین طبق نظریه توسعه علمی می‌خواهد به توسعه هماهنگ برسد. شانگهای پایتخت اقتصادی چین پیشرفته است، اما بعضی از مناطق و شهرها و روستاها خیلی عقب افتاده هستند. طرح توسعه مناطق مرکزی و غربی و ۸ استان منطقه مرکزی باید بسط و توسعه یابد و صنایع کهنه باید بازسازی و نوسازی شوند.

هو جین تائو رییس جمهوری خلق چین در نشست سالانه مجمع آسیایی " بوآئو" در جنوب چین در سال ۲۰۰۶ گفت: چین مسیر توسعه صلح آمیز را ادامه می‌دهد و هرگز درصدد دخالت درامور داخلی کشورهای دیگر نیست . وی افزود: سیاست چین تدافعی است و این کشور هرگز به دنبال برتری طلبی و سلطه جویی نیست . رییس جمهوری چین با بیان این مطلب که جهان به سمت چند جانبه گرایی به پیش می‌رود و این مساله برگشت ناپذیر است ، گفت : اکنون جهانی شدن اقتصاد تعمیق و انقلاب علمی و فنی در جهان تسریع شده‌است و آینده چین با آینده جهان بیش از پیش پیوند خورده است.

وی با تشریح دستاوردهای کشورش در سه دهه گذشته، گفت: از زمان اجرای سیاست اصلاحات و درهای باز در سه دهه قبل این کشور بیش از ۷۸۰ میلیارد دلار سرمایه خارجی جذب کرده است. رییس جمهوری چین گفت: در آغاز سیاست اصلاحات و درهای باز ، چین بیشتر از۲۵۰ میلیون نفر فقیر داشت و اکنون این رقم به۱۰ میلیون نفر کاهش یافته است. "هو" اضافه کرد: ما در ۱۰درصد رشد اقتصادی جهان و ۱۲ درصد توسعه تجارت جهانی سهم داریم و به خاطر ۵۶۰ میلیارد دلار واردات درسال، بیش‌از ۱۰ میلیون فرصت شغلی برای شرکای خود ایجاد کرده‌ایم.(۱۱)

رشد تولید ناخالص داخلی چین تا ۲۰۲۰ باید دو برابر سال ۲۰۰۰ شود و مصرف انرژی باید ۲۰ درصد کاهش یابد. در برنامه چشم‌انداز ۲۰۲۰ میزان تولید ناخالص داخلی چین معادل ۴ تریلیون دلار پیش بینی شده است. درآمد سرانه از ۱۰۷۰ دلار در ۲۰۰۶ باید در سال ۲۰۲۰ به ۳۰۰۰ دلار برسد. ۱/۳ میلیارد نفر جمعیت اگر ۳۰۰۰ دلار سرانه درآمد داشته باشند رقم بسیار بالایی است و قدرت زیادی برای چین ایجاد می‌کند. اگر هر چینی روزی یک

تخم‌مرغ بخرد یک کوه می‌شود و اگر یک تخم مرغ پس انداز کند یک کوه پس‌انداز می‌شود. از این جهت توسعه چین می‌تواند در توسعه صلح و ثبات و امنیت جهان نقش مثبت ایفا کند. یک محیط صلح آمیز و با ثبات برای چین و جهان مفید است.[۱۲]

الف- تنظیم اولویتها

از زمان سومین جلسهٔ عمومی یازدهمین کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست چین در سال ۱۹۷۸ رهبری این کشور بر توسعهٔ اقتصادی دقت نظر بیشتری داشته است. این کشور تاکنون از طریق دستاوردهایش مسیر راهبردی جدیدی را مشخص کرده که باوجود مغایرت با جریانات تاریخی مناسب شرایط ملی این کشور می‌باشد. این مسیر نوسازی را می‌توان "راه توسعه به سوی صعودی صلح آمیز" نامید. برخی از قدرتهای در حال ظهور در تاریخ مدرن منابع کشورهای دیگر را از طریق تهاجم، استعمار، گسترش نفوذ یا حتی جنگهای تجاوزکارانهٔ وسیع به غارت می‌برند. اما برخی معتقدند ظهور جمهوری خلق چین جدید ناشی از سرمایه، تکنولوژی و منابع کسب شده از راههای صلح آمیز بوده است.

مهمترین انتخاب استراتژیک چینیها پذیرفتن جهانی سازی اقتصادی به جای فاصله گرفتن از آن بوده است. در اواخر دههٔ ۱۹۷۰ وقتی انقلاب تکنولوژیک و موج جدیدی از جهانی‌سازی اقتصادی با حرکتی عظیم آشکار شد، پکن این روند را کاملاً درک کرده و تجربیات غلط انقلاب فرهنگی را تغییر داد. دنگ شیائوپینگ و دیگر رهبران چینی بر اساس این قضاوت که تحول چین به جایگاهش در یک جهان آزاد بستگی خواهد داشت، تصمیم گرفتند فرصتهای تاریخی را غنیمت شمرده و اقدامات خود را به سمت توسعهٔ اقتصادی متمرکز نماید. اجرای اصلاحات به معنای گسترش و تقویت بازارهای داخلی و استفاده از بازارهای بین المللی است.[۱۳]

چین در دههٔ ۱۹۹۰، به خاطر بحران مالی آسیا و متعاقباً مبارزه میان نیروهای طرفدار روند جهانی سازی و مخالفان آن، بار دیگر با یک انتخاب استراتژیک روبرو شد. تصمیم این کشور مبنی بر مشارکت در این روند آنرا با چالشی جدی روبرو کرد. اما پکن با ارزیابی دقیق مزایا و مضرات شکوفایی اقتصادی و درس گرفتن از تاریخ اخیر تصمیم گرفت با پیوستن به سازمان تجارت جهانی و تشدید اصلاحات اقتصادی داخلی، حتی به این رشد اقتصادی گسترش بخشد.

چین فرایند نوسازی کشور خود را عمدتاً بر منابع داخلی استوار ساخت. در این مسیر بر نوآوریهای عقیدتی و سازمانی، و بازسازی های صنعتی تکیه کرد. این کشور با کشف بازار داخلی رو به رشد و انتقال پس‌اندازهای شخصی و وسیع مردم به سرمایه گذاری، جنبشی جدید به اقتصادش بخشیده است. پتانسیلهای مردم در حال افزایش بوده و به پیشرفت تکنولوژیک این کشور شتاب داده است.

رهبران چین در تعقیب هدف صعود صلح آمیز سعی کرده‌اند روابط این کشور را با همهٔ کشورهای جهان ارتقاء بخشند. پکن به رغم فراز و نشیبهای روابطش با ایالات متحده و همچنین دیگر تحولات فاحش در سیاست بین المللی مانند فروپاشی اتحاد شوروی، بر این اعتقاد اصرار داشته که در جو بین المللی حاضر برای چین فرصتها بیشتر از چالشها می‌باشد.

ب- مقابله با چالش‌ها

طبق برنامه های استراتژیک چین ۴۳ سال دیگر طول می‌کشد -تا سال ۲۰۵۰- تا بتوان این کشور را کشوری پیشرفته و مدرن در حد متوسط نامید. همانطور که قبلاً توضیح داده شد کمبود منابع اولین مشکل این کشور محسوب می‌گردد. دومین مسئله مشکل زیست محیطی است: آلودگی، مواد زائد و میزان پایین بازیابی همه با هم مانع بزرگی را برای دستیابی به یک توسعهٔ پایدار فراهم می‌آورند. سومین مشکل فقدان هماهنگی میان توسعهٔ اجتماعی و اقتصادی است.

مشکل آخر در یک رشته از تنشهایی که پکن باید با آنها مقابله کند منعکس می‌شود: بین رشد تولید ناخالص داخلی بالا و پیشرفت اجتماعی، بین تکنولوژی پیشرفته و فرصتهای شغلی فزاینده، بین کنترل پیشرفت در مناطق ساحلی و تسریع آن در داخل، بین تقویت شهرسازی و ارتقاء وضعیت اراضی کشاورزی، بین کاهش خلأ میان غنی و فقیر و حفظ کارایی و انرژی اقتصادی، بین جذب سرمایهٔ خارجی بیشتر و افزایش رقابت سرمایه گذاریهای بومی، بین تشدید اصلاحات و حفظ ثبات اقتصادی، بین افتتاح بازارهای داخلی و تحکیم استقلال، و بین ترویج رقابت بازارمدار و رسیدگی به مردم محروم. به منظور مقابله با این مشکلات نیاز به یک مجموعه سیاستهای هماهنگ جهت تقویت روند توسعه است که هم سریعتر و هم متعادلتر باشد.

سیاستهایی که دولت چین در برابر این سه چالش بزرگ اجرا کرده و اجرای آنها را ادامه خواهد داد می‌توانند به عنوان سه راهبرد عمده خلاصه شوند:

راهبرد اول سبقت جستن بر الگوی قدیمی روند صنعتی شدن و ارائهٔ الگویی جدید است. از جمله ویژگیهای این الگوی قدیمی رقابت برای دستیابی به منابع از طریق جنگهای خونین و سرمایه گذاری بالا، مصرف بالای انرژی و آلودگی زیاد بود. چنانچه چین این مسیر را ادامه می‌داد هم خود و هم دیگران را متضرر می‌ساخت. این کشور در عوض مصمم به ایجاد الگوی جدید صنعتی سازی براساس تکنولوژی، کارایی اقتصادی، مصرف پایین منابع طبیعی به نسبت میزان جمعیتش، آلودگی زیست محیطی کمتر و تخصیص بهینهٔ منابع انسانی می‌باشد. دولت چین سعی دارد راههای جدیدی برای کاهش درصد منابع انرژی وارداتی کشور و اتکاء بیشتر بر منابع داخلی بیابد. هدف ایجاد یک" جامعهٔ مقتصد" است.

راهبرد دوم سبقت جستن بر راههای سنتی پدید آمدن ابرقدرتها و همچنین این ذهنیت جنگ سرد است که روابط بین المللی در راستای خطوط عقیدتی تعریف می‌شود. چین راه آلمان را که به جنگ جهانی اول انجامید یا مسیر آلمان و ژاپن را که جنگ جهانی دوم را سبب گشت و منابع کشورهای دیگر را به غارت بردند و راه استکبار را در پیش گرفتند، تعقیب نخواهد کرد. این کشور همچنین از ابرقدرتهایی که در طول جنگ سرد برای دست یافتن به سلطهٔ جهانی دست به رقابت زدند، تبعیت نخواهد کرد. بلکه اختلافات عقیدتی را کنار خواهد گذاشت تا به صلح، توسعه، و همکاری با دیگر کشورهای جهان دست یابد.

راهبرد سوم کنار گذاشتن روشهای از رده خارج کنترل اجتماعی و ساخت یک جامعهٔ سوسیالیستی هماهنگ است. عملکرد دولت چین به تدریج تغییر یافته است. این کشور در حال تقویت سازمانهای دموکراتیک خود و حکومت قانون بوده و سعی دارد جامعهٔ باثباتی براساس یک تمدن معنوی[1] بسازد. اکنون برنامه های آموزشی، اخلاقی و عقیدتی زیادی در این کشور آغاز شده است.

در اجرای این سه راهبرد نیروهای پویای متعددی قابل ذکر هستند. مثلاً دسته های زیادی از شهرهای به سرعت در حال توسعه در نواحی شرقی و جنوبی ساحلی چین وجود دارد و تعداد مشابهی نیز در مناطق مرکزی و غربی این کشور در حال پیدایش می‌باشند. این شهرها موتور اصلی رشد را تشکیل داده، مراکز عمدهٔ تجاری و تولیدی به شمار آمده و نیروی کار روستایی مازاد را جذب خود می‌کنند. آنها همچنین دارای پویایی بسیار بالا، فرهنگ پیشرفته و تجربهٔ بین المللی غنی می‌باشند. گسترش و حجیم شدن طبقه متوسط چین (از نظر درآمد) و نیاز فزاینده به بازارهای جهانی عمدتاً از این مناطق ریشه می‌گیرد.

---

[1] Spiritual Civilization

مازاد کارگران روستایی چین که دارای انگیزه‌ای قوی برای فرار از چنگال فقر می‌باشند، نیروی دیگری است که جامعهٔ چین را به سوی تمدن صنعتی سوق می‌دهد. سالانه حدود ده میلیون روستایی به روشی منظم و حمایت شده به مناطق شهری مهاجرت می‌کنند. آنها شهرهای چین را هم با پویایی نو و بازارهای جدید روبرو می‌سازند و هم به پایان بخشیدن عقب ماندگی مناطق روستایی کمک می‌کنند. نوآوری در علم، تکنولوژی و فرهنگ نیز چین را در قرن بیست و یکم به سمت مدرنیزه شدن و موفقیت پیش می‌برد.

دولت چین اهدافی را برای توسعهٔ کشور ظرف ۵۰ سال آینده تنظیم کرده است. این دوره به سه مرحله تقسیم می‌شود: در اولین مرحله (۲۰۰۰ تا ۲۰۱۰) تولید کل ناخالص ملی باید دوبرابر شود. در مرحلهٔ دوم یعنی پایان سال ۲۰۲۰ این میزان باید مجدداً دوبرابر شود که انتظار می‌رود سرانهٔ آن به ۳۰۰۰ دلار برسد. در مرحلهٔ سوم (از۲۰۲۰ تا ۲۰۵۰) چین به پیشرفت ادامه می‌دهد تا تبدیل به کشوری سوسیالیستی، موفق، دموکراتیک و متمدن شود. تا آن زمان این کشور در ردهٔ کشورهای پیشرفته قرار خواهد گرفت. در این صورت می‌تواند ادعا کند که به صعودی موفقیت آمیز دست یافته است.[۱۴]

ج- رشد نظامی چین

گرچه چین معتقد است که صعودی صلح آمیز را دنبال می‌کند اما گزارش‌ها حکایت از گسترش و رشد صنایع نظامی چین هماهنگ با رشد اقتصادی این کشور دارد. چین در ۲۹ دسامبر سال ۲۰۰۶ آخرین *گزارش* رسمی خود را در مورد دفاع ملی منتشر کرد.[۱۵] اگرچه این سند از نظر حقایق و ارقام مالی بسیارمبهم است، اما اطلاعات کافی را برای بررسی نقش سیاسی و امنیتی جهانی و منطقه‌ای چین در اختیار تحلیلگران و سیاستگزاران می‌گذارد. دو جنبهٔ مهم این سند (طرح نوسازی دفاعی و بودجه دفاعی)، با توجه به رقابت سیاسی و اقتصادی میان این کشور و کشورهای رقیب بسیار قابل تأمل است. برخی معتقدند این گزارش نه تنها به خاطر پی بردن به برنامه دفاعی چین بلکه به علت درک اهمیت تهیه چنین گزارشی حائز اهمیت است.

چین در مورد موضوع نوسازی دفاعی بر نقش مکانیزه کردن و اطلاعات سازی[1] در روند نوسازی نهایی ارتش تأکید داشته و یک استراتژی سه مرحله‌ای وضع کرده که حدود سال ۲۰۵۰ هنگامیکه بتواند در جنگ اطلاعاتی[2] (جنگی که ماهیتاً از سرعت بالا و تکنولوژی برتر

---

[1] Informationization
[2] Informationized War

برخوردار است) به پیروزی دست یابد، تکمیل می‌گردد. این کشور در اقدامات مقدماتی برای یک جنگ اطلاعاتی سعی دارد تضمین کند که نیروهای مسلح چین «ذاتاً انقلابی، مدرن و منظم» و کاملاً سازگار با هرگونه تحولی در امور نظامی هستند. به این منظور دست به تلاشهایی برای ایجاد یک سیستم فرماندهی عملیاتی مشترک و ارتقاء نظامهای یکپارچگی خدمات و تسلیحات زده است. ارتش آزادیبخش خلق[1] و برنامه های آموزشی آن اکنون بر تکنولوژی و نوآوری بیشتر متمرکز شده است. این کشور همچنین آگاهانه تصمیم به کاهش نیروی ارتش آزادیبخش خلق به مرور زمان گرفته تا جایگاه بیشتری برای تکنولوژی و بهینه سازی منابع قائل شود.

چین در راستای تلاش برای طرح یک برنامهٔ تسلیحاتی درازمدت با رویکرد علمی، موازنهٔ نیازهای تجهیزاتی و موجودی منابع را دنبال کرده است. نیازهای تجهیزاتی باید از طریق بررسی امکانات و استراتژیهای عمرانی بر اساس اهداف، جهت‌گیریها و اولویتها برطرف گردند. به علاوه، چین در جستجوی مکانیزم توسعه یافته‌ای برای تکنولوژی و علوم دفاعی به منظور تأمین نیازهای نظامی برخوردار از تکنولوژی برتر می‌باشد. ارتش آزادیبخش خلق برای سیستمهای پشتیبانی تجهیزات نظامی داخلی مکانیزم‌هایی را ایجاد کرده است؛ همچنین به منظور ارتقاء «توسعه سیستماتیک و سازمانی قابلیتهای پشتیبانی و عملیاتی تجهیزات» به توسعه نیروهای پشتیبانی تجهیزات، آموزشهای پشتیبانی تجهیزات، و آموزشهای مقدماتی پرسنل استفاده کننده از تجهیزات کنترل کیفیت شده پرداخته است. چین طی دو سال گذشته به منظور برطرف سازی مشکلات سیاستهای خرید تسلیحات دست به اقداماتی زده و درصد بودجه خرید آنها را از ۱۰٪ به ۲۰٪ یعنی دو برابر افزایش داده که مؤید تصمیم جدی به تحکیم نیروی نظامی کشور می‌باشد.

چین در زمینه بودجه دفاعی افزایش هزینه های دفاعی را با سرعت پیشرفت اقتصادی مرتبط ساخته است. اقتصاد این کشور در سالهای ۲۰۰۴ و ۲۰۰۵ به ترتیب ۱۰/۱ و ۱۰/۲ در صد رشد داشته و طبق برآورد صندوق بین المللی پول در هر یک از سالهای ۲۰۰۶ و ۲۰۰۷، ۱۰٪ رشد داشته است. در این گزارش رسمی عنوان شده که از سال ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۵ نرخ رشد متوسط هزینه سالانه امور دفاعی ۱۵/۳۶ درصد ثبت شده است که پس از کسر فشار تورم براساس شاخص قیمت مصرف کننده به چیزی حدود ۱۰٪ متوسط نرخ رشد واقعی سالانه

[1] People's Liberation Army - PLA

تبدیل می‌شود. بودجه دفاعی سال ۲۰۰۶ معادل ۳۵/۶ میلیارد دلار آمریکا تنظیم شده که نسبت به بودجه ۳۰ میلیارد دلاری سال ۲۰۰۵ یک افزایش ۱۲/۵ درصدی نشان می‌دهد.

اما ارقام مالی منتشره چین برای سال ۲۰۰۶ بسیار کمتر از برآورد سازمان اطلاعات دفاعی آمریکا (DIA) است. این سازمان این رقم را بین ۷۰ تا ۷۵ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۵ تعیین کرده است. چین در سال ۲۰۰۵ هزینه دفاعی خود را در سطح ۱/۳۵٪ تولید ناخالص داخلی، در مقابل ۴/۰۳٪ آمریکا، ۷/۱۲٪ انگلیس و ۲/۴۵ ٪ روسیه تثبیت کرد. اما طبق برآوردهای سیپری SIPRI چین ۲/۳ تا ۲/۴ درصد از تولید ناخالص داخلی خود را صرف دفاع ملی می‌کند. با تعیین ۲/۴٪ به عنوان معیار حداقل و در نظر گرفتن ۱۰٪ نرخ رشد تولید ناخالص داخلی چین در سال ۲۰۰۶، بودجه دفاعی در سال ۲۰۰۶ می‌تواند حدود ۶۰ میلیارد دلار یعنی سه برابر بودجه دفاعی هند در سال ۷-۲۰۰۶ باشد. با افزایش معیار به سه درصد تولید ناخالص داخلی، بودجه دفاعی چین در همین سال به ۷۴ میلیارد دلار خواهد رسید.(۱۶)

۳. ملی گرایی در چین

الف ـ پیشینه ناسیونالیسم چین

پیش از قرن نوزدهم وقتی چین هنوز یک امپراتوری بود، ناسیونالیسمی وجود نداشت. پس از شکست فجیع چین از نیروهای بریتانیایی در جنگ تریاک در سالهای ۱۸۴۲-۱۸۴۰، که نه تنها به تجزیهٔ امپراتوری چین بلکه به شکست استقلال ملی و سلطه قدرتهای امپریالیستی انجامید، سرآمدان سیاسی چین دکترینهای ناسیونالیستی مدرن را برای دفاع از کشور و اصلاح آن پذیرفتند. از آن زمان تاکنون تلاش ناسیونالیستها جهت زدودن ننگ حقارت چین به دست امپریالیستها موضوع مکرر سیاست چین را تشکیل داده است. تقریباً همهٔ رهبران سیاسی قدرتمند چین از اوایل قرن بیستم تاکنون در تلخی شدید این احساس حقارت سهیم بوده و مصمم به احیای غرور و حیثیت چین، و همچنین جایگاه به حق آن در جهان هستند.

در اوایل قرن بیستم، ناسیونالیسم چین در یکی از ابتدائی ترین اشکالش، نه بصورت واقعگرا بلکه به عنوان یک حرکت نژادی در تلاش برای دست یافتن به حکومت[1] به رهبری اکثریت هان[2]، شروع به براندازی سلسلهٔ چینگ[3] (که به رهبری اقلیت مانچو بر چین حکومت داشتند) کرد. ناسیونالیسم نژادی، ملت را یک گروه نژادی می‌داند که جنبهٔ سیاسی به آن داده

---

[1] State -Seeking
[2] Han
[3] Qing Dynasty

شده و غالباً برای ایجاد یک کشور-ملتِ نژادی دست به تشکیل دولت می‌زنند. پس از سقوط سلسله کینگ در سال ۱۹۱۱، کومین تانگ[1] و سپس حزب کمونیست چین در سال۱۹۴۹ این کشور را یک جامعهٔ سیاسی چند نژادی تعریف کردند. امروزه ناسیونالیسم نژادی تنها در میان اقلیتهای مرزی چین مانند تبتیها[2] ، اویغورها[3] و مغولها که حق ایجاد ایالتهای مستقل را ندارند، زنده باقی مانده است. از نظر پکن این گروهها تهدیدی جدی برای اتحاد یک کشور چینی چندنژادی را مطرح می‌کنند و در نتیجه برای سرکوب ناسیونالیسم نژادی دقت فراوانی اعمال شده است.

ناسیونالیسم لیبرال در اوایل قرن بیستم به عنوان ابزاری برای توسعهٔ چین از طریق اصلاحات سیاسی و اجتماعی معرفی شد. این مکتب مردم را گروهی از شهروندان تعریف می‌کند که وظیفهٔ حمایت و دفاع از حقوق کشورشان در جهانِ کشور ـ ملتها، همچنین تعقیب آزادیهای فردی را برعهده دارند. اصلاحات دورهٔ بعد از مائو در دههٔ ۱۹۸۰ به اضافهٔ درخواست دنگ شیائوپنگ برای آزادی تفکر، پس از تحمل دوران سخت کمونیستی تحت رهبری مائو، فرصتهای جدیدی را برای ناسیونالیسم لیبرال پدید آورد تا قدرت نفوذ بیشتری در چین امروز کسب کند. اگرچه ناسیونالیستهای لیبرال به دولت چین در نبرد علیه امپریالیسم خارجی پیوستند، اما آنها (که برای مشارکت عمومیِ بیشتر در روند سیاسی فشار وارد آورده و با حکومت سلطه جو مبارزه کردند) ضرورتاً از حزب کمونیست پشتیبانی نکرده‌اند. ناسیونالیستهای لیبرال پس از پایان جنگ سرد صراحتاً خواستار اتخاذ آرمانهای دموکراتیک لیبرال به عنوان بهترین ابزار ارتقاء نوسازی دوباره چین شده‌اند.

حزب کمونیست و رهبران کنونی چین باید به منظور ارائهٔ دید ناسیونالیستیِ خود برای ساخت یک کشور- ملت، هم با ناسیونالیسم نژادی و هم ناسیونالیسم لیبرال رقابت کرده و اطمینان دهند که ناسیونالیسم نیرویی است که این حزب کنترل آنرا برعهده دارد.

پیشرفت چین به عنوان یک قدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی با تقویت ملی گرایی در میان مردم این کشور همراه بوده است. پیتر گرایز،[4] محقق امور چین، در کتاب [(۱۷)] خود ضمن تأیید"شکایت قانونی" چین علیه قدرتهای غربی، هشدار می‌دهد که یک ملی گرایی عمومی و احساساتی نشأت گرفته از "قصهٔ قربانیان و ... در حال آغاز تأثیرگذاری بر سیاست خارجی چین

---

[1] Kuomintang
[2] Tibetans
[3] Uygurs
[4] Peter Gries

می‌باشد." در تأیید این ادعا همین بس که در اوایل سال ۲۰۰۵ بسیاری از غربیها وقتی یک پست الکترونیکی با بیش از ۲۰ میلیون امضای چینی در مخالفت با پیشنهاد ژاپن برای پیوستن به شورای امنیت سازمان ملل را مشاهده کردند، دچار وحشت شدند. در اوایل آوریل ۲۰۰۵ هزاران معترض چینی در شهرهای بزرگ این کشور دست به تظاهرات زده و خشم خود را از تصویب کتب درسی تاریخی در ژاپن که به ادعای معترضان، بر ستمگریهای زمان جنگ ژاپن سرپوش می‌گذاشت، و همچنین تعهد ژاپن برای کمک به آمریکا در دفاع از تایوان در صورت حملهٔ چین، اعلام کردند. در ماه مه همان سال لغو نشستی میان کویزومی، نخست وزیر وقت ژاپن، و معاون نخست وزیر چین وو یی[1]، که در آخرین دقایق از سوی پکن بطور نمایشی، در اعتراض به دیدارهای مداوم کویزومی از معبد یاسوکونی (معبدی که حکم یادبود کشته شدگان جنگی ژاپن ، از جمله جنایتکاران محکوم شدهٔ جنگ جهانی دوم را دارد) انجام شد،روابط بین پکن و توکیو را در سرازیری خطرناکی فرو برد.

در حالیکه برخی از ناظران در مورد کشف حدود و تعیین انگیزه های این افزایش ملی گرایی محتاط بوده‌اند، دیگران آنرا به عنوان حرکتی جسورانه، برخاسته از میانه رویهای سنتی چین و جاه طلبیهای فعلی آن برای دستیابی به موقعیت ابرقدرتی تقبیح کرده‌اند. ریچارد برنشتین[2] و راس مونرو[3] قبلاً هشدار داده‌اند که "چین با اشتیاق برای جبران احساس حقارت گذشته، تحت هدایت احساسات ملی‌گرایی، و اصرار برای تبدیل شدن به یک قدرت بین‌المللی سعی دارد به عنوان یک قدرت پرنفوذ جایگزین ایالات متحده در آسیا شود."(۱۸) برای مثال، می‌توان به تظاهرات گستردهٔ ضدآمریکایی در مقابل هیئتهای دیپلماتیک ایالات متحده در چین اشاره کرد که پس از اینکه نیروهای ناتو به رهبری آمریکا سفارت چین در بلگراد را در ماه مه ۱۹۹۹ به اشتباه بمباران کردند، برپا شد. پس از برخورد هوایی هواپیمای تجسسی نیروی دریایی آمریکا با یک جت جنگندهٔ چینی در آوریل ۲۰۰۱ بر فراز دریای جنوبی چین، بار دیگر احساسات ملی‌گرایی مردم برافروخته شد. یانگ وی[4] خلبان چینیِ کشته شده در این برخورد "فدایی انقلاب" معرفی شده و به عنوان یک قهرمان مدافع از سرزمین مادری مورد ستایش قرار گرفت.

---

[1] Wu Yi
[2] Richard Bernstein
[3] Ross Munro
[4] Wang Wei

در آسیا و غرب نگرانی از اینکه یک ملی گرایی کینه جو از" یک قرن احساس شرم و حقارتِ" چین در حال شکل گیری است، رو به افزایش است که البته این موضوع پیشرفت موفقیت آمیز این کشور را دچار تهدید می‌سازد. اما ناسیونالیسم چین پدیده‌ای بسیار پیچیده تر از ابراز احساسات لفظی در خیابانها است. پکن ناسیونالیسم واقعگرایی را تجربه کرده است که ملاحظات دیپلماتیک، آنرا تعدیل ساخته است. ناسیونالیسم دولتی واقعگرا و بسیار واکنشی، را نمی توان برای تمام زمانها تعریف، تجسم و تعیین کرد؛ در ضمن در هر ایدئولوژی، اعتقادات مذهبی و عقاید صریحی نمی تواند هدایت آنرا برعهده بگیرد. بلکه ناسیونالیسم واقعگرا ابزاری است که حزب کمونیست چین (CCP) در جهت تقویت اعتقاد مردم به یک نظام سیاسی آشفته، و منسجم نگه داشتن کشور در طول دورهٔ انتقال سریع و متلاطم آن به یک جامعهٔ پساکمونیسم، از آن استفاده می‌کند. این رهبران، صلح و توسعه را از اهداف اولیهٔ جهانی چین قرار داده و سعی کرده‌اند از رویارویی با آمریکا و دیگر قدرتهای غربی که برای مدرنیزه کردن چین از اهمیت خاصی برخوردارند، اجتناب ورزند. آنها از ناسیونالیسم در جهت جلب حمایت عمومی استفاده می‌کنند، اما می‌دانند که چنانچه به احساسات ملی گرایی اجازهٔ عرض اندام نامحدود داده شود، می‌تواند اهداف بزرگ ثبات سیاسی و مدرنیزه کردن اقتصادی را که مشروعیت حزب کمونیست چین بر آن استوار است، به خطر بیاندازد. پرسش این است که آیا پکن می‌تواند زمام این ملی گرایی را در دست گیرد یا به تدریج از کنترل آن خارج می‌شود؟

ب- ناسیونالیسم ابزاری برای اتحاد

نتیجهٔ تلاش رهبران چین معرفی ناسیونالیسم واقعگرا بوده که ملت به عنوان یک واحد ارضی ـ سیاسی[1] در نظر گرفته، مسئولیت سخنگویی آن را به دولت کمونیستی داده و از شهروندان می‌خواهد تا منافع شخصی خود را تابع منافع ملی چین سازند. در حالیکه پس از آغاز اصلاحات اقتصادی بازار مدار توسط دنگ در اواخر ۱۹۷۸ ایدئولوژی کمونیستی به سرعت اعتبار خود را از دست داد، حزب کمونیست چین با جایگزین کردن شعارهای متهورانه‌ای نظیر "کسب ثروت لذت بخش است"[2] به جای کمونیسم سعی کرد این خلأ را جبران کند. مردم وادار به مصرف کردن، به چنگ آوردن فرصتهای کاری، پیش قدم شدن در تأسیس شرکتهای بازرگانی و رقابت آشکار با یکدیگر شدند. اما وقتی اصلاحات در اواخر دههٔ ۱۹۸۰ به مشکلاتی

---

[1] Territorial-political Unit
[2] Get Rich is Glorious

نظیر تورم، فساد اداری و بیکاری انجامیده و رژیم نتوانست خسارات مردم را جبران کند، هیچ ایدئولوژی کارا و دید درازمدتی وجود نداشت که به خاطر آینده‌ای بهتر مردم را به تحمل این مشقات امیدوار کند. این وضعیت حمایتهای گسترده از حزب کمونیست چین را به شدت تضعیف کرده و پایه های مشروعیت آنرا به تدریج دچار فرسایش کرد. نارضایتی و تقاضا برای دموکراسی با تظاهرات گستردهٔ ضددولتی در میدان تین آن من در بهار سال ۱۹۸۹، و به دنبال آن اقدامات خشن رژیم، به اوج خود رسید. در سالهای پس از آن یافتن راهی برای احیای مشروعیت و ایجاد حمایت ملی گسترده جدی ترین چالشی شد که رهبری چین با آن روبرو بود.

دنگ شیائوپنگ و جانشینش، جیانگ زمین، خود را در پوشش ناسیونالیسم واقعگرا پنهان کردند، چرا که آنرا معتبرترین ادعای وفاداری مردم کشور و تنها ارزش مهمی یافتند که بین رژیم و منتقدانش مشترک بود. رهبران واقعیت گرا با مقاومت در مقابل تحریمهای غربی پس از سرکوب تظاهرات تین آن من، افزایش منافع تجاری چین از طریق ورود به سازمان تجارت جهانی، فشار بر تایوان و پیشنهاد میزبانی بازیهای المپیک سال ۲۰۰۸ در پکن، به سرعت خود را در موقعیت مدافعان غرور و منافع ملی کشور قرار دادند. عقاید ناسیونالیسم واقعگرا در راستای عقاید مردم چین قرار داشته است، چرا که آنها نیز همزمان با تلاش رهبران رژیم برای ارتقاء قدرت و خوشبختی، در جستجوی کسب ثروت بیشتری بودند. "نظریهٔ گربهٔ"[1] دنگ در طول مراحل ابتدایی باز شدن درهای چین[2] پس از انقلاب فرهنگی، الگویی برای واقعگرایی ارائه داد: "یک گربه، چه سفید و چه سیاه، تا وقتی خوب است که بتواند موش بگیرد."رهبران واقعیت گرا با تکیه بر شعار "ایجاد سوسیالیسم با ویژگیهای چینی" از طریق دستیابی به پیشرفته ترین علوم و تکنولوژی جهان و برقراری تبادلات فرهنگی و تجاری با جامعه بین المللی، مانند دموکراسیهای لیبرال، به انجام تلاشهای جامع برای تقویت چین ادامه داده‌اند. آنها همچنین هر چیزی از جمله عقاید لیبرال دموکراسی که تهدید کننده قدرت حزب کمونیست و مخالف "ویژگیهای چینیها" تصور می‌کردند را رد کرده‌اند.

ناسیونالیسم واقعگرا، چین و حزب کمونیست این کشور را به قدری نزدیک به هم دانسته که قابل تشخیص از یکدیگر نیستند. احساسات ملی گرایی بطور رسمی به عنوان" عشق به کشور"[3] یا "میهن پرستی و عشق و حمایت از چین"[4] بیان می‌شود. همانگونه که

---

[1] Cat Theory
[2] China's Opening
[3] Aiguo
[4] Aiguozhuyi

سیاستمدار تاریخ شناس هانت[1] ابراز داشته "چینیها با اعتراف به "عشق به کشور" معمولاً وفاداری خود و تمایلشان را به خدمت به وطنشان ابراز می‌دارند، خواه به شکل بازسازی شده باشد یا خیر."(۱۹) از این منظر ناسیونالیسم واقعگرای چین دولت محور[2] است. حکومت کمونیستی به عنوان تجسم اراده کشور، در جستجوی جلب وفاداری و حمایت مردم از این حزب می‌باشد.

در دههٔ ۱۹۹۰ پکن فعالیتهای تبلیغاتی وسیعی را برای آموزش میهن پرستی به مردم آغاز کرد. این فعالیت‌ها به عنوان راهی برای تضمین وفاداری ملتی که از نارضایتیهای داخلی به جوش آمده‌اند، به نام میهن پرستی و ناسیونالیسم مطرح شد. "آموزش در شرایط ملی این کشور" ،که به خاطر وضعیت منحصر به فردش امکان بکارگیری دموکراسی لیبرال به سبک غرب را منتفی می‌ساخت، مقدم بر هر چیز بود. آنها ادعا کردند که حکومت تک حزبی حاکم به حفظ ثبات سیاسی (یکی از پیش شرطهای رشد سریع اقتصادی) کمک خواهد کرد. تأکید رهبران واقعگرا بر اینکه قدرتهای خارجی در حال زورگویی به چین بودند نشانه‌ای بود بر اینکه عقب ماندگی چین در پیشرفت اقتصادی نیز مطمئناً سهمی در احساس حقارت گذشته و ضعف فعلی دارد. ناسیونالیسم با تقویت اطمینان ملی چین و تغییر احساس حقارت گذشته و ضعف فعلی به نیروی هدایت کننده‌ای برای مدرنیزه کردن چین و نیز به ابزار مؤثری برای بالا بردن مشروعیت حزب کمونیست چین تبدیل شده است.

ج- ناسیونالیسم ابزار مقابله با چالش های خارجی

مردم چین از یک احساس بیعدالتی از سوی کشورهای خارجی که ریشهٔ عمیق تاریخی دارد، و همچنین "آرزوی یک چین قدرتمند" برخوردارند. به همین دلیل مهرهٔ ناسیونالیسم خصوصاً وقتی مؤثر است که چین با خصومت و چالشهایی از خارج روبرو می‌گردد. بنا بر نظر یکی از افسران ارشد سابق چین، چنانچه نیروهای خارجی مردم چین را مورد تهدید قرار دهند، اتحاد میان آنها مستحکم شده و ناسیونالیسم تبدیل به ابزار مفیدی برای رژیم جهت توجیه نقش رهبریش می‌شود.(۲۰) در واقع حتی با وجود فساد و مشکلات اقتصادی و اجتماعی که مشروعیت حزب کمونیست را تا حدودی زیر سؤال برده، بسیاری از مردم وقتی که دولتشان مورد انتقاد خارجیان قرار می‌گیرد از آن طرفداری می‌کنند و معتقدند هر چقدر که دولت

---

[1] Michael Hunt

[2] State- centric

کشورشان فاسد باشد خارجیها حق ابراز نظرهای بیجا در مورد چین و مردمش را ندارند. بسیاری از چینی‌ها به خاطر فشارهای ایالات متحده بر موضوعاتی نظیر حقوق بشر، کسر درآمدهای تجاری، تولید تسلیحات و تایوان نگران هستند، زیرا اعتقاد دارند آمریکا از این موضوعات برای متشنج ساختن چین و ممانعت از دست یافتن این کشور به وضعیت ابرقدرتی استفاده کرده است.

ناسیونالیسم از نظر تاریخی از جهات گوناگونی بر سیاست خارجی چین تأثیر گذاشته و سعی کرده تا از راههای مختلف، دستیابی به هدف ملی مشترکِ رساندن چین به وضعیت عظمت ملی را میسر سازد. دیدگاههای ناسیونالیستی متنوع در مورد سیاست خارجی (هر یک با دیدی متفاوت در مورد ریشه‌های ضعف ملی و رهیافتی متمایز دربارهٔ تجدید حیات و ظهور دوباره چین) نتیجه مثبت داده است. بومی‌پرستی،[1] ضد سنت‌گرایی[2] و ناسیونالیسم لیبرال سه رشته‌ای هستند که ناسیونالیست‌های واقعگرا باید در دولت فعلی چین با آنها مقابله کنند.

رهبران حزب کمونیست چین بر خطراتی که این سه منبع برای ثبات کشور و برای همکاری چین با قدرتهای خارجی بزرگ ایجاد می‌کنند، واقفند. همکاری با قدرتهای خارجی در مدرنیزه کردن اقتصاد چین نقش حیاتی داشته و در عوض نقش ناسیونالیسم واقعگرا را در هدایت امور خارجی افزایش داده است. ناسیونالیسم واقعگرا از زمان آغاز اصلاحات اقتصادی بازارگرا در اوایل دههٔ ۱۹۸۰ در چین شیوع یافته است. اگرچه بومی پرستی و ضد سنت گرایی در حال حاضر بدون هیچ فعالیتی کمین کرده و در انتظار فرصتی می‌باشند، اما ابراز عقیده‌های محکم و فزایندهٔ ناسیونالیسم لیبرال، انحصار قدرت این کشور را مورد تهدید قرار می‌دهد. رهبران چینی به نوبهٔ خود مصمم به کنترل احساسات ناسیونالیسم لیبرال هستند تا به روابط خارجی این کشور آسیب جدی وارد نیاید. ناسیونالیسم واقعگرا مسیر میانه روی را طی می‌کند. این مکتب که در گام نخست، مدرنیزه نشدن را دلیل تبدیل چین به هدف آسانی برای امپریالیسم غرب عنوان می‌کند، هر رهیافتی را که بتواند توسعهٔ چین را تسریع بخشد برای سیاست خارجی این کشور توصیه می‌کند. این یک دکترین ناسیونالیستی، اما منفعت‌گرا[3] است نه عقیدتی، و انطباق با جهان در حال تغییر را در دستور کار خود قرار می‌دهد.

اتحاد شوروی عمدتاً در نتیجهٔ راهبردش در رویارویی با ایالات متحده و رقابت برای تبدیل شدن به ابرقدرت جهانی شکست خورده و همهٔ ظرفیت اقتصادی و نظامیش را در این

---

[1] Nativism
[2] Antitraditionalism
[3] Interest-Driven

روند از دست داد. پکن در عرصهٔ پس از جنگ سرد آرزوی جامعه‌ای چندقطبی متشکل از کشورهای مستقل را در سر پرورانده که به اصل عدم دخالت در امور یکدیگر معتقدند، و سعی دارد با رد تک قطبی گرایی، جهان چندقطبی را ترویج بخشد. نویسندهٔ کتاب معروف چینی "چین قصد ندارد به آقای نه تبدیل شود" در سال ۱۹۹۸ در مورد این وضعیت نوشت که چین به عنوان یکی از مهره های ضعیف در یک جهان چندقطبی نباید، با قدم گذاشتن در جای پای اتحاد شوروی سابق و رویارویی با ایالات متحده، تبدیل به دومین "آقای نه" شود. بلکه در عوض باید از طریق هدایت دیپلماسی زیرکانه‌ای که" مستلزم منطق و آرامش است" از منافع ملی کشور دفاع کند.[۲۱]

بدین ترتیب، ناسیونالیسم واقعگرا در پی رهیافتی برای سیاست خارجی است که، برخلاف بومی‌گرایان و ناسیونالیستهای لیبرال، از طریق گسترش همکاری با قدرتهای بزرگ از منافع ملی چین دفاع کند. تاکتیکهای ناسیونالیستهای واقعگرا انعطاف پذیر و راهبردشان دقیق و ماهرانه می‌باشد. آنها از بروز رویارویی اجتناب می‌ورزند، اما در مقابل آن دسته از تقاضاهای خارجی که منافع حیاتی چین را هدف قرار داده یا حساسیتهای تاریخی نظیر منازعات مرزی با ژاپن و یا ادعاهای استقلال تایوان، را دربر می‌گیرد سازش ناپذیر هستند. بنابراین ناسیونالیسم واقعگرا بیشتر از آنچه طرفدار عمل باشد عکس العملی می‌باشد، به این مفهوم که رهبران این ایده وقتی به ناسیونالیسم متوسل می‌شوند که بخواهند به فشارهای خارجی که منافع ملی چین را به خطر انداخته یا آنها را نابود کنند، واکنش نشان دهند.

د- کنترل ناسیونالیسم

واقع‌گراهای پکن در مورد جلوگیری از تبدیل احساسات ناسیونالیستی مردم این کشور به انتقاد از سیاست خارجی دولت محتاط بوده‌اند. اگرچه برخی از افکار عمومی چین خواستار موضعگیری سرسختانهٔ دولت علیه آنچه آنها تحریکاتی از سوی آمریکا و ژاپن در مورد موضوعاتی نظیر تایوان و تجارت تصور می‌کنند، بوده‌اند، اما رهبران واقعگرای چین به خوبی می‌دانند که موفقیت اقتصادی کشور به ارتباط با جهان خارج، به ویژه همکاری با کشورهای پیشرفتهٔ غربی، بستگی شدیدی دارد. بنابراین این رهبران، هم در مجامع داخلی و هم خارجی، در بحثهای مربوط به افزایش قدرت چین، بر همزیستی مسالمت آمیز، جهت گیریهای صلح آمیز، تعالی و توسعهٔ صلح آمیز تأکید داشته‌اند. برای مثال، نخست وزیر این کشور، ون جیابائو[1]

---

[1] Wen Jiabao

در دسامبر ۲۰۰۳ طی یک سخنرانی در نیویورک از مفهوم "افزایش قدرت صلح آمیز چین"[1] استفاده کرد تا اطمینان دهد که این کشور قصد ندارد سیاست رویارویی با ایالات متحده را در پیش گیرد. بعدها هو[2] با نگرانی از اینکه کاربرد واژهٔ افزایش[3] ممکن است واشنگتن و برخی از همسایگان چین را مرعوب سازد، در سخنرانی سال ۲۰۰۴ خود در مجمع بوائو[4] از عبارت توسعهٔ صلح‌آمیز[5] به جای آن استفاده کرد.[۲۲]

تظاهرات ضد ژاپنی آوریل ۲۰۰۵ برای مقامات پکن که نگران خطر رویارویی با یک قدرت خارجی بودند این مساله را مطرح می‌کرد که تعصب شدید عمومی می‌توانست علیه دولت جهت گیری شود. وقتی مقامات کشور به سایتی دست یافتند که از مردم خواسته شده بود در تظاهرات گستردهٔ روز چهارم مه (سالگرد جنبش چهارم مه) شرکت کنند، پکن دستور پایان دادن به تظاهرات را صادر کرد. جنبش چهارم مه که از مواد پیمان ورسای (سال ۱۹۱۹) با اعطای کنترل بخشهایی از ایالت شاندونگ[6] چین به ژاپن، ریشه گرفته است، به عنوان سمبلی از اصلاحات اجتماعی، آزادی فردی و مقاومت در مقابل تهاجم خارجی در چین باقی است. دولت به تلفنهای همراه کاربران شهرهای بزرگ چین پیغام فرستاده و علیه "پخش شایعه، باور کردن شایعات و یا ملحق شدن به تظاهرات غیر قانونی" هشدار داد.[۲۳] در ضمن، اقدامات امنیتی لازم دیگری مانند استقرار پلیس ضد شورش در بیرون سفارت ژاپن و میادین و خیابانهای اطراف آن، و آماده باش نیروهای پلیس برای مقابله با هر تظاهراتی را به اجرا درآورد. رهبران واقعگرای چین می‌دانند که ناسیونالیسم یک شمشیر دو لبه است؛ هم ابزاری برای مشروعیت بخشیدن به حکومت حزب کمونیست چین محسوب می‌گردد و هم، اگر بطور مناسبی مورد حمایت قرار نگیرد، وسیله‌ای برای مردم چین، خصوصاً سرآمدان ناسیونالیست لیبرال، برای قضاوت در مورد نقش دولت کمونیستی.

ه‍-کنترل ناسیونالیسم واقعگرا

چین از زمان آغاز اصلاحات بازارمدار به عنوان کشوری که سریعترین رشد اقتصادی را در دو دهه داشته است به خود بالیده و پس از حملات ۱۱ سپتامبر، حداقل در کلام، از ورود

---

[1] China's peaceful rise
[2] Hu
[3] Rise
[4] Boao
[5] Peaceful Development
[6] Shandong

آن به کلوپ قدرتهای بزرگ استقبال شده است. اما پکن نسبت به پذیرش عضویتش بی میل است زیرا هیچ تهدید مستقیم خارجی به استقلال، تمامیت ارضی و حاکمیت این کشور وجود نداشته، و اطمینان و امنیت آن در صحنهٔ بین المللی افزایش یافته است. در حالیکه واشنگتن به شدت درگیر جنگ علیه تروریسم بوده و پذیرای همکاری صمیمانه تر قدرتهای بزرگ می‌باشد، چین امکان یک جنگ سرد جدید را نیز بعید می‌داند.

رهبران چین اکنون احساس خاصی نسبت به ناامنی و آسیب پذیری در صحنهٔ جهانی دارندکه عمدتاً ناشی از نگرانی آنها در مورد تضاد عقیدتی پس از جنگ سرد میان چین و قدرتهای غربی خصوصاً ایالات متحده می‌باشد. به رغم وضعیت افزایش قدرت چین، رهبران این کشور در نگرش واقعگرایانهٔ خود نسبت به ناسیونالیسم تغییر بنیادی نداده‌اند.آنها به عنوان یکی از معدود کشورهایی که بطور اسمی کمونیست باقی مانده است، دارای یک احساس عمیق ناامنی سیاسی هستند که با مشکلات فزایندهٔ مشروعیت و حاکمیت در یک جامعهٔ کثرت‌گرا تشدید شده است. حزب کمونیست چین خود را با چالش مرکبی از سوی نیروهای خارجی بیرون از چین، و ناسیونالیستهای داخل روبرو می‌بینند. این تصور از تشدید فشار آمریکا برای به اصطلاح ارتقاء دموکراسی و علائمی از فشارهای داخلی برای اصلاحات سیاسی درجهت دموکراتیزه کردن، که تهدیدی برای نظام سیاسی چین و حیات رژیم فعلی محسوب می‌گردد، ناشی می‌شود.

برای تحلیلگران غربی و ژاپنی که بیم آن را دارند تا پکن در حال تحریک افزایش موج ناسیونالیسم چینی باشد، واقعیت این است که پکن همزمان با ممانعت از ظهور بیشتر شاخه‌های بومی گرایی و ضدسنت گرایی، در جستجوی مهار ناسیونالیسم رو به گسترش چین، به ویژه شاخهٔ لیبرال آن، می‌باشد. مطمئناً به نفع دولت این کشور نیست که شعارهای ناسیونالیستی و احساساتی که در کوچه و خیابان آن شنیده می‌شود به سیاست خارجی آن دیکته شود. اگرچه رهبران واقعگرا آگاهانه ناسیونالیسم را به عنوان راهی برای مقابله با عناصر سیاست غربی ترویج داده‌اند، اما شعارهای قوی ناسیونالیستی غالباً از اقدامات سیاسی محتاطانه ریشه می‌گیرند.[۲۴] پکن در کلام خشن اما در عمل بسیار محاسبه‌گر است گرچه برخی معتقدند گاهی نیز کاملا برعکس اقدام می‌کند.

به رغم هشدارهای برخی ناظران چینی، افزایش قدرت ناسیونالیسم در این کشور سیاست خارجی آن را غیر منطقی یا مخالف روابط توأم با همکاری نساخته است؛ البته آینده فرق می‌کند. اگرچه چین بطور اسمی یک حکومت کمونیستی باقی مانده است اما رهبری آن را

دیگر رهبرانی چون مائو یا دنگ که به تنهایی قدرت حکمیت میان منازعات سرآمدان و تعیین مسیر کشور را داشتند، برعهده ندارند. رهبران فعلی چین باید به میل طیفی از رأی دهندگانشان رفتار کرده و با احساسات ناسیونالیستی فزاینده کنترل شوند. با بیش از دو دهه اصلاحات و سیاست باز، این رژیم نسبت به افکار عمومی پاسخگوتر شده است. خصوصاً تلفن و اینترنت امکان دسترسی شهروندان عادی چین به اطلاعات، همینطور راههای جدیدی برای ابراز نظر، از جمله احساسات ناسیونالیستی، را در هر لحظه می‌دهد. رهبران واقعگرای چین قدرت استبدادی خود را حفظ کرده و از خارج شدن ناسیونالیسم از کنترلشان اجتناب می‌ورزند، اما خیلی زود است که در مورد مدت زمانی که می‌توانند آن را در کنترل کامل خود داشته باشند قضاوت کنیم.

۴. آمریکا و پیشرفت چین

اکنون چین مانند اژدهایی است که پس از قرنها خواب، ناگهان با پی بردن به اینکه کشورهای زیادی در حال له کردن دمش هستند، از خواب بیدار می‌شود. این کشور با همهٔ اتفاقاتی که ظرف ۲۰۰ سال گذشته برای آن رخ داده، اعلام کرده که به گونه‌ای صلح آمیز پله های ترقی را طی خواهد کرد. این تمایل مثبت تا حدودی از آگاهی بر ضعف نسبیش ریشه می‌گیرد. اما می‌تواند نشانه‌ای از این نیز باشد که در جریان پیشرفت مسیری را طی می‌کند که آمریکا از زمان جنگ جهانی دوم ستوده است. این تئوری می‌گوید امروزه کشورها برای نیل به موفقیت نیازی به توسل به پیروزی نظامی ندارند؛ ائتلاف تجاری و اقتصادی راه را برای رشد بیشتر هموار می‌سازد. و پکن به خاطر سپرده که وفاداری به این فلسفه تا چه‌اندازه به پدیداری ژاپن و آلمان از خرابه های جنگ جهانی دوم کمک کرده است.

از این جهت، ایالات متحده باید از جملهٔ اولین کشورهایی باشد که از پیشرفت چین تجلیل کند. زیرا چنانچه پکن به وفاداری به قوانین ایالات متحده ادامه دهد صلح و ثبات حکمفرما شده و آمریکا،هم به عنوان یک جامعه و هم یک اقتصاد، از این رنسانس تمدن چینی بهرهٔ بسیار زیادی خواهد برد. اما عجیب است که ایالات متحده بیش از هر قدرت دیگری سعی در بی ثبات کردن چین دارد. ظاهراً این روابط در عمل با اقداماتی پایدار دنبال می‌شود. در واقع سوءظنهای عیب جویانه و سوءتفاهمهای دوجانبه آنرا به خارج شدن از مسیر تهدید می‌کند. آمریکا در جهت بی ثباتی چین قادر است دست به اقدامات بسیار وسیعی بزند. از نظر برخی سیاست فعلی آمریکا در قبال چین فاقد انسجام بوده اما در میان سیاست گذاران چینی این

باور شایع است که ایالات متحده مصمم به ایجاد مانع در مسیر پیشرفت چین می‌باشد. مثلاً چینیها برخلاف آمریکاییها حملهٔ موشکی سال ۱۹۹۹ به سفارتشان در بلگراد در طول جنگ بالکان را فراموش نکرده‌اند. مقامات آمریکایی ضمن اظهار تأسف از این واقعه آنرا یک اشتباه خواندند، اما بسیاری از چینیها اعتقاد دارند که این بمباران عمدی بوده است. آنها با اشاره به مهارت تکنولوژی مراقبتی ایالات متحده بر این باور اصرار دارند که هدف از این حمله رساندن پیغامی به چین بوده است: نسبت به قدرت ایالات متحده هوشیار باشید.

چنین بدگمانیهایی خطرناک است چرا که تاریخ قرن بیست و یکم را رابطه‌ای تعیین می‌کند که میان قدرتمندترین کشور جهان و بزرگترین قدرت در حال ظهور جهان بوجود می‌آید. تاریخ به ما می‌آموزد که چنین انتقالهایی اساساً پرخطر بوده و با بصیرت بسیار به بهترین نحو قابل کنترل می‌باشند. بنابراین به نفع آمریکا و چین است که در مورد رابطه شان به گستردگی و جسارت درک سال ۱۹۷۲ (که ریچارد نیکسون رئیس جمهور و هنری کیسینجر مشاور امنیت ملی با رهبر وقت چین، مائو، و نخست وزیرش، چوئن لای[1]، کار می‌کردند) بازنگری کنند.

به نظر برخی اگرچه گاهی رفتارهای پیچیده‌ای از آمریکا سر می‌زند، اما بیش از هر کشور دیگری در جهت ارتقاء پیشرفت چین گام برداشته است. بسیاری از پویاییهای اقتصادی و اجتماعی این کشور امروزه حاصل وابستگی متقابل آن به آمریکا می‌باشد. در سال ۱۹۷۸ وقتی دنگ شیائوپنگ، جانشین مائو، متوجه شد زمان آن رسیده تا عقب ماندگی اقتصادی کشور را در معرض نمایش مردم چین قرار دهد، از ایستگاههای تلویزیونی چین خواست تا شواهد ترقی جامعهٔ آمریکا را پخش کنند- اگرچه انجام این کار می‌توانست بی کفایتی حزب کمونیست این کشور را نمودار ساخته و مشروعیت آن را زیر سؤال برد. این نمایش درست همانطور که دنگ انتظار داشت عمل کرد: مردم چین سبک زندگی آمریکاییها را پذیرفتند. از آن زمان اقتصاد چین با اجرای سیاستهای مختلف بازار آزاد شکوفا شده است. واشنگتن با باز کردن بازار آمریکا به روی صادرات چین و اجازهٔ پیوستن این کشور به سازمان تجارت جهانی به پویایی اقتصادی چین کمک فوق العاده‌ای کرد.[۲۵]

---

[1] Zhou Enlai

الف- دیدگاههای مختلف دو کشور درمورد روابط دوجانبه

برخی از اختلافاتی که منجر به ادامهٔ جدایی چین و ایالات متحده می‌شود از این حقیقت ریشه می‌گیرد که این دو کشور به رابطه شان از چشم‌اندازهای تاریخی متفاوتی نگاه می‌کنند. از نظر پکن پیشرفت اخیر چین نشانهٔ پایان یک قرن تشنجهای دردناک داخلی، جنگهای داخلی، و احساس حقارت از خارج می‌باشد. چینیها فکر می‌کنند پس از صعود از یک سربالایی خطرناک نهایتاً در شرف پیوستن به جهان مدرنِ کشورهای پیشرفته قرار خواهند گرفت. آنها هرگز قبلاً فصل امیدبخشی را در تاریخ کشورشان نگشوده بودند؛ آیندهٔ باشکوه آنها بالاخره فرا رسیده است.

دقیقاً در زمانی که چینیها سرشار از امیدی بی نظیر می‌باشند، به نظر می‌رسد سیاستگذاران آمریکایی به نتیجه‌ای دلسردکننده رسیده‌اند: به نظر آنها دولت فعلی چین یادگاری از عصر کمونیستی است، قطعه‌ای از تاریخ که تقریباً ناپدید شده است. پس از پایان عمر حزب کمونیست شوروی در اواخر دهۀ ۱۹۸۰ بسیاری از آمریکاییها تصور کردند جریان آزادی و دموکراسی که همهٔ جهان را فرا گرفته به زودی بقایای حکومت کمونیستی در چین را نیزخواهد شست. اما در حالیکه آمریکاییها در مورد ادامهٔ حیات این رژیم درشگفت بودند چینیها از این هراس داشتند که این صلح و آرامش جدیدشان چندان نپاید.

در واقع، وقتی که کمونیسم در اتحاد شوروی منحل شد آمریکا و چین تقریباً به نتایجی عکس یکدیگر رسیدند.آمریکاییها در بروز شادمانی از محو کمونیسم و فرا رسیدن زمان انتخابات دموکراتیک تعجیل کردند، این شادمانی تا حدودی به خاطر این باور بود که فکر می‌کردند بالاخره از تهدید هسته‌ای که برای مدتهای طولانی آنها را به وحشت انداخته بود رها می‌شدند. از سوی دیگر، رهبران و مردم چین فروپاشی سریع حکومت شوروی و افزایش هرج و مرج در این کشور خلع سلاح شده را محتاطانه به خاطر می‌سپردند. آنها با تماشای وخامت اوضاع روسیه در دهۀ ۱۹۹۰– افزایش فساد و انتقال ثروت از دولت به عده‌ای معدود، تجربهٔ اوایل قرن بیستم خود را به خاطر می‌آوردند که فساد و هرج و مرج همهٔ چین را فرا گرفت. سرآمدان پکن از این تصور که چنین شرایطی در کشور تکرار شود وحشت داشتند؛ از نظر آنها هرج و مرج همواره بزرگترین خطر اجتماعی محسوب می‌گشته است. آنچه در دهۀ ۱۹۹۰ در روسیه رخ داد چینیها را متقاعد ساخت که وجود حزب کمونیست تا مدتهای زیادی لازم است.

از آن پس، واشنگتن این اعتقاد محکم را رواج داد که چین از انتقال به وضعیت دموکراسی بهرهٔ فوق العاده‌ای خواهد برد. چنانچه چین خود را از حکومت ستمگر کمونیستی

رها ساخته و اجازه دهد نیروهای آزادی حکومت را در دست بگیرند، کشور شکوفا خواهد شد. پس بنابر این اعتقاد ایالات متحده باید برای کاشتن بذر دموکراسی در چین از تعقیب هیچ اقدامی فروگذار نباشد. اما بسیاری از آمریکاییها حتی در حالیکه واقعاً خواستار پایان رژیم کمونیستی هستند، تصور می‌کنند واشنگتن می‌تواند از طریق یک دیپلماسی ماهرانه بطور همزمان هم رابطهٔ آرامی را با پکن برقرار کرده و هم همکاری آنرا در زمینهٔ چالشهای ژئوپلیتیک مطرح شده از سوی کرهٔ شمالی جلب کند.

در ضمن، سیاستگذاران چینی نیز سعی دارند روابط کاملاً آرام و بدون تنشی را حفظ کنند. آنها با یادآوری یک ضرب المثل قدیمی چینی "در مواقع ضعف، احساس حقارت تلخ خود را فرو ببر و افکار خود را روی قدرتمندتر شدن متمرکز کن" به آرامی اما یکنواخت سعی می‌کنند برگ برندهٔ بیشتری در زمینهٔ موضوعات ژئوپلیتیک مهم مانند جلوگیری از توسعه‌طلبی کرهٔ شمالی یا بازسازی عراق جمع کنند تا در روابط خود با ایالات متحده از آنها استفاده کنند.[۲۶] اما گفتگوهای نسبتاً ملایم دولت-دولت اختلاف دیدگاههای جدی در روابط دوجانبه را می‌پوشاند.

ب- آمریکا و دگرگونی حزب کمونیست چین

در دهۀ گذشته، اکثر آمریکاییها دید ثابتی نسبت به حزب کمونیست چین داشته و متوجه تغییرات اساسی آن نشدند. واقعیات در مورد این حزب بسیار متفاوت تر از آن چیزی است که در نوشته‌ها آمده است. اکنون چین پس از بیش از یک قرن سوءمدیریت تحت حکومت بهترین نسل حکمرانان قرار دارد. کمیسرهای سالخورده‌ای که دست از حکومت حزب برنمی داشتند رفته و جای خود را به رهبرانی داده‌اند که هدایت کشور را به سمت پیشرفت وظیفهٔ خود می‌دانند ـ از جملهٔ این افراد شهرداران جوانی هستند که در دانشگاههای آمریکایی تعلیم دیده‌اند. نیل به یک رشد اقتصادی سریع در جوامع کوچک یا متوسط به اندازهٔ کافی مشکل هست اما مشاهدهٔ سریعترین رشد اقتصادی جهان در پرجمعیت ترین جامعهٔ جهان مانند مشاهدهٔ چاقترین بچهٔ مدرسه است که از روی مانع ۱۰۰ متری می‌پرد. اقتصاد چین به رغم عقاید اجتماعی، فرهنگی و سیاسی متعدد در دو دهۀ گذشته تقریباً از تمامی اقتصادهای دیگر سبقت گرفته است. چنین پیشرفتی بطور خودکار رخ نداده بلکه مستلزم مدیریت اقتصادی بسیار ماهرانه از نوعی است که سرآمدان جدید چین ارائه کرده‌اند.

البته، چین بهشت برین نیست. گروههای فقیر بزرگی در این کشور همچنان باقی می‌باشند. فساد، خصوصاً در سطح محلیّ که نظارت دولت مرکزی ناکاراتر است، شایع می‌باشد. همانگونه که در تکرار داستانهای منفی در مورد چین در رسانه های آمریکایی مشاهده می‌گردد، گزارشگران آمریکایی که به دنبال کاستیهای ساختار سیاسی و اجتماعی چین بودند معایب بسیاری یافته‌اند. گزارش حقوق بشر چین در بسیاری از نواحی ظالمانه می‌باشد (حتی با وجودیکه اعتراضات خشمگین واشنگتن علیه سرکوب تظاهرات سال ۱۹۸۹ میدان تین آن من پکن به خاطر رفتارهای خود این کشور در پایگاه آمریکایی خلیج گوانتانامو کمرنگتر شده است). در حال حاضر هیچ شکی وجود ندارد که مردم چین اکنون در وضعیت بسیار بهتری نسبت به دو دهه –یا دو قرن- پیش بسر می‌برند.

این تحول مدیون حزب کمونیست چین است که با تجدید ساختار خود مشروعیت سیاسیش را حفظ کرده است. مائو از این حزب برای حذف اربابهای فئودال و طبقات سرمایه دار استفاده کرد؛ و دنگ آن را برای سوق دادن چین از یک اقتصاد هدایت شده به سمت اقتصاد بازار آزاد به کار برد. اگرچه میراث دنگ همواره با تراژدی میدان تین آن من قرین است اما توانست ثبات سیاسی را در کشور حفظ کند. دانشمندان آیندهٔ چین این حادثهٔ ضمنی از تاریخ کشورشان را در برابر پردهٔ بزرگتر تاریخ این کشور خواهند دید و می‌فهمند چرا دنگ به این صورت عمل کرد. چنانچه او در آن زمان کنترل خود را از دست می‌داد، چین دهها سال تلاش برای اعادهٔ احساس عزم و ارادهٔ خود را بی ثمر می‌یافت. دنگ همچنین خط مشی هایی برای عضوگیری رهبران جدید حزب وضع کرد: بهترین را انتخاب کنید، آنها را سخت تعلیم دهید و پس از مدت کوتاهی آنها را تعویض کنید.

یکی از میراثهای اصلی دنگ گرایش دادن قاطع کشور به سوی کاپیتالیسم بود. او در این راستا چنان موفق بود که اکنون چین ادعای کمونیست بودنش را ـ به ویژه در مراودات خود با کشورهای خارجی-کنار گذاشته است. در اوایل دههٔ ۱۹۸۰ غالباً کتابی از گفته های مائو در همهٔ اتاقهای هتلهای این کشور به چشم می‌خورد ـ مانند کشورهای غربی که یک جلد از کتاب انجیل را در کنار تختخوابهای هتلها قرار می‌دهند. یک دهه بعد بروشورهای اقتصادی خوش آب و رنگ که فرصتهای سرمایه گذاری آن منطقه را معرفی می‌کرد، جای کتاب قرمز رنگ کوچک مائو را گرفت. رقابت سرسختانه برای سرمایه گذاری خصوصی در میان شهرها و ایالات چینی رواج یافته است: اکنون چین در نظر سرمایه داران یک هدف برتر محسوب

می‌گردد. در این مقطع دقیقتر است که بگوییم حزب کمونیست چین در خدمت "حزب کاپیتالیست چین" قرار گرفته است.

مطمئناً، چین (اگر قرار است از رواج فساد جلوگیری کند) در درازمدت به سمت دموکراسی حرکت کرده و آن را بکار خواهد برد. پایان بخشیدن ناگهانی به حکومت کمونیستی برای مردم چین، منطقه و بقیهٔ نقاط جهان یک فاجعه خواهد بود: با این کار نیروهای قدرتمند پوپولیست (خلقی) و ناسیونالیست که پکن توانسته تاکنون آنها را تحت کنترل خود قرار دهد، رها می‌شوند. بنابراین حزب کمونیست چین با ادارهٔ توسعهٔ تدریجی جامعهٔ چین به جهان حاضر کمک کرده و به عنوان یک کشور مسئول در جهان، آنرا با دقت به سمت پیوستن به نظم نوین بین‌المللی سوق می‌دهد. اما در همین حال، نباید تصور شود که چین نمی تواند از طریق ابزار خودش به برخی از نتایج نظام دمکراسی نائل آید. چنانچه حزب کمونیست چین یک رشته قوانین منظم و یک فرهنگ متحد و سالم ارائه داده و در مورد روند انتخاب رهبری خود جدی بماند می‌تواند نخبگانی پویا داشته باشد.

رهبران چین با تیزبینی خود آگاهند که در طول انتقالِ کشور به سمت یک نظام سیاسی منتخب و بازتر زمینه های بی ثباتی سیاسی هموارتر خواهد شد. آنها تصور می‌کنند درحالیکه به سختی در حال بالا رفتن از این سربالایی خطرناک هستند ایالات متحده سنگهای کوچکی زیر پای آنها پرتاب می‌کند. اگرچه آمریکا تضمین کرده که سعی در بی ثبات سازی چین ندارد اما آنها اقدامات این کشور را ـ حمایت از مخالفان و ترغیب نیروهای ناسیونالیست در تایوان ـ در جهت تهدید ثبات سیاسی چین می‌دانند.

ج ـ مسئولیت پذیری چین

از جمله موضوعاتی که آمریکا در برابر چین جدید مطرح می‌کند موضوع مسئولیت چین و تئوری مسئولیت می‌باشد. رابرت زولیک معاون سابق وزارت خارجه آمریکا یکی از کسانی بود که تئوری «مسئولیت چین» را مطرح کرد. وی در سخنرانی خود در کمیته ملی روابط آمریکا ـ چین در ۲۱ سپتامبر ۲۰۰۵ گفت: ما لازم است چین را وادار نماییم تا یک بازیگر مسئولیت‌پذیر در نظام بین‌الملل تبدیل شود. یک ماه بعد، دونالد رامسفلد وزیر دفاع سابق آمریکا نیز طی مصاحبه‌ای با مجله اشپیگل آلمان این مطلب را بیان کرد و ابراز امیدواری نمود که سایر کشورها نیز چین را ترغیب نمایند که به یک بازیگر مسئول، سودمند و همراه تبدیل شود. در ۲۴ اکتبر ۲۰۰۶ کمیسیون اروپا استراتژی خود در قبال چین تحت عنوان «اتحادیه

اروپا ـ چین: شرکای نزدیک، مسئولیت بیشتر» منتشر نمود که در آن بر این نکته تأکید گردید که مشارکت استراتژیک بیشتر و نزدیک با چین منطبق با منافع دو طرف می‌باشد. بدین ترتیب افزایش مسئولیت موجب شفافیت و اقدام هماهنگ دو طرف خواهد بود. تئوری «مسئولیت چین» که اکنون سخن روز در جهان غرب است، در سطح گسترده‌ای به یکی از اصول سیاست آمریکا و کشورهای غربی در قبال چین تبدیل شده است.

مقامات چین معتقدند مسئولیت در برابر صلح جهانی و توسعه بر دوش همه انسان‌ها و کشورهای کره زمین سنگینی می‌کند. سرنوشت، آینده و منافع مردم چین نیز بطور تنگاتنگی با مردم جهان گره خورده است. چین بعنوان یک کشور بزرگ در جهان مسئول است تا توان خود را صرف توسعه جامعه بین‌المللی و رشد و ترقی جامعه بشری نماید. هیچ یک از رهبران چین مسئولیت خود در این رابطه را کتمان نمی‌کنند. مائو مدت‌ها پیش اعلام نموده بود که «چین باید مشارکت بیشتری در جامعه بشری داشته باشد». چین به دنیا نشان داد که همواره یک کشور مسئول در جهان بوده است.

از نظر مقامات چین باید اذعان داشت که با این حال، مسئولیت‌های بین‌المللی چین در برخی زمینه‌ها با آنچه که دنیای غرب در چارچوب تئوری «مسئولیت چین» مطرح می‌کند، اصطکاک دارد و با یکدیگر متفاوت هستند. از همین رو نباید آنها را با یکدیگر یکسان تلقی نمود.

چین بعنوان یک کشور، تعهدات و مسئولیت‌های خود را منطبق با منافع مردم چین و مردم دنیا تنظیم می‌کند و فعالتر و مطیع‌تر بودن چین در برخی موارد یک اقدام داوطلبانه از سوی چین می‌باشد. چین چیزی فراتر از مسئولیت خود در جهت حفظ صلح جهانی و ارتقاء توسعه مشترک احساس می‌کند و بر تلاش‌های مشترک با مردم سایر کشورها در این راستا اصرار می‌ورزد.

در زمینه داخلی، چین می‌بایست اصلاحات سیاسی بعمل آورد، دمکراسی و آزادی را گسترش دهد، آزادی‌های مذهبی و حقوق بشر را محترم شمارد، ناسیونالیسم را کنترل و فعالیت‌های نظامی خود را شفاف‌سازی کند.

اتحادیه اروپا نیز فهرستی از مسئولیت‌های چین را در ششمین برنامه سیاست خود در قبال چین با تمرکز بر امور داخلی آن کشور، مسائل اقتصادی، مسائل پولی و تجاری و حفاظت از محیط زیست منتشر نمود.

آمریکا و سایر کشورهای غربی از چین تقاضاهای خود را در قالب عنوان جدیدی به نام مسئولیت چین مطرح می‌کنند. آمریکا از یک سو نیاز دارد که چین یک بازیگر مسئولیت‌پذیر[1] باشد در حالیکه از سوی دیگر سیاست محدودسازی چین را در پیش گرفته است و از هیچ‌تلاشی در جهت محدود و محاصره کردن چین دریغ نمی‌کند. اساساً تئوری مسئولیت چین صرفا به یک اصطلاح پیچیده و کلی تبدیل شده است و مشتقی از استراتژی آمریکا در قبال چین تحت شرایط جدید می‌باشد.

البته تئوری «مسئولیت چین» در مقایسه با تئوری «تهدید چین» مثبت‌تر می‌باشد. در تئوری مسئولیت چین، واقعیت ظهور چین، نفوذ و نقش آن بعنوان یک قدرت بزرگ پذیرفته شده است و مؤید نگاهی واقع‌گرایانه و تعامل عملگرایانه با چین می‌باشد. اساس تئوری تهدید چین بر این پایه استوار است که چین یک رقیب و دشمن بالقوه است و مستلزم در پیش گرفتن سیاست محدودسازی و مقابله در قبال چین می‌باشد. اگر چه تئوری تهدید هنوز در بطن تئوری مسئولیت چین وجود دارد، اما این تئوری بیانگر این مطلب است که جهان غرب وابستگی متقابل با چین و رقیق کردن تقابل با این کشور را به رسمیت می‌شناسد و بر همکاری بیشتر با چین تأکید دارد. علاوه بر همه اینها، همکاری بهتر از تقابل و ستیز هست. تئوری مسئولیت چین فضای نسبتاً بهتری را برای همکاری متقابل ایجاد کرده است.[۲۷]

د ـ ارکان اصلی ثبات در روابط

برخی بر این باور هستند که روابط چین و آمریکا متأثر از توسعه طبیعی روابط دوجانبه و تغییرات در محیط بین‌الملل بوده است. وابستگی متقابل اقتصادی، ایجاد مکانیسم‌های مختلف و همکاری بین‌المللی سه رکن کلیدی حفظ ثبات در روابط دوجانبه می‌باشند.

در زمینه وابستگی متقابل، حجم روابط تجاری آمریکا و چین در سال ۲۰۰۶ بالغ بر ۲۶۲ میلیارد دلار بود و آمریکا در حال حاضر دومین شریک تجاری چین و بزرگترین خریدار کالاهای چینی محسوب می‌گردد. آمریکا رتبه ششم واردات چین و رتبه سوم واردات تکنولوژی چین را به خود اختصاص داده است. چین دومین شریک تجاری آمریکا و چهارمین خریدار کالاهای آمریکایی است.[۲۸]

حجم روابط تجاری دو کشور از ۱۱۶ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۰ به ۳۴۳ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۶ رسید که سالانه از رشد ۲۰ درصدی برخوردار بوده است. حجم روابط تجاری

---

[1] Responsible Stakeholder

چین و آمریکا هشت برابر روابط تجاری چین با روسیه و ده برابر روابط تجاری چین با هند است. نکته مهمتر اینکه بازگشت سرمایه شرکت‌های آمریکایی سرمایه‌گذار در بازار چین ۱۵ تا ۲۰ درصد است که بیشترین نرخ بازگشت سرمایه را در جهان دارد. بازرگانان و شرکت‌های چندملیتی آمریکایی بر همین اساس طی طوماری که به امضای ۱۰۲۸ شرکت آمریکایی رسیده بود از کنگره آمریکا خواستند تا از اقداماتی در راستای حمایت از مصنوعات داخلی علیه چین اجتناب نماید. این افراد از ۵۰ کشور مختلف بودند و چهار نفر آنها برنده جایزه نوبل می‌باشند. بیش از ۱۶۰ شرکت چندملیتی و اتحادیه‌های صنعتی نیز از کنگرۀ آمریکا خواستند تحریم‌های چین را لغو نمایند. همه این موارد نشان می‌دهد که اقتصاد و تجارت چین و آمریکا به یکدیگر وابستگی متقابل پیدا کرده‌اند.

رکن دیگر روابط چین و آمریکا، تعبیه مکانیسم‌های متعدد یا مجاری متعدد گفتگو بین دو کشور می‌باشد. دو کشور سیستم‌های زیادی را برای تسهیل گفتگو مثل گفتگوی استراتژیک چین ـ آمریکا و گفتگوی استراتژیک اقتصادی ایجاد کرده‌اند. مکانیسم روابط بین پارلمانی به بستر مناسبی برای تقویت اعتماد متقابل مجالس دو کشور تبدیل شده است. خط تلفن قرمز نظامی بین دو کشور در حال تعبیه است. شبکه مکانیسم‌های متعدد و سیستماتیک، مناسبات دو کشور را تقویت کرده است.

همکاری بین‌المللی سومین رکن روابط دو کشور است. چین و آمریکا در زمینه مبارزه با تروریسم، مسئله هسته‌ای کره شمالی، مسئله دارفور، تغییر آب و هوا و انرژی با یکدیگر همکاری می‌کند که بیانگر مسئولیت پذیری متقابل دو طرف می‌باشد.

اگر چه سه رکن فوق بعنوان مقوم روابط دوجانبه می‌تواند دلایل ثبات روابط چین و آمریکا در طی سال‌های اخیر را توجیه کند، اما به نظر نمی‌رسد بتوانند حافظ ثبات استراتژیک در روابط دو کشور مانع شکنندگی آن در دراز مدت باشند.

وابستگی متقابل اقتصادی نمی‌تواند مستقیماً موجب اعتماد سیاسی و امنیتی بشود. نیکسون در این مورد گفت که دستیابی به صلح از طریق تجارت در گذشته جواب نداده است و این بدین معناست که در حال حاضر نیز جواب نمی‌دهد. برخی از واقع‌گرایان غربی معتقدند که وابستگی اقتصادی متقابل، نه‌تنها رقابت‌های ژئوپلتیک را تنزل نمی‌دهد بلکه آن را تشدید می‌کند. نمونه بارز آن را می‌توان در روابط آمریکا و ژاپن قبل از جنگ جهانی دوم مشاهده نمود. برخی از صاحب‌نظران با مقایسه روابط تجاری و اقتصادی ژاپن و آمریکا در دهه ۱۹۸۰، معتقدند که رقابت چین و آمریکا پرتنش‌تر خواهد بود زیرا این دو برخلاف ژاپن و آمریکا متحد

یکدیگر نیستند. از نظر پروفسور وانگ جیسی وابستگی متقابل اقتصادی از نظر تئوریک موجب روابط با ثبات سیاسی می‌شود اما در عمل این موضوع همیشه صدق نمی‌کند. این اظهارات بیانگر دشواری برقراری اعتماد متقابل سیاسی از طریق مبادلات اقتصادی است. بلکه برعکس، بدیهی‌ترین مشکل روابط چین و آمریکا در حال حاضر همین مسائل اقتصادی و تجاری بویژه مسئله مالی است. عدم توازن تجاری و اقتصادی بین چین و آمریکا موجب سیاسی کردن روابط تجاری با چین از سوی آمریکا شده است و واشنگتن سیاست اقتصادی و تجاری خود در قبال چین را از منظر استراتژیک بررسی می‌کند.

شکی نیست که مکانیسم‌های متعدد گفتگو به تقویت اعتماد متقابل کمک می‌کنند. اما برقراری اعتماد متقابل استراتژیک بستگی به نحوه برگزاری گفتگوها دارد. گفتگو از یک سو می‌تواند فاصله‌ها را کم کند و باورهای غلط را کاهش دهد و از سوی دیگر می‌تواند موجب ابهامات دیگری گردد. گاهی رهبران دو کشور خصمانه به دیدار یکدیگر می‌روند و در طی آن بدنبال اهرم‌هایی برای استفاده در روابط خود با سایر کشورها و یا پیدا کردن نقاط ضعف طرف مقابل هستند. گاهی نیز گفتگو می‌تواند به درک بیشتر بین دو کشور و رفع تدریجی سوءظن‌ها منجر شود. بعنوان مثال تاکنون چندین دور گفتگوی استراتژیک اقتصادی چین و آمریکا برگزار گردیده است و رهبران چین و آمریکا متعهد بودند که در جهت تثبیت روابط استراتژیک اقتصادی و تجاری گام بردارند اما چند دور مذاکره انجام شده نشان داد که چین در جریان این گفتگوها توجه خود را به مفهوم و معنای گفتگوی استراتژیک متمرکز نموده است و آمریکا نیز توجه خود را معطوف معنی بازار نموده است. یک کارشناس چین هشدار داده است که چین می‌بایست از رنگ باختن ابتکارات گفتگوی استراتژیک اقتصادی آمریکا و ژاپن در دهه ۱۹۸۰ درس بگیرد. برخی از نمایندگان کنگره آمریکا نیز نسبت به مؤثر بودن گفتگوهای استراتژیک اقتصادی دو کشور ابراز تردید کرده و خواستار توقف آن شده‌اند. بنابراین حفظ گفتگوی اقتصادی استراتژیک چین و آمریکا بعنوان یک مکانیسم درازمدت خود یک مشکل واقعی است.

همکاری‌های بین‌المللی تنش در روابط دو کشور را کاهش و اعتماد متقابل را تقویت می‌کند اما کشورها همواره حوزه‌هایی را برمی‌گزینند که بتوانند برای مدتی با یکدیگر همکاری کنند. مدیریت مؤثر برای همکاری پایدار در آینده حائز اهمیت است. اما در عین حال برای هر یک از طرفین حذف رقابت بر سر منافع استراتژیک دشوار است.

همکاری بین‌المللی چین و آمریکا در سال‌های اخیر ضمن دستاوردهای بزرگ، تضادهای قابل توجه‌ای را نیز در پی داشته است. چین و آمریکا به خوبی در زمینه مبارزه با تروریسم،

مسئله هسته‌ای کره شمالی و مسئله دارفور و میانمار همکاری داشته‌اند اما در همین رابطه اختلاف نظرهای گسترده‌ای در زمینه تعریف تروریسم، ریشه و ماهیت آن دارند. دو کشور با چالش‌های جدیدی برای همکاری‌های آتی در خصوص مسئله کره شمالی مواجه هستند. نیروهای سیاسی داخلی آمریکا مسئله دارفور را وارد روابط چین و آمریکا کرده‌اند و همکاری دو کشور در خصوص مسئله میانمار مشروط شده است.

چین و آمریکا نتوانسته‌اند اعتماد متقابل را بطور اساسی تقویت کنند، هر چند تلاش کرده‌اند آن را تقویت کنند. کنگره و پنتاگون هنوز نگاه خصمانه‌ای نسبت به چین دارند و شناخت مردم آمریکا از چین محدود است. آمریکا شناخت بهتری نسبت به حزب کمونیست چین، نظام سیاسی چین، مسیر توسعه چین و مواضع استراتژیک چین پیدا کرده است. اما در عین حال قضاوت‌های غلط یا سوءتفاهم‌های زیادی در خصوص رفتار چین در بین آمریکایی‌ها رایج است. بطور مثال، آمریکا به طرفداری چین از جهان هارمونیک به مثابه تلاش پکن برای تبدیل شدن به یک قدرت جهانی نگاه می‌کند. آمریکا توسعه صلح‌آمیز چین را با توجه به سوابق تاریخی باور ندارد و به آن به عنوان یک تهدید نگاه می‌کند. آمریکا تمایل چین به تولید هواپیما و کاوش‌های فضایی چین را به عنوان حرکتی در جهت به چالش کشیدن استراتژی آمریکا در منطقه غرب اقیانوس آرام تصور می‌کنند. برخی از آمریکائی‌ها شکل‌گیری سازمان همکاری شانگهای را بعنوان یک اتحاد نظامی ضدآمریکایی ارزیابی می‌کنند. برخی در آمریکا همکاری چین با ونزوئلا، سودان و میانمار در زمینه انرژی را به عنوان یک اقدام غیرمسئولانه، سودجویانه و تحریک کننده قلمداد می‌کنند. وقتی که چین فعالانه در سیستم چندجانبهٔ آسیا و اقیانوسیه مشارکت می‌کند، آمریکا آنرا اقدامی در جهت محروم کردن خود تصور می‌کند. آمریکا روابط چین با کشورهای آمریکای لاتین را به منزلهٔ فضولی چین در حیات خلوت خود می‌داند.

چین نیز با مشکلات مشابهی در قبال اقدامات آمریکا مواجه است. چین از یک سو در شناخت رهبران، ماهیت سیاسی و شخصیتی آمریکا، اختلاف دیدگاه دو حزب بزرگ آمریکا، تضاد منافع بین دستگاه‌های مختلف دولتی آمریکا، تعامل بین کنگره و دولت، گرایش‌های متفاوت دولت فدرال و دولت‌های ایالتی آمریکا در خصوص چین و نقش منافع گروه‌های مختلف، سازمان‌های غیردولتی و نخبگان فکری در سیاست خارجی آمریکا، پیشرفت‌های خوبی داشته است و از سوی دیگر عدم اعتماد متقابل استراتژیک هنوز در ذهن دو طرف ریشه‌دار است. بعنوان مثال، آمریکا اظهار می‌دارد که با برگزاری رفراندوم در تایوان برای عضویت در

سازمان ملل مخالف است اما چین آمریکا را به رفتار دوگانه متهم می‌کند. مقامات آمریکا از جمله هنری پائولسون وزیر خزانه‌داری آمریکا معتقدند که گشودن بازار مالی و تغییر شیوه رشد اقتصادی چین به نفع توسعه اقتصادی چین است اما چین این دیدگاه را یک توطئه استراتژیک برای تخریب و جلوگیری از رشد خود ارزیابی می‌کند. در رابطه با امنیت استراتژیک، آمریکا مبادرت به راه‌اندازی انقلاب‌های رنگین در آسیای مرکزی، تشکیل اتحادیه آمریکا ـ ژاپن ـ هند ـ استرالیا و توسعه روابط با هند، مغولستان و ویتنام نموده است. بسیاری از تحلیل‌گران چین این اقدامات را تلاشی برای محدود ساختن قدرت چین ارزیابی می‌کنند. از همین رو این فقدان اعتماد موجب ثبات تاکتیکی روابط دوجانبه به جای ثبات استراتژیک شده است. لذا نمی‌توانیم به طور قاطع بگوییم که روابط باثبات کنونی چین و آمریکا مطلوب چین است و یا تماس‌های نزدیک اقتصادی و سیاسی طرفین می‌تواند منجر به برقراری ثبات استراتژیک در روابط دو کشور گردد. هنوز دو کشور با برقراری صلح و همکاری پایدار و درازمدت فاصله دارند.

هـ ـ قدرت و آسیب پذیری

پارادوکس بزرگ کنونی چین این است که همزمان هم احساس قدرت می‌کند و هم احساس آسیب پذیری: قدرت به خاطر موفقیت اقتصادی قابل ملاحظه اش که جهان را به تعجب واداشته، و آسیب پذیریش نسبت به اقدامات سیاسی آمریکا. یکی از مسائل حساس چین موضوع تایوان است. تایوان که ابتدا پس از شکست مفتضحانهٔ چین از ژاپن در سال ۱۸۹۵ از این کشور جدا شد، و سپس مجدداً به چین برگشت و پس از فرار چیانگ کای چک و یارانش در ۱۹۴۹ مجدداً از چین جدا شد، آخرین نشانهٔ باقی مانده از یک قرن تحقیر چین محسوب می‌شود. گرچه تایوان مجددا به چین برگشت و در سال ۱۹۴۹ با فرار چیانگ کای چک و یارانش از چین جدا شد. ولی هیچ رهبر چینی نمی‌تواند تحمل کند به عنوان کسی که تایوان را برای همیشه از دست داده شناخته شود. رهبری فعلی چین با تبعیت از شعار دنگ مصمم است از درگیری در اطراف مرزها اجتناب ورزد تا بتواند نیروها را بر تحولات اقتصادی متمرکز سازد. این موضوع مصلحت‌گرایی فوق العادهٔ چین را نسبت به همهٔ همسایگانش از جمله روسیه و هند (به رغم روابط دشواری که با آنها داشته) توضیح می‌دهد. اما چین نمی تواند در مورد موضوع تایوان مصالحه را تحمل کند. پکن بارها متذکر شده که چنانچه تایوان به سمت استقلال پیش رود، بدون توجه به بهایی که باید بپردازد اعلام جنگ خواهد کرد.

از آنجا که بسیاری از چینی‌ها بیم آن را دارند که واشنگتن در پی یافتن فرصتی برای بی‌ثبات ساختن چین باشد، سیاست آمریکا در قبال تایوان را با سوءظن دنبال می‌کنند ـ اگرچه واشنگتن رسماً مخالف استقلال تایوان بوده و سرزمین اصلی[1] و تایوان را یک چین واحد می‌داند. به هرحال اعتقاد دارد هرگونه پیوستن تایوان دموکراتیک به سرزمین اصلی چین باید بطور صلح آمیز انجام شود. عده‌ای معتقدند تاکنون موضوع تایوان تبدیل به تهدیدی مهم برای روابط چین و آمریکا نشده است. مساله تایوان عامل مهمی در روابط دو کشور است. گرچه برخی معتقدند وقتی در اواخر سال ۲۰۰۳ رئیس جمهور تایوان، چن شویی بیان[2] در اقدامی غیرعاقلانه پیشنهاد داد تا رفراندومی برای نظرسنجی مردم تایوان در مورد استقلال انجام شود، جرج دبلیو بوش عدم موافقت ایالات متحده را با این اقدام اعلام کرد. بوش در این زمینه گفت: "توضیحات و اقداماتی که توسط رهبری تایوان صورت گرفت نشان می‌دهد که او تصمیم دارد به منظور تغییر وضع موجود تصمیمات یکجانبه‌ای اتخاذ کند که ما مخالف آن هستیم." این خط مشی تاحدودی از نیاز واشنگتن به حمایت پکن در موضوعات مهمتر دیگری مانند عراق و کرهٔ شمالی ناشی می‌شد.

رهبران چین (با ارائهٔ دلیل) هنوز معتقدند که موضوع تایوان گهگاه برای تحت فشار قرار دادن آنها بکار برده شده است. رهبران آمریکایی توضیح داده‌اندکه آنها مسئول ظهور احزاب سیاسی تایوانی طرفدار استقلال نبوده و آنها را ترغیب نکرده‌اند. اما تنها دلیل اینکه نیروهای طرفدار استقلال در تایوان از واکنشهای چین هراسی ندارند تعهد آمریکا به دخالت در این موضوع است. بطور خلاصه، اگرچه واشنگتن تعمداً نیروهای طرفدار استقلال تایوان را تشویق نکرده اما با تحدید ظرفیت عکس العملی چین شرایط رشد آنها را بوجود آورده است. ایالات متحده - تنها کشور غربی که در قرن نوزدهم و بیستم هیچ نقش واقعی در تحقیر چین نداشته است- به عنوان قدرتی ظاهر شده که از آخرین یادگار رسوایی چین حراست می‌کند.

چین هرگز واقعاً تصمیم نداشته با استفاده از نیروی نظامی مجدداً تایوان را به این سرزمین بیفزاید؛ حتی اکنون نیز مایل به انجام این کار نیست زیرا محاسباتش درست است که به موقع خود شرایط به نفع اهدافش پیش رفته و هرگونه امیدی را برای یک تایوان مستقل از میان خواهد برد. رهبران عاقلتر چین نیز می‌دانند که ادامهٔ موفقیت اقتصادی تایوان می‌تواند به عنوان چراغ راهنمایی برای مردم چین عمل کند که طبیعتاً موفقیت چینیهای دیگر را در هر کجا که باشند می‌ستایند. انتظار می‌رود روابط تجاری و اقتصادی رو به رشد میان تایوان و

---

[1] Mainland
[2] Chen Shui-bian

سرزمین اصلی چین به مرور زمان به همزیستی مسالمت آمیز بیشتری بین آنها بیانجامد. اما هربار که نیروهای استقلال در تایوان رشد تازه‌ای می‌یابند رهبران چین گزینه های سیاسی بسیار محدودی را پیش روی خود دیده و بنابراین مجبور به اعلام این اخطار می‌شوند که هرگونه اقدامی از سوی تایوان در جهت استقلال با عکس العمل نظامی روبرو خواهد شد.

همانطور که در اعلامیهٔ مشترک دولتهای آمریکا و ژاپن در فوریهٔ ۲۰۰۵ پس از مذاکرات امنیتی ۲+۲ مشخص بود موضوع تایوان همچنان به صورت موضوعی ناپایدار باقی است. بخشی از این اعلامیه که مشخص کرده بود توکیو و واشنگتن در" ترغیب پیشبرد راه حلی صلح آمیز برای موضوعات مربوط به تنگهٔ تایوان از طریق گفتگو، هدف استراتژیک مشترکی" دارند، منجر به عکس العمل شدیدی از جانب پکن شد. سخنگوی وزیر خارجه در این ارتباط گفت:"مردم و دولت چین با انضمام موضوع تایوان –موضوعی که به امنیت ملی ، تمامیت ارضی و حاکمیت ملی چین مربوط می‌شود- به این اعلامیه شدیداً مخالفند". با توجه به نقش استعماری ژاپن در تجزیهٔ تایوان از چین در سال ۱۸۹۵ و متعاقباً حملهٔ ژاپن به چین، توکیو بسیار دقت کرده تا از اتخاذ هرگونه موضع دولتی در مورد تایوان که منجر به رنجش چین شود بپرهیزد. در آن زمان وقتی ژاپن اعلام کرد که دارای منافع استراتژیک در تایوان است رهبری چین احساس خطر کرد. در آوریل ۲۰۰۵ افزایش تظاهرات ضد ژاپنی در چین نمی بایست باعث تعجب شود: دولت چین خواسته یا ناخواسته آنها را ترغیب کرد اما شکیبایی چین نسبت به آنها حاکی از این است که پکن می‌خواست به ژاپن بفهماند وارد بازی خطرناکی شده است. واشنگتن با موافقت با بیانیهٔ ۲+۲ موضوع را پیچیده تر کرده و موجب تعجب بسیاری از چینیها شد که آیا واشنگتن سعی در تعدیل روابط چین و ژاپن دارد یا وخیم‌تر کردن آن.[۲۹]

و ـ مصلحت اندیشی چین: راهی برای برابری

برخی از رهبران چین در مقابل فشارهای آمریکا، یافتن راهی برای برابری کردن با قدرت ایالات متحده را تنها راه می‌دانند. پکن پس از دهها سال رویارویی نزدیک با واشنگتن اکنون بطور منطقی و ماهرانه فهمیده است که چگونه باید با آمریکاییها کنار بیاید. رهبران چین می‌دانند که بحث و گفتگو به تنهایی برای متقاعد ساختن آمریکا به جلوگیری از هر اقدامی که بتواند بر چین اثر بگذارد (داخلی یا بین المللی) کافی نیست؛ ایالات متحده نیز مانند هر کشور دیگری طبق منافع ملی خود عمل می‌کند. پکن مهارت دیپلماتیک خود را در کنترل دو

موضوعی که رهبران آمریکایی را به خود مشغول داشته بود ـ عراق و کرهٔ شمالی ـ نشان داده است.

وقتی واشنگتن تصمیم خود مبنی بر حمله به عراق را اعلام کرد چین به خاطر اصول اخلاقی با آن مخالفت کرد زیرا آنرا تخطی از حقوق بین الملل تصور می‌کرد؛ اما برخلاف فرانسه که برای جلوگیری از جنگ تلاش سختی کرد در برابر آن ساکت ماند. چند ماه بعد از آغاز جنگ، واشنگتن برای مشروعیت بخشیدن به اشغال عراق به سازمان ملل رجوع کرد. شورای امنیت پس از فراز و نشیبهای بسیار زیاد، تا حدودی به لطف سکوت چین، بطور اجماع با حمایت از حضور آمریکا در عراق موافقت کردند. شاید پکن دست به این ارزیابی زیرکانه زده بود که آمریکا با تهاجم به عراق در منجلاب یک تعهد دراز مدت خارجی فرو خواهد رفت که حواس آن را از چین پرت می‌کند.

وقتی کاخ سفید تصمیم گرفت با اعلام پیونگ یانگ به عنوان بخشی از "محور شرارت" فشار بر این کشور را افزایش دهد، پکن می‌دانست چگونه خود را در این زمینه مفید سازد. احتمالاً رهبران چین پیش بینی می‌کردند که واشنگتن، با توجه به طبیعت غیرقابل پیش بینی کیم جونگ ایل،[1] نهایتاً برای جلب همکاری بیشتر وی روی کمک پکن حساب خواهد کرد. و این چیزی بود که واقعاً اتفاق افتاد. واشنگتن بعد از تلاش فراوان بالاخره فهمید که نمی تواند نفوذ چندانی بر پیونگ یانگ داشته باشد. تحریمهای اقتصادی دوجانبه مؤثر نبود، زیرا کرهٔ شمالی قبلاً خود را از جامعهٔ بین المللی منزوی ساخته بود؛ حملهٔ نظامی نیز امکان پذیر نبود زیرا می‌توانست کرهٔ جنوبی و احتمالاً ژاپن را نیز به خطر اندازد. (کرهٔ شمالی به رغم اقتصاد فلج ماشین نظامی قدرتمند خود را حفظ کرده است.) بنابراین ایالات متحده به تنها کشوری که دارای قدرت اعمال فشار بر کرهٔ شمالی بود روی آورد: و آن چین بود که واقعاً همهٔ نفت کرهٔ شمالی را تأمین می‌کند. وقتی واشنگتن در مارس ۲۰۰۳ تقاضای کمک کرد، پکن با قطع عرضهٔ سوخت به کرهٔ شمالی برای چند روز به آن پاسخ داد. ایالات متحده با قرار دادن مسئلهٔ غیر اتمی کردن شبه جزیرهٔ کره به عنوان اولویت ملی خود را به چین وابسته ساخته است. اکنون به نفع چین است که این وابستگی را افزایش دهد: رهبران چین با کمک به آمریکا علیه کرهٔ شمالی می‌توانند از فشارهای ایالات متحده در زمینه هایی که برای این کشور از اهمیت برخوردار است بکاهند.[۳۰]

---

[1] Il Jong

چین در حال مشارکت در روند همگرایی و همراهی با سایر اعضاء جامعه بین‌المللی در ایجاد سیستم بین‌المللی است. روندی که همزمان، در هم آمیخته و در تناقض با گذار سیستم می‌باشد. این روند موجد فضا و فرصت جدیدی برای چین در راستای توسعه، ارتقاء قدرت و جایگاه خود، ایجاد سیستم عادلانه‌تر و نظم اقتصادی بین‌المللی جدید است. توسعه چین آغاز حمله‌ای است به توزیع قدرت سیاسی و اقتصادی در صحنه بین‌المللی که شدیداً غیرمتوازن و نامنطبق با منافع غرب به رهبری آمریکاست. آمریکا در راستای استراتژی حفظ موقعیت ابرقدرتی خود، چین را رقیب استراتژیک بالقوه در درازمدت برای خود فرض می‌کند. از همین رو گره زدن منافع چین با خود، مهار و محدودسازی آن استراتژی درازمدت آمریکا در قبال چین خواهد بود. از یک سو سایر کشورهای توسعه یافته و تعداد کمی از کشورهای در حال توسعه، توسعه چین را فرصتی برای توسعه ملی خود قلمداد می‌کنند و از سوی دیگر نگران این هستند که توسعه ملی و منافع امنیتی آنها مورد معامله قرار گیرد. بنابراین این کشورها یک سیاست دوگانه از همکاری و مقابله را در قبال چین در پیش گرفته‌اند. تا زمانیکه برای چین امکان پیاده کردن سیستم بین‌المللی کنونی و قواعد آن امکانپذیر نباشد، نمی‌تواند حرفی برای گفتن در سیستم بین‌المللی از طریق توسعه داخلی داشته باشد. چین بعنوان یک تازه وارد هنوز باید در قبال هنجارها و قواعد سیستم بین‌المللی تجربه اندوزی کند. در این راستا، چین مستعد متهم شدن به عنوان منحرف و ناقض قوانین بین‌المللی است و از مهارت کافی برای استفاده از سیستم بین‌المللی درجهت حفاظت از منافعش برخوردار نیست. در عین حال، کشورهای توسعه یافته با اتکاء به تسلط شان به قواعد و آشنایی با روش مجادله در سیستم، رفتارهای دوگانه‌ای را بر اساس منافعشان بروز می‌دهند که مانع توسعه چین می‌باشد. نهایتا چین در عین اینکه منافع‌اش بطور فزاینده‌ای در حال بین‌المللی شدن است و نقش آن در سیستم نمایان‌تر می‌شود، می‌بایست در عرصه بین‌المللی هشیارتر باشد و از برنامه استراتژیک فعال‌تر و ابزارهای سیاسی محکم‌تر برخوردار باشد، منافع ملی خود را با منافع بین‌المللی و منافع جامعه بشری درآمیزد و بطور مؤثرتر منافع کوتاه مدتش را با منافع درازمدت خود پیوند دهد.

ایالات متحده آمریکا در حال حاضر هنوز عنوان بزرگترین قدرت دنیا را یدک می‌کشد. قدرت سخت و قدرت نظامی آمریکا نقطه قوت کلیدی آن کشور بعنوان تنها ابرقدرت جهان است. آمریکا در زمینه انقلاب جدید در عرصه علوم و فناوری نظامی، اهرم‌های نظامی و تفکر استراتژیک پیشروتر از سایر کشورهای دیگر است. اگر چه آمریکا با اتکاء به برتری قدرت

نظامی‌اش و تکنولوژی بالا، برخورداری از قدرت نظامی واکنش سریع، قدرت تخریب نظامی و پیروزی قاطع و سریع در جنگ‌ها، به قدرت خود بسیار خوش بین و مطمئن است، اما به این واقعیت توجه ندارد که قدرت نظامی نمی‌تواند جایگزین مناسبی برای دیپلماسی، ابزارهای سیاسی یا افکار عمومی باشد. آمریکا همچنین در فهم وضعیت پیچیده بین‌المللی عاجز است. بعنوان مثال، آمریکا بدون توجه به مخالفت عمومی جامعه بین‌المللی، با راه‌اندازی جنگ عراق فقط خود را دچار مخمصه سیاسی و مشکلات نظامی و مشکلات مربوط به بازسازی بعد از جنگ نمود.[۳۱]

موضع چین در مورد تعامل و واکنش به نظام بین‌المللی حاضر و مکانیزم‌های مؤثر آن، بتدریج دستخوش یک روند انتقالی از مخالفت با سیستم به مشارکت محدود در آن از طریق ابتکار عمل تدریجی و در پیش گرفتن توسعه اقتصادی صلح‌آمیز گردید. این یک گزینه استراتژیک مبتنی بر درک از اهداف توسعه اقتصادی چین و برآورد دقیق از روند جهانی شدن و وابستگی متقابل در حال رشد امور بین‌المللی می‌باشد. این گزینه استراتژیک شامل سه بخش می‌باشد که دارای تأثیرات متقابل هستند:

اولا، چین از طریق گشودن بازار و اصلاح نهادهایش، ابتدا بعنوان یک عضو متوسط در سیستم بین‌المللی عمل نمود و توجه خود را به تطبیق و یادگیری به منظور ارتقاء قدرت رقابت خود در بازار جهانی، تقویت قدرت ملی و بدین طریق ارتقاء جایگاه خود در نظام بین‌المللی متمرکز نمود. چین در این روند از یک سو روابطش با قدرت‌های بزرگ، کشورهای همسایه و کشورهای در حال توسعه را به منظور به رسمیت شناخته شدن و حمایت آنها از استراتژی توسعه‌اش و ورودش به سیستم بین‌المللی گسترش داد و از سوی دیگر چین مشارکت خود در قانون‌سازی در سیستم و تقویت نفوذ خود در روند انتقالی آن فعال‌تر نمود.

ثانیاً، چین در اثر تعامل با مکانیزم‌های مختلف سیستم بین‌المللی، اصلاحات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی داخلی‌اش را در مراحل مختلف با اولویت‌ها و معیارهای گوناگون در جهت تکمیل روند مدرن‌سازی خود بهبود بخشیده است. علاوه بر این تعامل و نفوذ خود را در سیستم‌های فرعی و مکانیزم‌های سیستم بین‌المللی گسترش و جایگاه خود را در نظام بین‌المللی ارتقاء داده است.

ثالثاً، قدرت استدلال و حق اعمال نظر چین افزایش و محیط بین‌المللی و منافع ملی آن تقویت و گسترش یافته است. همه این دستاوردها از طریق عدم مقابله با سلطه آمریکا در سیستم حاصل گردیده است.

آمریکا بیشترین تلاشش را برای مهار چین بعنوان رقیب احتمالی رهبری‌اش در نظام بین‌الملل به عمل آورده و تحرکات چین در منطقه آسیا و اقیانوسیه، خاورمیانه و آمریکا لاتین را به دقت زیرنظر گرفته و تأسیسات نظامی‌اش را به منظور مهار رقابت احتمالی چین تقویت نموده است.

با شروع قرن ۲۱ روابط چین و آمریکا از حالت دوجانبه به سمت چندجانبه، منطقه‌ای و حتی جهانی تغییر یافته است. چین در سال ۲۰۰۵ برای اولین بار خواستار شکل‌گیری جهانی هماهنگ با صلح‌پایدار و رشد و ترقی مشترک گردید که بیانگر موضع بنیادین آن در قبال نظام بین‌المللی است. ایالات متحده آمریکا از جانب خود برای روبرو شدن با دوره گذار و تأسیس سیستم بین‌المللی مورد نظر خود به چین نیاز دارد و از همین رو از چین می‌خواهد به یک بازیگر مسئولیت‌پذیر در سیستم تبدیل شود. تعامل متقابل چین و آمریکا در نظام بین‌المللی تشدید گردیده و آثار زیادی بر روابط منطقه‌ای و بین‌المللی دارد. علاوه بر آن مکانیزم‌های گوناگون نظام بین‌المللی بستر بزرگتری را برای تعامل متقابل بین دو کشور فراهم نموده است. چین و آمریکا در زمینه سیاست و امنیت تماس‌های نزدیکی با یکدیگر در سازمان ملل در قبال مسائل عدم اشاعه، آزمایشات موشکی و هسته‌ای کره شمالی، مسئله هسته‌ای ایران، اصلاح سازمان ملل و غیره دارند. وجوه مشترک تعامل دو کشور در حال افزایش می‌باشد. چین و آمریکا در زمینه اقتصاد و تجارت، همکاری سازنده‌ای در بین سایر کشورها، سازمان تجارت جهانی، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی با یکدیگر دارند. تعامل متقابل آنها در زمینه سیستم انرژی بین‌المللی با استراتژی‌های متفاوت و در عین حال همکاری درآمیخته است. این دوگانگی در تعاملات دو کشور در سیستم‌های منطقه‌ای بیشتر مشهود می‌باشد. چین و آمریکا در سیستم بین‌المللی آسیایی وارد همکاری اقتصادی منطقه‌ای و ایجاد چارچوب امنیتی شده‌اند. در سیستم بین‌المللی آفریقایی، دو کشور در تلاش برای تقویت اجماع سیاسی و اجتناب از برخورد منافع می‌باشند. در سیستم بین‌المللی آمریکای لاتین، ایالات متحده می‌بایست سوءظن استراتژیک خود نسبت به چین را کاهش داده و منافع متقابل یکدیگر را محترم شمارند.

بطور خلاصه می‌توان گفت که روابط چین و آمریکا از ثبات برخوردار است و در حال رشد می‌باشد. تعامل متقابل آنها در زمینه مسائل نظام بین‌المللی در حال بهبود و همراه با همکاری و رقابت می‌باشد که در این راستا همکاری از رقابت سبقت گرفته است.[۳۲]

نتیجه

صعود صلح آمیز چین اقتصاد این کشور را به گونه‌ای باز سازی می‌کند که مردمش می‌توانند به عنوان بازار رو به رشدی برای بقیهٔ نقاط جهان عمل کرده و بنابراین فرصتهای بیشتری ـ به جای تهدید ـ را برای جامعهٔ بین المللی بوجود آورند.

چین تنها قدرتی نیست که در جستجوی صعود صلح آمیز است. ائتلاف اقتصادی چین با آسیای شرقی به تشکیل گروهی از کشورهای آسیای شرقی که بتوانند پیشرفتی صلح آمیز داشته باشند،کمک کرده است. چین خواهان خروج آمریکا از آسیای شرقی نیست. این به نفع چین نیست که ایالات متحده را از این روند خارج سازد. در واقع، پکن از واشنگتن می‌خواهد تا در امنیت و همچنین امور اقتصادی منطقه نقش مثبتی ایفا کند. آغاز قرن بیست و یکم شاهد پیشرفت تعدادی از کشورها از طرق گوناگون، با تعقیب الگوهای مختلف و با سرعتهای متفاوت می‌باشد. در عین حال، کشورهای پیشرفته در حال، پیشرفته تر کردن خود می‌باشند..

تمامی کشورهای همسایهٔ چین به رغم هراس از قدرت این کشور، از موفقیت اقتصادی فزاینده و ثبات سیاسی آن استقبال می‌کنند. آنها امیدوارند که چینی که در یک شبکهٔ جهانی مدرن احاطه شده نسبت به همسایگانش مانند فرانسه و آلمان در اروپای نیمهٔ دوم این قرن رفتار صلح آمیزی داشته باشد.چین معتقد است در پی دست یافتن به استیلا یا برتری بر امور جهان نیست. بلکه طرفدار یک نظم سیاسی و اقتصادی نوین جهانی است که می‌تواند از راه افزایش اصلاحات و دموکراتیزه کردن روابط بین المللی حاصل آید. توسعهٔ چین به صلح جهانی وابسته است.

منابع

۱ـ خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران به نقل از بانک جهانی و روزنامه مردم (چین)، ۱۳۸۷/۱/۱۳.

۲ـ خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران به نقل از وزارت بازرگانی چین، ۱۳۸۶/۱۰/۱۴

3. Zheng Bijan, "China's Peaceful Rise to Great power status", *Foreign Affairs,* Sep/Oct 2005.

۴ـ خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران به نقل از شین هوا، ۱۳۸۶/۱۱/۴

5. Bijan, *op.cti.*

۶ـ برای آشنایی با فرهنگ و تاریخ فلسفه چین نگاه کنید به:

- *تاریخ فلسفه چین*، نویسندگان چو جای و وینبرگ چای، مترجم: ع. پاشایی، تهران: نشر گفتار، ۱۳۶۹.
- *هزار اندرز کنفسیونس*، ترجمه ع. وحید مازندرانی، تهران: پژمان، ۱۳۶۳.
- *مکالمات کنفسیوس*، ترجمه کاظم‌زاده ایرانشهر، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۴.

۷ـ برای اطلاعات بیشتر در خصوص توسعه اقتصادی چین نگاه کنید به:

- *الگوی توسعه اقتصادی چین*، احمد معصومی، تهران: سروش ۱۳۸۴.

۸ـ چین: عقب‌نشینی به نفع بازار آزاد، *روزنامه شرق*، ۱۳۸۶/۴/۱۳.

همچنین نگاه کنید به:

"China's Peaceful Development Promotes world Stability", *people's Daily*, April 15, 2005, at http://en. China broad cast.cn'/ 2238/2005-4-15

۹ـ *روزنامه شرق*، ۱۳۸۶/۴/۱۳

۱۰ـ برای اطلاعات بیشتر در مورد اصلاحات دنگ در چین نگاه کنید به:

بهزاد شاهنده، چین نو: دنگ شیائوپینگ و اصلاحات، تهران: سمت، ۱۳۸۳

۱۱ـ خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران، ۸۷/۱/۲۴.

۱۲ـ *همان.*

13- Zheng Bijian, *op.cit.*

14- *Ibid.*

15- "China's National Defense in 2006", *China daily*, www.Chinadaily.com.cn/China/ 2006-12-29/content-771191.htm.

16- Laxsman Komar Behra, Chain's Defence white paper: can India Draw some lessons?, IDSA Strategic Comments, 31 Jan. 2007.

17- Peter Gries, *China's New Nationalism* (Berkeley, Calif: University of California Press, 1994).

18- Richard Bernstein and Ross H. Munro, "The Coming Conflict With America," *Foreign Affairs* 76, NO. 2 (March-April 1997)

۱۹- برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به:

Michael Hunt, "Chinese National Identity and the Strong State; The Late Qing Republican Crisis", *in China's Quest for National Identity,* eds. Lowell Dittmer and Samuel S. Kim (Ithaca, N. Y.: Cornell University Press, 1994).

20- Liu Ji, "Making the Right Choices in Twenty first Century sino American Relations",*Journal of Contemporary China* ,No. 17(1998): 92.

21- Suisheng Zhao, "China's Pragmatic Nationalism: Is it Manageable?", *Washington Quartelly*, Winter 2005-6.

22- Zheng Bijian, "China's Peaceful rise and New Role of Asia," *China Forum,* Autumn 2005.

23- Joseph Kahn, "Beijing Finds Anti-Japan Propaganda a Two-Edged Sword," *New York Times*, May 3, 2005.

24- Zhao, *op.cti.*

25- Kishore Mahbubani, "Understanding China", *Foreign Affaris*, Vol. 84, No.5, Sep. /Oct. 2005.

۲۶- برای اطلاع بیشتر در این زمینه نگاه کنید به:

- Abantin Bhattacharya, "China's Foreign Policy Challenges and Evolving Strategy", *Strategic Analysis*, Jan-Mar 2006.
- G. John Ikenberry, "The Rise of China and the Future of the West" , *Foreign Affairs*, Jan/ Feb. 2008.

27- Ma Zhengang, "China's Responsibility and the China Responsibility Theory", Journal of China Institute of International Studies (CIIS), Summer 2007.

این مقاله توسط آقای علیرضا نمایشی ترجمه شده است.

28- Europa Year book 2007.

29- Mahbubani, *op.cit.*

30. Bhatta Charya, *op.cit.*

31. Yang Jiemian, "International System in Transition", *China International Studies*, Summer 2007.

این مقاله توسط آقای علیرضا نمایشی ترجمه شده است.

32- Ibid.



فصل دوم

هند: ظرفیت‌ها و چالش‌ها



در پایان سال ۱۹۳۰ مبارزات ملی و استقلال طلبانه مردم هند بسیار توسعه یافته بود. به همین جهت نهرو، گاندی و بسیاری از سران نهضت ملی هند به زندان افتاده بودند. نهرو در زندان نامه هایی برای دخترش نوشت که بعدها در کتابی به نام " نگاهی به تاریخ جهان " چاپ شد در یکی از این نامه‌ها آمده است: " هند گذشته ای بسیار بسیار طولانی دارد که آغاز آن در تیرگی‌های روزگاران قدیم و باستانی گم شده است. هند برای خود دوران‌های تلخ و دشواری داشته است که موجب شرمساری و اندوه و سر افکندگی ماست. اما رویهم رفته گذشته هند درخشان و بزرگ است و ما می توانیم به آن سرافراز باشیم و از آن با شادمانی یاد کنیم. اما اکنون ما فرصت و فراغت زیاد نداریم که به تفکر درباره گذشته بپردازیم. اکنون فکر آینده است که تمام توجه روح ما را به خود مشغول می دارد، آینده ای که اکنون طرح آنرا تهیه می کنیم و زمان حال تمام وقت و نیروی ما را می گیرد."(۱)

هند امروز سرزمین شگفت انگیزی است گرچه مشترکاتی از گذشته دارد ولی تفاوت‌های آن هم بی‌شمار است. هند، کشوری بزرگ و رو به توسعه با جمعیت ۱/۱ میلیارد نفری، در سالهای اخیر رشد اقتصادی عظیمی را تجربه کرده است. همزمان با رشد اقتصادی پایدار هند، قدرت نظامی، فعالیتهای دیپلماتیک و حتی نفوذ فرهنگی آن در حال گسترش بوده و همه‌ی این عوامل منجر به پیشرفت استراتژیک این کشور شده است. اعتقاد جامعه بین‌المللی عموما بر این است که هند در مسیر تبدیل شدن به مقام ابرقدرتی قدم نهاده است. برای آشنایی با جامعه هند در جهان امروز و اینکه چه موقعیتی در جهان امروز دارد لازم است به سوالات زیر پاسخ دهیم:

۱.ظرفیتها وتوانایی‌های هند در زمینه صعود به موقعیت ابرقدرتی چیست؟

۲. هند با چه چالشهایی مواجه است؟ چه موانعی در راه صعود هند وجود دارد؟
برای پاسخ به این پرسش‌ها لازم است توانایی‌ها و ظرفیت‌های اقتصادی، نظامی و نفوذ این کشور در منطقه و صحنه بین المللی مورد بررسی قرار بگیرد و پس از آن به موانع و چالشهای هند در زمینه صعود به موقعیت ابرقدرتی اشاره شود.

الف- ظرفیت‌ها و توانایی‌های هند

۱ـ رشد اقتصادی عظیم

هند با پشت سر گذاشتن یک دوره رشد اقتصادی کند رو به متوسط، از دهه ۱۹۹۰ وارد یک برنامه رشد متوسط رو به سریع شده است. نرخ رشد سالانه این کشور از ۵/۵ درصد در دهه ۱۹۸۰ به ۶/۱ درصد در دهه ۱۹۹۰ افزایش یافت. این کشور با ورود به قرن بیست و یکم بطور آشکاری بر سرعت رشد اقتصادیش افزود. نرخ رشد هند در سالهای مالی ۲۰۰۴-۲۰۰۳ و ۲۰۰۵-۲۰۰۴ به ترتیب به ۸/۵ و ۷/۵، و در نیمه اول سال مالی ۲۰۰۶-۲۰۰۵ به ۸/۱ درصد رسید. رشد سریع در سه سال متوالی نشان دهنده این است که هند به سوی یک چرخه رشد بسیار سریع و پایدار حرکت کرده است. اکنون هند دومین کشور در سطح جهان است که دارای رشد اقتصادی سریع می‌باشد.[۲]

هند در تلاش برای اصلاحات و توسعه به موفقیتهای چشمگیری دست یافته است. دولت این کشور در سالهای اخیر تلاشهای مداومی در جهت تعمیق و تسریع اصلاحات صورت داده است. در صنعت ارتباطات به دستور دولت برای پروژه‌های دارای نسبت سرمایه‌گذاری خارجی زیر ۴۹ درصد نیاز به هیچ مجوز خاصی نیست. این کشور به رغم موانع موجود هنوز سعی دارد فرودگاهها و تشکیلات دولتی را خصوصی سازد. همچنین از چین تبعیت کرده و یازده منطقه اقتصادی ویژه تأسیس کرده که می‌توانند از سیاستهای ترجیحی در کسب وامهای اعتباری و کسر مالیاتها برخوردار شوند. به علاوه مان موهان سینگ، با درس گرفتن از دولت پیشین که به موفقیت اقتصادی رسید اما در انتخابات شکست خورد، سعی دارد، با در نظر گرفتن منافع افراد کم درآمد، توازنی را میان رشد سریع و برابری اجتماعی برقرار سازد. این دولت ضمن رساندن منافع حاصل از رشد اقتصادی به افراد عادی و اجتناب از هرگونه بحران سیاسی یا آشفتگی اجتماعی، یک اصلاحات انسانی را اتخاذ کرده است.

هند در تلاشهای خود برای جذب سرمایه‌های خارجی به موفقیتهای بزرگی نائل شده است. این کشور در سال ۲۰۰۲ از نظر نرخ کلی سرمایه خارجی در جهان در مقام پانزدهم قرار

داشت، اما در سال ۲۰۰۳ به سرعت به جایگاه ششم و در سال ۲۰۰۴ به مقام سوم جهان (پس از چین و ایالات متحده) رسید.(۳) در سال ۲۰۰۵ اتحادیه جهانی تشکیلات اقتصادی VIP*، ده کشور با بیشترین ظرفیت سرمایه‌گذاری در آن سال را معرفی کرد که هند د. این لیست پس از چین، فرانسه و آمریکا در رتبه چهارم قرار گرفت. این ارزیابی براساس بررسیهای جداگانه‌ای از ده نمایه، مانند حجم کلی سرمایه‌گذاری خارجی جذب شده توسط کشورها طی سه سال گذشته، سیاستهای سرمایه‌گذاری، فضای سرمایه‌گذاری، ظرفیت توسعه، چگونگی فعالیتهای اقتصادی، چگونگی فضای اقتصادی کلان، توانایی اجرائی دولت، اطمینان سرمایه‌گذاری، برنامه‌ریزی در مورد درآمد حاصل از سرمایه‌گذاری و رقابت ملی و فراگیر، و مقایسه همه این موارد با هم انجام گرفته است.

گزارش سرمایه‌گذاری جهانی سال ۲۰۰۵ که کنفرانس تجارت و توسعه سازمان ملل (UNCTAD) منتشر ساخت، هند را تنها پس از چین به عنوان دومین کشور بزرگ جذب کننده سرمایه‌گذاری معرفی کرد. گزارش تحقیقاتی اخیر کرنی[1] نیز به این مطلب اشاره کرده که "هند اکنون وارد یک دوره از امواج سرمایه‌گذاری خارجی" شده است و، با تبدیل شدن به دومین کشور بزرگ جذب کننده سرمایه بعد از چین، قدرت آن در جذب سرمایه‌های خارجی بر ایالات متحده پیشی گرفته است.(۴)

سرمایه داران بزرگ ارتباطات جهانی برای وارد شدن به بازار هند به رقابت پرداخته‌اند. در دسامبر ۲۰۰۵، بیل گیتز[2] از طرح سرمایه‌گذاری ۱/۷ میلیارد دلاری در هند پرده گشود. متعاقبا اینتل[3]، تولید کننده معروف اجزاء کامپیوتر، اعلام کرد که جهت تأسیس یک مرکز تحقیق و توسعه و یک شرکت سرمایه‌گذاری بزرگ در هند یک میلیارد دلار سرمایه‌گذاری خواهد کرد. بزرگترین تولید کننده تجهیزات شبکه‌ای جهان، Sisco System نیز تصمیم خود را مبنی بر افزایش سرمایه‌گذاریش در هند تا سقف ۱/۱ میلیارد دلار اعلام کرده است.(۵)

از هند به خاطر ظرفیت توسعه نرم افزارش در صنعت اطلاعات، تقدیر گسترده‌ای به عمل آمده است. از آنجا که دولت هند از نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ اهمیت دادن به توسعه صنعت را آغاز کرده وسیاست مثبتی را اتخاذ کرد، صنعت ارتباطات خیلی سریع توسعه یافت. مزایای منحصر به فرد منابع انسانی، تکنولوژی و زبان نیز در این زمینه نقش داشتند.

---

[1] A.T. Kearney
[2] Bill Gates

این کشور در سالهای اخیر شاهد نرخ رشد سالانه‌ای بیش از ۳۰ درصد در صنعت بوده است. به عنوان مثال در سال مالی۵-۲۰۰۴ این نرخ به بیش از ۳۳ درصد رسیده و بازده آن بر ۲۸/۵ میلیارد دلار بالغ شد. اگر هند را در صنعت تولیدات به یک بچه فیل تشبیه کنیم، در صنعت اطلاعات باید آن را به صورت یک ببر قوی هیکل ببینیم. بیش از نیمی از ۵۰۰ شرکت بزرگ جهان در زمینه توسعه نرم افزار با هند قرارداد امضاء کرده‌اند. مایکروسافت، اینتل، اپل، IBM، زیمنس، HP، کامپک، و موتورولا همگی مراکز تحقیق و توسعه یا پایگاههای تولیدی در این کشور تأسیس کرده‌اند. IBM به تنهایی ۳۸۰۰۰ کارمند در این کشور دارد که ۱۰ درصد کل کارمندان آن را در سراسر جهان تشکیل می‌دهد.(۶)

بنا بر یک گزارش تحقیقاتی از سوی مک کینزی[1]، هند تا سال ۲۰۱۰ بیش از نیمی از درآمد خارج از مرکز[2] جهانی را خواهد گرفت که بالغ بر نزدیک ۶۰ میلیارد دلار می‌شود. حتی کنفدراسیون صنعت هند پیش‌بینی کرده که هند تا آن زمان تبدیل به یک مرکز علمی خارج از مرکز جهانی خواهد شد. این کشور که از نقشش به عنوان "منشی دفتری جهانی[3]" ناراضی است اکنون سعی دارد خود را در جایگاه رده متوسط یا حتی رده بالا در زنجیره صنعت قرار دهد تا شرکتهای فراملیتی را وادار به تغییر مکان نوآوریهای علمی یا توسعه و تحقیق (R&D) خودکند.

برخی از سازمانهای مالی بین‌المللی و رسانه‌های مهم در مورد چشم انداز اقتصادی هند خوش بین هستند. صندوق بین‌المللی پول (IMF) در اکتبر ۲۰۰۵ اعلام کرد که هند دورنمای روشنی برای رشد بیشتر دارد. حتی موگان استنلی[4] رشد اقتصادی هند را از رشد چین پایدارتر دانسته و نرخ رشد ۷ درصدی این کشور را دراز مدت پیش‌بینی کرده است. مجله *اکونومیست* اشاره کرده که هند در نیم قرن آینده در ردیف ابرقدرتها و بزرگترین اقتصادهای جهان قرار خواهد گرفت. به رغم وجود برخی مشکلات در توسعه اقتصادی، نمی توان گفت که همه تفاسیر بالا تعریف و تمجیدهای بیجایی هستند. در دسامبر ۲۰۰۵، مان موهان سینگ، طراح اصلاحات و توسعه در هند، در نشست آسیای شرقی ابراز داشت که هدف هند صعود به نرخ رشد ۱۰-۹ درصدی در سه تا چهار سال آینده است.(۷) هند همچنین برنامه کاری به نام

---

[1] McKinsey
[2] Outsourcing Revenue
[3] Global office clerk
[4] Mogan Stanley

"چشم انداز ۲۰۲۰"[1] را، با هدف ارتقاء به یکی از چهار یا حتی سه کشور قدرتمند جهان در سالهای آینده، ترسیم کرد.

۲ـ توان نظامی

هند به منظور ترسیم تصویر خود به عنوان یک قدرت بزرگ در راستای افزایش قدرتش، خصوصا جهت حفظ برتری نظامی بر دشمن دیرینه اش پاکستان، متعادل ساختن نفوذ بالقوه قدرتهای دیگر و تحکیم موقعیت ابرقدرتی خود در منطقه آسیای جنوبی و اقیانوس آرام، و همچنین برای رسیدن به عضویت دائم سازمان ملل، همواره تلاش کرده تا به یک قدرت نظامی و هسته‌ای تبدیل شود.

هزینه‌های نظامی این کشور در سالهای اخیرقابل توجه بوده است. در سال مالی ۲۰۰۶-۲۰۰۵ مبلغ درنظر گرفته شده برای مصارف نظامی به ۸۳۰ میلیارد روپیه یا ۱۹ میلیارد دلار، یعنی ۷/۸ درصد افزایش در مقایسه با سال گذشته، رسید. مان موهان سینگ اعلام کرد که با رشد سریع اقتصاد هند احتمالا مخارج نظامی به میزان زیادی افزایش خواهد یافت و اینکه سهم این هزینه‌ها در تولید ناخالص ملی از ۲/۶ به ۳ درصد خواهد رسید. این بدین معنا است که هند بر سرعت مدرنیزه کردن نیروهای نظامیش خواهد افزود.

تعداد کل نیروهای مسلح هند اکنون ۱/۱۳۷ میلیون نفر بوده و از این نظر چهارمین کشور جهان به شمار میاید. این کشور در اواسط دهه ۱۹۹۰ در تلاشی برای مدرنیزه کردن کامل نیروهای ارتش، "راهبرد ساخت ارتش (۲۰۱۵-۱۹۹۵)" را با مبنا قرار دادن توسعه تسلیحات دارای تکنولوژی برتر، طرح ریزی کرد. ارتش هند تصمیم دارد به منظور ارتقاء توانایی جنگی کشور، به ویژه توانایی قوه ادراک در میدان نبرد، طی پنج سال ۱۰ میلیارد دلار صرف تجهیزات مراقبتی و تسلیحات جدید کند. نیروی دریایی هند مجهز به ۱۷۰ کشتی جنگی از انواع مختلف، از جمله یک ناو هواپیمابر بوده و تصمیم دارد یک فروند نیز از روسیه وارد کند. در ضمن تدارکات سختی نیز برای طراحی داخلی یک ناو هواپیمابر در دست اقدام است. هند به منظور کنترل اقیانوس هند و تقویت توانایی عملیاتی در تنگه مالاکا و دریای جنوب چین، ساخت تسلیحات نظامی را در پایگاه دریایی کادامبا[2] که در جنوب کشور قرار دارد آغاز کرده است. نیروی هوایی هند به ۱،۵۰۰ هواپیما از انواع مختلف، شامل ۸۵۰ هواپیمای جنگی، و

---

[1] Vision 2020
[2] Kadamba

۱,۴۰۰ موشک دفاع هوایی مجهز می‌باشد. این کشور اکنون به منظور ارتقاء "وسعت استراتژیک" خود در حال به روز کردن انواع هواپیماهایش به استثنای 30-MKI می‌باشد.

هند جهت تسریع به روز کردن تسلیحاتش تمامی کانالهای ممکن برای خرید تسلیحات جدیدتر از کشورهای پیشرفته را باز کرده است.به عنوان مثال، تصمیم گرفته ۱۲۶ جت جنگنده جدید خریداری کند، و اکنون در حال بررسی خرید MiG-29 روسی، F-16 و F-18A آمریکایی، Mirage-2000 فرانسه و یا Gripen سوئد می‌باشد.این کشور در عین حال در حال افزایش کارایی سلاحهای موجود و ظرفیت نبرد خود در جنگهای الکترونیک و اطلاعاتی از طریق تحقیق و توسعه (R&D) است. هند در مورد ساخت مشترک موشکهای کروز پیچیده با روسیه به توافق رسیده و دو کشور مصمم به تلاشهای مشترک برای ساخت جنگنده‌های نسل پنجم می‌باشند. همچنین هند تصمیم گرفته جهت توسعه یک سیستم ضدموشک مستقر بر ناو جنگی[1] با اسرائیل همکاری کند.(۸)

هند در زمینه تسلیحات هسته ای، بازدارندگی هسته‌ای خود را به روشی منظم تقویت کرده است.هندیها خود را در موقعیت خطرناکی، هم نسبت به محیط اطراف و هم نسبت به کل جهان می‌بینند، بنابراین باید از طریق یک برنامه کاری دریایی-هوایی-زمینی حداقل آمادگی بازدارندگی هسته‌ای معتبری را فراهم آورند تا بتوانند از امنیت ملی خود محافظت کنند. این کشور در ماه مه ۱۹۹۸ آزمایش هسته‌ای خود را انجام داده و وضعیت خود را به عنوان یک کشور هسته ای، با قابلیت تولید کلاهکهای هسته‌ای با وزنهای مختلف، اعلام کرد. دولت هند در "پیش نویس دکترین هسته ای" (DND) خود اعلام داشت که برای حفظ حداقل بازدارندگی هسته‌ای نیاز به ۶۰ تا ۸۰ کلاهک هسته‌ای دارد. هند اخیرا تأکید کرد که ایده بازدارندگی هسته‌ای یک مفهوم غیرقابل سنجش و دینامیک است. این کشور تصمیم داشت طی ۷-۵ سال آینده دارای ۳۰۰ تا ۴۰۰ سلاح هسته‌ای شود. به علاوه به منظور تأمین یک ضربه دوم مطمئن، تأکید خاصی بر توسعه نیروهای هسته‌ای "سه در یک" داشته است تا بتواند به وسیله ناوهای جنگی دریایی، هواپیماهای استراتژیک و موشکهای زمینی آرایش نیروی سه بعدی را به اجرا درآورد. این کشور اکنون در حال سرعت بخشیدن به گامهای خود در گسترش سلاحهای میانبرد و دوربرد است.(۹)

---

[1] Anti-Missile System Warship-born

۳ـ ارتقای دیپلماسی

هند به منظور فائق آمدن بر وضعیت بین‌المللی متغیر سالهای بعد از جنگ سرد، استراتژی دیپلماتیک خود را تنظیم کرده و به حفاظت از منافع ملی حیاتی کشور و ایجاد جوی مناسب برای تجدید حیات اقتصاد، اولویت بخشیده است. این کشور با چنین راهبردی به دستاوردهای قابل ملاحظه‌ای رسیده و جو مثبت بین‌المللی خود را به طور چشم‌گیری توسعه بخشیده است.

اول اینکه هند روابط خود را با همه قدرتهای بزرگ خصوصا ایالات متحده گسترش داده است. در طول دیدار رئیس جمهور کلینتون از هند در سال ۲۰۰۰، دو کشور سندی را به امضاء رساندند که راهنمای توسعه روابطشان در قرن بیست و یکم بود، و دو طرف با ایجاد "مشارکت جدید"پایدار، از نظر سیاسی سازنده و از نظر اقتصادی پویا موافقت کردند. در ژوئن ۲۰۰۵ این دو کشور چارچوب جدیدی را برای روابط دفاعی هند و آمریکا (NFDR) امضاء کردند. بنا به این توافق هند می‌تواند از رفتاری به عنوان یک "شبه متحد آمریکا" برخوردار شود، به این معنا که دو کشور با کمک یکدیگر سلاحهای پیشرفته تولید خواهند کرد، همکاری در زمینه دفاع موشکی را تقویت کرده و تکنولوژیهای حساس را تحریم می‌کنند. آنها همچنین تصمیم گرفتند یک گروه تولید و تأمین آماد ملی ترتیب داده و در زمینه تحقیقات نظامی، توسعه و آزمایش، و همچنین در زمینه آموزشهای دریایی با یکدیگر همکاری کنند. مان موهان سینگ در جولای ۲۰۰۵ دیداری رسمی از ایالات متحده به عمل آورد. در طول این دیدار دو کشور بیش از ده سند را امضاء کردند که یکی از آنها موضوع به رسمیت شناختن هند به عنوان یک قدرت هسته‌ای بود؛ قبل از آن هرگز این دو کشور شاهد چنین روابط حسنه‌ای نبوده‌اند. رهبران دو کشور اعلام کردند که آنها همه اقدامات لازم جهت "گام بعدی برای مشارکت استراتژیک" را تکمیل کرده و روابطشان در حال تبدیل شدن به "مشارکت جهانی" است. در حالی که هند هنوز از امضای پیمان عدم تکثیر سلاحهای هسته‌ای اجتناب می‌ورزد، آمریکا علنا آن را به عنوان "کشوری مسئول با تکنولوژی پیشرفته هسته‌ای" شناخته و وعده همکاری کامل در زمینه انرژی هسته‌ای و تجارت، از جمله تأمین هرچه سریعتر سوختهای هسته‌ای برای رآکتور تاراپور[1]،را به این کشور داده است. وقتی که بوش در مارس ۲۰۰۶ از هند دیدار کرد، دو کشور توافقنامه‌ای را در مورد همکاری هسته‌ای به امضاء رسانده و اعلام کردند که آمریکا جنگنده‌های F-16 و F-18 و تجهیزات دقیق برای اکتشاف در ماه را برای هند فراهم خواهد آورد.[۱۰]

---

[1] Tarapur

بار دیگر روابط سرد میان هند و روسیه نیز بهبود یافته است. در جبهه سیاسی با امضای اعلامیه مشارکت استراتژیک میان فدراسیون روسیه و جمهوری هند، روابط مجددا فعال شد. دیدار پوتین از هند در دسامبر ۲۰۰۴ و سفر مان موهان سینگ به روسیه در دسامبر ۲۰۰۵ پایه‌های محکم توسعه بیشتر روابط آنها را بنا نهاد. همچنین در فوریه ۲۰۰۸ نخست‌وزیر روسیه در پاسخ به دیدار سال نوامبر ۲۰۰۷ سینگ از دهلی نو بازدید کرد. روسیه تأکید کرد که هند نامزد حتمی عضویت دائم شورای امنیت سازمان ملل است و هند روسیه را به عنوان یک اقتصاد بازارگرا شناخت. این دو کشور در زمینه همکاری دفاعی از روابط ساده گذشته میان فروشنده و خریدار دست برداشته و برای تحقیق و توسعه مشترک سلاحهای جدید، تولید تسلیحات با تکنولوژی بالا و اقدامات مشترک در صنایع نظامی، از جمله تسلیحاتی مانند موشکهای کروز و جنگنده‌های نسل پنجم، به توافق رسیدند.

در حالیکه وابستگی هند به واردات نفت اکنون به ۷۰ درصد افزایش یافته و روسیه تبدیل به یکی از عرضه کنندگان مورد اعتماد هند شده، همکاری در زمینه انرژی نقش بطور فزاینده مهمی در روابط دوجانبه آنها ایفا می‌کند. هر دو طرف علاقمند به داشتن همکاری مؤثر در این زمینه به شکل سرمایه‌گذاری گسترده هند در بخش انرژی روسیه در عوض ۵۰ میلیون تن نفت طی ۱۰ تا ۲۰ سال آینده می‌باشند. روسیه تصمیم گرفته به حمایت از هند در ساخت کارخانه نیروی هسته ایش ادامه دهد تا این کشور بتواند کمبود جدی برق داخلی خود را کاهش دهد.[۱۱]

هند و اتحادیه اروپا نیز یک مشارکت استراتژیک برقرار کرده‌اند. مکانیزم اجلاس هند-اتحادیه اروپا اکنون شش ساله شده و دو طرف تصمیم به اقدامات مشترکی در جهت افزایش اعتماد استراتژیک دوجانبه گرفته‌اند. اتحادیه اروپا بزرگترین شریک تجاری هند بوده و سرمایه‌گذاری دوجانبه آنها در حال افزایش است. به علاوه این اتحادیه از اقدام هند در جهت شرکت در پروژه ITER[1] حمایت و از تصمیم آن به پیوستن به طرح سیستم هدایت ماهواره‌ای گالیله [2] استقبال کرده است.[۱۲]

در حال حاضر روابط بین هند و ژاپن نزدیکتر از قبل می‌باشد. نخست وزیر موقت ژاپن، یوشیرو موری، در سال ۲۰۰۰ برای سفر به هند دعوت شد و دو طرف به تفاهمی دست یافتند که طبق آن ژاپن توافق کرد کمکهای اقتصادی خود را به هند بهبود بخشیده و دو طرف به افزایش "مشارکت جهانی" بپردازند. در حالی که روابط دوجانبه رو به گرمی می‌گذارد، ژاپن

---

1 International Thermonuclear Experimental Fusion Reaction

2 Galileo Satellite Navigation System Plan

هند را در رتبه بزرگترین ذینفع کمکهای توسعه رسمی[1] خود قرار می‌دهد. در سال ۲۰۰۵ کمکهای توسعه‌ای ژاپن به هند تا ۷/۵ درصد افزایش یافته و به ۱/۳ میلیارد دلار رسید که ۱۸ درصد مبلغ کل را تشکیل می‌داد. در آوریل ۲۰۰۵ کویزومی نخست وزیر وقت ژاپن دیداری از هند داشته و طی این دیدار دو طرف تمایل خود را به تعمیق "مشارکت جهانی" و همکاری نزدیکتر در جهت تغییر الگوی استراتژیک آسیا و ارتقای اصلاحات سازمان ملل ابراز داشتند.[۱۳]

در ضمن هند در توسعه روابطش با کشورهای همسایه به دستاوردهای چشمگیری رسیده است. مثلا روابط این کشور با کشورهای عضو آسه آن به طور فزاینده‌ای افزایش یافته است. در سال ۲۰۰۳ به "پیمان دوستی و همکاری در آسیای جنوب شرقی" پیوسته و در مورد همکاری اقتصادی جامع با کشورهای آسه آن به توافقی اصولی رسید؛ و به این ترتیب به کشوری از نظر جغرافیایی و استراتژیکی فعال در تعامل با کشورهایی نظیر چین، ژاپن و کره جنوبی (اعضای آسه آن) تبدیل شد. در سال ۲۰۰۴ امضای توافقنامه مشارکت برای صلح، پیشرفت و موفقیت مشترک توسط هند و آسه آن مرحله جدیدی از تاریخ روابط دوجانبه آنها را تشکیل داد. در سال ۲۰۰۵ آنها یک توافقنامه تجارت آزاد را به امضاء رساندند که جانی تازه به سرمایه‌گذاری و تجارت دوجانبه شان بخشید.[۱۴]

روابط هند و چین نیز رو به گرمی می‌رود. قرن جدید شاهد افزایش اعتماد سیاسی دوجانبه میان این دو کشور بوده است. تلاشهای اخیر هند در جهت حل منازعات مرزی طولانی با چین متهورانه بوده است. دهلی نو در سال ۲۰۰۳ تصمیم گرفت راه حلی برای یک توافق سیاسی با پکن بیابد. در ماه مه ۲۰۰۵ مان موهان سینگ از نخست وزیر چین، ون جیابائو، برای سفر به کشورش دعوت کرد. در این دیدار رهبران دو کشور تصمیم به ایجاد "مشارکت استراتژیک برای برقراری صلح و موفقیت" گرفتند. دو دور گفتگوهای استراتژیک میان این دو همسایه انجام شد، و در نشستهای نمایندگان ویژه دو طرف در مورد موضوعات مرزی پیشرفتهایی حاصل شد. مبادلات تجاری و اقتصادی میان این دو کشور به سرعت در حال افزایش بوده و حجم آنها در سال ۲۰۰۵ به ۱۸/۷ میلیارد دلار رسید.[۱۵]

هند در رابطه با چین خود را در مسیر مثبت تری می‌یابد. قدرت فزاینده اقتصادی، نظامی و دیپلماتیک هند به علاوه تمایل چین به تمرکز بر توسعه سیاسی و اقتصادی داخلی، پکن را ترغیب به توسعه روابط با دهلی نو می‌کند. ترویج نسبتاً دقیق روابط بهتر با ایالات متحده و چین، پکن را بر آن داشته تا در صدد بهبود روابط با هند باشد تا این کشور در

---

[1] ODA (Official Development Assistance)

صف‌بندی نزدیک با ایالات متحده علیه چین قرار نگیرد. بدین ترتیب دهلی نو و پکن همزمان با درگیرسازی در ایجاد اطمینان مجدد دیپلماتیک و دوجانبه، برقابلیتهای نظامی ملی خود می‌افزایند.

توسعه روابط هند و پاکستان نیز آغاز شده است. هند در سالهای اخیر عقاید گذشته خود را تغییر داده و نگرش انعطاف پذیرتری را نسبت به رقیب قدیمی خود، "پاکستان" آغاز کرد. تغییر موضع شدید ایالات متحده در قبال کشمیر از اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است. حمایت بیل کلینتون از هند در جنگ کوتاه مدت این کشور با پاکستان در سال ۱۹۹۹ این تصور را که واشنگتن مطمئنا در درگیری‌های منطقه‌ای در کنار اسلام آباد قرار خواهد گرفت از میان برد. اما هند همچنان در مورد دیدگاه تجویزی و بیش فعال دولت بوش نسبت به کشمیر نا مطمئن بوده و با الگوهای کم نقش تر دولت او که از تحمیل مستقیم خود به درگیری‌ها اجتناب می‌کنند راحتتر می‌باشد. همچنین دولت بوش علنا پاکستان را مسئول تروریسم مرزی دانسته و برای اولین بار، جهت پایان بخشیدن به این حملات از پاکستان تضمینهایی گرفته است. دهلی نو اعتقاد کاملی به این ضمانتها ندارد، اما با این وجود به واشنگتن به عنوان منبع مثبت نفوذ بر اسلام آباد اعتماد دارد.

این تحولات راه را برای روند صلح میان این دو دولت باز گذاشته است. دهلی نو، با آگاهی فزاینده از اینکه عادی سازی روابط با پاکستان به یک درگیری در حال ضعف خاتمه بخشیده و در عوض به موضع منطقه‌ای و جهانی هند قوت خواهد بخشید، برای اولین بار پس از دهها سال به طور جدی شروع به مذاکره کرده است. اگرچه سرعت این مذاکرات برای پاکستان رضایتبخش نبوده اما دو طرف در مورد یک سلسله اقدامات اعتمادسازی توافق کرده‌اند. نخست وزیر هند، مان موهان سینگ، ایده‌ی انصراف از این سرزمین را مردود دانسته، اما خواستار راه حلهای نویی که شرایط زندگی را ارتقاء دهند و سازمانهای مشترکی که کشمیری‌ها را در دو طرف " خط کنترل" به یکدیگر بپیوندند شده است. سینگ اعلام کرده که رهبری هند آمادگی دارد برای یافتن یک راه حل دیپلماتیک برای موضوع کشمیر سرمایه‌ی سیاسیش[1] را به خطر بیاندازد.

رهبران این دو کشور با اعلام "دیپلماسی کریکت" [2]، تماسهایی عادی برقرار کرده و توافق کردند که حل درگیریهای جامو و کشمیر به روشی صلح آمیز و عاقبت اندیشانه را مورد بررسی قرار دهند. گفتگو میان مقامات ارشد دو کشور پیشرفتهایی داشته است. فعالیت کمیته

---

[1] political capital
[2] cricket diplomacy

مشترک آنها، که ۱۶ سال متوقف شده بود، دوباره از سر گرفته شده است. هند به عنوان گامی در جهت افزایش اعتماد و رفع سوء ظن، ۵۰۰۰ نیروی خود را از کشمیر خارج کرد. وقتی که پاکستان در سال ۲۰۰۵ دچار زلزله ای شدید شد هند برای اولین بار ۱۵۰ میلیون دلار کمکهای فوری به این کشور فرستاد، که تنها کمک خارجی بزرگ این کشور به کشوری دیگر از زمان استقلالش یعنی ۵۰ سال پیش به شمار می‌آمد.(۱۶)

علاوه بر این، هند در سالهای اخیر بطور فزاینده‌ای به بازیگر مهمی در مذاکرات دیپلماتیک چند جانبه تبدیل شده است. مثلا با کشورهای آلمان، ژاپن و برزیل گروه چهار (G-4) را تشکیل داده و در مبارزه برای کسب مقام عضویت دائم در شورای امنیت سازمان ملل، با جلب حمایتهای گوناگون پنج عضو دائمی این شورا، توجه گسترده جامعه بین‌المللی را به خود معطوف ساخت. در نشست سازمان تجارت جهانی، هند به تنهایی یا به اتفاق چین، آفریقای جنوبی و برزیل به خاطر منافع کشورهای در حال توسعه مبارزه کرده و کمکهای مثبتی به "برنامه کار توسعه دوحه" صورت دادند. هند در نشست پایان سال ۲۰۰۵ آسیای شرقی نیز نقش سازنده‌ای ایفا کرد. در ضمن دارای سابقه خوبی در سازمانهای همکاری منطقه‌ای و زیرمنطقه‌ای مانند سارک، و BIMST-EC (همکاری اقتصادی بنگلادش، هند، برمه، سریلانکا و تایلند) بوده است. در ضمن این کشور به عنوان ناظر در سازمان همکاری شانگهای نیز پذیرفته شده است.

بنابراین، هند اکنون در آستانه‌ی تبدیل شدن به یک ابر قدرت قرار دارد. وقتی جرج بوش در جولای ۲۰۰۵ یک پیمان هسته‌ای با هند امضاء کرد توجه جهان به سوی هند جلب شد، اما این پیشرفت غیر منتظره تنها یک بعد تحول فاحش سیاست خارجی هند بود که از پایان جنگ سرد تاکنون رخ داده است. هند پس از بیش از نیم قرن فرصتهای ساختگی و بالقوه عینیت نیافته، اکنون در حال پدیدار شدن به عنوان کشوری در حال نوسان در موازنه‌ی قدرت جهانی است. این کشور در سالهای آینده در شکل دهی پیامدهای مهمترین موضوعات قرن بیست و یکم نقش خواهد داشت: ایجاد ثبات در آسیا، مدرنیزه کردن سیاسی خاور میانه‌ی بزرگتر و مدیریت جهانی شدن.

اگرچه در مورد رشد اقتصادی هند بحثهای فراوانی شده اما سیاست خارجی جدید آن کمتر مورد توجه قرار گرفته است. رهبران هندی، برخلاف همتایان آمریکائیشان برای سیاست خارجی دکترینهای جدید اعلام نمی کنند. با این وجود آنها در سالهای اخیر بی‌وقفه در جهت ترفیع موضع منطقه‌ای و بین‌المللی هند و افزایش قدرتش فعالیت نموده‌اند. دهلی نو تلاشهای

هماهنگی به منظور تغییر وضعیت همسایگی نزدیک این کشور، یافتن روش معاشرت با چین و پاکستان (دو رقیب منطقه‌ای هند) و اصلاح موضعش در خارج نزدیک (بخشهایی از آفریقا، خلیج فارس،آسیای مرکزی و جنوب شرقی و منطقه‌ی اقیانوس آرام) انجام داده است. در همین حال روابط خود را با ابرقدرتهای موجود، به ویژه ایالات متحده گسترش داده است.(۱۷)

هند، به عنوان بزرگترین دموکراسی جهان از نظر اقتصادی قدرتمند، از نظر فرهنگی پر تکاپو، چند نژادی و چند مذهبی در خارج از منطقه‌ی جغرافیایی غرب، در حال ورود به صحنه‌ی جهانی است. همانگونه که مشهود است این کشور ظرفیت تبدیل شدن به یک عضو برجسته برای "غرب سیاسی" و ایفا کردن نقشی مهم در منازعات سیاسی بزرگ دهه‌های آینده را دارد. این که این امر انجام می‌گیرد یا خیر و زمان انجام آن، بیش از همه بستگی به آمادگی قدرتهای غربی به درگیر سازی هند با همه‌ی شرایطش دارد.

۴ـ استراتژی هند

استراتژی بزرگ هند، جهان را به سه دایره‌ی متحدالمرکز تقسیم می‌کند. در دایره‌ی اول که کشورهای همسایه‌ی نزدیک آن رادر بر می‌گیرد، هند تلاش کرده تا به برتری و یک حق وتو در مورد اقدامات قدرتهای خارجی دست یابد. در دایره‌ی دوم که دربرگیرنده‌ی همسایگان سراسر آسیا وکرانهٔ اقیانوس هند می‌باشد، هند سعی کرده نفوذ قدرتهای دیگر را به حال توازن در آورده و از کاهش منافعش توسط آنها جلوگیری کند. و در دایره‌ی سوم که شامل کل عرصه‌ی جهانی می‌شود تلاش کرده به عنوان یکی از ابرقدرتها، جایگاهی کلیدی در صلح و امنیت بین‌المللی، برای خود به دست آورد.(۱۸)

از نظر تاریخی سه امر هند را از محقق ساختن این اهداف بزرگ استراتژیک منع ساخته است. ابتدا تفکیک منطقه‌ی جنوب آسیا به خطوط مذهبی (اول به هند و پاکستان در سال ۱۹۴۷ و سپس به هند، پاکستان و بنگلادش در سال ۱۹۷۱) هند را وارد درگیری پایداری با پاکستان و یک فرقه‌ی داخلی هندو ـ مسلمان کرد. این امر همچنین باعث جدایی فیزیکی هند از کشورهایی که از نظر تاریخی با این کشور ارتباط داشتند مانند افغانستان، ایران و کشورهای جنوب شرق آسیا شد. ایجاد یک حکومت اسلامی در پاکستان به ویژه منجر به مشکلات شدیدی برای درگیرسازی هند در خاورمیانه گشت. این تنشها به رقابتهای ابر قدرتی منطقه‌ای و جهانی در جهت محدود کردن جایگاه هند برای مانوردادن در کل این سه دایره‌ی هم مرکز اضافه شدند.

مانع دوم، نظام سوسیالیستی هند بود که منجر به یک رکـود اقتـصادی نـسبتا پایـدار و متعاقبا فقدان نفوذ در سالهای پس از استقلال شد. الگـوی حکـومتی سوسیالیـستی، هنـد را از درگیرسازی تجاری با جهان خارج دور کرد. در نتیجـه، ارتبـاط هنـد بـا بازارهـای طبیعـیش و مناطق از نظر فرهنگی وابسته در همسایگی دورترش قطع شد.

نهایتا، جنگ سرد، که بلافاصله پس از اسـتقلال هنـد آغـاز شـد، در پاسـخ بـه حمایـت واشنگتن از پاکستان و چین، هند را به سوی تسلیحات اتحاد شوروی کشاند و بدین ترتیب این کشور را در طرف بازنده‌ی درگیریهای سیاسی بزرگ نیمه‌ی دوم قـرن بیـستم قـرار داد. هنـد، باوجود در بر داشتن بزرگترین دموکراسی جهان، در اکثر موضوعات جهانی به حمایت از اردوگاه سوسیالیست‌ها می‌پرداخت.

آخرین دهه‌ی قرن بیستم هند را، حداقل از قید دو محدودیت رها سـاخت؛ سوسـیالیزم حکومتی منجر به آزاد سازی اقتصادی و پذیرفتن موضوع جهانی شدن گشته و به جنـگ سـرد خاتمه داد. ناگهان دهلی نو خود را برای ارائه‌ی سیاست خـارجی جدیـد – قـرار دادن خـود در مقابل قدرت چین،تغییر دیدگاه استراتژیک خود در قبال دیگـر همـسایگانش و آغـاز همکـاری نزدیک با ابر قدرتهای موجود جهان- آزاد دید.

دیدگاه باز و جهانی شدن اخیر هند، به ویژه تأثیر فاحشی بر نقش این کشور در منطقـه داشته است. در حالیکه کشورهای این شبه قاره دستورکارهای سوسیالیستی قدیم خود را کنـار می‌گذارند، هند به خوبی توانسته ائتلاف اقتصادی را ارتقـاء بخـشد. اجـرای توافـق تجـارت آزاد جنوب آسیا، نشانه‌ی ائتلاف مجدد بازارهای این شبه قاره در آینده است، که تا سال ۱۹۴۷ یک محدوده اقتصادی واحد[1] را تشکیل می‌داد.

در عین حال خوش بینی در عرصه‌ی اقتصادی باید آمیخته به یـک هوشـیاری در مـورد تحولات سیاسی مسئله ساز در همسایگان کوچکتر هند باشد. مبارزه برای دموکراسی و عـدالت اجتماعی در نپال، خشونتهای سیاسی پایان ناپذیر و طلوع افراط گرایی اسلامی در بـنگلادش، و خروش جنگ داخلی در سریلانکا،خطرات بالقوه‌ی کشورهای در حال رکود را در این شبه قـاره مشخص می‌کند. برای پاکستان و افغانستان نیز آینده نامشخصی وجـود دارد: مغلـوب سـاختن افراط گرایی مذهبی و ایجاد کشورهایی مدرن و میانه رو در هر دو کشور اهمیت فراوانـی بـرای هند دارد. یک استراتژی موفق هندی برای ارتقاء صلح و موفقیت در منطقه مستلزم جلـوگیری

---

1. A Single Economic Space

از کاهش امنیت منطقه به خاطر درگیری‌های داخلی، و همچنین حل منازعات هند با همسایگانش می‌باشد.

درگذشته رقابتهای ابر قدرتها، به اضافه‌ی درگیری‌های هند با چین و پاکستان، تلاش دهلی نو در جهت حفظ نظم در منطقه را پیچیده تر کرده بود. اکنون همه‌ی ابر قدرتها از جمله ایالات متحده و چین، هدف هند مبنی بر ارتقای ائتلاف اقتصاد منطقه‌ای را مورد حمایت قرار می‌دهند. دولت بوش نیز شروع به پذیرفتن نقش رهبری هند در موضوعات امنیت منطقه‌ای کرده است. با توجه به تقارب منافع هند و ایالات متحده در ارتقای دموکراسی و مقابله با افراط‌گرایی و تروریسم، دهلی نو دیگر بدگمان به تلاش واشنگتن برای کاهش قدرت نفوذ هند در منطقه نیست. در نتیجه این کشور اکنون بیش از همیشه آماده‌ی همکاری با ایالات متحده و قدرتهای غربی دیگر به منظور تعقیب اهداف منطقه‌ای می‌باشد.

درعین حال، جو خارجی هیچگاه به اندازه امروز مستعد حل درگیری هند و پاکستان بر سر کشمیر نبوده است. این درگیری روز به روز کمتر از قبل به روابط هند با ابرقدرتها مربوط می‌شود، که به معنای تمایل دهلی نو به تلاش برای یافتن یک راه حل بوده است.

تلاش هند برای یافتن راه حل‌های عملی برای منازعات کشمیر و مرز این کشور با چین دال بر این است که هند بالآخره غلبه بر عقده‌ی روحی ایجاد حکومت مستقل منطقه‌ای را آغاز کرده است. شاید هسته‌ای شدن هند و پاکستان در سال ۱۹۹۸ در این زمینه کمک کرده باشد: اگرچه هسته‌ای شدن در ابتدا منجر به تشدید درگیری‌های دهلی نو با اسلام آباد و پکن شد، اما این فرصت را نیز به آن داد که با قاطعیت و اعتماد به نفس بیشتر به مشکلات ارضی اش نگاه کند.

پیشرفت در زمینه‌ی حل هر یک از این درگیری ها، خصوصا در مورد کشمیر، انرژی‌های دیپلماتیک و سیاسی هند را چنان آزاد خواهد کرد که این کشور بتواند نقش بیشتری در جهان ایفا کند. همچنین، در نهایت نیروهای مسلح هند را از ماموریت تحمیلی دفاع ارضی رها ساخته و به آنها فرصت می‌دهد بیشتر درگیر عملیات صلح و ثبات در منطقه‌ی اقیانوس هند شوند. ارتش‌های هند، پاکستان و بنگلادش، حتی با وجود همه‌ی تنش‌های این شبه قاره، از جمله‌ی بزرگترین کمک کنندگان به عملیات حفظ صلح سازمان ملل بوده اند . عادی سازی روابط هند و پاکستان بهترین نیروهای مسلح جهان را برای ارتقای منافع جمعی آزاد می‌سازد.

حتی در حالی که اختلافات هند و کشمیر حل نشده باقی مانده است، چهره‌ی هند در نظر همسایگان دورش از اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ تاکنون به طور قابل ملاحظه‌ای تغییرکرده است.

گرایش اقتصادی هند به خارج، این کشور را مجددا قادر ساخته روابط تجاری و سرمایه‌گذاری با اکثر کشورهای خارج نزدیک خود برقرار سازد . دهلی نو در حال گفتگو در مورد یک رشته توافق‌های آزاد ترجیحا تجاری با کشورهای واحد و همچنین سازمان‌های چندجانبه ازجمله آسه آن، شورای همکاری خلیج فارس وجامعهٔ توسعهٔ آفریقای جنوبی[1] می‌باشد. درست همانطور که چین نیروی محرکه رشد اقتصادی در آسیای شرقی بوده، یک هند در حال ترقی می‌تواند موتور ائتلاف اقتصادی در منطقه‌ی اقیانوس آرام شود.

هند پس از دهها سال دور افتادن از سازمانهای منطقه‌ای در بخشهای مختلف آسیا، اکنون شریک سیاسی برگزیده‌ی آسه آن، نشست آسیای شرقی، شورای همکاری خلیج فارس، سازمان همکاری شانگهای و اتحادیه‌ی آفریقا می‌باشد. به علاوه این کشور به عنوان یک کمک‌کننده‌ی بزرگ مطرح شده است؛ هند که مدتهای طولانی دریافت کننده‌ی کمک بوده، اکنون فعالانه در حال افزایش کمک خارجی خود به ارتقای تجارت و همچنین اهداف سیاسی می‌باشد. مثلا این کشور از زمان سقوط طالبان تاکنون ۶۵۰ میلیون دلار به افغانستان کمک کرده است.

از نظر امنیتی، هند فعالانه در دموکراسی امنیتی شرکت داشته است. این کشور به لطف نیروهای مسلحش به خوبی می‌تواند به ثبات بخشی منطقه‌ی اقیانوس هند کمک کند. همواره یک همگرایی منافع سیاسی بین هند و ایالات متحده وجود داشته است: مقابله با تروریسم، فرونشاندن اصلاحگرایی اسلامی، ارتقای دموکراسی و تأمین امنیت خطوط دریایی (که تنها تعدادی از این منافع را تشکیل می‌دهند). به ویژه نیروی دریایی هند در لبه‌ی برنده‌ی درگیرسازی هند در منطقه قرار داشته است ـ گسترش سریع آن به مناطقی که در پایان سال ۲۰۰۴ دچار تسونامی شده بودند گواهی بر توانایی آنها بود. نیروی دریایی هند اکنون همچنین آماده‌ی شرکت درعملیات نظامی چندملیتی می‌باشد.

۵ـ اتحادها و متحدین

پایان جنگ سرد هند را از درگیرسازی با همه‌ی ابرقدرتها ـ خصوصا ایالات متحده ـ آزاد کرد. این کشور در آغاز دهه‌ی ۱۹۹۰، با پی بردن به اینکه روابطش با ایالات متحده، چین، ژاپن و اروپا رشد کافی نیافته، خیلی سریع شروع به اصلاح این وضعیت کرد. هند با دست کشیدن از سنتهای سوسیالیستی قدیمی، جستجو برای یافتن بازارهایی برای محصولاتش و

---

1. Southern African Development Community

سرمایه برای تقویت رشد اقتصاد داخلی کشور، که سالها تحت فشار قرار داشته، را آغاز کرد. ایجاد مشارکتهای اقتصادی آسان بود، و افزایش روند تولید و عرضه‌ی تجاری پایه و اساس جدیدی را برای ثبات در روابط هند با قدرتهای بزرگ دیگر فراهم آورد. ظهور هند به عنوان یک مقصد خارج از مرکز و قدرت جدیدش در فناوری اطلاعات نیز جایگاه مناسبی در اقتصاد جهانی به آن داد.

تنها ۱۵ سال پس از فروپاشی اتحاد شوروی، درگیرسازی همه جانبه‌ی هند با ابرقدرتها با موفقیت به ثمر نشسته است. قبل از آن هرگز هند چنین روابط گسترده‌ای همزمان با همه‌ی ابر قدرتها نداشته است ـ نتیجه‌ای که نه تنها منتج از نفوذ فزاینده‌ی هند در اقتصاد جهانی و ظرفیت قدرت رو به رشد آن می‌باشد، بلکه حاصل از دیپلماسی پایدار دهلی نو است.

تحول روابط چین و هند از دهه‌ی ۱۹۹۰ به بعد از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است. خیلی‌ها درگیری خشونت آمیز میان این دو قدرت آسیایی در حال ظهور را اجتناب ناپذیر می‌دانند. اما با سیاست هند در درگیرسازی فعال چین از اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰، تنشهایی که از اواخر دهه‌ی ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰ از جمله‌ی مشخصه‌های روابط میان این دو کشور بود، از اذهان پاک شده است. تجارت دوجانبه از ۲۰۰ میلیون دلار در اوایل دهه ی۱۹۹۰ به حدود ۲۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۵ توسعه یافته است. در حقیقت چین قرار است طی چند سال آینده طبق روش تعیین شده از اتحادیه‌ی اروپا و ایالات متحده به عنوان بزرگترین شریک تجاری هند سبقت گیرد. مرز ۳۵۰۰ کیلومتری میان هند و چین که دو کشور در سال ۱۹۶۲ بر سر آن جنگ داشتند اکنون در آرامش به سر می‌برد.

در گذشته چین با ادعای عدم دخالت در امور داخلی کشورهای دیگر و در حالیکه در تعقیب منافع استراتژیک دراز مدتش فرصت طلبانه با کشورهای دیگر دوستانه رفتار می‌کرد سعی داشت تک سوارآزاد موضوعات امنیتی منطقه باشد. این امر به همسایگان شبه قاره‌ی هند اجازه داد وقتی که می‌خواستند در مقابل تلاشهای هند در جهت سوق دادن آنها به سمت حل اختلافات مقاومت کنند، مهره‌ی چین را علیه دهلی نو به کار برند. اما اکنون پکن، حتی درحالیکه منحنی امنیتی و اقتصادیش در منطقه بالا رفته است، از جانبداری در منازعات هند به شدت اجتناب می‌کند.

چین تنها قدرت آسیایی نیست که هند سعی دارد با آن روابط دوستانه برقرار کند. ژاپن نیز، خصوصا بعد از این که نخست وزیر این کشور، کویزومی، سیاست ژاپن را دگرگون ساخت، تبدیل به شریک مهمی برای هند گشته است. کویزومی طی دیداری از دهلی نو تنها چند هفته

پس از سفر نخست وزیر چین در آوریل ۲۰۰۵ "مشارکت استراتژیک" ژاپن را با هند اعلام کرد. این امر به رغم عکس‌العمل تند ژاپن نسبت به آزمایشهای هسته‌ای هند در سال ۱۹۹۸، که موجب تحریمهای ژاپن و تلاش توکیو برای سرزنش هند در سازمان ملل و دیگر مجامع چند جانبه شد، رخ داد. ژاپن، در میان هراسهای فزاینده از یک چین در حال ظهور و یک اتحاد ابتدایی هند ـ ایالات متحده، مقام هند را به عنوان یک بازیگر کلیدی در طرحهای دراز مدتش برای امنیت آسیا ارتقاء داد.

توکیو با تشخیص نیاز به متنوع ساختن شرکای اقتصادی آسیایی، و همچنین به دلایل سیاسی، شروع به هدایت برخی از سرمایه‌های خارجیش به هند (که از چین به عنوان بزرگترین دریافت کننده‌ی کمک توسعه‌ای ژاپن سبقت گرفته است)کرد. ژاپن از زمان آغاز دولت بوش، توجه فزاینده‌ای به گسترش همکاری نظامی با هند، خصوصا در حوزه‌ی دریایی، نشان داده است. هند نیز تشخیص داده که دارای منافع مشترکی با ژاپن در زمینه‌ی امنیت انرژی و حفظ یک موازنه‌ی قدرت با ثبات در آسیا است. ژاپن(برخلاف چین) بسیار موافق شرکت هند در نشست افتتاحی آسیای شرقی، در دسامبر ۲۰۰۵، بود. هند و ژاپن هیچیک مایل به قرار دادن روابط سیاسی خود بر پایه‌ی تهدید بالقوه از جانب چین نیستند اما هر دو می‌دانند که تعمیق همکاری امنیتی آنها انتخابهای استراتژیک جدیدی را گشوده و همکاری بیشتر میان دموکراسیهای آسیایی تاثیر چین را محدود خواهد ساخت.

این حقیقت که دهلی نو تحت تاثیر نقش اروپا در سیاست جهانی قرار ندارد روابط هند با اروپا را محدود ساخته است. در حالیکه اروپا از سیاستهای ایالات متحده در مواردی از خشم به جوش آمده، هند از عادت اولین و قاطعترین منتقد آمریکا بودن دست برمی دارد. درحالیکه بدبینی بر اروپا حاکم است، خوش بینی فزاینده‌ی هند به دهلی نو اجازه می‌دهد به حمایت از سیاستهای منفور ایالات متحده بپردازد. هندیها ارزش بسیار بالایی برای ایالات متحده و دولت بوش قائل هستند؛ مثلا بر اساس یک نظر سنجی[1] در صد هندیهایی که نظر مثبتی نسبت به ایالات متحده دارند از ۲۴٪ در سال ۲۰۰۲ به ۷۱٪ در سال ۲۰۰۵ افزایش یافته است.

همچنین هند دارای روابط سیاسی و اقتصادی بالایی با برخی از قدرتهای اروپایی است. در حالیکه بسیاری از کشورهای اروپایی کوچکتر مخالف پیمان هسته‌ای هند و ایالات متحده هستند دو قدرت هسته‌ای این قاره، فرانسه و انگلیس، از حامیان آن می‌باشند. به ویژه پاریس مدتها پیش (در واقع قبل از واشنگتن) اطمینان داده بودکه یک هند نوظهور بازار مناسبی برای

---

[1] Pew Global Attitudes

محصولات تکنولوژی برتر خواهد بود؛ این کشور با این دید، خود را سپر خشم گروه هشت (هشت کشور بسیار صنعتی جهان) در مقابل دهلی نو، پس از آزمایشهای هسته‌ای هند در ماه مه ۱۹۹۸، قرار داد. انگلیس نیز در سالهای گذشته تلاش برای کسب فرصتهای اقتصادی را در هند آغاز کرده و عموما همساز بلند پروازیهای منطقه‌ای و جهانی دهلی نو شده است.

پس از فروپاشی اتحاد شوروی هند سعی کرد روابط خود با روسیه را نیز حفظ کند. دو کشور موضوعات باقیمانده‌ی مربوط به ترتیبات تجاری قدیمی معامله‌ی نیمه پایاپای روپیه-روبل را حل، پیمان صلح و دوستی ۱۹۷۱ خود را از نو طراحی و همکاری نظامی خود را حفظ کردند. وقتی که در سال ۲۰۰۰ رئیس جمهور ولادیمیر پوتین، جایگزین بوریس یلتسین شد، انتظار هند به پایان رسید. یک مسکوی جدید برای تجدید و گسترش همکاری استراتژیک با هند تعیین شد. اکنون تنها مشکلات دهلی نو با مسکو ضعف روابط تجاری دوجانبه و خطر تلاش بسیار زیاد روسیه در جهت تقویت قابلیتهای نظامی چین می‌باشد.

اتحاد امریکا و هند

در پایان جنگ سرد چشم انداز ساخت روابط سیاسی جدید هند با ایالات متحده دور به نظر می‌رسید. واشنگتن از مدتهای بسیار دور به پاکستان و چین در این منطقه نظر داشت، اما هند خود را در صف اتحاد شوروی قرار داده بود، و به نظر می‌رسید برخی از موضوعات جهانی این دو کشور را در مقابل یکدیگر قرار دهد. اما پس از پایان جنگ سرد هند توجه ایالات متحده را به خود جلب کرد. از آنجا که مقامات دولت کلینتون بسیار متمرکز بر موضوع کشمیر و منع گسترش سلاحهای هسته‌ای بودند،اکثر اعضای دولت این کشور شنوای این سخنان شیرین نبودند. کلینتون با این گمان تغییر ناپذیر که کشمیر یکی از خطرناک ترین "نقاط اشتعال هسته ای" جهان بوده و بنابراین باید خاموش گردد، بر "دیپلماسی بازدارنده" تاکید کرده و مصمم به "سرکوب، کنترل و نهایتا نابودی" قابلیتهای هسته‌ای هند بود. البته دیدگاه کلینتون خیلی سریع منجر به نگرانی در مورد موضوعات اصلی امنیت ملی هند شد: تمامیت ارضی و حفظ برنامه‌ی هسته‌ایش. دهلی نو، تحت فشارهای واشنگتن، برای تعریف قابلیتهای استراتژیکش با آزمایش سلاحهای هسته‌ای عکس‌العمل نشان داد.

اما این کشور علنا اعلام کرد که حتی در صورت مواجهه با تحریمهای ایالات متحده، هند متحد بی طرف ایالات متحده می‌باشد. اگرچه دولت کلینتون مشتاق برقراری یک اتحاد نبود، اما آزمایشهای هسته‌ای ایالات متحده را، برای اولین بار پس از پنج دهه، مجبور به درگیر سازی جدی هند کرد. این درگیر سازی اختلافات هسته‌ای را حل نکرد اما کلینتون را در مارس

سال ۲۰۰۰ به هند کشاند (اولین دیدار رئیس جمهور آمریکا پس از ۲۲ سال). حمایت غیر منتظره‌ی او از هند در جنگ ۱۹۹۹ با پاکستان به توسعه‌ی جو روابط و قرار گرفتن دهلی نو در صفحه‌ی رادار واشنگتن، به روشی جدید، انجامید.

به هر حال، این امر بوش را به تغییر بافت استراتژیک روابط ایالات متحده و هند ترغیب کرد. وی با اعتقاد بر این که قدرت نفوذ هند به مسافتی بسیار فرا تر از همسایگان نزدیک آن کشیده خواهد شد چارچوب دخالت سازی دهلی نو را مجددا مورد بررسی قرار داده است. او بسیاری از تحریمها را برداشته، درهای همکاری در زمینه‌ی تکنولوژی برتر را باز کرده، در مبارزه‌ی هند با تروریسم از آن جانبداری سیاسی کرده، به گرایش تاریخی ایالات متحده به پاکستان در رابطه با موضوع کشمیر خاتمه داده و با نزدیک تر شدن به دهلی نو موضع ایالات متحده را در معادله‌ی هند و چین تغییر داد.

هند نیز با حمایت از دولت بوش در مورد دفاع موشکی، دادگاه جنایی بین‌المللی و یافتن دیدگاههای جایگزینی برای رویارویی با گرم شدن کره‌ی زمین به این تحولات پاسخ داده است. در ضمن با پشتیبانی از انتقال داراییهای ایالات متحده از تنگه مالاکا در سال ۲۰۰۲ حمایت فعالی از عملیات امریکا در افغانستان به عمل آورده، با همکاری با ایالات متحده در عملیات‌های نظامی چند ملیتی خارج از چارچوب سازمان ملل موافقت کرده و در سال ۲۰۰۵ و ۲۰۰۶ دو بار در آژانس بین‌المللی انرژی اتمی با واشنگتن علیه ایران (متحد سابق هند) هم رای شد. همچنین، هند در تابستان سال ۲۰۰۳ دو بار تصمیم به فرستادن نیرو به عراق گرفت که در آخرین لحظه از این کار منصرف شد. دولت بوش اگرچه از تصمیم هند به کنار کشیدن از درگیری عراق رنجید اما چنین برداشت کرد که هند در قلب یک تحول تاریخی در سیاست خارجیش قرار دارد و امیدوار بود که منافع استراتژیک هند این کشور را به سوی همکاری سیاسی عمیقتر با واشنگتن بکشاند. پافشاری دهلی نو بر نزدیک کردن خود به واشنگتن از سال ۱۹۹۱ بر اساس این اعتقاد هدایت می‌شده که تنها با تغییر اساسی روابطش با ابر قدرت واحد جهان خواهد توانست به اهداف استراتژیک بزرگتر خود دست یابد: ارتقاء موقعیت جهانی و کسب قدرت نفوذ در روابطش با قدرتهای بزرگ دیگر.

اما توانایی هند در درگیر سازی همه در یک زمان بزودی به پایان می‌رسد. در حالیکه تنشهای میان چین و ایالات متحده افزایش میابد و واشنگتن در پی یافتن راههایی برای مهار قدرت چین برمیاید، پرسشهایی در مورد نظریات هند در رابطه با این سیاست قدرت جدید

مطرح خواهد شد: آیا هند می‌تواند بین ایالات متحده و چین " غیر متعهد" باقی بماند، یا استراتژی بزرگ جاری هند تعصب روشنی را نسبت به ایالات متحده نشان می‌دهد؟

پیمان هسته‌ای که توسط بوش و سینگ در ژوئیه ۲۰۰۵ مطرح شد – و با سفر بوش به دهلی نو در مارس ۲۰۰۶ تحکیم بخشیده شد- تلاشی بود از سوی واشنگتن در جهت تاثیر گذاشتن بر پاسخ نهایی به آن سؤال . بوش پیشنهاد اصلاح قوانین منع گسترش سلاحهای هسته‌ای ایالات متحده و تجدید نظر در مورد نظم هسته‌ای جهانی را داد تا همکاری کامل با هند در زمینه‌ی انرژی هسته‌ای غیر نظامی تسهیل گردد. دهلی نو در عوض قول داده است برنامه‌های هسته‌ای نظامی و غیر نظامیش را تفکیک کرده، کارخانه‌های هسته‌ای غیر نظامی را تحت حفاظتهای بین‌المللی قرار داده و به یک سلسله قوانین منع گسترش سلاحهای هسته‌ای پایبند بماند. منافع هند در چنین قراردادی برای مدتی طولانی آشکار است. هند که نتوانسته بود تا قبل از نوشته شدن پیش نویس پیمان منع گسترش سلاحهای هسته ای، در سال ۱۹۶۸، سلاحهایش را آزمایش کند، در موقعیت نامساعدی در مقابل نظم هسته‌ای قرار گرفت: نه مایل بود راه هسته ایش را رها کند، و نه می‌توانست رسما با رژیم منع گسترش سلاحهای هسته‌ای به عنوان یک کشور دارای سلاحهای هسته‌ای کنار آید .

بنابر این، انگیزه‌های هند برای درخواست تغییر در این رژیم هسته‌ای آشکار است. اما برای دولت بوش این قرارداد بیشتر از آنکه در مورد موضوعات هسته‌ای باشد ایجاد پایه و اساسی برای یک اتحاد واقعی بین ایالات متحده و هند محسوب می شود: ترغیب هند به فعالیت در جهت منافع ایالات متحده همزمان با تغییر موازنه‌ی قدرت جهانی. شاید بتوان گفت فقدان یک سابقه همکاری و اعتماد دو جانبه– تا حدودی به خاطر منازعات هسته‌ای گذشته - دولت بوش را متقاعد به ضرورت یک پیمان هسته‌ای کرد.

بسیاری از منتقدان معتقدند که امیدهای دولت بوش برای یک اتحاد نابجا است.آنها تأکید دارند که هند به عنوان یک کشور غیر متعهد هرگز نمی تواند یک متحد واقعی برای ایالات متحده شود.اما برخی معتقدند این منتقدان در مورد عدم تعهد هند و همچنین ماهیت سیاست واقعی این کشور در طول ۶۰ سال گذشته دچار سوء تفاهم هستند. بر خلاف اعتقادی که خصوصا در خود هند فراگیر است، وقتی منافع آن تا این حد تأمین می‌گردد هیچ مشکلی در ورود به اتحادها ندارد. روابط این کشور با اتحاد شوروی تحت پیمان صلح و دوستی ۱۹۷۱ بسیاری از خصیصه‌های یک اتحاد را در خود داشت (با وجود این ادعای هند که چنین روابطی با عدم تعهد نامتناقض بود)؛ این پیمان از بسیاری جهات پاسخی کلاسیک به صف بندی

واشنگتن، پکن و اسلام آباد به شمار می‌آمد. هند همچنین دارای روابط امنیتی (براساس قرارداد) با دو همسایه‌ی کوچکترش، نپال و بوتان است که به سالهای ۵۰-۱۹۴۹ برمی گردد ترتیبات قیمومتی در واکنش به ورود چین به تبت). ابعاد مختلف اتحاد استراتژیک هند با ایالات متحده به بررسی بیشتر نیاز دارد.[۱۹]

نگاهی به مشارکت استراتژیک

در سال ۲۰۰۵ مان موهان سینگ، اعلام کرد که قراردادی را برای یک "مشارکت استراتژیک" دراز مدت امضاء کرده است. رئیس جمهور آمریکا، جرج بوش، با عقد این قرارداد به تلاش سی‌ساله‌ی دهلی نو برای چنین پذیرشی پایان بخشید.

غالب بحثها پیرامون این قرارداد، از ماه مارس سال ۲۰۰۵ که به اطلاع عموم رسید، بر موضوعات هسته‌ای متمرکز بوده است. مخالفان ادعا می‌کنند که این امتیاز تاریخی بوش به هند می‌تواند ضربه‌ای به رژیم منع گسترش سلاحهای اتمی به شمار آمده وسابقه خطرناکی را برای دیگر قدرتهای هسته‌ای بوجود آورد. آنها همچنین خاطر نشان می‌سازند که دولت بوش هیچ تعهد مهمی از دهلی نو نگرفته است. هیچ امیدی بر اینکه هند افزایش زرادخانه‌ی هسته‌ایش را کاهش داده یا گامهای جدیدی در جهت کمک به مبارزه با تکثیر هسته‌ای و تروریسم بین‌المللی برخواهد داشت وجود ندارد.

اما امریکا بر این نظر است که درک مخالفان از اهداف این قرارداد بسیار محدود است. وقتی ترتیبات هسته‌ای پیمان هند درک شود این پیمان مانند تغییر استراتژیک فاحشی که می‌تواند نهایتا برای منافع امنیتی ایالات متحده حیاتی باشد، جلوه‌ی بسیار مطلوبتری پیدا خواهد کرد. واشنگتن در جبهه هسته‌ای برخی امتیازات را داد تا امتیازاتی را در جبهه‌های دیگر به دست آورد. آمریکا جهت جلب حمایت و همکاری هند – یک کشور دموکراتیک دارای اهمیت اقتصادی رو به رشد، واقع در منطقه‌ای استراتژیک- و کمک به این کشور در رویارویی با چالشهایی که ایران، پاکستان و چین ممکن است در آینده بوجود آورند امیدوار بود. از نظر امریکا تصمیم واشنگتن به معامله یک شناسایی هسته‌ای در قبال مشارکت استراتژیک یک اقدامی منطقی بود.

اما منتقدان به درستی بر عدم تناسب جدی این ترتیبات اشاره دارند: در حالی که این قرارداد در مورد آنچه ایالات متحده واگذار کرده شفاف است امتیازاتی را که هند در عوض خواهد داد مبهم گذاشته است. هند رسمیت هسته‌ای را نقدا کسب کرد اما دستاوردهای ایالات

متحده مشروط و موکول به آینده‌ای نا مشخص است.این عدم توازن، واشنگتن را به شدت تحت تاثیر رفتار آینده هند قرار می‌دهد.

حقیقت این است که پاسخ به این پرسش که آیا وعده‌ی قرارداد هند تحقق خواهد یافت یا خیر بسیار زود است. اجرای امتیازات هسته‌ای کاخ سفید به هند مستلزم نوشته شدن آن در قانون ایالات متحده است و تنها کنگره می‌تواند این کار را انجام دهد، که بسیاری از اعضای آن سعی داشتند موازنه این پیمان را به نفع ایالات متحده تغییر دهند. برخی از قانون‌گذاران مشتاق بودند این کار را با حمایت از بعضی از امتیازات هسته‌ای واشنگتن، از جمله شناسایی هسته‌ای هند انجام دهند. قانون گزاران دیگر، تحت حمایت کارشناسان مشهور منع گسترش سلاحهای هسته‌ای، با در نظر گرفتن خطر این دیدگاه، خواستار اعمال شرایط تکنیکی جدیدی بر هند بودند. آنها امیدوار بودند تا به این صورت آنچه را که تصور می‌کنند تهدیدی از سوی قرارداد هند برای رژیم منع گسترش سلاحهای هسته‌ای به شمار آید محدود سازند. البته این خسارت احتمالا قابل کنترل خواهد بود اما چانه زدن بر سر جزئیات تکنیکی ممکن نیست آسیبی را که واشنگتن بر شهرتش به عنوان مدافع منع گسترش سلاحهای هسته‌ای تاکنون متحمل شده جبران کند. ممکن است دهلی نو چنین شرایط جدیدی را پذیرش تنبیهی یا تنها یک پذیرش توام با نارضایتی تلقی کند – که در این صورت حسن نیتی که واشنگتن با آغاز یک مشارکت استراتژیک گسترده در صدد آن بود کاهش خواهد یافت.

پذیرش همکاری استراتژیک

دولت قبلی ایالات متحده اعلام کرده بود که زرادخانه‌ی هسته‌ای هند، که اولین بار در سال ۱۹۷۴ آزمایش شد، غیرقانونی بوده و باید برچیده یا حداقل محدود شود. آنها این کار را به دو دلیل انجام دادند: اول بیم آن را داشتند که مشروعیت بخشیدن به زرادخانه‌ی هند به یک مسابقه‌ی تسلیحاتی در آسیا بیانجامد چرا که پاکستان و چین نیزمیل داشتند همگام با فعالیتهای هند پیش روند. دوم واشنگتن می‌خواست به اصول پیمان منع تکثیر سلاحهای هسته‌ای (NPT) شدیدا مقید باشد : طرف‌های این پیمان می‌توانستند وارد تجارت صلح آمیز هسته‌ای شوند اما کشورهای خارج از رژیم NPT مانند هند اجازه نداشتند این کار را انجام دهند . سیاستگزاران آمریکایی هراس داشتند که مصالحه در مورد این اصول به کشورهای مشتاق سلاح‌های هسته‌ای حق دهد که اگر به اندازه‌ی کافی صبر کنند می‌توانند NPT را

دست به سر کرده و دیگر کشورهایی را که از این پیمان علیه تولید کنندگان سلاح سرسختانه حمایت می‌کردند نا امید کنند.

در حالی که پاکستان در دهه‌ی ۱۹۸۰ هسته‌ای شد برچیدن زرادخانه‌ی هند، یک موضع بسیار غیر واقعگرایانه بود. پس از آزمایش‌های هسته‌ای هند دولت کلینتون در پی سوق دادن دهلی نو به سمتی بود که عکس‌العمل‌های چین و پاکستان را محدود کرده و گذشته از همه از یک جنگ اتمی میان هند و پاکستان جلوگیری کند. واشنگتن همواره بسیار محکم ادعا کرده بود که تا به رسمیت شناختن وضعیت هسته‌ای هند راه زیادی باقی است. پس از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ که واشنگتن را به نگاهی تازه بر سیاست‌های ایالات متحده در جنوب آسیا ترغیب کرد دولت بوش برای کمک علیه تروریسم به پاکستان متوسل شد. اما پس از آن به دهلی نو روی آورد و در تابستان سال ۲۰۰۵ نهایتا رسمیت هسته‌ای را عملا به هند اعطا کرد. به این ترتیب واشنگتن از هند دعوت کرد تا به صف چین، فرانسه، روسیه، ایالات متحده و انگلیس (فاتحان جنگ جهانی دوم) به عنوان دارندگان قانونی سلاحهای هسته‌ای ملحق شود.[۲۰]

هنگامی که دولت بوش در مورد شرایط ویژه‌ی ترتیبات هسته‌ای با دهلی نو وارد بحث شد واشنگتن، برخلاف توصیهٔ کارشناسان منع گسترش سلاحهای هسته ای، هیچ گونه تلاشی برای مشروط ساختن این پیمان بر محدودیت افزایش بیشتر زرادخانه‌ی هسته‌ای هند انجام نداد.

در مواد این قرارداد ایالات متحده تعهد می‌کند در قبال هند مانند یکی از کشورهای عضوNPT رفتار کرده و دیگر کشورها را نیز مجبور به اعمال این رفتار کند (اگرچه هند این پیمان را امضاء نکرده و نیازی به این کار نیز ندارد). حتی در صورتی که دولت بوش میل داشت هند را تبدیل به یک کشور دارای سلاحهای هسته‌ای قانونی تحت NPT سازد چنین تغییری مستلزم تصویب کلیه‌ی ۱۱۸ طرف این قرارداد می‌بود. واشنگتن همچنین تعهد کرده است محرومیت انتقال تکنولوژی هسته‌ای غیر نظامی به هند را متوقف ساخته و تصمیم گرفته این کشور را مجبور به بکارگیری اقدامات امنیتی آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای تنها برای تاسیسات هسته‌ای غیر نظامیش کند. هند اکنون اجازه‌ی واردات اورانیوم را، که فقدان آن برای مدتها مانع پیشرفت برنامه‌ی هسته‌ای این کشور شده بود، دارد.

به رسمیت شناخته شدن هسته‌ای مزایای سیاسی فوق العاده‌ای برای دولت هند به ارمغان خواهد آورد. طبیعتا این قرارداد در میان حوزه‌های انتخابیه داخلی که به خوبی موافق

میل ایالات متحده رفتار می‌کنند از محبوبیت برخوردار است. در سال ۲۰۰۵ یک نظر خواهی توسط مرکز تحقیقات Pew به این نتیجه رسیده است که ۷۱٪ از هندی‌های مقیم امریکا شرکت کننده در این نظر خواهی دیدگاه مطلوبی نسبت به ایالات متحده دارند، بالاترین در صد میان ۱۵ کشوری که در انها نظر خواهی انجام شده است.طرفداران سینگ در حزب کنگره ملی الزامات اندکی را که هند تقبل کرده است مانند تعهد داوطلبانه قرار دادن برخی از تسلیحات هسته ایش تحت نظارت بازرسان (که اقدامی عادی در همه کشورهای هسته‌ای رسمی از جمله ایالات متحده می‌باشد) کم اهمیت جلوه داده‌اند. انتقادها از جانب حزب باهاراتیا جاناتا BJP محدود و تکنیکی بوده است و احتمالا آزردگی BJP را منعکس می‌کند چرا که این توافق در زمان قدرت حزب کنگره ملی حاصل شد. اگرچه برخی از اعضای احزاب حاشیه‌ای جناح چپ تعدادی از مواد این پیمان را مورد انتقاد قرار داده‌اند، اما قادر به ممانعت از تصویب این قرارداد از سوی پارلمان هند نبودند. انتظار می‌رود این پیمان،به استثنای تحمیل شرایط جدید از سوی کنگره ایالات متحده، از تصویب مجلس هند بگذرد.

منتقدان آمریکایی این قرارداد ادعا می‌کنند که رفتار گذشته‌ی هند ضامن این امتیازات نیست. آنها استدلال می‌کنند که واشنگتن باید حداقل از هند بخواهد ساخت مواد شکافتنی برای بمب را متوقف سازد ـ کاری که قدرتهای هسته‌ای تایید شده NPT تاکنون انجام داده‌اند. برخی نیز معتقدند باید هند را به قرار دادن تاسیسات هسته‌ای خود تحت نظارت آژانس هسته‌ای ملزم کرد تا بدین طریق از تغییر هدف این مواد از برنامه نیروی هسته‌ای به برنامه سلاحهای هسته‌ای جلوگیری شود. هنوز دیگران از هند می‌خواهند پیمان منع آزمایش جامع سلاح‌های هسته‌ای [1] را امضاء کند تا با داشتن مهلت‌های قانونی یکجانبه اجازه آزمایشهای مخفیانه‌ی بیشتری را نداشته باشد (همانگونه که از سال ۱۹۹۸ این کار را انجام داده است). دولت هند با پشتیبانی افکار عمومی در مقابل تمامی تلاشها در جهت اعمال محدودیتهای تکنیکی بر زرادخانه هسته ایش مقاومت کرده است. دولت ایالات متحده تاکنون با تأکید بر این موضوع که قرارداد هند یک پیمان کنترل هسته‌ای نیست بلکه یک توافق استراتژیک گسترده می‌باشد از موضع دهلی نو به طور موثری حمایت کرده است. دولت بوش این موضوع هسته‌ای را به عنوان "محرکی اسا سی" در روابط ایالات متحده و هند توصیف و چنین استدلال کرده که وقتی این موضوع انجام پذیرد هند تبدیل به سهامداری معتبر در رژیم منع گسترش

---

[1] Comprehensive Test Ban Treaty

سلاحهای هسته‌ای شده، به جایگاهی عادی تر در جهان دیپلماتیک دست یافته و شریک استراتژیک ایالات متحده خواهد شد.

جدی‌ترین اتهام علیه این پیمان این است که واشنگتن با به رسمیت شناختن وضعیت هسته‌ای بالفعل هند به یکپارچگی رژیم منع گسترش سلاحهای هسته‌ای صدمه می‌زند. تردیدی نیست که چنین تغییر ناگهانی سیاست ایالات متحده ضربه‌ای برای تلاش‌های منع گسترش سلاحهای هسته‌ای بشمار می‌آمد، اما از نظر امریکا این خسارت قابل کنترل بوده و نگران‌کننده‌ترین موضوعات آینده نزدیک راتحت‌تاثیر قرار نخواهد داد.(۲۱)

تاثیر این قرارداد بر دو گروه دیگر از کشورها نیز غالبا احساس می‌شود: کشورهایی که گهگاه به وضعیت هسته‌ای فکر کرده اند، و کشورهایی که صادقانه از قوانین حمایت کرده اند- خواه سلاح هسته‌ای داشته باشند یا خیر. آفریقای جنوبی، آرژانتین، برزیل، اوکراین، قزاقستان،بلاروس، کره جنوبی، تایوان و اخیرا لیبی همگی در برخی مقاطع جزء این گروهها بوده‌اند. اگرچه آنها نهایتا به دلایل شرایط خاص خود از سلاحهای هسته‌ای صرف نظر کردند اما همگی به طریقی دچار هراس از طرد دائمی بین‌المللی به خاطر بی حرمتی به رژیم NPT بودند. با این پیمان شیرین هند که نشان می‌دهد بخشش برای تکثیرکنندگانی است که به اندازه‌ی کافی صبر داشته باشند، شاید برخی از کشورها وسوسه شوند (مانند برزیل که اکنون سعی دارد اورانیوم را غنی سازی کند).

با تعمق بیشتر شاید بتوان گفت پیمان هند بیشترین تاثیر را بر کشورهای طرفدار سرسخت منع گسترش سلاحهای هسته‌ای از جمله پنج کشوری که رسما دارای سلاحهای هسته‌ای تحت نظارت NPT هستند دارد. این کشورها نه تنها نقش مهمی در مقابله و محدود نگه داشتن کشورهای دیگر ایفا می‌کنند بلکه با قطع صادرات مهم به دولتهایی که از قوانین NPT تخلف می‌کنند حمایت تکنیکی صریحی از رژیم منع گسترش سلاحهای هسته‌ای به عمل می‌آورند."گروه عرضه کنندگان هسته‌ای"[1] خصوصا کنترل صادرات توسط کشورهای دارای تکنولوژی هسته‌ای پیشرفته را هماهنگ می‌کنند. این گروه نتیجه ابتکار عمل ایالات متحده بود و این کشور مدتهاست که به جلوگیری از تسلیم فشار شدن اعضای این گروه (از سوی صنایع هسته ایشان) برای فروش آزادانه تر تکنولوژی به خارج کمک کرده است. اکنون که واشنگتن به طور ناگهانی سیاست خود را تغییر داده است این کشورها،خود را در انتخاب

---

[1] The Nuclear Supplier Group

اینکه قوانین منع گسترش سلاحهای هسته‌ای را بکار ببرند یا خیر آزاد می‌بینند. چینی‌ها می‌توانند به عقد قرارداد با پاکستان، روسها با ایران و اروپائیها با هر کشور دیگری وسوسه شوند.

بنابراین جهت کاهش تأثیرات منفی پیمان بوش-سینگ امریکا در نظر دارد توجه بیشتری به کشورهای خواهان تکنولوژی هسته‌ای مبذول دارد. توسعه طرحی برای انجام این کار باید بخشی منطقی از ابتکار دیپلماتیک ایالات متحده در قبال هند را در سال ۲۰۰۵ و ۲۰۰۶ تشکیل می‌داد، اما دولت بوش هنوز از عهده‌ی چنین کاری برنیامده است.

از نظر آمریکا در حقیقت اکثر کشورهایی که وفاداریشان به رژیم NPT باقی است به سه دلیل به حمایت از این قرارداد تن خواهند داد. اول اینکه آنها مایلند این استدلالهای واشنگتن را بپذیرند که مالکیت سلاحهای هسته‌ای دهلی نو حقیقتی تغییر ناپذیر است و اینکه هند انتقال تکنولوژی حساس را مسئولانه کنترل کرده است ـ ظاهرا هیچ عبدالقادر خانی در هند وجود نداشته است (او یک شبکه‌ی بازار سیاه هسته‌ای از پاکستان را اداره می‌کرد)؛ دوم اینکه هند یک کشور یاغی نیست بلکه یک دموکراسی با ثبات است که انتظار می‌رود نقشی بزرگ و سازنده در نظم جهانی سالهای آینده ایفا کند؛ و سوم اینکه سی سال محرومیت برای هند، که بهای سنگینی را بر تکنولوژی و حیثیت دهلی نو تحمیل کرد، کافی بود تا به این نتیجه برسد که هواداران رژیم منع سلاحهای هسته‌ای در مورد تنبیه کسانی که از قوانین آن سرپیچی می‌کنند جدی هستند. چنین استدلالهایی در میان بسیاری از اعضای جامعه منع گسترش سلاحهای هسته ای، طرفدارانی پیدا کرده است. اگرچه قرارداد بوش ـ سینگ موجب بروز شکایاتی در رژیم NPT شده اما انتظار شورش اعضای این رژیم یا فروپاشی آن نمی رود.

همانطور که منتقدان این قرارداد در مورد بهای آن برای رژیم منع سلاحهای هسته‌ای اغراق کرده اند هواداران آن نیز در مورد مزایایش گزاف گفته، یا شاید بهتر باشد بگوییم اشتباه کرده‌اند. مثلا دولت بوش ادعا می‌کند که پیمان هند، دهلی نو را ملزم به توسعه قوانین و برنامه هایش برای کنترل صادرات یا انتقال تکنولوژی هسته‌ای حساس خواهد کرد؛ اما هند هنوز باید چنین کنترلهایی را تحت قطعنامه‌ی ۱۵۴۰ شورای امنیت سازمان ملل، انجام دهد. به علاوه واشنگتن در مورد سابقه سختگیریهای هند در کنترل صادرات هسته ای، در جهت افزودن یک جنبه مثبت به این قرارداد تبلیغات گسترده‌ای می‌کند.

سخنگوی دولت بوش همچنین از این قرارداد به عنوان عامل مهمی در جلوگیری از تهدید توسعه اقتصادی هند به محیط زیست و امنیت نفت جهان دفاع کرده است. دهلی نو و واشنگتن هر دو خواستار این هستند که هند بتواند نیاز انرژی جمعیت عظیم خود را (که انتظار

می‌رود تا ۲۵ سال آینده چهار برابر شود ـ سریعتر از سرعت پیش‌بینی شده‌ی GDP این کشور) بدون افزایش وابستگیش به نفت خاور میانه یا کمک فزاینده به آلودگی و گرم شدن جو زمین، برآورده سازد. نیروی هسته‌ای می‌تواند در حل این مشکلات برای هند نقشی ایفا کند، اما تغییر فاحشی ایجاد نمی‌کند. این امر از نیاز بخش اصلی مصرف نفت در هند ـ حمل و نقل ـ می‌کاهد. تولید برق هند تا آینده‌ای قابل پیش‌بینی توسط نیروگاههای دارای سوخت زغال سنگ تولید خواهد شد؛ حتی با اجرای عظیم ترین پروژه ها، کارخانه‌های هسته‌ای کمتر از ده در صد برق هند را تامین خواهند کرد(اکنون این کارخانه‌ها تنها سه در صد آن را تولید می‌کنند). سوخت ارزانتر و پاکتر زغال سنگ برای محیط زیست واقتصاد هند به صرفه تر از گسترش نیروی هسته‌ای کشور خواهد بود.

مزایای واقعی پیمان هند برای واشنگتن، خصوصا در زمینه‌های امنیتی، از چنان اهمیتی برخوردار است که روابط استراتژیک گسترده تر در حاشیه‌ی آن قرار دارد . واشنگتن می‌تواند برای کنترل و محدود کردن برنامه هسته‌ای ایران روی کمک هند، به عنوان یک متحد غیر رسمی، حساب کند. در نشستهای هیئت حکام IAEA در تایید اینکه ایران از وظائفش در قبال NPT تخلف کرده هند به ایالات متحده و شرکای اروپائیش پیوست و با ارجاع این موضوع به شورای امنیت سازمان ملل موافقت کرد. اینکه آیا هند با ایالات متحده علیه ایران فعالانه همکاری خواهد کرد یا به خاطر گسترش فعالیتهای چرخه سوخت هسته‌ای تنها به حمایتهای لفظی اکتفا می‌کند آشکارترین آزمایش این موضوع خواهد بود که آیا به رسمیت شناخته شدن هسته‌ای هند، این کشور را در مسیر اصلی سیاست منع گسترش سلاحهای هسته‌ای قرار می‌دهد یا خیر ـ که دولت بوش پیش‌بینی کرده چنین اتفاقی خواهد افتاد.

ایالات متحده همچنین در برخورد با یک رشته وقایع خطرناک در رابطه با پاکستان خواستار کمک هند خواهد شد. برای امریکا ذخایر سلاحهای هسته‌ای پاکستان، وهمین طور روسیه، نگرانی اصلی در مورد تروریسم هسته‌ای را تشکیل می‌دهد. هر تفسیری را که از توضیح عبدالقادر خان قبول داشته باشیم ـ که دولت و ارتش پاکستان هیچ اطلاعی از فعالیتهای عبدالقادر خان ندارند یا اینکه آنها به او اختیار داده اند ـ اصل قضیه نگران کننده است.این امر نشان می‌دهد که تروریستها می‌توانند، به لطف وجود عناصر رادیکال در پاکستان یا در صورت سقوط دولت، مواد لازم برای ساخت بمبهای اتمی (پلوتونیوم و اورانیوم غنی شده) را از پاکستان خریداری کرده یا به سرقت ببرند. اگر قرار است واقعه‌ای از پاکستان نشأت بگیرد

ایالات متحده می‌خواهد هماهنگ با بسیاری از بازیگران منطقه ای، از جمله هند،به آن پاسخ دهد.

برای دهلی نو و واشنگتن هنوز اعتراف عمومی به چنین مخاطراتی سخت است، اما به هر جهت هر دو دولت سعی دارند روابط موازی هم و بسیار موشکافانه‌ای را با اسلام‌آباد حفظ کنند. ایالات متحده برای یافتن اسامه بن لادن و تروریستهای دیگر در خاک پاکستان، جلوگیری از افراط‌گرایی مردم پاکستان و ثبات بخشیدن به وضعیت افغانستان به حمایتهای دولت پاکستان نیاز دارد؛ دولت هند نیز به نوبه خود مایل به توسعه روابطش با اسلام آباد به نظر می‌رسد. اما این کشور هنوز از حادثه‌ی بمب‌گذاری در پارلمان هند که به تروریستهای پاکستانی نسبت داده شده است دچار سردرگمی می‌باشد. هند نیز میتواند قربانی شلیک سلاحهای هسته‌ای در حادثه آشوب در پاکستان باشد. با حادثه بمب‌گذاری در بمبئی نیز هند در این زمینه دچار تردید شد.

یکی دیگر از اهداف ایالات متحده این است که هند به عنوان وزنه مقابل چین عمل کند. هیچکس مایل نیست ایالات متحده و چین را در یک رقابت استراتژیک ببیند، اما هیچکس نیز نمی تواند احتمال چنین رقابتی را رد کند. تحول روابط چین و آمریکا به گرایشات رهبران جدیدتر و نسل جوان تر چین، سیاستهای چین و ایالات متحده و حوادث پیش‌بینی نشده مانند بحران احتمالی بر سر تایوان بستگی دارد. در حال حاضر ایالات متحده و هند بسیار مشتاق توسعه‌ی تجارت با چین و حساس به عدم دشمنی با آن هستند.اما برای آنها منطقی است که بخواهند از طریق توسعه روابطشان با یکدیگر علیه هر رکود روابطی با چین مقابله کنند. هیچیک از این دو دولت در حال حاضر مایل به صحبت علنی در مورد این منفعت مشترک نیستند، چه رسد به انجام هر اقدامی، اما در آینده به خوبی این کار را انجام می‌دهند.

قرارداد هند منافع اقتصادی و نظامی مشخص تری نیز برای ایالات متحده به ارمغان میاورد. واشنگتن انتظار تشدید تماسهای ارتش ـ ارتش و نهایتا امید به همکاری هند در تلاشهای کمک به مناطق مصیبت زده، مداخلات بشردوستانه، مأموریتهای صلح دوستانه و تلاشهای مربوط به بازسازی‌های بعد از درگیریها ـ از جمله حتی مأموریتهایی که به فرمان سازمان ملل یا تحت اختیارات آن انجام نمی گیرد و هند همواره در طول تاریخ از شرکت در آنها اجتناب کرده است- را دارد. تحول تدریجی مشارکتهای امنیتی ایالات متحده با کشورهای اروپایی و آسیایی دال بر این است که چنین اقدامات مشترکی می‌تواند، در طول زمان، به برنامه‌ها و عملیاتهای نظامی مشترک، تبادل اطلاعات و حتی قابلیتهای نظامی مشترک

بیانجامد. نیروهای نظامی آمریکا احتمالاً در پی دستیابی بـه موقعیتهـای اسـتراتژیک از طریـق خاک هند و شاید دستیابی به حقوقی در آنجا هستند. نهایتاً هند حتی می‌توانـد پایگاههـایی را برای نیروهای آمریکایی در صورت بروز وقایع پیش‌بینی نشده در خاورمیانه فراهم آورد.

از نظر اقتصادی، در حالیکه هنـد ظرفیـت هـسته‌ای غیـر نظـامیش را گـسترش داده و ارتشش را مدرن می‌سازد ایالات متحده آماده است تا از آن در صنایع آمریکا بهره برداری کنـد. به طور نظری، پیمان هنـد فرصـتهایی اقتـصادی را در سـاخت نیروگاههـای هـسته‌ای و دیگـر زیرساختهای تولید نیرو در هند خلق می‌کند. ایالات متحده باید اولویتها را در نظر گرفتـه و بـه ترغیب جامعه‌ی علمی هند به تمرکز توسعه نیروی هسته‌ای در رآکتورهای غیر اتمـی بپـردازد. انتظار می‌رود هند نیز وسـعت و مهـارت ارتـشش را تـا حـدودی از طریـق خریـد سیـستمهای تسلیحاتی از خارج افزایش دهد. ایالات متحده می‌تواند برخی از اولویتها برای فروشندگان خـود را به طور مستدلی پیش‌بینی کند. مباحثات اولیه در مورد فروش هواپیماهای تاکتیکی F-16 و F-18 و هواپیمای تجسسی دریایی P-3c بوده است.

مطمئناً هیچ تضمینی وجود ندارد که ایالات متحده از مشارکت هند در ایـن موضـوعات سودی ببرد. هند به عنوان کشوری بزرگ در مسیر برتری جهانی در مورد اینکه چگونه همزمان با تعقیب منافعش، خود را با این پیمان وفق دهد عقاید خاص خود را خواهد داشت.[۲۲]

طرفداران قرارداد هند آن را با آغاز روابط مجدد آمریکا با چـین در سـال ۱۹۷۱ توسـط ریچارد نیکسون مقایسه کرده‌اند. درست است که هر دو معامله اقدامی شجاعانه بر پایـه اصـول محکم منافع دوجانبه و افزایش اعتماد بودند، اما تفاوتهای آشکاری میان این دو مشارکت تازه پا گرفته وجود دارد. نیکسون و مائو با یک دشمن مشترک و مشخص روبرو بودند ـ اتحاد شـوروی ـ نه یک رشته مخاطرات نامشخص و احتمالی، مانند آنچه بوش و سینگ اکنون پیش رو دارند. مهمتر این که کشور هند امروز، برخلاف چین در زمان مائو، یک دموکراسی است. هیچ دولتـی در دهلی نو نمی تواند در مورد سیاستی که دهها سال است دنبال می‌شـود اظهـار نظـر منفـی کرده یا به ناگهان هند را به یک سری اعمال گسترده که حامی منافع ایالات متحده باشد متهم کند؛ تنها یک تحول عمیق و احتمالا کند در نظریات مقامات هند می‌توانـد چنـین تغییـری را ایجاد کند. دیپلماتها و کارمندان غیرنظامی هند به پایبندی به مواضـع مـستقل در مـورد نظـم جهانی، توسعه اقتصادی و امنیت هسته‌ای مشهور هستند. معماران قرارداد هند اظهار داشته اند که چنین عادتهایی به رغم موافقتهای اخیر ایالات متحده درباره موضـوع هـسته‌ای بـه سـرعت نتیجه می‌دهد. آمریکائیها شاید عدول واشنگتن از سیاسـت دیرینـه منـع گـسترش سـلاحهای

هسته‌ای ایالات متحده را امتیازی مهم تلقی کنند اما هندیها آن را تأییدیه‌ای به تأخیر افتاده می‌دانند که بسیار شایستگی آن را داشته‌اند. شاید ایالات متحده از این که این قدر زود کارت برنده اش را رو کرده پشیمان شود.

اگرچه نگرانی منتقدان این پیمان قابل درک است، اما آنها با ابراز نگرانی غالبا با تلاش برای تعیین موازنه مجدد پیمان هند-آمریکا از طریق اعمال محدودیتهای بیشتر در برنامه هسته‌ای هند دست به مخاطره می‌زنند.ممانعت از یک مسابقه‌ی تسلیحاتی میان هند، چین و پاکستان هدف مهمی است. دهلی نو تعقیب یک "عامل بازدارنده‌ی حداقل" ـ نه یک مسابقه تسلیحاتی تمام عیار ـ را هدف خود اعلام کرده و دولت بوش باید مجبورش کند به این تعهد عمل کند.

مقامات امریکایی معتقدند دولت بوش و کنگره به جای برگشت به عقب باید به جلو حرکت کنند. برای اینکه واشنگتن مطمئن شود به چیزی که از دهلی نو انتظار دارد خواهد رسید به جای کاهش منافع طرف هندی از این قرارداد باید به دیدگاه افزایش منافع طرف آمریکایی بیاندیشد: نه فقط محدودیت هسته‌ای و سطح جدیدی از حمایتهای هند در تقابل با تکثیرکنندگان بالقوه، بلکه یک تحول استراتژیک گسترده تر. هنوز خیلی زود است که بگوییم آیا اهداف ایالات متحده با هند مشترک است یا خیر و آیا به اهدافشان می‌رسند یا نه.

در واقع، از نظر هند، هیچ تناقضی میان اولویت " سیاست اخلاق"[1] در مقابله با سیاستهای قدرت محض[2] و انتظار دولت بوش از یک اتحاد با هند وجود ندارد. دهلی نو بسیار سعی دارد عقیده" خودمختاری " را، که در میان سنت گراهای هندی بسیار محبوب است، با نظریه‌ی تبدیل شدن هند به یک "قدرت مسئول" عوض کند. (چرا که خودمختاری مخصوص کشورهای ضعیفی است که سعی دارند خود را در مقابل رقابت ابر قدرتها حفظ کنند نه برای نیروی در حال ظهوری مانند هند.) اکنون که هند بتدریج متوجه می‌شود انتخابهای سیاسیش عواقب جهانی دارد، کمتر با برگزیدن طرفدارانی در موضوعات خاص مخالفت خواهد کرد. موازنه و تشکیل اتحاد ابزار دست همه‌ی ابرقدرتها هستند، وجود آنها برای هند نیز بسیار محتمل به نظر می‌رسد.

اما اینکه هند می‌تواند اتحادهایی تشکیل دهد به این معنا نیست که ضرورتا اتحادی دراز مدت با ایالات متحده تشکیل خواهد داد. اینکه این کار را انجام خواهد داد یا خیر به وسعت منافع مشترک و ظرفیت سیاسی آنها برای همکاری در جهت آن منافع بستگی خواهد

---

[1] moral politic
[2] Machtpoliti

داشت. دولت بوش انتظار دارد چنین منافع مشترکی ـ مثلا در متوازن ساختن چین و مقابله با اسلام اصلاح گرا در خاورمیانه ـ بنیادی را برای همکاری استراتژیک دراز مدت فراهم آورد. این نتیجه بسیار با ارزشی برای امریکاست اما به هیچوجه بدیهی نیست (خصوصا با در نظر گرفتن ناتوانی آشکار ایالات متحده در ایجاد مشارکت بر اساس برابری).

وقتی موقع رویارویی با یک چین در حال ظهور می‌رسد، تمایل هند به شرکت در موازنه منطقه‌ای با بیانیه مشارکت استراتژیک میان دو کشور به پایان نرسیده است. در واقع بازداشتن چین از اعمال نفوذ مفرط بر همسایگان نزدیک هند و رقابت با پکن در آسیای جنوب شرقی هنوز از جمله مهمترین عناصر سیاست خارجی هند به شمار میایند. به رغم نگرانیهای غرب در مورد رژیم نظامی در میانمار، دهلی نو با قدرت تمام سعی کرده این کشور را از قرار گرفتن تحت نفوذ کامل پکن باز دارد، و روابط نظامی هند با کشورهای جنوب شرق آسیا به سرعت در حال گسترش است. در سال ۲۰۰۵، وقتی پاکستان با اصرار سعی می‌کرد مقام نظارت را در اتحادیه‌ی همکاریهای جنوب آسیا به چین بدهد، هند به سرعت با آوردن ژاپن، کره جنوبی و ایالات متحده عکس‌العمل نشان داد. با توجه به اکراه شدید هند در ایفای نقشی کم اهمیت تر از چین در آسیا و منطقه‌ی اقیانوس آرام، آسایش نسبی کار با یک ابرقدرت دور، دلیلی برای دهلی نو است که مایل به همکاری امنیتی بیشتر با واشنگتن باشد.

هند در خاورمیانه نیز در جلوگیری از قدرت اسلام افراطی، که تهدیدی حیاتی را برای هند مطرح می‌کند، منافع مشترکی با ایالات متحده دارد. هند باوجود جمعیت عظیم مسلمان این کشور ـ چیزی حدود ۱۵۰ میلیون نفر- و تنشهای مداوم برخاسته از تقسیمات این شبه قاره، در گذشته برای دفع گستره اسلام افراطی به تنهایی عمل می‌کرد. وقتی که واشنگتن در طول زمان جنگ سرد در صف نیروهای اسلامی افراطی در آمد هند نیروهای ناسیونالیست غیرمذهبی در منطقه را در اولویت قرار داد. هنگامی که ایالات متحده نسبت به طالبان در اواسط دهه‌ی ۱۹۹۰ دوجنبه‌ای عمل کرد، هند برای مقابله با طالبان با ایران، روسیه و کشورهای آسیای مرکزی تحت حمایت اتحادیه شمال همکاری کرد. اکنون، اگرچه برخی در هند نگران این موضوع هستند که قرار گرفتن در کنار ایالات متحده ممکن است هند را هدف اصلی افراط گرایان اسلامی قرار دهد، اما هیچ راهی برای مصالحه هند با اسلام افراطی،که اتحاد این کشور را مورد تهدید قرار می‌دهد، وجود ندارد.

منافع مشترک به خودی خود نمی تواند اتحاد را پدید آورد. نابرابری قدرت بین دوکشور، فقدان رفتار همکاری سیاسی بین آنها و ادامه مخالفت بوروکراتیک با درگیرسازی

عمیقتر در هر دو پایتخت، به تحدید سرعت و حوزه‌ی همکاری استراتژیک میان هند و ایالات متحده ادامه خواهد داد. هنوز شکی در این نیست که هند تا آینده‌ای قابل پیش‌بینی با ایالات متحده نسبت به ابرقدرتهای دیگر مشترکات بیشتری خواهد داشت.

در حالیکه دهلی نو اعتراف می‌کند برای موفقیت هند به حمایت ایالات متحده نیاز دارد، واشنگتن نقش بالقوه هند را در کنترل چالشهای حاضر برای نظم و امنیت جهانی حیاتی دانسته است. هند به عنوان یک کشور ذینفع اصلی در تسریع مرحله جهانی شدن می‌تواند نقش مهمی در تضمین این موضوع ایفا کند که دیگر کشورهای در حال توسعه نیز، با بهره بردن از فرصتها و تلاش در جهت کاهش مشکلات، قادر خواهند بود در تحولات سریع خود از مرحله‌ای به مرحله دیگر به اندازه این کشور موفق باشند. هند، با توجه به سرعت گسترش و وسعت اقتصادش، عامل حائز اهمیتی در فهماندن این مطلب خواهد بود که توزیع مجدد و جهانی آشکار قدرت اقتصادی به روشی منظم رخ می‌دهد. در ضمن، این کشور می‌تواند در تلاش برای مدرن کردن سیاست خاورمیانه نقشی اصلی داشته باشد. موفقیت هند در تضمین حقوق و انسجام اقلیت مسلمان خود و در رسیدن به صلح با پاکستان، اگر هیچ نتیجه‌ای نداشته باشد، تأثیر نمایشی بسیار زیادی خواهد داشت.

واشنگتن به منظور تأمین یک مشارکت دراز مدت با هند باید از استدلال "استثناءگرایی هند"، که در دفاع از پیمان هسته‌ای اخیر مطرح کرد، بهره گرفته و در جهت تعمیق همکاری یک رشته سیاستهای ویژه برای هند طراحی کند. اما به نظر نمی رسد که هند شریک تابع محضی برای ایالات متحده شودکه آمادهٔ تأیید هر ماجراجویی از این کشور در هر نقطه جهان باشد. هند هرگز در قالب انگلیس و ژاپن متحد دیگری برای ایالات متحده نخواهد شد. و یک فرانسه آسیایی نیز نخواهد شد که در جستجوی استقلال تاکتیکی در چارچوب یک اتحاد رسمی باشد.

با توجه به عظمت چالشهای امنیتی جهانی حاضر ایالات متحده به چیزی بیشتر از متحدان بردبارو خونسرد نیاز دارد. بلکه باید به دنبال شرکای توانا و سازگار بگردد. امریکا بر این باور است یک هند در حال ترقی می‌تواند گاهی مشکل آفرین باشد، اما خیلی خوب در جهت دفاع و ارتقاء منافع مشترکش با واشنگتن عمل خواهد کرد. بنابراین کمک به پیشرفت هند جزو منافع دراز مدت ایالات متحده می‌باشد.[۲۳]

اما علاوه بر چالش‌هایی که به آن اشاره شد، هند چه مشکلاتی را در زمینه ارتقای موقعیت خود پیش رو دارد؟

ب ـ مشکلات پیش رو

بطور کلی جو داخلی و خارجی‌ای که هند با آن روبرو است بسیار توسعه یافته و مساعد برای صعود این کشور می‌باشد. اما شرایط ملی ویژه آن عامل محدود کننده سرعت این روند می‌باشد و برای تحقق مدرنیزه کردن آن تلاش سختی لازم است.

اول اینکه دموکراسی پارلمانی هند به خاطر موانع جدی موجود بر سر راه آن، مختل شده است. این سیستم، پس از نیم قرن چالشها و آزمایشهای سخت، اکنون ریشه عمیقی در حیات سیاسی ملی داشته و از سوی همه اقشار جامعه مورد قبول است. اما به دلائل تاریخی، اقتصادی و اجتماعی بواسطه مبارزات داخلی در میان احزاب سیاسی، بی ثباتی سیاسی و بی کفایتی دولت، تحلیل رفته است. حکومت فعلی دولتی ائتلافی متشکل از چند حزب اقلیت می‌باشد. این دولت ۲۱۷ کرسی از کل ۵۴۳ کرسی پارلمان را اشغال کرده و تنها با حمایت خارجی احزاب چپگرا اکثریت ساده‌ای را به دست می‌آورد. سیاست ائتلاف حاکم، به دلائل عقیدتی و سیاسی، منافع سیاستمداران و احزاب سیاسی را در نظر گرفته، و غالبا کوتاه نظر است چرا که از منافع ملی دراز مدت چشم پوشی کرده و تنها به منافع فوری احزاب می‌پردازد؛ و به علت وجود فرقه گرایی و سیستم طبقاتی مردم هند[1]، برخی از احزاب سیاسی مذهب یا رنگ طبقه خاصی را می‌پذیرندکه غالبا به بحرانهای اجتماعی جدی و حتی خونریزیهای فراوانی می‌انجامد، به گفته برخی از غربیها" اگرچه دموکراسی یکی از مزایای هند به شمار میاید اما می‌توان آن را از جمله مشکلات این کشور نیز دانست. ما امیدواریم که هند بتواند از دموکراسی به عنوان یک مزیت بهره برد اما سیاستگذاران هندی به این وضع کمک نکردند."

دوم اینکه عقب افتادگی جدی زیرساختار هند، محدودیتهای زیادی بر توسعه صنایع تولیدی و خدماتی این کشور اعمال می‌کند. بسیاری از سرمایه گذاران خارجی که مایلند در هند سرمایه‌گذاری کنند، نسبت به کمبود نیروی برق، راهبندان وسائط نقلیه و مشکلات ارتباطی احساس نا امیدی کرده و با نگاه به شهرهای قدیمی و همچنین زیرساختار عقب افتاده اشتیاقشان از بین می‌رود. به علاوه وابستگی هند به واردات نفت تا سال ۲۰۲۰ از ۷۰ درصد به ۹۰ درصد خواهد رسید. هرگونه نوسان در بازار نفت بین‌المللی خسارات جبران ناپذیری بر این کشور وارد خواهد آورد.

نهایتا، موضوع کشمیر به مخاطره امنیت هند ادامه خواهد داد. بنابر این سیاستگذاران استراتژیک هندی همواره پاکستان را به عنوان مهمترین و نزدیکترین تهدید امنیتی در نظر

---

[1] Caste

می‌گیرند. این دیدگاه نه تنها در گزارشهای شورای امنیت ملی هند، بلکه در گزارشهای سالانه وزارت دفاع این کشور نیز منعکس می‌گردد. اگرچه تنش میان هند و پاکستان تا حدودی کاهش یافته اما هنوز لازم است این کشور برای مقابله با حملات تروریستی پیش‌بینی نشده و حفظ برتری نظامی بر پاکستان، هزینه‌های نظامی هنگفتی را تقبل کند. به علاوه درگیریهای فرقه‌ای متناوب میان هندوها و مسلمانان، اقدامات تجزیه‌طلبانه پی درپی در منطقه شمال شرقی و عملیات ضد دولتی جنگ طلبان در سراسر بیش از ده ایالت وضعیت امنیتی داخلی هند را بسیار وخیم کرده است. بنابر این این سوال مطرح است که هند به چه میزانی از شاخصه‌های یک ابرقدرت برخوردار است؟

آیا هند یک ابرقدرت است؟

کنت والتز[1] تعریفی مفید و مصطلح از قدرت ارائه کرد: میزان تأثیری که یک نفر می‌تواند، بیش از اثرگذاری دیگران بر او، برآنها بگذارد. بنابراین می‌توان قدرت یک کشور را ترکیبی از ظرفیت اعمال نفوذ آن بر دیگران برای مجبور کردن آنها به عمل کردن بر طبق خواسته آن کشور، و برعکس مقابله با قدرت نفوذ ناخوشایند دیگران دانست.(۲۴) اکنون هند از این لحاظ که غالبا نمی تواند کشورهای مهم دیگر را با خواسته‌های خود سازگار کند فاقد قدرتی بزرگ می‌باشد. همچنین این کشور قادر به رسیدن به خواسته‌های خود در عرصه بین‌المللی نیست. هند نمی تواند عرضه کنندگان تکنولوژی را وادار به صرف نظر کردن از سختگیریهای عدم تکثیر تسلیحات هسته‌ای و ارسال رآکتورهای برق جدید به این کشور کرده یا به تنهایی شرایط تجاری ممتازی را در مذاکرات سازمان تجارت جهانی بدست آورد. این کشور نمی تواند دیگران را مجبور به منزوی ساختن پاکستان کرده و احتمالا نخواهد توانست در آینده‌ای قابل پیش‌بینی یک کرسی دائمی را در شورای امنیت سازمان ملل به خود اختصاص دهد. اما هند ظرفیت ایستادگی در مقابل اکثر (اگر نگوییم همه) تقاضاهایی که کشورهای دیگر از او دارند، از جمله ابرقدرتهای شناخته شده، را دارد.

توانایی هند در تأثیر گذاشتن بر دیگران و مقابله بااعمال نفوذهای ناخواسته، مانند هرکشور دیگری، از اشکال گوناگون قدرت سخت و نرم این کشور ریشه می‌گیرد. این اشکال قدرت شامل قدرت نظامی، بسیج و انسجام اجتماعی، منابع اقتصادی، ظرفیت تکنولوژیک، کیفیت حکومت داری و فراست اطلاعاتی و دیپلماتیک می‌شود. تحلیلی دقیق بر هر یک از این

---

[1] Kenneth Waltz

عرصه‌ها در هند تأیید می‌کنند که این کشور قدرت کافی برای مقابله با اعمال نفوذ کشورهای دیگر را دارد، اما هنوز باید، قبل از اینکه به قدرتی عظیم بر کشورهای دیگر و بنابراین در مجموع بر نظام بین‌المللی دست یابد، گامهای بلندی بردارد. اما اینکه هند وطن بسیاری از مردمانی به شمار میاید که از طریق ابزار دموکراتیک به صلح داخلی و توسعه اجتماعی اقتصادی دست میابند یک پیروزی بزرگ جهانی خواهد بود؛ چراکه هند بسیار پرجمعیت‌تر و گوناگون تر از ترکیب کشورهای ایالات متحده، کانادا، مکزیک، آمریکای مرکزی، آمریکای جنوبی، فرانسه، آلمان و انگلیس می‌باشد.

۱ـ شاخصهای اجتماعی ـ اقتصادی

رفاه مادی و پویایی یک جامعه شرایط را برای قدرت بین‌المللی آن فراهم میاورد. یک جامعه فقیر و پر کشمکش فاقد قدرت یا اعتبار جهانی خواهد بود.

سرانه تولید ناخالص داخلی یک کشور شاخص مفیدی برای ارزیابی موفقیت و سلامت اجتماعی ـ اقتصادی آن می‌باشد. تولید ناخالص داخلی نسبتا پایین یک کشور نوعا نشان می‌دهد که مردم آن آرزوهای تحقق نیافته بسیاری در زمینه‌های اجتماعی ـ اقتصادی دارند که به نوبه خود اولویتها و چالشهای بزرگی را برای دولتشان ایجاد می‌کند.دولتهای کشورهای فقیر باید برای رفع نیازهای ضروری مردم و رفع نارضایتی اجتماعی که تهدید کننده نظم داخلی می‌باشد، تلاش کنند. چنین دولتهایی بیش از دولی که اعمال نفوذ مثبت بر امور جهانی دارند نیازمند کمکهای بین‌المللی هستند. می‌توان گفت کشورهای دارای سرانه تولید ناخالص داخلی پایین می‌کوشند تا انبوه پویاییهای خود را به قدرت بین‌المللی مؤثری تبدیل کنند. سرانه تولید ناخالص داخلی سال ۲۰۰۲ هند ۲,۵۴۰ دلار (که در مقیاس برابری قدرت خرید با دلار آمریکا سنجیده شده) این کشور را در مقایسه با دیگر قدرتهای جهانی و منطقه‌ای تقریبا در پایین جدول قرار می‌دهد. در همین سال سرانه تولید ناخالص داخلی چین ۴,۶۰۰ و برزیل ۷,۶۰۰ بود. بنابراین دولت هند هنوز با چالش بزرگ بسیج جمعیت هند برای نیل به اهداف خانوادگی حیاتی خود روبروست. این، پیش شرط کسب قدرت اقتصادی، سیاسی یا نظامی در تشکیل جهت نظام بین‌المللی می‌باشد.

معیارهای دیگری نیز به ارزیابی موفقیت و سلامت اجتماعی – اقتصادی کشورها کمک می‌کند. شاخص توسعه انسانی[1] سازمان ملل با ارزیابی از اینکه کشورها چگونه نیازهای اساسی

---

[1] UN Human Development Index

مردمشان را برآورده می‌سازند (که به نوبه خود بر پویایی اقتصادی بالقوه و فعلی اثر می‌گذارد) ابزار دیگری را برای سنجش وضعیت اجتماعی و اقتصادی کشورها ارائه می‌دهد. شاخص توسعه انسانی چهار متغیر را دربرمی گیرد: احتمال زنده ماندن در زمان تولد، میزان سواد بزرگسالان، ثبت نام در مدارس و سرانه تولید ناخالص داخلی (برابری قدرت خرید با دلار آمریکا). هند در رده صد و پانزدهمین کشور از ۱۶۲ کشوری است که اطلاعات آنها در دسترس قرار داشت. این کشور به رغم سرانه تولید ناخالص داخلی پایین طی دهه اخیر، از میزان رشد یکنواختی، با متوسط افزایش ۵/۹ درصدی رشد سالانه تولید ناخالص داخلی از سال ۱۹۹۳-۱۹۹۲، برخوردار بوده است؛ اما نرخ کاهش فقر در سال تنها یک درصد بوده است.

مارتین راوالیون[1]، اقتصاددان بانک جهانی در بررسیهای سال ۲۰۰۲ خود توضیح می‌دهد که رشد اقتصادی هند کمک چشمگیری به فقرزدایی نمی کند، چرا که اکثریت قشر فقیر این کشور در روستاها زندگی کرده و به کشاورزی وابسته می‌باشند که کندترین سطح رشد را دارد.[(۲۵)]

جهت نیل به آن سطح از توسعه اقتصادی که کیفیت زندگی همه هندیها خصوصا فقرا را ارتقاء بخشد، این کشور باید در دهه آینده دارای حداقل رشد سالانه ۷ تا ۸ درصد باشد. دولت این کشور به منظور رسیدن به چنین سطح مطلوبی از رشد باید در سطوح ملی و دولتی، منابع تحصیلی بهداشتی و زیرساختاری ضروری برای ارتقاءظرفیتهای ۲۵ درصد از فقرا را تأمین کند. طبق گزارش راوالیون متأسفانه هیچیک از دول هندی برنامه‌های مناسبی برای منابع انسانی و زیرساختار روستایی ارائه نداده‌اند. بدین ترتیب برای ظرفیت قدرت هند کمتر چالشی مهمتر از توسعه روستایی وجود دارد.

تحصیلات نیز دورنمای پویایی اقتصادی یک جامعه را توسعه می‌بخشد. در این زمینه هند دارای دو شاخصه است. از یک سو دارای مؤسسات آموزشی علمی و تکنولوژیک در سطح جهانی بوده و از سوی دیگر هنوز از یک جمعیت بزرگ تحصیل نکرده برخوردار است. مؤسسات تکنولوژی هندی مهندسین، برنامه ریزان، و تکنسینهای بسیار زیادی را فارغ التحصیل کرده که بخش تکنولوژی اطلاعات هند و جهان را می‌گردانند. این امر باعث شده هند به عنوان یک بازیگر جهانی حداقل در سه بخش اقتصاد جهانی قرن بیست و یکم شناخته شود: تکنولوژی اطلاعات، بیوتکنولوژی و فضا. در عین حال در تأمین آموزشهای ابتدایی به جمعیت عظیم خود عاجز است. اکثر نیروی کار هندی فاقد سواد و تواناییهای اساسی لازم برای کارایی در یک

---

[1] Martin Ravallion

اقتصاد صنعتی و خدماتی مدرن می‌باشند. در حالیکه ۶۰ درصد مردم این کشور وابسته به کشاورزی می‌باشند، فقدان تعلیمات مدرسه‌ای روستایی، خصوصا برای دختران، مانع بزرگی را به چشم انداز هند اعمال می‌کند.

۲ـ تجارت بین‌المللی

مشارکت بیشتر در تجارت بین‌المللی، به ویژه صادرات بیشتر، می‌توانـد درآمـد ملـی را بطور چشم گیری بالا برده و همچنین با وابسته کردن دیگران به خود، یا به عنوان خریدار و یا تأمین کننده کالاها و خدمات ضروری، بر قدرت یک کشور بیافزاید. از سوی دیگر شرکای تجاری می‌توانند یک کشور درگیر در صحنه بین‌المللی را تحت نفوذ قرار دهند. هنوز تئوری و تاریخ نشان می‌دهد که تجارت، تولید ثروت و کارایی را افزایش می‌دهد.سهم اندک هند، چیزی کمتر از یک درصد تجارت جهانی خدمات و کالاها، مانع سطح سلامت رشد اقتصادی اخیر نشده، اما هند را از کسب قدرت بین‌المللی به عنوان یک وارد کننده یا صادر کننده بزرگ بازداشته است .

با این وجود شرکتهای هندی خاصی، عمدتا در بخشهای اطلاعاتی و بیوتکنولوژی، در مقام رهبری جهانی قرار گرفته‌اند.شرکتهای تکنولوژی اطلاعاتی بسیار خوب مدیریت شده هندی علت اصلی رشد تجارت خارجی این کشور بوده‌اند؛ از سال ۱۹۹۳ تا ۲۰۰۱ صادرات، بطور متوسط سالانه ۱۱ درصد رشد یافته است.(۲۶) این شرکتهای خصوصی که بدون کنترل یا کمک هزینه دولتی ظهور یافتند می‌توانند الگویی برای دیگر مؤسسات هندی و درسی برای سیاستمداران در مورد ارزش نسبی سرمایه‌گذاری خصوصی بر دولتی باشد. طبق نتایج یاشینگ هوانگ[1] و تارون خانا[2]، موفقیت شرکتهای هندی نمایانگر این است که دورنمای اقتصادی درازمدت هند بیشتر از چین می‌باشد. دریافت مقدار زیادی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی برای چین بازتابی از فقدان نسبی سرمایه‌گذاری برای تأسیس شرکتهای داخلی بوده و بنابراین حاکی از ضعف در کنار قوت می‌باشد. هند برخلاف چین، از هموطنان خارج از کشور تقاضا کرده تا در سرزمین مادری خود سرمایه‌گذاری کنند. اگر سرمایه‌گذاری در شرکتهای موجود افزایش یابد، نسبت به تمرکز مستقیم سرمایه‌گذاری بر برنامه‌های تولیدی شرکتهای غیر بومی (مانند وضعیت چین) بهره بیشتری عاید هند خواهد شد.(۲۷)

---

[1] Yasheng Huang
[2] Tarun Khanna

این حقیقت که هند و چین همسایه، رقیب و دو کشور بزرگ جهان هستند مقایسه آنها را اجتناب ناپذیر می‌سازد. اما مقایسه اقتصادی بر تمایز کیفی و حیاتی دموکراسی هند اشـراف دارد. اگرچه تحولات سیاسی ممکن است تغییرات غیر قابل پیش‌بینی برهم زننـده ثبـات را در چین به همراه داشته باشد، اما پیشرفت اقتصادی هند پایدارتر به نظر می‌رسـد چـرا کـه ریـشه دموکراتیک دارد. این نکته نیز حائز اهمیت است که آزادی و عدالت سیاسی موجـود در هنـد از ارزش بسیار بالایی برخوردار است.

۳ـ ظرفیت دولت و انسجام سیاسی

بعد از اقتصاد، ظرفیت دولت و انسجام سیاسی قدرت یک حکومت را تـشکیل مـی‌دهـد. این مقوله متغیرهایی نظیر ظرفیت تعیین اهداف، میزان اتحاد نخبگان، توانایی دولـت در جمـع آوری سطح بالاتری از مالیاتها از مالیاتهای مستقیم نسبت به مالیات بر تجارت و غیره را شـامل می‌شود. کشوری با مردمانی افسرده و ناراضی باید منابع باارزشی را صرف اعمـال نظـم کـرده و نخواهد توانست خلاقیت و انرژی کامل مردمش را بسیج کند. دموکراسـی پـر طـراوت نماینـده هند به شهروندان گوناگون خود از هر فرقه‌ای اجازه می‌دهـد بـسیج شـوند و منـافع خـود را از طریق سیاستهایی که قانون اساسی تنظـیم کـرده تعقیـب کننـد. امـا در عـین حـال تنـشهای نامحدود قبیله ای، اقتصادی، مذهبی، عقیدتی و جغرافیایی در میان این مردم، بسیج کردن کل جمعیت را در یک جهت مشخص فوق العاده مشکل می‌سازد.

فساد، تجزیه طلبی، خشونتهای اجتماعی و هزاران منافع متضاد جهت رو به جلوی هنـد به عنوان یک نظام سیاسی دموکراتیک را مختل کرده است. اما این رکورد را نبایـد دسـت کـم گرفت، چرا که تاکنون هیچ کشوری در تاریخ دارای جمعیت، گوناگونی، فقر و طبقات گونـاگون نظیر هند، و در عین حال دموکراتیک، نبوده است. تلاش برای حل همه درگیریهای داخلی هند از طریق دولت دموکراتیک طبیعتا به نتایج متوسطی می‌انجامد. مشکلات خاصی که امروزه هند با آنها روبرو است شامل بسیج گروههایی که از نظر تاریخی فاقد مزایا در سیاسـتهای انتخابـاتی بوده‌اند؛ رقابت قبائل از نظر سیاسی سطح پایین و نجس‌ها[1] با یکدیگر و با قبائـل سـطح بـالاتر؛ درگیری بین مسلمانان و هندوها؛ و ظهور ناسیونالیسم هندو به عنوان مهمترین چالش عقیدتی

[1] dalits دالیت در فارسی به خاطر نزدیکی به ذهن و به دست دادن معنایی از وضع اجتماعی آنان "نجس" ترجمـه شـده است. دالیت‌ها از نظر تقسیم‌بندی نظام کاستی هندوئیسم در پایین‌ترین رده این نظام قرار دارند و از لحاظ مذهبی خـارج از آن در نظر گرفته می‌شوند.

برای دیدگاه غیر دینی قانونی دولت لیبرال، می‌باشد. هر یک از این پدیده‌ها رقابت برای کسب قدرت و پشتیبانی از مشاغل دولتی را به دنبال دارد. هدف عملی، بیشتر بر کسب مشاغل دولتی و توزیع منابع در میان متحدان متمرکز است تا ترویج رشد اقتصادی یا تعقیب منافع عمومی.

در ضمن ضرورت آزادسازی و جهانی سازی اقتصادی مستلزم کاهش نقش دولت در همه فعالیتهای ملی می‌باشد که مسئله غامضی را برای دهلی نو بوجود می‌آورد. از یک سو دموکراسی نماینده فعال به گروههای فاقد مزایا فرصتهای تجهیز و رقابت برای کنترل دولت را می‌دهد؛ از سوی دیگر بازارهای خصوصی غیر منظم چنین درآمدهای شفافی را برای پیشرفت قشر فاقد مزایا، که بطور بالقوه درگیریهای سیاسی را تشدید می‌کنند، فراهم نمی آورد. اما این شرکتهای خصوصی هستند که بیشترین ظرفیت را برای ایجاد مشاغل و رشد اقتصادی و برآوردن خواسته‌های سرمایه گذاران جهانی و آزادسازی ارائه می‌دهند.

دولت مرکزی فعلی هند فعالیتهای متضادی را برای انجام هر دو اقدام آشکار می‌سازد. در حالیکه اصلاحگران اقتصاد ملی در پی افزایش میزان کل اقتصاد هستند، ناسیونالیسم هندوی حزب حاکم باهاراتیا جاناتا (BJP) و دیگر احزاب منطقه‌ای و قبیله‌ای بیشتر بر موضوعات مربوط به تخصیص منابع در میان گروهها تأکید دارند. به بیانی دیگر، گروههای ناسیونالیسم هندوی قدرتمند[1] سعی دارند از طریق اعمال یک هدف و ویژگی برتر بر سیاست هند، تأثیرات گوناگونی جمعیت را از بین ببرند. گروههای دیگر احساس می‌کنند که برنامه هندوهای جنگ طلب مانع موفقیت آنها خواهد بود. احزاب قبیله‌ای برای حمایت و تأمین منافع اعضای خود رقابت می‌کنند. بدین ترتیب تعریف واضح و قابل پذیرش عموم از منافع جمعی مشکل است.(۲۸)

وانایک[2]، جامعه شناس، چنین استدلال کرده که یک مبارزه انتخاباتی برای ناسیونالیسم فرهنگی از هر نوع، ماهیت ناسیونالیسم دموکراتیک هند را که" سعی دارد یک احساس هندی بودن را ایجاد کند"، نقض می‌کند.(۲۹) بنابراین در عین حال که هند در حال ایجاد منابع اقتصادی و نظامی اساسی برای تبدیل شدن به یک قدرت جهانی بزرگ است، نظام سیاسی این کشور برای روشن ساختن هویت اصلی این کشور مبارزه می‌کند. ویژگی و نحوه هدایت این مبارزه تأثیر عمیقی بر ثبات و انسجام هند خواهد داشت. ثبات هند و به ویژه روابط میان اکثریت هندو و اقلیت عظیم مسلمان نیز دیدگاه بقیه نقاط جهان نسبت به این کشور را متأثر

---

[1] نظیر Rashtriya Swayamesevak Sangh (RSS) و Vishwa Hindu Parishad (VHP)

[2] Achin Vanaik

می‌سازد. در جهانی که به دنبال الگوهای هماهنگی میان مسلمانان و غیر مسلمانان و امنیت می‌باشد، مدیریت هند بر تنشهای داخلیش بر فریبندگیش در نظرجامعه بین‌المللی خواهد افزود.

آیا هند در جهان قرن بیست و یکم به عنوان یک کشور کاملا هندو از اعتبار جهانی بیشتری برخوردار خواهد شد؟ آیا هند به عنوان یک حامل برنامه روشنفکری عقل گرایی علمی، آزادی فردی و حمایت قانونی از حقوق در آسیا، قدرت و اعتبار جهانی کسب خواهد کرد؟ هر دو جریان امکان پذیر است. اما اگر تحلیلگران قدرت بین‌المللی صحیح گفته باشند، محتملترین مسیر برای هند آن است که آموزش، زیرساختار، آزادی سیاسی و اقتصادی و امنیت لازم جهت هدایت زندگی پویا را برای بخش اعظم جمعیت کشور تأمین کند. در این مسیر موفقیت‌آمیزترین راه آنست که انسجام و همبستگی بیشترین تعداد شهروندان و گروههای گوناگون هندی افزایش یابد. در یک جامعه اساساً چند قومی، کثرت گرایی،و نه ناسیونالیسم فرهنگی، تنها الگوی پایدار را برای آزاد کردن انرژیهای خلاق یک جمعیت بزرگ ارائه می‌دهد. در غیر این صورت، درگیری داخلی و بی نظمی است که قدرتهای بزرگ دیگر را در مورد سرمایه‌گذاری سیاسی و اقتصادی در هند محتاط می‌سازد. به علاوه، در حالیکه جامعه بین‌المللی می‌کوشد تا بیگانگی شدید مسلمانان را التیام بخشند، هندی که با موفقیت جمعیت عظیم مسلمان خود را منسجم سازد، قدرت نرم مهمی را به عنوان الگو به دست خواهد آورد.

۴ـ شاخصهای نظامی ـ امنیتی

سنجش توان نظامی پیچیده تر از آن است که به نظر می‌رسد. اول اینکه به منظور اهمیت بخشیدن به این سنجش باید التزامی وجود داشته باشد تا بتوان براساس آن قدرت نظامی یک کشور را برآورد کرد. مثلاً تهدیدهایی که ارتش باید با آنها مقابله کند چیست؟ کارا بودن سنجش نیز خود دشوار است. جنگ یک آزمون تجربی واقعی ارائه می‌دهد اما کشورها مایلند کارایی ارتش خود را قبل از ورود به جنگ بدانند. هزینه‌ها را می‌توان به راحتی برآورد کرد اما ضرورتاً نمایانگر کارایی ارتش نیست، و تعداد افراد مسلح، تانکها، هواپیماها و کشتیها نیز ضرورتاً دلالت بر کارایی جنگی ندارد. به علاوه میزان امنیتی که یک کشور در جستجوی آن است به قابلیتهای اصلی آن در یک زمان فرضی بستگی دارد. به عبارت دیگر خواسته‌های امنیتی هر کشور با افزایش ظرفیت قدرت آن بیشتر می‌شود.

چالشهای امنیتی- نظامی هند با امنیت داخلی علیه تروریستها و آشوبگران در داخل کشور آغاز شد. فاحشترین حلقه بعدی چرخه تهدید هند پاکستان است. هند برای جلوگیری از حمایت پاکستان از خرابکاری در درون هند، از جمله ایالت جامو و کشمیر تلاش می‌کند. همچنین باید مانع تلاشهای پاکستان در جهت افزایش خشونت میان دو کشور شود. هند سعی دارد برای مجازات خشونتهای پاکستان از طریق اعمال خسارات بیشتر بر پاکستان (بیشتر از آنچه پاکستان بر هند وارد می‌آورد) دست خود را باز نگه دارد. هند همچنین باید ظرفیت منع چین از تهدید هند به یک راه حل غیر قابل قبول برای منازعه مرزیشان را داشته باشد. در ضمن این کشور می‌کوشد تا از خطوط ارتباط دریایی خود با شرق به سمت هندوچین و با غرب از طریق دریای عرب و اقیانوس آرام حفاظت کند. این مهم است که اهداف هند کسب اراضی بیشتر یا، به استثنای پاکستان، مجبور کردن کشورهای دیگر به برآوردن خواسته‌های هند نیست. بلکه هند خواستار حفظ خودمختاری این کشور و نیل به اعتبار و نفوذ سیاسی است.

هند بطور قابل ملاحظه‌ای بر هزینه‌ها و انبارسازی ادوات نظامی خود افزوده است. بودجه سال مالی ۲۰۰۴-۲۰۰۳ مخارج دفاعی را ۱۷ درصد افزایش می‌دهد، و این چهارمین سال متوالی افزایش بودجه دفاعی بیش از ۱۲ درصد می‌باشد. در سه سال گذشته هند قراردادهایی حداقل به ارزش ۴ میلیارد دلار برای خرید تجهیزات نظامی پیشرفته با روسیه امضاء کرده است.

وقتی که رهبران هند در ماه مه ۱۹۹۸ سلاحهای هسته‌ای خود را آزمایش کردند، بسیاری از هندیها احساس کردند که کشورشان بالاخره در ردیف ابرقدرتها قرار گرفته است. دانشمندان و مهندسین هندی به افزایش ذخیره مواد و سلاحهای هسته‌ای در کشورشان ادامه داده اند، و طبق برآوردها این کشور اکنون دارای ۴۰ سلاح هسته‌ای یا بیشتر از آن می‌باشد. ترکیب تکنیکی زرادخانه هسته‌ای هند نامشخص است. ظرفیت هند برای تولید سلاحهای هسته‌ای در حال افزایش است. این کشور همچنین در حال توسعه و گسترش حداقل سه مدل از موشکهای بالستیک متحرک، پریتوی[1] و اگنی- ۱ و ۲ کوتاه برد، به همراه اگنی-۳ و ۴ دوربرد می‌باشد.(۳۰)

اما داشتن سلاحهای هسته‌ای شرط کافی برای ابرقدرت شدن نیست. در این صورت پاکستان، اسرائیل نیز این صلاحیت را داشتند. در جهان امروز سلاح هسته‌ای ابزاری غیرقانونی و بنابراین ناکارا برای اعمال زور بر کشورهای فاقد آن می‌باشد. سلاح هسته‌ای به فرانسه برای

---

[1] Prithvi

نیل به اهدافش در الجزایر کمک نکرد، همینطور ایالات متحده در کره یا ویتنام و چین در مقابل تایوان. تنها کاربرد مؤثر تسلیحات هسته‌ای بازدارندگی کشورهای دیگر از بکارگیری این سلاحها است؛ اما این بازدارندگی اگرچه مهم است، ولی نمی تواند به تنهایی قدرت بزرگی بسازد. تسلیحات هسته‌ای نمی تواند اقتصاد را رشد داده، سهم بازار بین‌المللی را کسب کرده و یا حمایتهای سیاسی از تقاضای یک کشور برای تشکیل نظم سیاسی – اقتصادی را کسب کند. اسرائیل، هند، پاکستان ممکن است سلاحهای هسته‌ای داشته باشند، اما مشکلات سیاسی – اقتصادی آنها و ناتوانی در تفوق بر درگیریهای محلی مانع تبدیل شدن آنها به موقعیت ابر قدرتی می‌شود.

تسلیحات هسته‌ای و افزایش چشمگیر اخیر تأمین تسلیحات نظامی غیر اتمی، عمدتاً از روسیه، هند را از تهدیدهای امنیتی پاکستان رها نکرده است. افزایش قدرت نظامی و اقتصادی هند خواسته عقیم مانده این کشور یعنی" دادن درسی به پاکستان یکبار برای همیشه" را تشدید می‌کند، اما دولتمردن هندی به خوبی می‌دانند که تسلیحات هسته‌ای پاکستان، دخالت نظامی قاطع به منظور تنبیه این کشور را بسیار پرمخاطره می‌سازد. در نتیجه هند باید ناامنیهای نسبتاً کنترل پذیر مربوط به پاکستان را بپذیرد.

هند سعی دارد تنش در روابطش را با پاکستان کم کند. رفتار معمول جهان نسبت به این دو کشور به عنوان دوقلوها هند را ضعیفتر می‌داند. هندیها (و خیلی‌های دیگر) معتقدند که این کشور در همه زمینه‌ها برتر از پاکستان می‌باشد به جز یک زمینه: تسلیحات هسته ای. اما متأسفانه برای هند و جهان سلاحهای هسته‌ای عامل بزرگ تعادل بازدارندگی محسوب می‌گردد. جهان نگران به خطر افتادن حس بشردوستی است که سلاحهای هسته‌ای می‌تواند در آسیای جنوبی به وجود آورده و همچنین بی نظمی بالقوه‌ای که برای نظام بین‌المللی به ارمغان خواهد آورد. عکس‌العملهای وحشتناک هند می‌تواند بسیار به نفع پاکستان عمل کند. پاکستان از قدیم همواره مایل بوده که ایالات متحده از قابلیت جنگ هسته‌ای بر سر کشمیر هراس داشته باشد و واشنگتن در جهت وادار کردن هند به ارائه مواد بهتری برای یک راه حل هندی – پاکستانی دخالت کند. هند این موضوع را تشخیص داده و از وارد شدن به استراتژی پاکستانی اجتناب کرده و در عوض تأکید دارد که هند علیه هرگونه تهاجم پاکستان به شدت عکس‌العمل نشان خواهد داد. مشکل اینجاست که امتناع پاکستان از بازداشته شدن، کاهش احتمال جنگ هسته‌ای ناشی از یک بحران نظامی را برای آمریکا و دیگران دشوار می‌سازد. بنابراین تسلیحات هسته‌ای قابلیت ماندن در بازی را به پاکستان می‌دهد. هند و ایالات متحده

هیچیک قادر نیستند پاکستان را وادار کنند که به گونه دیگری عمل کند. همچنین نمی توانند بر آن غالب شده و یا از پاکستانی که مسیر رشد و توسعه اقتصادیش گرفته شده بهره ببرند. بنابراین هیچ کشوری نمی تواند از این واقعیت فرار کند که باید با پاکستان کنار آمد.

نهایتاً می‌توان چنین نتیجه گرفت که تا وقتی برتری و قدرت جنگ طلبان هندو در هند در حال افزایش است، از برتری قدرت ارتش، سرویسهای اطلاعاتی و جهادگران پاکستانی کاسته نخواهد شد. پاکستانیها درگیریهای لفظی و گروه‌های ناسیونالیسم هندوی قدرتمند را گواهی بر این می‌دانند که هندوها در صدد نابودی مسلمانان و البته پاکستان می‌باشند. این گروه‌های هندو نیز به نوبه خود برتری احزاب اسلام گرا و سازمانهای تروریستی را در پاکستان به عنوان مدرکی برای اثبات شرارت مسلمانان به کار می‌برند. بنابراین لیبرالیسم تعددگرا، نه ناسیونالیزم فرهنگی، مسیر افزایش قدرت هند را نه تنها از طریق توسعه انسجام و ثبات داخلی هند، بلکه از راه خنثی کردن این استدلال پاکستان که یک هند دارای اکثریت هندو دشمن سرسخت مسلمانان است، فراهم می‌آورد. این امر برای آزاد شدن هند از قید پاکستان لازم است اما کافی نیست.

۵ـ دیپلماسی

دیپلماسی می‌تواند به نسبت قابلیتهای مادی یک کشور قدرت نفوذ آن را کاهش یا افزایش دهد. ترکیب رهبری، دید و تاکتیکهای استراتژیک، الگوهای اخلاقی و فراست دیپلماتیک می‌تواند قدرت نفوذ بین‌المللی قابل ملاحظه‌ای به یک کشور بخشد. بنابراین قدرت یک کشور تا جایی افزایش می‌یابد که آن کشور اختیاراتی در سازمانهایی دارد که قوانینی برای رفتار دولتی– نظامی، اقتصادی و سیاسی - وضع کرده و واکنشهای بین‌المللی به تهدید به صلح و امنیت را تشکیل می‌دهند. شورای امنیت سازمان ملل و همچنین سازمان تجارت جهانی و سازمانهای مالی بین‌المللی از جمله معروفترین این سازمانها می‌باشند.

قدرت دیپلماسی هند در جریانهای چند دهه اخیر دچار نوساناتی بوده است. تازه ترین صعود این قدرت به دنبال چندین دهه افول پس از سالهای نخست وزیری جواهرلعل نهرو بوده است. ظهور آشکار قابلیتهای تسلیحات هسته‌ای هند ظاهراً بر اطمینان رهبران این کشور به توسعه و تعقیب یک استراتژی دیپلماتیک بین‌المللی افزوده است. از سال ۱۹۹۸ تاکنون هند، تصویر و توان جدیدی را در تعامل خود با ایالات متحده، چین، پاکستان، روسیه، اتحادیه اروپا و همتایان دیگر به نمایش گذاشته است.

در اوایل سال ۲۰۰۳ رهبران هند نشان دادند که چگونه تیزهوشی دیپلماتیک و استراتژیک آنها متحول شده است. هند از تصمیم جرج بوش برای دخالت نظامی در عراق حمایت نکرد. هندیها تا حدود زیادی احساس کردند که ایالات متحده در ایجاد جنگ علیه صدام حسین به عنوان یک تروریست، و حمایت از پرویز مشرف، رئیس جمهور پاکستان، منافقانه یا حتی ریاکارانه عمل کرده است. در نظر هندیها پاکستان نسبت به عراق منبع بزرگتری از تروریست محسوب می‌گردد. یک مقام هندی اعلام کرد که "هند از آمریکا خشنود نبوده زیرا این کشور نتوانسته در مورد تروریسم مرزی و اعمال تحریم بر پاکستان فشار آورد، اما به خاطر منافع ملی که در نظر تصمیم گیران این کشور از اولویت بیشتری برخوردار می‌باشد، احساساتی عمل نکرد."[۳۱] واجپایی دیپلماسی را در این جملات خلاصه کرد" ما باید کل وضعیت را درنظر داشته و دیدگاهی را به کار بندیم که هم با اصول و هم منافع ملی دراز مدت ما سازگار باشد.کلمات، اعمال و تلاشهای دیپلماتیک ما باید سعی در نیل به اهداف واقعی داشته باشد نه ایجاد تأثیرات لفظی. دیپلماسی آرام بسیار مؤثرتر از موضعگیری عملی است."[۳۲] این بینش اگر به طور مرتب بکار گرفته شود می‌تواند قدرت نفوذ هند را در عرصه جهانی بسیار افزایش دهد.

اما دموکراسی بکارگیری چنین دیپلماسی بیطرفانه‌ای را دشوار می‌سازد. در حالیکه ایالات متحده با مشکلات غیر قابل پیش‌بینی در رابطه با امنیت عراق روبرو می‌شد، واشنگتن از هند خواستار تدارک یک لشکر نظامی برای همکاری با آمریکا در عراق شد. ارتش هند برای چنین مأموریتهایی به خوبی آمادگی داشته است، و دولت واجپایی که بر منافع این همکاری برای واشنگتن واقف بود، تمایل خود را به تأمین خواسته واشنگتن نشان داد. با این وجود سیاست هند نهایتاً مانع پیوستن دولت این کشور به دولت بوش شد. افکار عمومی هند، و خصوصاً بسیاری از احزاب سیاسی، از مقاصد متکبرانه، یکجانبه گرایانه و نظامی گرایانه دولت بوش خشمگین بودند. از آن بدتر اینکه هندیها احساس کردند این دولت بطور ریاکارانه‌ای به منافع خود و زیان هند می‌اندیشد: اگر آمریکا رهبری جنگی علیه تروریسم را بر عهده داشت، پس چرا در رابطه با پاکستان- منبع بزرگ ترور نه تنها علیه هند که علیه خود آمریکا- این قدر محتاط بود؟

گرایشات و منافع پیچیده هند نیز تأثیر گذاری این دولت بر رژیمها و سازمانهای بین‌المللی را محدود می‌سازد. این کشور در قبال آزادسازی تجارت جهانی، تمایلی دوجنبه‌ای نشان داده است. بخش خدماتی هند به خاطر صادراتش از بازارهای جهانی آزادتر بهره خواهد

برد. اما کشاورزی هند که ۶۰ درصد از جمعیت این کشور در آن بخش مشغول به کار می‌باشند می‌تواند از امواج واردات دارای سوبسید متضرر شود. در مذاکرات نوامبر ۲۰۰۱ سازمان تجارت جهانی دوحه، اولین مانع برای یک توافق بین‌المللی محکمتر برسر آزادسازی ظاهر شد. کشورهای ثروتمندتر به ویژه آمریکا احساس کردند که مذاکره کننده اصلی هندی، موراسولی ماران[1] نمونه‌ای از سبک اخلاق گرایی و لجاجت قدیمی، ناخوشایند و غیرپویای هندی بود. به عکس در مذاکرات سپتامبر ۲۰۰۳ این سازمان، هند در همکاری نزدیک با چین و برزیل برای رهبری یک بلوک قرن بیست و یکم و تحت فشار قرار دادن آمریکا، اتحادیه اروپا و ژاپن در جهت همساز کردن منافع کشورهای در حال توسعه عمل کرد. چنانچه هند بتواند به حفظ جهت سازنده و منسجم این بلوک کمک کند قدرت بین‌المللی آن افزایش خواهد یافت چرا که ثروتمندترین کشورها در این سیستم باید در معامله با این بلوک جدید، که نماینده نیمی از جمعیت جهان می‌باشند، آماده‌تر باشند.[۳۳]

رژیم بین‌المللی عدم تکثیر سلاحهای هسته‌ای معرف عرصه دیگری برای دیپلماسی هند می‌باشد. در اینجا هند دارای منافع متضاد است. این کشور مخالف گسترش بیشتر سلاحهای هسته‌ای و دیگر سلاحهای کشتار جمعی است. همچنین، هند خواستار شناخته شدن به عنوان یک کشور دارای سلاحهای هسته‌ای، و آزادی از محدودیتهای مربوط به عدم عضویت هند در NPT می‌باشد. رهبران هند، آمریکا و کشورهای دیگر را به حذف موانع برسر راه انتقال تکنولوژی هسته‌ای و دیگر تکنولوژیها به این کشور ترغیب می‌کنند. امریکا با پیشنهاد همکاری‌های استراتژیک هسته‌ای به هند به خواسته این کشور پاسخ داد.

نهایتاً هند نیز، مانند کشورهای دیگر، صندلی دائم سازمان ملل را یکی از معیارهای ابرقدرتی می‌داند. اما به نظر نمی رسد این کشور، نه از طرف اعضای فعلی شورای امنیت و نه مجمع عمومی، برای چنین مقامی رأی بیاورد. بزرگترین مشکل سیاست واقعی این است که چین، اگر مجبور به انتخاب شود، به نفع حفظ اولویت خود و ممانعت از به قدرت رسیدن بزرگترین رقیب دیرینه اش در آسیا، علیه پیشنهاد هند رأی خواهد داد. همچنین، پکن موافق تقاضاهای پاکستان در ممانعت ارتقاء هند می‌باشد. در ضمن پاکستان احتمالاً قادر به صف‌آرائی کشورهای دارای اکثریت مسلمان در مقابل هند در مجمع عمومی است.

[1] Murasoli Maran

نتیجه

در مجموع می توان گفت هند همانطور که اشاره شد چالش‌ها و فرصت‌هایی را رو در روی خود دارد. در پاسخ به این سوال که آیا هند یک ابرقدرت است می توان گفت چالش‌ها، موانعی را در راه صعود هند ایجاد کرده است، اما هند برای کل جهان اهمیت دارد خواه در جنگ یا صلح با همسایگانش قرار داشته باشد، در حال ایجاد موفقیت یا فقر برای شهروندانش باشد، گسترش بیماریهای مسری را ریشه کن کرده یا شیوع دهد، یا تکنولوژیهای مبارزه با گرم شدن زمین را به تمسخر گرفته یا در مورد آنها از دیگران سبقت بگیرد. از نظر دموکراتیک مدیریت جامعه‌ای به بزرگی، گوناگونی، پرجمعیتی و پویایی فرهنگی هند یک چالش جهانی تاریخی به شمار می‌آید. اگر این کشور بتواند بطور دموکراتیک، کیفیت زندگی شهروندانش را بدون پایمال کردن آزادیهای اساسی و آسیب رساندن به همسایگانش، ارتقاء بخشد، شاید مردم این کشور بزرگترین موفقیت طول تاریخ را بدست بیاورند. بنابراین با توجه به بررسی شاخص‌های مختلف اجتماعی ـ اقتصادی، تجارت بین‌الملل، ظرفیت دولت و انسجام سیاسی، نظامی ـ امنیتی و دیپلماسی؛ باید گفت که هند چالش‌های زیادی در پیش دارد. اکنون این کشور یک قدرت آسیایی در حال ظهور است که ممکن است روزی ابرقدرت شود.

منابع و مأخذ:

۱ـ جواهر لعل نهرو، *«نگاهی به تاریخ جهان»* ترجمه، محمود تفضلی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۶، ص۱۱.

2- "India is the Second Fastest Growing Economy", Economic Research Service (ERS). Unite States Department of Agriculture (USDA). Retricred on 2007-08-05

3- Ma Jiali, "The Posture of India's Rise", *contemporary International Relations*, July 2006.

4- *Ibid.*

5- *Ibid.*

6- *Ibid.*

7- *Ibid.*

۸ـ برای اطلاعات بیشتر در مورد تجهیزات و تعداد نیروهای مسلح هند نگاه کنید به:

The Military Balance 2008, International Institute for Strategic Studies, (IISS).

9- Ashton Carter, "How Washington Learned to Stop Worrying and love India's Bomb", *foreign Affairs,* January 2007.

10- shyam Saran, "Indo-US Relations: An Agenda for the future" (speech, Washington, D.c., March 30, 2006), www. Indianembassy.org/newsite/ press-release/2006/mar/43.asp.

۱۱ـ برای اطلاعات بیشتر در این مورد نگاه کنید به:

- Zorawar Davlet Singh, "Reviving the India-Russia Partnership", *Asia Times*, Nov. 14, 2006.
- Vladimir Radyuhin, "India, Russia Plan to build futuristic main battle tank", *the Hindo*, July 21, 2008.

12- Rajendra K. Jain, "India, Eu and Asia Regionalism", Dec. 2005. paper prepared for Tokyo conference for Multilateralism and Regionalism in Europe and Asia and pacific.

13- "Japan-India Relations", www. Mofa. Go. JP/asia-paci/ India/ index. html

14- Mukul Asher & Rahul Sen, "Asean-India: Emerging Economic Opportunities", paper prepared for Asean-India workshop, March 2001.

15- Jing-dong Yuan, The Dragon and the Elephant: Chinese- Indian Relations in the 21th Century, *The Washington Quarterly*, Summer 2007, pp:131-144.

16- sumit Ganguly, "will Kashmir stop India's Rise?", *Foreign affairs*, July/ August 2006.

17- Manmohan singh, "India: the next superpower?" (speech, NewDelhi, No v. 17. 2006) http:/ pmindia. Nic.in / speeches. htm.

18- C. Raja Mohan, India and the Balance of Power, *Foreign Affairs*, July/ August, 2006.
19- Office of the Press Secretary, The White House, "Joint Statement Between President Bush and Prime Minister Sing", Washington, D.C. July 18, 2005, www.white house. Gov/news/releases/2005/07/ 20050718-6.html.
20- Ashton B. Carter, America's New Strategic Partner? *Foreign Affairs,* July/ August 2006.
21- Sharon Squassoni, "US Nuclear Cooperation with India: Issues for Congress", CRS Report for Congress, RL 33016, July 29, 2005, ww. Fas.org/sgp/crs/row/RL33016.pdf.
22- carter, *op.cit.*
23. Mohan, *op.cit.*
24- Kenneth Waltz, *Theory of International Politics*, 1979.
25- Martin Ravallion and Gaurav Datt, "Why has Economic Growth been more pro-poor in some states of India than others? *Journal of Development Economics 68* (2002): http: //poverty. Worldbank.org./files/ 13995_JDE 2002.pdf.
26- T.N. Srinlvasa and Suresh D. Tendulkar, *Reintegrating India with the World Economy* (Washington, D.C.: Institute for International Economics, 2003), p.28.
27- Yasheng Huang and Tarun Khanna, "Can India overtake China? " *Foreign Policy*, July/ August 2003. pp.74-81.
28- C.Raja Mohan, "Balancing Interests and Valves: India's struggle with Democracy promotin", *The Washington Quarterly*, Summer 2007, pp. 99-116.
29- George Perkovich, "Is India a Major Power?", *The Washington Quarterly*, Winter 2003-4, pp. 129-144.
30- *Ibid.*
31- Sanjay Singh, "*Thin Red Line: New Delhi's Balancing Act*", Pioneer, March 23, 2003.
32- *Ibid.*
33- Perkorich, *op.cit.*

فصل سوم

روابط هند و چین: چشم‌اندازهای آینده



چین و هند به رغم منازعات ارضی لاینحل، سوءظن‌های متقابل در مورد اهداف استراتژیک و افزایش توان نظامی یکدیگر، رقابت اقتصادی بالقوه و ساختارها و موازنه قوای متغیر در ۱۰ سال گذشته از پیشرفتی بدون وقفه در روابط اقتصادی، سیاسی و امنیتی برخوردار بوده‌اند. دیدار سال ۲۰۰۶ رئیس جمهور چین، هو جین تائو، از هند که اولین دیدار یک رئیس حکومت چین از هند در نوع خود ظرف ده سال گذشته محسوب می‌شد، نقطه عطفی در روابط دوجانبه آنها تلقی گشت. در طول این دیدار دو کشور بیانیه مشترکی صادر کرده و در آن یک استراتژی ۱۰ نکته‌ای در مورد ارتقاء روابط مورد توجه قرار گرفته و بیش از دهها توافقنامه در جهت تقویت همکاری در زمینه‌های تجارت، سرمایه گذاری، انرژی و مبادلات فرهنگی و آموزشی به امضاء رساندند.

سفر هو به هند موجب القاء خوش بینی و انتظارات بالا در مورد روابط این دو کشور شد، اما نگرانی از چالشهای پیش رو همچنان باقی است. اختلافات مرزی حل نشده، سوءظنهای متقابل از نیات یکدیگر، و ساختارهای قدرت در سطوح جهانی و منطقه‌ای از جمله این چالشها هستند. ماهیت و تحکیم روابط این دو کشور به چگونگی اداره این چالشها توسط این کشورهای بسیار پرجمعیت و در حال رشد (در مسیر ترقی به مقام ابرقدرتی) بستگی خواهد داشت. به علاوه، در حالیکه جهان روز به روز بیشتر تحت تأثیر افزایش نفوذ سیاسی و رشد اقتصادی شگفت انگیز این دو قدرت آسیایی قرار می‌گیرد، چگونگی کنترل روابط دوجانبه توسط آنها برای صلح و آرامش آینده منطقه و جهان از اهمیت حیاتی برخوردار خواهد بود.

برای درک بهتر روابط دوجانبه در این قسمت ضمن بررسی روابط دو کشور بـه سـوالات زیر پاسخ داده می شود:

۱. فراز ونشیب های روابط چین وهند چه بوده است؟
۲. مهمترین عوامل تاثیر گذار در روابط دو کشور چه هستند؟
۳. درک چین وهند از روابط با یکدیگر چیست؟
۴. چالشها و موانع عمده در روابط دو کشور چیست؟

۱ـ فراز و نشیب‌های روابط چین و هند

در روابط میان هند و چین همواره شاهد فراز و نشیبهایی بوده ایم، اما در بافت تاریخی می‌توان آن را به سه مرحله مجزا تقسیم کرد.[۱]

۱ـ از زمان تأسیس جمهوری خلق چین در اکتبر ۱۹۴۹ تا آغاز خصومتها در سال ۱۹۶۲ را می‌توان دوره دوستی و همکاری میان این دو کشور نامید. قانون این دوره را «برادری هند و چین» تشکیل می‌داد. «پنج اصل همزیستی صلح آمیز» که بطور مشترک توسط دو کشور تنظیم و در کنفرانس سال ۱۹۵۶ باندونگ مطرح شد، قانون این دوره به شمار می‌آمد.

۲ـ جنگ سال ۱۹۶۲ منجر به افزایش عدم اعتماد متقابل گشت، چراکه چینیها تصور کردند هندیها با شورشیان تبانی کرده بودند، و این سوء ظن با تصمیم دهلی نو به اعطای پناهندگی سیاسی به دالائی لاما و همدستانش و اجازه تأسیس یک « دولت در تبعید تبتی» در هند به آنها، تقویت شد. با این وجود این خصومتها به این مسئله نسبت داده شد که چینیها از به رسمیت شناختن خط مک ماهون – مرز تعیین شده از سوی بریتانیا- به عنوان مرز قانونی هند و چین اجتناب کرده و ادعا کردندکه هند بخشی از خاک چین را در مالکیت غیر قانونی خود دارد. به دنبال یک شکست خفت بار برای هند، که منتقدان آن را موفقیتی واقعی برای چین به شمار آوردند، یک دوره روابط خصومت آمیز میان هند و چین آغاز گشت. در معادله پیچیده قدرت این دوره، اتکاء هند به کمک و همکاری شوروی به سطح مطلوبی رسیده، و با امضای پیمان دوستی میان این دو در سال ۱۹۷۱ به اوج خود رسید؛ درحالیکه آمریکائیها با ارزیابی شکاف میان چین و شوروی روندی را آغاز کردند که در آن زمان «دیپلماسی پینگ پونگ» برای جلب توجه چینیها به سمت خود نامیده شد.

۳ـ دوره دشمنی هند و چین به نقطه پرتگاه نرسید بلکه به روشی گام به گام از شدت آن کاسته شد تا آنکه در سال ۱۹۸۸ به دنبال دیدار راجیو گاندی، نخست وزیر هند از چین، سازش و آشتی بطور رسمی برقرار شد. این چرخش روابط به هیچ وجه انحراف مسیر نبود، بلکه نتیجه نهایی تغییری تاریخی در موضع عقیدتی چین محسوب می‌گشت. پایان عصر مائو و

دستیابی دنگ شیائو پنگ به قدرت، نشانه‌ای از آتش بس و پایان منازعات بود. در این دوره کاپیتالیسم جهانی رهبری جدید پکن را بر آن داشت تا ترتیب اولویتهای توسعه‌ای کشور را دستخوش تغییر ساختاری اساسی کند. بنابراین، درحالیکه رهبری چین وعده داد فعالیت خود را بطور کامل بر توسعه اقتصادی متمرکز ساخته و از دخالت در هرگونه منازعه منطقه‌ای و بین‌المللی اجتناب ورزد، «تلاش برای مدرنیزه نمودن» به عنوان «منشور کبیر» اعلام شد. حرکت به سمت بهبود روابط با هند بخشی از فعالیتی گسترده تر در جهت قبولاندن صلح و دوستی به تمامی همسایگان و تمرکز بر ایجاد یک رابطه همکاری اقتصادی بود.

از دسامبر سال ۱۹۸۸، که دنگ شیائوپینگ در دیدار با نخست وزیر هند، راجیو گاندی، گفت:« بیائید گذشته را به فراموشی سپرده و دوستی را احیاء کنیم»،[۲] و دو کشور قول دادند فصل جدیدی از همکاری و دوستی را آغاز کنند، روند عادی سازی روابط میان دو کشور گسترش یافته است. از آن زمان تاکنون رفت و آمدهای دوطرفه‌ای از سوی مقامات مختلف ، هیئتهای بازرگانی و فرهنگی، گروههای حسن نیت و غیره انجام گرفته است.

پس از برکناری راجیو گاندی از قدرت در انتخابات ۱۹۸۹، وزیر امور خارجه چین، کوان کیچن، در مارس ۱۹۹۰ جهت برقراری مناسبات با دولت جدید هند از این کشور دیدار کرد. مذاکرات وی با همتای هندیش، آی.کی.گوجرال نه تنها به توافق در مورد تسریع و تقویت تماسهای میان دو کشور بلکه به ترفیع سطح آنها انجامید. کوان کیچن همچنین برخی از موضوعات حیاتی مربوط به سیاست چین را روشن ساخت. وی در مورد موضوعات مرزی گفت که این مسائل کنار گذاشته نشده و نیاز به «توافق دوجانبه» دارد. راجع به روابط دوستانه با پاکستان به ویژه عرضه مهمات نیز ابراز داشت که «تلاش برای توسعه روابط با هند هیچ تأثیری بر روابط چین با کشورهای دیگر نخواهد گذاشت.»[۳]

علت اصلی دیدار رسمی لی پنگ، نخست وزیر چین از هند در دسامبر ۱۹۹۱، که اولین سفر یک نخست وزیر چین از این کشور پس از ۳۱ سال به شمار می‌آمد، دستیابی به توافق در مورد «جدایی موضوع مرزی» از مسئله گسترش روابط تجاری، همکاری اقتصادی و مبادلات فرهنگی بود. دهلی نو اگرچه در مورد بعضی از موضوعات مانند کمک چین به برنامه‌های هسته‌ای و موشکی پاکستان ابراز نگرانی کرد اما کاملاً آماده بود تا مسائل مورد اختلاف را کنار گذاشته و به عادی سازی روابط بپردازد. بنابراین دو طرف موافقت کردند «بازرگانی مرزی را براساس برابری و منافع متقابل» احیا کرده، پس از ۲۹ سال کنسولگریهای

خود را در دهلی نو و شانگهای بازگشائی کرده و همکاریهایی را در زمینه‌های فضا، پزشکی، تکنولوژی آغاز کنند.(۴)

روند عادی سازی روابط بین این دو کشور تا زمان به قدرت رسیدن ائتلاف تحت رهبری بی.جی.پی در مارس ۱۹۹۸ روان و مداوم بود. در ماه مه ۱۹۹۲ رئیس جمهور هند، ونکاتارامان[1] دیداری شش روزه از چین به عمل آورد که سفر وزیر دفاع هند شاراد پاوار[2] به پکن را به دنبال داشت.

دیدار رسمی نخست وزیر هند، ناراسیمها رائو[3] از چین در سپتامبر ۱۹۹۳ نقطه عطف دیگری در توسعه روابط دو کشور به حساب آمد. توافقنامه مهمی که در دیدار رائو به امضاء رسید «توافق در مورد حفظ صلح و آرامش در سراسر خط مرزی فعلی در مناطق مرزی هند و چین» نام گرفت.

برخلاف دیدگاه قدیمی مدیریت بحران، دو کشور توافق کرده بودند موضوعات مورد مشاجره را به تعویق اندازند تا به روند همکاری تسهیل بخشند؛ اما مکانیزم مذاکره در مورد مسئله مرزی نیز بخشی از این طرح صلح بود که به آن اجازه داده نشد تا بر روند روابط همکاری تأثیر بگذارد.

در سال ۱۹۹۳ و ۱۹۹۶ هند و چین دو توافقنامه مهم در جهت کاهش اختلافات و حفظ صلح در سراسر خط مرزی فعلی[4]، در منطقه مرزی مورد منازعه همیشگی هیمالیا، به امضاء رساندند که البته قطعنامه نهایی آن صادر نشد. در واقع رئیس ستاد ارتش آزادیبخش خلق چین، ژنرال فو کوانیو[5] ، در تلاش جهت ارتقاء روابط میان دو ارتش هند و چین، تنها یک ماه قبل از آزمایش هسته‌ای هند از این کشور دیدار کرده بود.

قبل از اینکه ائتلاف تحت رهبری حزب باهاراتا جاناتا (بی.جی.پی) در دهلی نو به قدرت رسیده و تهدید ممانعت از روند عادی سازی روابط را مطرح سازد، دو دولت هند از سال ۱۹۹۶ تا۱۹۹۸ دلیلی برای انحراف از سیاست کنگره نداشتند. در نوامبر ۱۹۹۶ رئیس جمهور چین،جیانگ زمین، سفری رسمی از هند به عمل آورده و قراردادی را با دولت هند به ریاست نخست وزیر دیو گودا[6] منعقد ساخت که «کاهش دوجانبه توان نظامی و شبه نظامی را در

[1] Venkataraman
[2] Sharad Pawar
[3] Rao
[4] Line of Actual Control (LAC)
[5] Fu Quanyou
[6] Deve Gowda

سرتاسر خط مرزی فعلی پیش بینی کرده و هرگونه فعالیت نظامی که کشور دیگر را متأثر سازد منع می‌کرد». گوجرال، وزیر امور خارجه، به پارلمان گفت که سفر جیانگ «گام بسیار مهمی» در روند توسعه پایدار روابط دوجانبه بود، اما رئیس حزب بی.جی.پی، آقای ال.کی. ادوانی[1] برخلاف وی اعلام داشت که «ما از این گفتگوها بهره چندانی نبردیم.»(۵)

به هر جهت «جنگ الفاظ» خیلی زود پس از دستیابی ائتلاف بی.جی.پی به قدرت مجدداً از سر گرفته شد و اولین شلیک از جانب جرج فرناندز وزیر دفاع هند و پس از آزمایش هسته‌ای این کشور صورت گرفت.

آزمایش اتمی هند وتاثیر آن بر روابط

از زمانی که دو کشور در سال ۱۹۸۸ گذشته ها را به فراموشی سپرده و رابطه‌ای بر اساس تفاهم و دوستی برقرار ساخته اند، هیچگونه تحول مهمی که مانع این روند عادی سازی روابط شود رخ نداده است. تنها حادثه غیر منتظره رفتار ناپخته موضع هسته‌ای حزب بی.جی.پی هند پس از آزمایش پخران[2] بود. واجپایی نخست وزیر هند در پیشنهادی در جهت برطرف ساختن مخالفت آمریکا، نامه‌ای به رئیس جمهور امریکا بیل کلینتون نوشته و در آن از تصمیم هند به هسته‌ای شدن به عنوان امری ضروری در مقابل تهدید امنیت ملی هند از جانب همسایگان نزدیکش دفاع کرد.

پس از آزمایش هسته‌ای هند در سال ۱۹۹۸ فرناندز وزیر دفاع وقت هند صراحتاً اعلام کرده بود که « چین تهدیدی بسیار بیشتر از پاکستان برای امنیت هند محسوب می‌گردد.» نطق بحث برانگیز فرناندز، صرف نظر از اتفاقی یا عمدی بودن آن، از سوی پکن مخالفتی جدی و حساب شده با این کشور تلقی شد. در حالیکه فرناندز چین را «مادر غوری»[3] (نام موشک آزمایش شده پاکستان) نامیده و طی سخنان ضد چینی شدیدالحنی این کشور را تهدید بالقوه شماره یک هند خطاب کرد (چراکه ارتش و نیروی دریایی آن سرتاسر مرز هند با پاکستان، میانمار و تبت را احاطه کرده بود)، ناظران شاهد تغییرکانون تهدید امنیتی دهلی نو از پاکستان به چین بودند.

وی جدای از مصاحبه معروفش با بی.بی.سی (یک ماه پس از تصدی مقام) که در آن چین را تهدیدی بزرگتر از پاکستان برای امنیت هند تلقی کرده بود، در مصاحبه‌ای مطبوعاتی

---

[1] L.K. Advani
[2] Pokhran
[3] Mother of Ghauri

چینیها را به «نفوذ مکرر به خاک هند و ساخت یک فرودگاه برای هلی کوپتر در آروناچال پرادش» متهم کرد.

بیشتر مطبوعات هند به طغیان احساسات فرناندز معترض بودند. سرمقاله روزنامه هندو آن را «بی پروا و ماجراجویانه» خواند. *ایندین اکسپرس* از نخست وزیر خواست تا «فرناندز را از نابودی روابط با چین باز دارد» و روزنامه *تلگراف* در ورای این بیانات پر جنجال «برنامه بزرگتری» می‌دید.(۶)

سخنان شدیدالحن ضد چینی فرناندز غیر منتظره نبود. وی مخالف سرسخت معروف چین بوده و خود را علناً مبارزی در راه دموکراسی و حقوق بشر معرفی می‌کرد که هیچ فرصتی را برای رقابت با رژیم کمونیستی در پکن از دست نمی داد. فرناندز به عنوان کسی که خود را جهادگر راه تبت می‌دانست، در نامه‌ای به نخست وزیر ناراسیمها رائو چهار موضوع را عنوان کرده و از وی خواست تا آنها را در دیدار با نخست وزیر چین مطرح کند: ۱) پیشنهاد دالائی لاما در مورد تبدیل تبت به یک منطقه صلح، ۲) تمایل دالائی لاما به عزیمت به تبت و بودن در کنار مردمش، ۳) تخطی گسترده دولت چین در تبت از حقوق بشر ، ۴) آزادی تمامی زندانیان تبتی. لازم به گفتن نیست که طرح پیشنهادی فرناندز برای مذاکره با چینیها امکان هرگونه سازش را منتفی می‌ساخت. وی از پذیرفتن اینکه تبت زمانی بخشی از چین بوده امتناع ورزیده و دولت هند را به «خیانت به تبت و مردمانش در شرایطی حساس» متهم کرد. وی گفت: «یک تبت مستقل ضامن امنیت ما در مرزهای شمالی خواهد بود.» وی در مورد مسائل مرزی خواست تا به گونه‌ای روشن و صریح از چینیها خواسته شود از ادامه تهاجم به خاک هند که از سال ۱۹۵۰ یا به دنبال جنگ سال ۱۹۶۲ انجام گرفت دست بکشند.(۷)

بخشی از مطبوعات هند در جهت توضیح اظهارات ضد چینی فرناندز، آنها را به خود رأیی وی نسبت داده و وی را فردی تکرو معرفی کردند که از روی انگیزه آنی و بدون تفکر عمل می‌کند. اما برخی نیز اعتقاد داشتند که این صرفاً به خاطر عشق به دموکراسی و حقوق بشر نبود که این «تکروی بی‌فکر» موضوع تهدید امنیت را از جانب چین مطرح می‌کرد. این گروه تأکید داشتند که فرناندز از جانب خود سخن نمی گفت، بلکه به عنوان سخنگوی تشکیلات دفاعی هند اعلام نظر می‌کرد. همانگونه که یک هفته نامه مهم هندی مطرح ساخته نقشه بزرگ پشت نطق وی ابتدا فراهم آوردن زمینه برای ارتش جهت درخواست بودجه بیشتر برای مسائل دفاعی و سپس سعی در متقاعد ساختن غرب در مورد اینکه چرا هند باید زرادخانه هسته‌ایش را ارتقاء بخشیده و برنامه‌های موشکی خود را پیش برد.

به نوشته یک هفته نامه دیگر آنچه در مورد این بیانات اهمیت داشت این بود کـه «کـل دولت تحت رهبری بی.جی.پی با سکوت رضایت خود را به فرناندز اعلام کرده و این احـساس را منتقل کردند که وی سعی نداشته عقیده شخصی خود را وارد دستور کار ملی دولت کند.» وی ضرورتاً به این خاطر به این اژدها اشاره داشت که ساخت بمب را توجیه کند. رهبری این دولت را حزبی برعهده داشت که به داشتن بمب و موشک قابل پرتاب اعتقاد داشته، و به خوبی بر این امر واقف بود که این امر تنها می‌تواند علیه یک قدرت هسته‌ای نظیر چین توجیه پذیر باشد نـه پاکستان ضعیف. چنانچه هدف چرخاندن سلاح تبلیغات به سـمت چـین یـافتن منطقـی بـرای هسته‌ای شدن هند بوده علت تغییر کانون امنیت از پاکستان به چین قابل درک است.

آزمایش هسته‌ای هند (۱۲ و ۱۳ مه ۱۹۹۸)، یا پخران -۲[1]، جنـگ روانـی تنـدی را بـه دنبال داشت. چینیها آن را به عنوان یک «اهانت شرم آور به خواست عمومی جامعه بـین‌الملـل در تحریم جامع آزمایشهای هسته‌ای، و ضربه سختی به تلاشهای جهانی در جهت جلـوگیری از تولید و تکثیر سلاحهای هسته‌ای» محکوم کردند.[(۸)]

وزارت خارجه هند اتهام در سر داشتن «برنامه‌های سـلطه جویانـه در آسـیای جنـوبی» توسط هند از سوی چین را به عنوان طرحهایی «بی‌اساس و توجیه ناپذیر» رد کرد.

هند با دست زدن به یک رشته آزمایشهای هسته‌ای مخفیانه پکن را بسیار خشمگین کرد؛ این خشم نه فقط به خاطرانجام آزمایشها بلکه به خاطر توجیهی بودکه دهلی نو برای آن ارائه داد: «تهدید چین به هند و کمک آن به برنامه‌های سلاحهای هسته‌ای پاکستان هند را وادار به انجام این آزمایشها کرد.»

سخنگوی وزارت امور خارجه چین، ژو بانگزائو،[2] در این زمینه اظهار داشت که هند «ضربه سختی به تلاشهای بین‌المللی در جهت ممانعت از اشاعه سلاحهای هسته‌ای وارد آورده است. این اقدام عواقبی جدی برای صلح و ثبات آسیای مرکزی و کل جهان به دنبال خواهد داشت.» پکن این ادعای هند را که تهدیدهای مستقیم چین یا کمکهای موشکی یا هسته‌ای مداوم این کشور به اسلام آباد هند را ترغیب به انجام آزمایشهای هسته‌ای کرده است، صراحتاً رد کرد.

پکن در واکنش به ادعاهای دهلی نو و نشان دادن اعتبار خود به عنوان قدرتی که مسئول حمایت از اصول عدم اشاعه هسته‌ای جهانی است، از ریاست دوره‌ای خود در شورای امنیت سازمان ملل در جهت تعهد به ابتکارعملهایی مانند تصویب قطعنامه ۱۱۷۲ شورای

---

[1] Pokhran II
[2] Zhu Bangzao

امنیت، محکوم کردن آزمایشهای هسته‌ای در آسیای جنوبی، تقاضای توقف برنامه‌های هسته‌ای هند و پاکستان و اجتناب از مسلح شدن به سلاح هسته‌ای استفاده کرد. همچنین چین به منظور ابراز خشم خود نشست گروه کاری مشترک نوامبر ۱۹۹۸ هند و چین را ملغی اعلام کرد.

برای اولین بار پس از ده سال چینیها باز کردن بحث جنگ سال ۱۹۶۲ را مناسب پنداشتند، چنانچه آژانس خبری رسمی چین شین هوا[1] چین طی تفسیری با بیان این مطلب که «هند در سال ۱۹۶۲ مهاجم بوده و هنوز ۹۰,۰۰۰ کیلومتر مربع از خاک چین را در اشغال خود دارد»، به این بحث دامن زد. پاسخ آرام دهلی نو به شین هوا وقتی که پرامود ماهاجان،[2] مشاور سیاسی نخست وزیر، از چینیها خواست تا «خویشتن داری کرده و مانع ایجاد تنش شوند»، تعجب همه را برانگیخت.(۹)

عکس‌العمل شدید چین و تلاشهای دیپلماتیک برای منزوی ساختن دهلی نو این کشور را وادار به تجدید روابط حسنه کرد. سیاستگذاران هندی علناً اظهارات خود در مورد تهدید چین را پس گرفتند. مشاور نخست وزیر هند، براجش میشرا[3] ، در اکتبر ۱۹۹۸ اعلام کرد که هند چین را دشمن خود ندانسته و مایل به مسابقه تسلیحاتی با این کشور نیز نمی باشد. رئیس جمهور هند کی.آر. نارایانان در دیدار ژو گانگ[4] سفیر چین در هند و سفیر سابق این کشور، چنگ روشنگ،[5] در ژانویه ۱۹۹۹ بار دیگر تأکید کرد که هند و چین خود را تهدیدی برای یکدیگر نمی دانند.

پکن عقب نشینی دهلی نو از اظهارات سابقش مبنی بر قلمداد کردن چین به عنوان یک تهدید را پذیرفته و دو طرف توافق کردند وزیر خارجه جدید هند، جاسوانت سینگ ، برای بحث در مورد یک رشته موضوعات از جمله آغاز گفتگو راجع به مسائل امنیتی در ژوئن ۱۹۹۹ به چین سفر کند. سینگ در میان تشدید بحران کارگیل بین هند و پاکستان، که خیلی راحت می‌توانست به یک رویارویی نظامی تبدیل گردد وارد این کشور شد. هند از موضع بی‌طرفانه چین در مورد این منازعه بسیار قدردانی کرد.

خیلی زود مشخص شد که هندیها هنوز آمادگی رویارویی آشکار با چینیها را ندارند، زیرا تا آنجا که می‌خواستند از هدف کوتاه مدت خود از تحریک چین بهره برداری کرده بودند.

---

[1] Xinhua
[2] Pramod Mahajan
[3] Brajesh Mishra
[4] Zhou Gang
[5] Cheng Ruisheng

بنابراین رهبران هندی که بر نیاز به ارتقاء حسن نیت و سازش تأکید داشتند سعی کردند با درخواست ادامه گفتگو برای حل این منازعات از ادامه این بحثهای بی‌دوام جلوگیری کنند. واجپائی خود با بیان اینکه دو کشور باید خود را «مسئول نگرانیهای امنیتی یکدیگر» بدانند، و پیشنهاد برقراری رابطه‌ای پایدار و درازمدت، طلایه دار این تلاش بود. رئیس جمهور هند در سفر خود به نپال اظهار داشت که هند «مصمم است روند گفتگو، سازش و همکاری با چین» را پیش برد. حتی جرج فرناندز نیز راغب بود هراس دستیابی به یک بن بست را چه از طریق اقدامات اعتمادساز و چه گفتگو برطرف سازد.

اگرچه دولت تحت رهبری بی.جی.پی در دهلی نو در عقب نشینی از موضع ضد چینی خود نسبتاً سریع اقدام کرده، اما رهبران صریح‌اللحن هندی از پذیرفتن چرخش کامل سیاست واجپائی در قبال چین به عنوان یک تغییر سیاست تکنیکی اجتناب ورزیدند. اما باید توجه داشت که اگر دهلی‌نو نگران ترمیم روابط با چین نبود، چرا جاسوانت سینگ با شتاب به پکن رفت تا «آغاز فصل جدیدی را در روابط هند و چین» اعلام کند. رهبران هند با عقاید گوناگون اکثریت طرفدار اقدامات صلح آمیز بودند، اما مخالفانی نیز، مانند رام جتمالانی[1] در کابینه واجپائی بودند که در مورد سیاست «تغییر موضع» از قطعنامه سال ۱۹۶۲ پارلمان که وعده باز پس گیری «هر اینچ از خاک هند» را داده بود، تردید داشته و تا جائی پیش رفت که خواستار به رسمیت شناخته شدن تایوان شد، که طبق گفته وی «کشوری دموکراتیک و مستقل با ۲۵ میلیون نفر جمعیت و ذخائر ارزی خارجی ۹۶ میلیارد دلار آمریکا»[۱۰] بود.با این وجود جاسوانت سینگ وقتی به چینیها تضمین داد که فصل تهدید به سر رسیده از پشتیبانی کامل نخست وزیر واجپائی برخوردار بود. بنابراین درحالیکه هندیها جنگ روانی خود را متوقف کرده و چینیها دیگر خواستار توضیح در مورد مسأله «دشمن شماره یک» نبودند، روند عادی سازی روابط از سر گرفته شد.

گفته می‌شود درگیری کارگیل نیز که کانون توجه دهلی نو را در مورد تهدیدهای امنیتی به پاکستان بازگرداند، ترمیم روابط با چین را تسهیل کرده است، چراکه چینیها بیطرفی کامل را میان هند و پاکستان بر سر این موضوع حفظ کردند. پیشنهاد چینیها برای یک «گفتگوی امنیتی» با هند نتیجه قابل ملاحظه سفر جاسوانت سینگ در نظر گرفته شد. تصور نمی شد دهلی نو به خاطر صادرات تکنولوژی نظامی چین به پاکستان تحت فشار قرار داشته باشد، زیرا تحلیلگران نشانه‌های تجدید نظر پکن در مورد موضوعات امنیتی مربوط به آسیای

---

[1] Ram Jethmalani

جنوبی را می‌دیدند. به نوشته یک روزنامه این تغییرکانون توجه پکن در «تغییر ناگهانی سیاست آن در قبال پاکستان و تأکید آن بر اینکه درگیری کارگیل باید بطور دیپلماتیک حل و فصل گردد» منعکس بود. روزنامه هندی دیگری ادعا کرد که پکن ناگهان به «نابخردانه بودن سیاستش در قبال هند» پی برد. طبق نظر یکی از تحلیلگران دلیل بیطرفی چین در طول این نبرد این بود که نمی خواست هند با آمریکا متحد شود (که می‌توانست عواقبی برای تبت و سین کیانگ داشته باشد).[۱۱]

دولت واجپائی دیدار کلینتون، رئیس جمهور آمریکا، از هند در آوریل ۲۰۰۰ را فرصتی تاریخی برای جلب حمایت آمریکا از آرزوی دیرینه هند برای دستیابی به مقام یک قدرت جهانی دانست. اگرچه این سفر کلینتون نشانه‌ای از آغاز یک مشارکت استراتژیک بودکه می‌توانست نهایتاً چینیها را وادار به ترتیب دور جدیدی از صف آرائی سیاسی کند، اما هیچ نشانی از نگرانی چینیها در مورد نزدیکی فزاینده هند-آمریکا به چشم نمی خورد. هند و چین در آوریل ۲۰۰۰ مشترکاً پنجاهمین سالگرد ایجاد روابط را جشن گرفتند. رئیس جمهور نارایانان به دیدار از چین دعوت شد و این سفر را در اواخر ماه مه به همراه هیئت عالی رتبه‌ای از وزراء و مأموران دولتی انجام داد. در این دیدار رئیس جمهور هند در کنار موضوعات دیگر، مسئله «تروریسم جهانی» و «گسترش شورای امنیت سازمان ملل» را نیز مطرح کرد. چینیها پشتیبانی کامل خود را از نبرد با تروریسم بین‌المللی اعلام کرده اما هیچگونه حمایتی از درخواست هند برای کرسی دائمی شورای امنیت نشان ندادند.

سردبیر مجله *فرانت لاین*[۱] که به اتفاق خبرنگاران دیگر در این سفر رئیس جمهور را همراهی می‌کرد، در مورد نتایج آن نوشت که این دیدار دستاوردهایی بیش از اهدافش (ایجاد جو دوستی، مورد تأکید قرار دادن ضرورت تاریخی و امتیاز بزرگ توسعه دوستی و همکاری میان هند و چین در زمان فعلی) به دنبال داشته است. وی همچنین نوشت این سفر به «برطرف ساختن اثرات ضربه وارد آمده بر روابط دوجانبه آنها توسط دولت واجپائی» کمک کرد.[۱۲] اما چینیها از این سفر این برداشت را کردند که توسعه روابط با هند ارزش فدا کردن روابط دوستانه خود با پاکستان را ندارد. یک تحلیلگر چینی در حضور خبرنگاران هندی در این رابطه گفت:«پاکستان یک دوست خوب است و هند یک دوست. امیدواریم هند نیز تبدیل به یک دوست خوب شود.» جالب است که یک دانشمند چینی که در مورد موضوع تبت با خبرنگاران هندی صحبت می‌کرد ادعا داشت که نه منازعه مرزی مشکل اصلی میان این دو

---

1. Front Line

کشور است و نه موضوع هسته‌ای ، بلکه ریشه مشاجره بین آنها پناه دادن هند بـه دالائـی لامـا می‌باشد.

توسعه مجدد روابط

گروه کاری مشترک هند وچین جلسات خود را از آوریل ۱۹۹۹ از سر گرفت. در ماه نوامبر سال ۲۰۰۱ پکن و دهلی نو برای اولین بار در بخش میانی منطقه مرزی مورد مناقشه نقشه هایی را رد و بدل کردند که مرزهای هیماچال پرادش[1] و اوتار پرادش[2] را در حوزه تبت قرار داده بود . به پیشنهاد رئیس جمهور جیانگ زمین و همتای او نارایانان گروهی از افراد برجسته هند و چین متشکل از دیپلماتها، دانشمندان، دانشگاهیان و افراد دیگر در سپتامبر ۲۰۰۱ اولین نشست خود را در دهلی نو برگزار کردند. این گروه پیشنهاداتی در مورد چگونگی ارتقاء روابط دوجانبه و موضوعات دیگر ارائه دادند. در ضمن دو کشور گفتگوهای امنیتی، تبادل نظر راجع به مبارزه با تروریسم و گفتگویی استراتژیک در سطح معاونین وزیر را آغاز کردند.[(۱۳)]

دیدار یک هفته‌ای جرج فرناندز، وزیر دفاع هند، درآوریل ۲۰۰۳ از چین از اهمیت نمادین شگرفی برخوردار بود. سفر وی به چین اولین سفر یک وزیر دفاع هند از این کشور ظرف ده سال گذشته محسوب می‌گشت. به علاوه، پنج سال پیش فرناندز اعلام کرده بود که چین «تهدید امنیتی شماره یک» هند به شمار می‌آید. وی که با وجود بحران سارس و لغو تعدادی از وقایع بین‌المللی که قرار بود در چین برگزار شود به این کشور سفر کرده بود مورد استقبال گرم میزبانان چینی خود قرار گرفت.

سفر فرناندز راه را برای دیدار واجپائی، در ژوئن ۲۰۰۳ هموار کرد، که طی آن پکن و دهلی نو در مورد طیف گسترده‌ای از موضوعات دوجانبه، منطقه‌ای و جهانی به توافق نظر رسیدند. آنها پیمان بستند که یکدیگر را تهدیدی امنیتی به حساب نیاورده، و بر عزم خود برای حل اختلافات از طریق راههای صلح آمیز تأکید کردند. همچنین، آنها در توسعه یک نقش سیاسی و بین‌المللی برابر و منصفانه و روندهای کنترل تسلیحات جهانی، از جمله تلاش برای جلوگیری از استقرار جنگ افزار نظامی در جو به منافع مشترکی دست یافتند.

در ژوئن ۲۰۰۳، واجپائی دیداری شش روزه از چین به عمل آورد. در آسـتانه ایـن سـفر نخست وزیر چین، ون جیابائو، در مصاحبه با رسانه‌های هندی گفت که چین هرگـز بـه دنبـال

[1] Himachal Pradesh
[2] Uttar Pradesh

رهبری بر کشورهای دیگر نبوده، هند را «همسایه مهمی» دانسته و «در جستجوی راه حلی دوجانبه، عادلانه و منطقی» برای مشکل مرزی با آن می‌باشد. از سوی دیگر، وزیر خارجه هند، کانوال سیبال[1] پیش از عزیمت واجپائی در جلسه توجیهی با خبرنگاران ابراز داشت که نیازی به طرح موضوع تروریسم بین مرزی پاکستان نمی باشد. چین و هند پس از دو روز مذاکره اعلامیه‌ای را به امضاء رساندند که اهداف و برنامه‌های مربوط به روابط دوجانبه را مشخص کرده و جزئیات همکاری بین آنها را تعیین می‌کرد. هند برای اولین بار تبت را به عنوان بخشی از خاک چین به رسمیت شناخت. چین نیز در اعلام آشکار سیکیم به عنوان بخشی از هند با تجارت با این کشور از طریق سیکیم موافقت کرد. توافقنامه گشایش مراکز تجاری در مرز تبت – سیکیم پس از ۲۸ سال بطور تلویحی پیوستن سیکیم به هند را به رسمیت می‌شناخت. واجپائی در مراسم افتتاحیه مرکزی برای مطالعات هند در دانشگاه پکن اعلام کرد:«هیچ دلیل عینی برای اختلاف» میان هند و چین «وجود نداشته و هیچیک از ما تهدیدی برای یکدیگر محسوب نمی گردیم.» مذاکرات هند و چین در این دیدار به امضای ۹ قرارداد انجامید که شامل تسهیل روند صدور روادید و ایجاد مراکز فرهنگی در پایتختهای مربوطه می‌شد.(۱۴)

اگرچه طی دیدار واجپائی هیچ پیشرفت عمده‌ای در زمینه موضوع مرزی فراهم نیامد، اما هر کشور نماینده ویژه‌ای با مأموریت «یافتن چارچوب یک راه حل مرزی و نظارت برساختار سیاسی مذاکرات مرزی» تعیین کردند.(۱۵) این حرکت منعکس کننده این منطق بود که نیل به روابط دوجانبه‌ای کامل مستلزم حل نهایی و رضایتبخش موضوعات مرزی است.

نهایتاً دیدار واجپایی منجر به تقویت تجارت دوجانبه و افزایش آن به ۷٫۶ میلیارد دلار در آن سال شد. گروه زیادی از مدیران اجرایی بازرگانی هند در این سفر نخست وزیر را همراهی می‌کردند. از سه سخنرانی مهمی که واجپائی در سفر خود به چین ایراد کرد دو تا از آنها در جلسات تجاری برگزار شد که یکی از آنها در مورد همکاری بازرگانی هند و چین در بخش تکنولوژی اطلاعات بود. دو طرف، منطقه‌ای درسکیم و منطقه‌ای در بخش خودمختار تبت را به عنوان محلی برای تجارت مرزی تعیین کرده و در مورد استفاده از لاتولا[2] به عنوان گذرگاه ورودی و خروجی جهت تسهیل امر تجارت به توافق رسیدند. این دو کشور همچنین برای یافتن راههای همکاری اقتصادی منطقه‌ای تلاش فعالی داشتند؛ مانند پیشنهاد منطقه

---

[1] Kauwal Sibal
[2] Nathu La

کانمینگ[1] که هدفش ارتقاء خطوط ارتباطی، مسافرتی، تجاری، و سرمایه‌گذاری میان بنگلادش، برمه، چین و هند است.(۱۶)

دو دور مذاکرات مرزی - ابتدا در اکتبر ۲۰۰۳ و سپس در ژانویه ۲۰۰۴ ـ بین دو کشور برگزار شد که نمایندگان ویژه دو طرف، مشاور امنیت ملی هند، براجش میشرا[2]، و معاون اجرایی وزیر امور خارجه چین، دای بینگو[3] در آن حضور داشتند. هیچ اتفاق مهم واقعی در این نشستها روی نداد جز آنکه در مورد برگزاری دور سوم نشستها در دهلی نو در تاریخ مورد توافق دو طرف توافق حاصل شد. در مورد این روند مذاکرات سطح بالا در دیدار واجپائی از چین در ژوئن ۲۰۰۳ تصمیم گیری شده بود و دو طرف سعی در محرمانه نگه داشتن مباحثات داشتند.(۱۷) باید خاطر نشان ساخت که دو کشور همچنان به اتهامات اشغال غیرقانونی خاک یکدیگر ادامه می‌دادند. هند ادعا می‌کرد که چین ۴۳,۱۸۰ کیلومتر مربع از جامو و کشمیر را در تصرف خود دارد و شامل ۵,۱۸۰ کیلومتر مربعی که این کشور در قرارداد مرزی دوجانبه با پاکستان در سال ۱۹۶۳ به خاک خود افزود نیز می‌شد. از سوی دیگر چین هند را به مالکیت ۹۰,۰۰۰ کیلومتر مربع از خاک چین، از جمله آروناچال پرادش، متهم می‌کرد.

مانموهان سینگ، نخست وزیر هند، در حاشیه سومین اجلاس هند ـ آسه آن در وین تیان، پایتخت لائوس، با همتای چینی خود، ون جیابائو دیدار کرد. در این نشست نخست وزیر چین بر دیدار خود از هند در مارس ۲۰۰۵ تأکید کرد. این اولین بار بود که مانموهان سینگ در پست نخست وزیریش با رهبر چین تشکیل جلسه می‌داد.

بنابراین توافق در مورد ادامه روند حل و فصل موضوع مرزی از یک «چشم انداز سیاسی» موضوع اصلی بحثهای پنج دور مذاکرات میان نمایندگان ویژه دو کشور قرار داشت. درحالیکه نماینده چینیها در این مذاکرات، دای بینگو، ثابت بود پس از دو دور گفتگو و بعد از به قدرت رسیدن ائتلاف تحت رهبری حزب کنگره در دهلی نو، جی.ان. دیکسیت[4] جایگزین براجش میشرا شده و به دنبال مرگ دیکسیت، ام.کی. نارایانان به عنوان نماینده ویژه هند در دور پنجم مذاکرات (که در ۱۰ آوریل ۲۰۰۵ در آستانه دیدار نخست وزیر چین، جیابائو از هند برگزار شد) انتخاب گشت.

---

[1] Kunming
[2] Brajesh Mishra
[3] Dai Bingguo
[4] Dixit

دو سال بعد در دیدار آوریل ۲۰۰۵ جیابائو نخست وزیر چین از هند، دو دولت اعلامیه مشترکی صادر کردند که بر روابطشان به عنوان یک «مشارکت استراتژیک و همکاری برای صلح و آرامش» تأکید داشت. بدین ترتیب، پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در زمینه همکاری تجاری و مرزی به دست آمد. دو کشور در مورد پارامترهای سیاسی و اصول راهنما جهت تسهیل راه حلی ابتدایی برای اختلافات مرزی موافقت کردند. پکن و دهلی نو همچنین توافقنامه حمایت و ارتقاء سرمایه گذاری دوجانبه را به امضاء رسانده و میزان تجارت دوجانبه را برای سال ۲۰۱۰ رقم بسیار بالای ۴۰ میلیارد دلار تعیین کردند.[۱۸]

سفر رسمی ون جیابائو به هند گام بلندی به سمت تقویت روابط دوستانه به شمار آمد. قرار بر این شد که موضوع مرزی از طریق مشاوره‌های صلح آمیز و دوستانه و نه استفاده از زور و یا تهدید حل گردند. نهایتاً نمایندگانی ویژه برای ادامه این گفتگوها تعیین گشتند. یازده قرارداد و یادداشت تفاهم دیگر نیز به امضاء رسید. دو کشور توافق کردند روابط خود را به یک «مشارکت توأم با همکاری استراتژیک برای صلح و آرامش» ارتقاء دهند. بدین ترتیب، دو طرف می‌بایست یکدیگر را به عنوان شریک و نه رقیب یا دشمن تلقی کنند. هند تصریح کرد که تبت را بخشی از خاک چین می‌داند، درحالیکه نخست وزیر چین بر تعلق سیکیم به هند صحه گذاشت. ون جیابائو در مورد موضوع پیشنهاد هند برای کرسی دائم شورای امنیت سازمان ملل گفت که کشورش خوشحال می‌شود که هند را در شورای امنیت سازمان ملل ببیند.[۱۹]

نتایج این دیدارهای رده بالا در زمینه‌های گوناگونی خود را نشان داد. مشخص تر از همه تجارت دوجانبه بود که از ۱۱۷ میلیون دلار در سال ۱۹۸۷ به ۲۵ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۶ افزایش یافته است. در ژوئیه ۲۰۰۶ دو کشور گذرگاه تاریخی ناتولا را که از زمان جنگ سال ۱۹۶۲ بسته بود، بازگشایی کردند تا به تجارت مرزی رونق دهند. علاوه بر این ساختاری برای گفتگوهای رده بالای منظم میان وزرای دفاع و نیروهای مسلح، گفتگوهای دفاعی سالانه، تمرینهای نظامی مشترک و برنامه‌های آموزشی در زمینه‌های عملیات جستجو و نجات، مقابله با دزدان دریایی، مبارزه با تروریسم، و سازو کاری برای سفر مقامات به کشورهای یکدیگر با هدف سمینارها و فرصتهای مطالعاتی برقرار کرده‌اند.[۲۰]

بدبینان به هیچ وجه تحت تأثیر پیشرفتهای همکاری هند و چین قرار نگرفته و بهبود روابط آنها را به عنوان گامی ناپایدار می‌دیدند. یک دانشمند هندی الاصل ساکن استرالیا به نام موهان مالک[1] از جمله کسانی بود که تئوری «اجتناب ناپذیری رقابت هند و چین» را مطرح

1. Mohan Malik

کرد. وی در سال ۱۹۹۵ نوشت:« با وجود گرمی روابط هند و چین، این دو کشور بزرگ آسیا آماده رقابت در مورد نفوذ و تسلط بر منطقه خود در جهان چند قطبی قرن بیست و یکم هستند.» طبق نظر موهان مالک،تشکیلات هند در ورای برقراری این روابط دوستانه ظاهری با چین، از هراس و سوء ظن عمیقی برخوردارند. یکی از نگرانیهای خاص دهلی نو چالشی است که اقتصاد و توان نظامی رو به رشد چین ممکن است در مسیر آرزوی هندیها برای دستیابی به رهبری منطقه مطرح کند.[۲۱] احتمالاً منافع مشترک هند و چین از اهمیت بیشتری نسبت به اختلافات آنها، حداقل طی دهه آینده، برخوردار است، اما موهان مالک اعتقاد دارد که احتمال رویارویی مجدد در دراز مدت را نمی توان نادیده گرفت.

با این وجود ناظرانی هم وجود دارند که در مورد روابط بین این دو کشور خوشبین‌تر می‌باشند، مانند دانشمند بنگلادشی، ابوطاهر صلاح الدین، که در سال ۱۹۹۴ نوشت:«جبهه اقتصادی واقعی ترین حوزه‌ای است که برقراری روابط در آن می‌تواند منافع متقابل هر دو کشور هند و چین را دربرگیرد.»[۲۲]

۲ـ مهمترین عوامل تاثیر گذار در روابط

پس از ترمیم روابط دوکشور عوامل زیادی بر روابط تاثیر گذار بوده اند که در اینجا به مهمترین آنها اشاره می شود:

۲-۱ـ تجارت

از زمانی که روند ترمیم روابط دوستانه و همکاری چین-هند در سال ۱۹۸۸ آغاز شد، کانون توجه آن بر همکاریهای تجاری و اقتصادی قرار داشته است نه امنیتی. به وضوح می‌توان دست چینیها را در پشت این قضیه دید چراکه این همان چیزی است که این کشور از گام بلندش به سوی عادی سازی روابط با همه خواسته است. به فراموشی سپردن موضوعات مورد اختلاف و تمرکز بر ایجاد همکاری اقتصادی راهی است که چینیها از زمان پایان عصر مائو در روابط خارجی خود در پیش گرفته و به کشورهای دیگر نیز توصیه کرده‌اند.

اوایل سال ۱۹۸۴ هند و چین توافقنامه‌ای تجاری به امضاء رسانده و در آن خواستار یک رفتار متقابل دولت کامله الوداد [دولتی که در معامله با آن بهترین شرایط و امتیازات از لحاظ تعرفه، گمرک و سهمیه در نظر گرفته شده است.] شدند. تجارت مرزی در ژوئیه ۱۹۹۲ از سر گرفته شد. هند تا چند سال پیش بیم آن را داشت تا در باتلاق واردات چین فرو رود اما تا سال

۲۰۰۴ از موازنه تجاری مثبتی برخوردار شد –صادرات هند به چین ۷۴۳/۷۶۷ میلیون دلار و واردات آن از چین ۵۹۲ /۶۶۷ میلیون دلار- . وزیر بازرگانی هند، کمال ناث اعلام کرد که چین «مستعد تبدیل شدن به بزرگترین شریک تجاری هند در دو-سه سال آینده، پس از آمریکا و سنگاپور، است.»[۲۴]

آمارهای چین نشان داده است که تجارت دوجانبه ظرف هفت ماه اول سال ۲۰۰۶ به ۱۳٫۶ میلیارد دلار ، یعنی ۲۷٪ بیشتر از دوره مشابه سال قبل از آن، رسیده بود. بدین ترتیب انتظار می‌رود اهداف تجاری‌ای که در طول سفر نخست وزیر چین ، ون جیابائو به هند در آوریل ۲۰۰۵ مطرح شد -۲۰ میلیارد تا سال ۲۰۰۸ تحقق یابد. کنفدراسیون صنعت هند در مشارکت با سفارت هند در سپتامبر ۲۰۰۱ جهت ارتقاء صادرات به چین که بطور یکنواختی در حال افزایش بود، یک «نمایشگاه ساخت هند» در پکن برگزار کرد. در سال ۲۰۰۵، تجارت دوطرفه آنها نسبت به سال ۲۰۰۴، ۳۷٪ افزایش پیدا کرده و به ۱۸٫۷ میلیارد دلار رسید. تنها سه سال پیش از آن در سال ۲۰۰۲ حجم کل تجارت دوجانبه آنها فقط ۵ میلیارد دلار بود. بنابراین، چین به عنوان شریک تجاری اصلی هند در آسیای شمال شرقی جایگزین ژاپن شده و در مسیر پیشی گرفتن از آمریکا برای تبدیل شدن به شریک تجاری شماره یک این کشور ظرف چند سال آینده قرار دارد.[۲۵]

با وجود تمامی پیشرفتها در زمینه همکاریهای تجاری میان هند و چین منتقدان بر این باور بودند که هنوز معایبی در ترکیب ساختاری امر تجارت و سرمایه گذاری این دو کشور وجود داشته و راه زیادی تا رسیدن روابط تجاری آنها به سطح مطلوب روابط چین با شرکای تجاری واقعیش باقی است. سرمایه گذاری هند در چین در سال ۲۰۰۶ بر ۱۳۶ میلیون دلار بالغ می‌شد. به عکس آمریکائیها تا پایان سال ۲۰۰۵، ۵۱٫۱ میلیارد دلار در چین سرمایه گذاری کرده بودند. حجم سرمایه گذاری چین در هند نیز حیرت انگیز بوده است. طبق آمار دولتی هند بین اوت ۱۹۹۱ و اکتبر ۲۰۰۵ این رقم ۲٫۳ میلیون دلار برآورد شده است.[۲۶]

توضیحات فراوانی برای توجیه سطح پایین سرمایه گذاری توسط دو طرف در کشورهای یکدیگر (به رغم شکوفائی تجارت دوجانبه آنها) ارائه گشته است. یکی از دلایل اصلی تأخیر آنها در این امر را می‌توان «بی اعتمادی متقابل» دانست. حتی پس از آنکه دولت بی.جی.پی در دهلی نو راه زیادی را در جهت بهبود صدمات وارد شده به روابط دو کشور بر اثر لکه دار کردن چین به عنوان منشأ اصلی تهدید به امنیت ملی هند در سال ۱۹۹۸ برداشت، تنها مناسبتهای

معدودی وجود داشته که رهبران هند دم از عدم اطمینان خود از «مقاصد واقعی چین» زده باشند.

۲-۲- روابط چین و پاکستان

اگرچه «فاکتور پاکستان» دیگر از اهمیت سابق در برقراری روابط دوستانه دهلی نو با چین برخوردار نیست، اما به اصطلاح «اتحاد چین-پاکستان» همواره موضوعی بوده که در قراردادهای هند با چین مد نظر قرار می‌گرفته است. هندیها مدتهاست که دست از نسبت دادن چینیها در شرکت داشتن در آزمایشهای موشکی پاکستان برداشته اند اما همکاری دفاعی چین با پاکستان همچنان در دستور کار هند قرار داشته است. به هر جهت هندیها بسیار مایلند تأیید کنند که چین با گذشت سالها موضع خود را در قبال مسئله کشمیر تغییر داده و اکنون آن را موضعی دو طرفه می‌داند که باید از طریق مذاکره میان دو کشور حل و فصل گردد. آنها همچنین به نقش چین در ارتقاء صلح و همکاری در آسیای جنوبی و اصرار به عادی سازی روابط پاکستان با هند توجه دارند.

برخی معتقدند کمک چین به ساخت بندر گوادر در پاکستان از نظر هند به عنوان بخشی از «طرح شیطانی چین در مقابله» با افزایش قدرت و نفوذ هند در امور جهان در نظر گرفته شد، چنانچه گویی تئوری قدیمی چین که سعی داشت با ایجاد پستهای دیدبانی در سراسر مرزهای هند -از تبت و میانمار تا پاکستان و دریای عرب - این کشور را احاطه کند احیاء شده است. اما دهلی نو اخیراً گهگاه به بررسی ایده همکاری با پاکستان و چین در بخش انرژی پرداخته است، چنانچه وزرای هند به امکان گسترش خط لوله گاز پیشنهادی ایران-هند-پاکستان به چین اشاره کرده، و به پیشنهاد رئیس جمهور مشرف برای ایجاد یک «کریدور انرژی» از آسیای مرکزی از طریق چین به گوادر ابراز تمایل کرده‌اند.[۲۷]

اما هندیها مایل نبودند اجازه دهند چین به عضویت سارک درآید، چنانچه اقدام پاکستان در این جهت با مخالفت دهلی نو روبرو گشته و نهایتاً با اعطای مقام نظارت در این سازمان به چین موافقت شد. از سوی دیگر، هندیها نگران پیوستن به سازمان همکاری شانگهای که چند سال پیش به مقام نظارت در آن دست یافتند (به عنوان طرحی برای تحت‌الشعاع قرار دادن مخالفت روسیه با پذیرش پاکستان در این سازمان) ، نبوده‌اند. با وجود پشتیبانی روسیه و ادامه اشتیاق آن به پذیرش هند در سازمان همکاری شانگهای که در آن چین و روسیه در کنار هم و همراه با کشورهای آسیای مرکزی بر توسعه و امنیت منطقه نظارت دارند، عکس‌العمل

دهلی نو به آن کم اهمیت بوده است. هندیها برخلاف ناظران دیگر این سازمان، مانند ایران، پاکستان و افغانستان آنقدر این موضوع را مهم ندانستند که اجازه دهند نخست وزیرانشان در نشستهای آن شرکت کند.

۳-۲ـ مشارکت استراتژیک هند-آمریکا

اتکاء فزاینده هند بر پشتیبانی آمریکا، به دنبال اعلام رسمی ایجاد یک «مشارکت استراتژیک هند و آمریکا»، به ویژه قرارداد هسته‌ای، به عنوان تحولی انگاشته شد که می‌توانست مخل روابط چین و هند گردد.[۲۸] اما خیلی زود است که بخواهیم از نقش فاکتور آمریکا در بر هم زدن روابط هند و چین سخن بگوییم. چینیها با وجود همه مشکلات در مسیر برقراری ارتباط با آمریکا، هنوز دست از هدف حفظ یک مشارکت توأم با همکاری با واشنگتن به عنوان یک اولویت درجه یک برنداشته‌اند. منتقدان تأکید دارند که «دوران خوش روابط چین-آمریکا» زیاد بطول نخواهد انجامید. استدلال آنها این است که این رابطه یک دوستی موقت و مصلحتی در جهت منافع اقتصادی کوتاه مدت آنها می‌باشد. اما با توجه به تناقضهای بین آنها اینکه چین تا چه زمانی به اجرای «بازی دوستی» با این کشور ادامه خواهد داد مورد تردید همه قرار دارد.

از آنجا که چینیها معروف به اعمال شتاب در روابط خارجی، یا تغییر فاحش ۱۸۰ درجه‌ای در موضوعات سیاسی نیستند، هرگز اعلام نمی‌کنند که در حال ترک رابطه با آمریکائیها هستند. ناظران اعتقاد دارند زمانیکه آنها به اهدافی که در مسیر نوسازی برای خود تعیین کرده اند نائل آیند، به احتمال بسیار زیاد گام بلندی به جلو، به سمت نقشی قاطع تر در امور جهان برخواهند داشت.آنها همانگونه که تاکنون مکرراً تصریح کرده اند مایل به ایفای نقش ابرقدرتی و رقابت با قدرتهای دیگر در مورد رهبری یا حوزه‌های نفوذ نیستند، بلکه مطمئناً راه را برای ظهور یک بلوک قدرت باز خواهند کرد که قادر و مایل به چالش با رهبری ایالات متحده باشد. اینجاست که چین و هند خود را در جایگاههای روبروی یکدیگر خواهند یافت.

گفته می‌شد که چینیها بر اساس این تصور که هند از قدیم کشوری غیر متعهد بوده و سیاستی مستقل را در روابط خارجی خود دنبال می‌کرده، بنابراین می‌توان آن را مجاب به پایان هواداری از آمریکا کرد، سعی داشتند هندیها را از پیوستن به اردوگاه آمریکا باز دارند. واضح است که چنین امری اتفاق نیافتاد. به خاطر شرایط جنگ ۱۹۶۲ و منازعه مرزی حل نشده چینیها نمی توانستند به جلب اعتماد مجدد هند برای یک مشارکت دراز مدت امیدوار باشند.

یکی از دلائلی که هندیها برای دستیابی به مقام یک بازیگر جهانی در پی جلب پشتیبانی آمریکا هستند انگیزه کسب قدرت اقتصادی و نیروی نظامی کافی برای رقابت با چین می‌باشد.

فرضیه‌ای رایج خصوصاً در پاکستان می‌گوید آمریکائیها سعی دارند هند را به عنوان وزنه مقابل چین بالا برند. کمک به هند در ایجاد برتری سیاسی اش در منطقه و میان کشورهای همسایه و حمایت از نقش رهبری آن در جهان سوم، به ویژه در آسیا، بخشی از این برنامه است. اینکه دهلی نو تا چه حد آماده است تا به توصیه‌های آمریکا برای «انجام این عمل » به خاطر این «برادر بزرگتر» ادامه دهد به وضعیت پیرامونش بستگی دارد، اما هندیها نیز در جبران خفت جنگ سال ۱۹۶۲ در ایفای این نقش ذینفع می‌باشد. بنابراین، رقابت و مجادله با چین مسیر احتمالی آینده هندیها خواهد بود. آنها ممکن است در مورد موضوع مرزی به «راه ستیزه جویانه تری» روی آورده و همانگونه که پس از جنگ سال ۱۹۶۲ تقاضا کردند خواستار «تخلیه ذره ذره از خاک اشغال شده هند توسط چین» شوند اما احتمال روی آوردن آنها به جنگ برای حل این درگیری بسیار دور می‌باشد.

۳ـ درک متقابل دو کشور از یکدیگر

یکی از نکاتی که به فهم بهتر روابط چین وهند کمک می کند دیدگاههایی است که این دوکشور از یکدیگر دارند که در زیر به بخشی از آنها اشاره می شود:

۳-۱ـ درک چین از برقراری روابط با هند

در ژوئیه ۲۰۰۰ وزیر خارجه چین، یانگ زیائوپینگ، دیدار حسن نیتی از هند به عمل آورد. وی قبل از ورودش به دهلی نو به پرسشهای یک خبرنگار هندی در مورد طیف گسترده‌ای از موضوعات مربوط به روابط هند و چین پاسخ داد.[۲۹] وی در بیاناتش اظهار کرد که «ما خواستار صلح و ثبات در آسیای جنوبی هستیم.» طبق نظر وی هند و چین از هدف مشترک «مخالفت با برتری طلبی، سیاست قدرت و نو مداخله گرایی برخوردار بوده، طرفدار پیشرفت روند چند قطبی گرایی جهان بوده و متعهد به برقراری روابط سیاسی و اقتصادی بین‌المللی عادلانه و برابر» بودند. او در مورد همکاری با هند علیه تروریسم بین‌الملل گفت: «چین از هرگونه تلاش جامعه بین‌المللی در جهت سرکوب تروریسم جهانی حمایت می‌کند.» یانگ زیائوپینگ بدون بذل توجهی خاص به کمکهای مداوم چین به برنامه‌های هسته‌ای پاکستان روابط چین با پاکستان را «به عنوان روابطی عادی (از جمله در مورد موضوعات نظامی

و تجاری) میان کشورهایی مستقل» توصیف کرد. وزیر خارجه چین از بیان بی‌پرده اینکه هرگونه توافق با دالائی لاما منتفی است سرباز زده و اعلام کرد که «دالائی لاما باید از درخواست استقلال تبت دست برداشته، کلیه فعالیتهایی را که در جهت جدایی این سرزمین مادری انجام می‌گیرد متوقف ساخته و طی بیانیه‌ای عمومی ضمن تأیید اینکه دولت پکن تنها قدرت قانونی نماینده کل چین است، تبت را به عنوان بخش قابل انتقال چین به رسمیت بشناسد.»[۳۰]

ما جیالی[1] ، دانشمندی چینی است که در مارس ۲۰۰۰ در مقاله‌ای به چگونگی درک چین از پیشرفت ترمیم روابط هند و چین پرداخت.[۳۱] طبق نظر وی ایجاد «مشارکتی سازنده و توأم با همکاری» بین این دو کشور در عصر بعد از جنگ سرد یک الزام تاریخی و همچنین اساساً در جهت منافع دو کشور بوده است. ما جیالی در مورد حل کامل تمامی مشکلات موجود میان هند و چین در صورت نشان دادن «حسن نیت ، اراده و خرد» خوش بین بود. وی اعتقاد داشت که مسئله مرزی و «فعالیتهای تفرقه افکن برخی از پناهندگان تبتی در هند» دلائل شاخص اختلاف به شمار می‌آیند. وی در بخش دیگری از مقاله اش ابراز داشت که هنوز کسانی در هند هستند که از دالائی لاما در مورد جدایی از چین، تلاش برای تبدیل تبت به یک منطقه حائل میان هند و چین و یا بهانه قرار دادن این موضوع برای تحت فشار قرار دادن چین پشتیبانی می‌کنند. او در مورد روابط چین با پاکستان معتقد بود که نه تهدیدی به امنیت هند به شمار می‌آید و نه مانعی در مسیر ایجاد روابط مثبت دوجانبه. جیالی به منظور برطرف ساختن برخی بدگمانیهای هند بر این موضع چینیها تصریح کرد که یک چین قدرتمند و در حال صعود امنیت ملی هند را متأثر نخواهد ساخت چراکه سیاست خارجی چین مشخصاً بر ایجاد روابط با کشورهای دیگر بر اساس *پنج اصل همزیستی صلح آمیز* استوار است.

سفر نخست وزیر چین خو رونگی[2] به هند در ژانویه ۲۰۰۲ در وهله نخست بر حوزه‌های همکاریهای اقتصادی متمرکز بود. وی افزایش حجم سالانه تجارت دوجانبه را از ۳,۵ میلیارد دلار به ۱۰ میلیارد دلار به عنوان یک هدف مطرح کرد. دو کشور همچنین به منظور کنترل سیل در شمال شرقی هند یادداشت تفاهمی در مورد «تبادل اطلاعات آب شناسی مربوط به جریان رودخانه برهماپوترا در خاک هند و چین» امضاء کردند. این دو کشور همچنین گروه کاری مشترکی در مورد تروریسم تشکیل داده و توافق کردند در زمینه‌های تبادل اطلاعات و مهارت مقابله با تروریسم در آسیای جنوبی همکاری کنند. طبق نظر یک مفسر هندی

---

[1] Ma Jiali
[2] Rongji Zhu

محتملترین سناریو در مورد مسیر آینده روابط هند و چین می‌تواند «ترکیبی از رقابت و همکاری در زمینه اقتصاد» باشد.(۳۲)

با وجود حوادث تحریک کننده‌ای مانند ممانعت از ورود دو دانشمند چینی که برای شرکت در سمینار گانگتوک[1] ، مرکز سیکیم، دعوت شده بودند، هند و چین هر دو در مورد همکاریهای فزاینده خود خوشبین بودند. در سپتامبر ۲۰۰۲ در حاشیه پنجاه و هفتمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل در نیویورک، وزیر خارجه هند، یاشوانت سینها به دعوت روسیه برای شرکت در نشست سه جانبه‌ای با همتایان روسی و چینیش پاسخ مثبت داد. تصمیم روسیه به بررسی تشکیل یک اتحاد «سه جانبه» (متشکل از روسیه، هند و چین)، حادثه قابل ملاحظه‌ای به شمار آمد. اما نتیجه قابل ذکر این نشست درخواست وفاداری آمریکائیها به قطعنامه شورای امنیت درمورد عراق بود. سومین دور مذاکرات امنیتی میان هند و چین در سپتامبر ۲۰۰۲ در پکن برگزار شد که در آن هر دو طرف بر نیاز به مبارزه با تروریسم جهانی و همکاری در زمینه موضوعات مهم دوجانبه، منطقه‌ای و بین‌المللی تأکید کردند. به نظر می‌رسید تشکیلات نظامی هند در مورد چشم انداز روند عادی سازی روابط و منتهی شدن آن به صلح و دوستی با چین بدبین بود. نشانه هایی نظیر بیانیه رئیس سابق ستاد ارتش، ژنرال کریشنا رائو[2] نشان داد که هند هنوز دچار سوءظن است. رائو طی سخنرانی در نشستی در ژانویه ۲۰۰۳ اعلام کرد که چین دشمن واقعی است نه پاکستان، چراکه این کشور ممکن بود دست به مخاطره‌ای بزند که در سال ۱۹۶۲ هنگامیکه روند نوسازی نیروهای مسلحش را به اتمام رساند، انجام داد. اما سینها، وزیر خارجه هند، فرضیات مربوط به اجتناب ناپذیری درگیری میان چین و هند را بی‌اساس خواند.(۳۳)

ارزیابی هند در حال ظهور

اگرچه پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در روابط پکن و دهلی نو مشاهده گشته اما موضوعاتی مانند اختلافات مرزی همچنان حل نشده باقی مانده است. ارزیابی عواقب تبدیل شدن هند به یک ابرقدرت و تدوین سیاست چین در قبال هند در شرایط و اوضاع جهانی و منطقه‌ای توجه تحلیلگران چینی را به شدت به سمت خود جلب کرده است. اگرچه در گذشته چین با طرح مشکلات فراوانی که هند با آنها روبرو بوده مانند فقر، زیرساختار ضعیف، و یک بوروکراسی کند

---

[1] Gangtok
[2] Krishna Rao

سعی داشته این کشور را به عنوان یک رقیب همپایه کنار بزند، اما اکنون توجه خاص خود را بر تلاش هند برای دستیابی به مقام ابرقدرتی از طریق راههای دیپلماتیک و افزایش توان نظامیش، مبذول داشته است. تحلیل چین در این مورد بر چهار محور متمرکز است: طرح ادعاهای منطقه‌ای و جهانی فزاینده دهلی نو، مدرنیزه شدن دفاعی قابل توجهش، رابطه رو به پیشرفت هند-آمریکا و ابتکارعملهای منطقه‌ای جدید.[۳۴]

تحلیلگران چینی تمایل هند به مقام ابرقدرتی را از زمان استقلال این کشور درک کرده بودند، اما پکن تنها به تازگی متوجه ظهور واقعی هند به عنوان یک قدرت جهانی شده است.[۳۵] نویسندگان چینی اغلب این گفته جواهر لعل نهرو، نخست وزیر هند را نقل قول می‌کنند که: «هند همیشه اول بوده و هرگز نقش دوم را در جهان ایفا نخواهد کرد.»[۳۶] هند پس از جنگ سرد به عنوان قدرتی برجسته و غیرقابل منازعه در آسیای جنوبی ظاهر شد که از هر نظر، از توان نظامی گرفته تا قدرت اقتصادی، در منطقه رقیب نداشت. اکنون همانگونه که از درخواست آن برای کرسی دائم شورای امنیت سازمان ملل آشکار است، در آرزوی دستیابی به مقام یک قدرت بزرگ جهانی است. تحلیلگران چینی معتقدند هند در حال تلاش برای تحکیم بیشتر برتری خود در آسیای جنوبی و کنترل اقیانوس هند، و ایجاد بازدارندگی حداقل، اما معتبری، در مقابل چین می‌باشد.[۳۷]

این موهبتها اطمینان بیشتری به هند بخشیده و به آن اجازه می‌دهد خود را از بند درگیری با پاکستان رهایی بخشیده و به فراتر از این شبه قاره بیاندیشد- گامی ضروری در جهت حرکت به سمت مقام ابرقدرتی. دیپلماسی فعال دهلی نو در سالهای اخیر در جهت گسترش حضور در آسیای جنوب شرقی و مرکزی و تمایل نشان دادن به شرکای جدید در این منطقه و قدرتهای بزرگ جهانی، هدایت شده است. این راهبرد مؤید این است که سیاست خارجی جدید هند دیگر به سمت معادلات سابق منطقه‌ای بازنخواهد گشت بلکه بیشتر سعی دارد به جایگاهی در صحنه جهانی دست یابد. این استراتژی تلویحاً بر نیاز به متعادل ساختن قدرت نفوذ چین اشاره دارد.

اگرچه سطح کلی توسعه اقتصادی هند عقبتر از چین قرار دارد، اما به پیشرفتهای قابل ملاحظه‌ای در صنایع تکنولوژی برتر دست یافته است. این کشور که از زمان اعلام اصلاحات اقتصادی در اواسط دهه ۱۹۹۰، به سرعت رشد کرده تصمیم دارد تا سال ۲۰۲۰ تبدیل به چهارمین یا پنجمین اقتصاد بزرگ جهان گردد.[۳۸] هند ادعا دارد برنامه‌ای برای اقتصادش، که اخیراً جزو ۱۰ کشور برتر اقتصادی جهان طبقه بندی شده است، در نظر دارد که تا سال ۲۰۵۰

آن را در رده سوم جهان ارتقاء خواهد داد[۳۹]. قرار گرفتن هند به عنوان یک هدف جالب توجه برای سرمایه گذاری مستقیم خارجی، رقابت برای بازار و انرژی و ایجاد یک الگوی جایگزین توسعه اقتصادی می‌تواند چالش عمده‌ای برای چین محسوب گردد. در ضمن قدرت اقتصادی می‌تواند نفوذ سیاسی و قابلیتهای نظامی بیشتر برای هند به دنبال داشته باشد.

تحلیلگران چینی همچنین بر مدرنیزه شدن کامل نیروهای دفاعی هند وقوف دارند. بودجه دفاعی این کشور از ۱۳,۹ میلیارد دلار برای سال ۲۰۰۱-۲۰۰۰ ، ۲۸ به بیش از ۲۱ میلیارد دلار برای سال ۲۰۰۸-۲۰۰۷ افزایش یافته است.[۴۰] دهلی نو با تمرکز بر نوسازی نیروهای استراتژیک از جمله ۱۰۰ موشک بالستیک میان برد با قابلیت هسته‌ای و موشک زمین به زمین کوتاه برد در حال ارتقاء قابلیتهای خود می‌باشد. این کشور همچنین با بدست آوردن برنامه‌های کلیدی دریایی از روسیه در سالهای اخیر دست به افزایش قابل ملاحظه توان دریاییش زده است. نیروی دریایی این کشور در حال حاضر از نظر وسعت در رتبه هفتم جهان قرار داشته و تنها کشور آسیای جنوبی و یکی از ۹ کشور جهان است که دارای ناو هواپیمابر می‌باشد. تحلیلگران چینی مدرنیزه شدن دفاعی هند را که با انگیزه به رسمیت شناخته شدن به عنوان یک قدرت بزرگ هدایت می‌شود (با همه سازو برگهای نظامی و هسته ایش برای کسب اعتبار و رسمیت)، عزم این کشور به حفظ برتری در اقیانوس هند و دورتر از آن، آرزوی دست یافتن به توان مقابله با چین و مقابله با پاکستان به شکل یک درگیری نظامی را انگیزه‌ای برای حمایت پکن از اسلام آباد می‌دانند. این تحولات عواقب مهمی برای چین دربردارد. هند برتری نیروهای غیر هسته‌ای خود را در سرتاسر مرز هند و چین حفظ کرده است. قابلیت توسعه و استقرار موشکهای دوربرد هند و قابلیت هسته‌ای فزاینده آن هر چه بیشتر شهرهای اصلی چین و مراکز اقتصادی و سیاسی مهم آن را در برد خود قرار دهد از قدرت بازدارندگی چین بیشتر خواهد کاست.[۴۱]

چین توجه خاصی به رابطه دوستانه هند و آمریکا دارد چراکه تصور می‌کند واشنگتن سعی دارد دهلی نو را ـ اگر به عنوان بخشی از یک استراتژی مهار بکار نبرد ـ وزنه تعادل بالقوه‌ای در مقابل چین قرار دهد. ایالات متحده آشکارا بر ظرفیت هند به عنوان یک بازیگر سیاسی مهم، بازاری در حال ظهور، نقشی حیاتی در ثبات آسیای جنوبی و ظرفیت مقابله با چین تأکید دارد. در بستر روابط نظامی فزاینده مانند فروش تجهیزات نظامی آمریکا به هند، تمرینهای نظامی مشترک، و مشاوره‌های نظامی منظم از جمله نگرانیهای خاص چین محسوب می‌گردند.

جالب است که روابط هند و آمریکا وقتی رو به گرمی گذاشت که چین در حال تجربه کاهش شدید روابط با آمریکا در اواخر دهه ۱۹۹۰ بود. در سال ۱۹۹۹ ناتو سفارت چین در یوگسلاوی سابق را بمباران کرده و به موجی از احساسات ضد آمریکایی در چین دامن زد. در ماه مه همان سال کاکس ریپورت[1] چین را به جاسوسی هسته‌ای و فعالیت در زمینه تولید و تکثیر سلاحهای هسته‌ای متهم کرده، و منجر به افزایش اختلافات میان این دو کشور شد.(۴۲) سیاست دولت بوش در طرفداری از تایوان و دیدگاه خصمانه آشکار آن در قبال چین در اوایل سال ۲۰۰۱ منجر به افزایش تنشها گردید. به علاوه، واشنگتن و دهلی نو بیش از هر زمان دیگر به یکدیگر نزدیک شده و وارد یک رشته ملاقاتهای رده بالا و شرح ابتکارعملهای مهمی در زمینه سیاست خارجی شدند. در عوض دهلی نو علناً از موضع دفاع موشکی ایالات متحده (حتی در زمانی که بسیاری از متحدان آمریکا در مورد عواقب استراتژیک تصمیمات واشنگتن نگران بودند) حمایت کرد.(۴۳)

قرارداد هسته‌ای هند و آمریکا در مارس ۲۰۰۶ یکی دیگر از شاخصهای افزایش رابطه واشنگتن ـ دهلی نو تلقی می‌گردد. جرج دبلیو بوش و مانموهان سینگ در نشستی در دهلی نو اعلامیه‌ای مبنی بر نیل به توافق در مورد همکاریهای هسته‌ای منتشر کردند که تعجب همگان را برانگیخت. پس از اینکه هند با جدا کردن برنامه‌های هسته‌ای از غیر هسته‌ایش موافقت کرده و تعهد کرد که به بازرسان بین‌المللی اجازه بازدید از ۱۴ رآکتور هسته‌ای از میان ۲۲ رآکتور در حال کار در این کشور را خواهد داد، دولت بوش در صدد اصلاح قانون موجود در مورد عدم تکثیر سلاحهای هسته‌ای و تغییر محدودیتهای گروه عرضه کنندگان مواد هسته ای[2] در رابطه با صادرات مواد وتجهیزات هسته‌ای به کشورهایی که جزو امضاء کنندگان پیمان عدم تکثیر سلاحهای هسته‌ای نیستند، برآمد تا بدین ترتیب انتقال مواد هسته‌ای غیر نظامی را تسهیل بخشد. اگرچه بازتاب رسمی پکن در مورد این موضوع نسبتاً گنگ بود اما برخی از مفسران چینی، با اشاره به جلوگیری از برنامه‌های هسته‌ای ایران و کره شمالی، و همزمان با آن تسهیل این امر برای هندیها، به موضوع استانداردهای دوگانه واشنگتن در سیاست عدم تکثیر سلاحهای هسته ایش و تأثیر این قرارداد بر تلاشهای بین‌المللی در جهت مبارزه با عدم تکثیر سلاحهای کشتار جمعی پرداختند.

نهایتاً، هند نیز پس از انجام آزمایشهای هسته‌ای یک دیپلماسی ناگهانی را آغاز کرده و کشورهای دورتر از حوزه نفوذ قدیمی اش را درگیرکرد. از سال ۲۰۰۰، مقامات رده بالای هندی

[1] Cox Report
[2] Nuclear Suppliers G

و ژاپنی چندین بار با یکدیگر ملاقات کرده و اکنون مشارکت جهانی و استراتژیک بین این دو کشور برقرار شده است.[۴۴] هند روابط خود را با کشورهای عضو اتحادیه کشورهای آسیای جنوب شرقی، آسه آن (که بسیاری از آنها درگیر اختلافاتی دائمی با چین هستند)، و میانمار و ویتنام گسترش داده است. دیپلماسی دهلی نو در قبال کشورهای آسیای جنوب شرقی می‌تواند روابط چین-آسه آن را دچار مشکل سازد. همکاریهای دریایی فزاینده هند - آسه آن ممکن است منافع دریایی چین را به خطر انداخته و حتی حل و فصل نهایی منازعات مرزی را در دریای جنوبی چین دشوارتر سازد. با توجه به موضوعات ارضی حل نشده چین با کشورهای دیگر، همکاری دفاعی هند-ویتنام نیز با بدگمانی مورد قضاوت قرار می‌گیرد.

۳-۲ـ درک هند در قبال چین

تبدیل شدن چین از یک تهدید به یک فرصت

به رغم وجود یک «لابی ضد چینی» که هنوز در مورد خوش نیتی چین در تلاش برای دستیابی به همکاری و دوستی با هند دچار تردید هستند، صحنه افکار عمومی هند نسبت به زمانی که چین «یک تهدید امنیتی» خوانده می‌شد دستخوش تغییر عقیده‌ای اساسی شده است. حزب کنگره از سال ۱۹۸۸ تصمیم گرفته بود گذشته ها را فراموش کرده و روابطی دوستانه برقرار سازد. بی.جی.پی به آن تأسی کرده (اگرچه ابتدا با تردید) و در سال ۲۰۰۳ «روابط دوستانه پایدار و آینده نگری» را در پیش گرفت. دو طرف اکنون تصمیم به کنار گذاشتن منازعه مرزی و گسترش حوزه‌های همکاری به خصوص در زمینه‌های اقتصادی و تجاری گرفته‌اند. یک روزنامه نپالی از این تغییر سیاست به عنوان تغییر تئوری «تهدید چین» به «فرصت چین» یاد کرد[۴۵]. درحالیکه یک روزنامه هندی تأیید کرد که «ترس از چین» به «تب چین» منتهی شده است[۴۶]. بنابه ادعای این منبع، دیپلماسی ماهرانه چین جذب کشورهای دیگر به عنوان الگویی برای توسعه و شریکی تجاری می‌باشد. «چین پس از مدتها حضور به عنوان یک تهدید بالقوه سیاسی و نظامی در نظر اکثر کشورهای جهان، اکنون با استفاده جدید از یک دیپلماسی فعال و پیچیده در حال سرمایه گذاری روی پویایی اقتصادی کشور و آغاز جذب دوستان و اعمال نفوذ بر کشورهای دیگر، از آسه آن گرفته تا آفریقا می‌باشد.» براساس نوشته این روزنامه چین توانسته با معرفی افزایش قدرتش به عنوان یک «فرصت برد-برد» برای همه بر هراس کشورهای دیگر بر این موضوع غلبه کند.

کمال ناث[1]، وزیر بازرگانی هند در سخنرانی خود در نشست تجاری آسیا-اقیانوس آرام در سنگاپور اعلام داشت که هند « دیگر نمی تواند خود را در مقام یک بازار مقام دوم پس از چین ببیند.(۴۷)» این اظهارات وی بازتابی بود از اطمینان از اینکه هند تا جایی توسعه یافته بود که بتواند با چین در تسخیر بازارهای جهانی رقابت کند. شب قبل از هشتمین دور مذاکرات مرزی میان نمایندگان ویژه هند و چین، دو طرف نهایتاً قراردادی به منظور از سرگیری تجارت مرزی از راه گذرگاه ناتولا پس از ۴۴ سال به امضاء رساندند، که هندیها آن را به رسمیت شناختن تلویحی سیکیم از سوی چینیها به عنوان بخشی از هند تلقی کردند. این جاده تجاری پس از جنگ سال ۱۹۶۲ بسته شد و انتظار می‌رفت بازگشایی آن رونق فراوانی به اقتصادهای محلی مناطق کوهستانی دو کشور بدهد(۴۸). اما یک ماه پس از گشایش رسمی این جاده چینیها تقریباً از «سطح پایین تجارت» ناامید شده و هند را به اعمال یک طرفه محدودیتهایی بر تجارت از طریق ناتولا متهم ساختند.

نزدیک به سفر هو جینتائو، رئیس جمهور چین به هند در نوامبر ۲۰۰۶، موضوع وضعیت آروناچال پرادش مجدداً مطرح شده و سفیر چین در هند در مصاحبه‌ای تلویزیونی آن را بخشی از چین دانست. وی در این مصاحبه اعلام کرد که «کل آروناچال پرادش به سرزمین چین تعلق دارد.(۴۹)» حاکم این بخش، اس.کی.سینگ[2] (که خود قبلاً وزیر امور خارجه بوده است) به سرعت عکس‌العمل نشان داده و اعلام کرد که این «مذاکره به روش استکباری» است، درحالیکه پراناب موکرجی[3]، وزیر امور خارجه، با تکرار اینکه ایالت مرزی شمال شرقی بخش لاینفک/کاملی از هند بود، این ادعای چینی ها را رد کرد.(۵۰) مطبوعات هندی سفیر چین را به شدت مورد توبیخ قرار داده و بیانات وی را لطمه بزرگی به روابط هند و چین به شمار آوردند.

واکنش رسانه‌های هند به سفر رئیس جمهور چین به این کشور در نوامبر ۲۰۰۶ با اشتیاق اجلاس قبلی هند-چین همراه نبود. در طول این دیدار ۱۳ قرارداد به امضاء رسید که گشایش کنسولگری چین در کلکته و کنسولگری هند در گوانجو[4] از جمله آنها بود. در این نشست در مورد یک استراتژی ۱۰ شاخه‌ای جهت تشدید همکاری و ارتقاء روابط استراتژیک و برنامه افزایش حجم تجارت دوجانبه به ۴۰ میلیارد دلار تا سال ۲۰۱۰ به توافق رسیده شد.

---

[1] Kamal Nath
[2] S.K. Singh
[3] Pranab Mukherjee
[4] Guangzhou

آنچه در این دیدار رسانه‌های هند را متأثر ساخت عدم تنبیه مناسب سفیر چین به خاطر ادعای تعلق آروناچال پرادش به خاک چین بود.

مجله خبری چپگرای *فرانت لاین* از جمله معدود مطبوعاتی بود که نتیجه دیدار هو جینتائو به هند را مطلوب ارزیابی کرد. این مجله به این بیانات هو اشاره کرده که «دوستی با هند یک اولویت خواهد بود. رابطه ما از اهمیتی جهانی برخوردار خواهد شد»، و نوشت طبق نظر مقامات هندی کانون توجه اصلی این سفر برداشتن «گامهای مثبت کوچک» در جهت برقراری رابطه‌ای پایدار و مقابله با «کمبود اعتماد» موجود میان دو کشور بوده است.(۵۱)

چینیها قرارداد هسته‌ای هند و آمریکا را که ادعا می‌کردند «تلاشهای عدم تکثیر سلاحهای هسته‌ای جهانی را تضعیف می‌کرد» صراحتاً مورد انتقاد قرار دادند، اما خیلی زود پس از اینکه کنگره آمریکا این قرارداد را به تصویب رساند از شدت مخالفت خود کاستند. روز ۱۳ دسامبر ۲۰۰۶ سخنگوی وزارت خارجه چین، کین گانگ[1] اعلام کرد که «ما تصور می‌کنیم همکاری بین کشورها در زمینه استفاده از انرژی هسته‌ای برای اهداف صلح آمیز در حفظ اصول و کارائی عدم اشاعه هسته‌ای بین‌المللی مؤثر خواهد بود.(۵۲)» محرک دیگری که موجب نگرانی هند شد ساخت بندر گوادر در ساحل مکران[2] پاکستان به کمک چین بود. یک مارشال بازنشسته نیروی هوایی هند آن را «اتصال چین-پاکستان»[3] نامید که منجر به ایجاد «تهدیدی جدی برای هند» می‌شد. وی که سخنانش در یک روزنامه هندی منتشر شده بود بیان داشت: «چین که هزینه این پروژه را تقبل کرده است در آینده در این بندر باقی خواهد ماند... بدین ترتیب چین قادر خواهد بود تنها از ۲۵۰ مایلی تنگه هرمز -این راه تجاری حیاتی- بر کانالهای دریایی نظارت داشته باشد. خضور چین در گوادر امکان دستیابی مستقیم آن را به خلیج فارس میسر می‌سازد.(۵۳)»

روسها بر پیگیری ایده یک «اتحاد سه جانبه میان روسیه، چین و هند» تأکید داشته اند که زمانی آرزویی بعید و دست نیافتنی محسوب می‌گشت. از آن زمان وزرای خارجه این سه کشور در فواصل زمانی منظم نشستهایی داشته اند که ششمین دور آن در فوریه ۲۰۰۷ در دهلی نو برگزار شد. در اعلامیه مشترک این نشست اعلام شده است که «به جای رویارویی باید همکاری بر رویکردهای مربوط به امور جهانی و منطقه‌ای حاکم شود.(۵۴)»

---

[1] Qin Gang
[2] Mekran
[3] Sino-Pak nexus

سیاست خارجی هند در قبال چین

از نظر برخی از صاحبنظران هندی سیاست خارجی هند قادر به ایجاد واکنشی منطقی نسبت به چینی در حال صعود که از بسیاری جهات بر منافع امنیتی آن تأثیر می‌گذارد نیست. فقدان رویکرد استراتژیک مشکلی است که به محدودیتهای سیاسی داخلی هند مربوط می‌شود. درحالیکه چین ثبات قدم قابل ملاحظه‌ای در روابطش با هند از خود به نمایش گذاشته ، هند از ادامه یک رشته دیدارهای بلند پایه بدون هیچ هدفی خاص راضی به نظر می‌رسد. فقدان یک چارچوب استراتژیک راهنما در سیاست هند در قبال چین می‌تواند عواقب سنگینی برای منافع امنیت ملی هند و همچنین برای ظهور آن به عنوان یک بازیگر جهانی به دنبال داشته باشد.

همکاری یا درگیری؟

چین با وقوف بر اینکه دهها سال طول می‌کشد تا بتوان با سلطه جهانی آمریکا بطور جدی رقابت کرد، انرژیهای استراتژیک خود را بر آسیا متمرکز ساخته است. سیاست خارجی این کشور ارتقاء توان نظامی و اقتصادیش در جهت دست یافتن به برتری منطقه‌ای در آسیا را هدف خود قرار داده است. تأکید اخیر چین بر صلح آمیز جلوه دادن افزایش قدرتش به این منظور است که از نگرانیهای همسایگانش بکاهد تا مبادا آنها در صدد مقابله با قدرت نفوذ فزاینده آن برآیند[۵۵].آمادگی چین در مذاکره با دیگر کشورهای منطقه و نشان دادن خود به عنوان یک قدرت مسئول نیز در نظر کشورهای دیگر نشانه‌ای است از اینکه در اتحاد با چین منافع بیشتری نهفته است تا به نوعی مخالفت با قدرت آن. چین می‌داند از آن جهت به موفقیت دست یافته که تمام تلاش خود را صرف پیشرفت اقتصادی کرده و حفظ نظم منطقه و جهان را به ایالات متحده واگذار کرده است. حتی درحالیکه چین سلطه آمریکا را تقبیح می‌کند، رهبران این کشور ادامه آن را تا قرن بیست و یکم، حداقل تا زمانیکه چین تبدیل به جامعه‌ای متوسط و (در صورت ادامه روند موجود) بزرگترین اقتصاد جهان شود، لازم می‌دانند.

اما چین همزمان با اعلام این موضوع که تا چند سال آینده تلاشهای خود را بر پیشرفتهای اجتماعی و اقتصادی داخلی متمرکز خواهد ساخت، فعالانه سیاستهایی را تعقیب کرده تا مانع افزایش قوای دیگر قدرتهای منطقه، یا حداقل تحدید پیشرفت آنها نسبت به خود شود. در مورد هند این امر خود را در بهبود روابط با پاکستان به عنوان یک متحد نزدیک بروز داده است. چین از تأمین تکنولوژیهای موشکی و هسته‌ای برای پاکستان گرفته تا ساخت زیرساختار نظامی این کشور دست به هرگونه تلاشی زده است تا به پاکستان کمک کند وزنه

مقابل مؤثری در برابر هند شود. و در این سیاست به موفقیت چشمگیری دست یافته است. درحالیکه از نظر برخی از مقامات هندی ، هند از برتری سابق خود در برابر پاکستان برخوردار نیست[۵۶]، مالکیت سلاحهای هسته‌ای از سوی دو کشور تضمینی است بر اینکه هر گامی که هند در جهت تقویت سابقه سلاحهای هسته ایش بردارد از سوی جامعه بین‌الملل به عنوان اقدامی به شدت ثبات زدا در قالب هراس از تبدیل آسیای جنوبی به یک «نقطه انفجار هسته‌ای» قلمداد می‌گردد. در نتیجه چین، به رغم سابقه تولید و تکثیر هسته‌ای و موشکی بحث برانگیزش، در ظهور به عنوان یک بازیگر جهانی «مسئول» موفق بوده است اما هنوز هند نتوانسته به این مرحله دست یابد.

اقدامات چین در جهت افزایش نفوذش در نپال، بنگلادش و میانمار، ادعاهای ارضی آن در مورد بخشهایی از هند مانند آروناچال پرادش، عدم حمایت از عضویت هند در شورای امنیت سازمان ملل و دیگر سازمانهای منطقه‌ای و جهانی همگی بر تلاش این کشور در راستای جلوگیری از افزایش توان هند به عنوان یک بازیگر منطقه‌ای و جهانی دلالت دارد. در حقیقت این استراتژی چین از چنان موفقیتی برخوردار بوده است که برخی از ناظران احساس می‌کنند هند از رادار دیپلماتیک چین خارج است[۵۷]. در حالیکه قدرتهای بزرگ، به ویژه آمریکا، جلب نظر هند را آغاز کرده اند، این تصور به وضوح دستخوش تجدید نظر می‌باشد. ایالات متحده در حال حاضر هند را متحدی مهم برای خود دانسته و توافقنامه همکاری هسته‌ای غیر نظامی اخیر این دو پیمانی در جهت تحکیم روابط هند-آمریکا به شمار می‌آید. این نکته آموزنده‌ای است که پس از اینکه آمریکا تصمیم خود را مبنی بر کمک به هند برای دستیابی به مقام قدرت جهانی اعلام کرد، چین به سرعت عکس‌العمل نشان داده و از آن پس به هند به عنوان قدرتی جهانی اشاره کرده است ـ در مقابل لقب قدرت منطقه‌ای که قبلاً برای این کشور بکار می‌برده است.

برخلاف سیاست بسیار مشخص چین در قبال هند، سیاست هند در مورد چین همواره در نوسان بوده و هیچ استراتژی درازمدت و منسجمی را در قبال این مهمترین همسایه اش در بر نمی گیرد.

۴. چالشهای پیش رو

با وجودیکه روابط هند و چین طی دهه گذشته به پیشرفتهای مهمی نائل شده است، موانع در مسیر توسعه بیشتر همچنان باقی است. منازعات ارضی لاینحل، سوءظنهای متقابل،

رقابت فزاینده در زمینه‌های انرژی، نفوذ منطقه‌ای و آرایش جدید روابط ابرقدرتی، چنانچه به خوبی اداره نگردند، می‌توانند فرصت همکاری این دو غول در حال پیشرفت آسیایی و تحقق ظرفیتهای آنها به عنوان موتورهای رشد و ستونهای ثبات در آسیا و فراتر از آن را از آنها بگیرد. با در نظر گرفتن این ملاحظات به منظور تغییر بسیاری از الگوها در جهت واقعیت بخشیدن به بهبود روابط تاکید بر تلاشهایی مداوم در بالاترین سطوح سیاسی ضرورت دارد. چین و هند باید به هدایت برخی از موانع (از جمله معضل ارضی، سوء ظنهای متقابل و ظرفیت برای رقابت)، رابطه چین با پاکستان و نهایتاً مثلث استراتژیک در حال پدید کشورهای چین-هند-آمریکا بپردازند.

به رغم جو عموماً بی‌خطر میان این دو کشور سوء ظن و بی‌اعتمادی در مورد جنگ مرزی ۱۹۶۲ هیمالیا همچنان باقی است. درست قبل از سفر هو، سان یوکسی[1] سفیر چین در هند، ادعای پکن در مورد کل منطقه آروناچال پرادش را مطرح کرده و بدین ترتیب در دو طرف مرز ایجاد ناآرامی کرد[۵۸]. با توجه به سیر صعودی قدرت نظامی و اقتصادی این دو غول آسیایی، هر دو نسبت به حوزه‌های نفوذ یکدیگر حساس هستند. جهت اجتناب از درگیریها گفتگوهای استراتژیک منظم در سطوح بالا ضرورت دارد. اگرچه ۱۰ دور مذاکره بین نمایندگان ویژه آنها انجام گرفته اما هیچ پیشرفتی نائل نشده است.[۵۹] تصمیم نهایی نه تنها مستلزم امتیازات سیاسی از سوی پایتختهای دو طرف می‌باشد، بلکه مهارت قبولاندن طرحها به حوزه‌های انتخابیه داخلی آنها را هم نیاز دارد.

یک رابطه پایدار میان چین و هند همچنین به مدیریت کارا در مثلث حساس چین-هند-پاکستان بستگی دارد. روابط چین و پاکستان به ویژه در زمینه‌های دفاعی و امنیتی از جمله نگرانیهای جدی هند است. دهلی نو پکن را به ارائه کمکهای موشکی و هسته‌ای به اسلام آباد متهم کرده در حالیکه پکن به تلاشهایی گسترده در جهت رفع نگرانیهای قانونی دهلی نو در مورد روابط دفاعی چین با پاکستان اقدام نموده است. چین امیدوار بود که بیطرفی آن کشور در رابطه با بحران ۱۹۹۹ کارگیل میان هند و پاکستان سیاست متعادلتر این کشور را در قبال آسیای جنوبی به نمایش بگذارد. اما این اقدام هنوز باعث اطمینان هند از این نگشته که رابطه چین و پاکستان هند را نشانه نمی گیرد. پکن می‌توانست از روابط قدرتمند خود با اسلام آباد در جهت تسهیل توافق دیپلماتیک بین اسلام آباد و دهلی نو بطور فعالتری بهره برد. اما قدرت

---

[1] Sun Yuxi

نفوذ چین بر پاکستان به هیچ وجه قطعی نیست. همانگونه که مبارزات ضد تروریستی بعد از ۱۱ سپتامبر نشان داده ممکن است بین این دو متحد سابق محدودیتهایی وجود داشته باشد.

رابطه چین با پاکستان در مرحله حساسی قرار دارد. حمایت همیشگی چین از اسلام آباد عنصر اصلی سیاست پکن را در آسیای جنوبی تشکیل می‌دهد. برخی عقیده داشتندکه شاید گروههای نظامی-صنعتی چین بخواهند برای تحکیم روابط با پاکستان از فرصت استفاده کنند، مثلاً فروش موشک و تجهیزات هسته‌ای را به پاکستان از سر بگیرند. اما پکن مایل نیست روابطش با اسلام آباد مانع پیشرفت روند عادی سازی روابط آن با دهلی نو گردد. بیطرفی چین در مقابل بحران کارگیل بازتاب آشکار این ملاحظه بود.(۶۰)

پکن، واشنگتن و دهلی‌نو را وادار به اتخاذ سیاست متعادلتری در قبال آسیای جنوبی و تحت فشار قرار ندادن اسلام آباد برای انجام اقداماتی که موجب سرنگونی دولت پاکستان شود کرده است. چین خواستار یک دولت پاکستانی میانه رو است که بتواند به قطع حمایت بنیادگراهای اسلامی از نهضتهای جدایی طلب در منطقه سین کیانگ کمک کند. پشتیبانی پکن از دولت پاکستان تا حدودی در تمایل آن به حفظ ثبات در آن کشور و مخالفت با پیشرفت بنیادگرایی اسلامی نهفته است. به علاوه، چین احتمالاً بیشتر علاقمند به حفظ اسلام آباد در حوزه نفوذ خود در زمان حضور آمریکا در منطقه است تا ترغیب پاکستان به دست زدن به ماجراجوئیهای مخاطره آمیز. آخرین خواسته چین یک رویارویی نظامی در آسیای جنوبی است.

در یک محیط امنیتی ناپایدار و در جوی که بسیاری آن را یک مثلث استراتژیک در حال پدید می‌دانند، چین، هند وآمریکا بر سیاستهای اتخاذ شده از سوی یکدیگر و چگونگی تأثیر این اقدامات بر منافع خود آگاهی کامل دارند. واشنگتن و دهلی نو از ارزشهای اصولی مشترک و منافع استراتژیک مانند تروریسم برخوردارند، درحالیکه روابط پکن با این دو کشور بیشتر براساس منافع مشروط هدایت می‌شود تا منافع ساختاری. ایالات متحده در پی هم سو شدن با یک دموکراسی بزرگ در بخشی از جهان است که برای منافع استراتژیک جهانی آن (تروریسم، امنیت انرژی و یک چین در حال صعود) از اهمیت فزاینده‌ای برخوردار می‌باشد. هند روابط فزاینده خود را دروازه مهمی برای مقام ابرقدرتی می‌داند؛ این روابط در عرصه هسته‌ای نیز به دهلی نو مشروعیت و رسمیت می‌بخشد. اما این کشور در مورد قرار گرفتن در جایگاه نقش مقابل چین محتاط است.

چین، قبل از حملات ۱۱ سپتامبر، از اینکه روابط جدید میان واشنگتن و دهلی نو ممکن است عواقب امنیتی منفی برای این کشور به دنبال داشته باشد (خصوصاً با توجه به همکاریهای دفاعی و فضایی میان آن دو) نگرانیهای فزاینده‌ای داشت. توجه واشنگتن بر تروریسم جهانی پس از این حملات ، از جمله درگیرسازی مجدد پاکستان و تأکید بر همکاری میان ابرقدرتها، از نگرانیهای پکن در مورد سازش هند و آمریکا علیه چین کاست. با این وجود تأثیرات درازمدت اتحادها و تجدید سازمانهای جهانی و منطقه‌ای برای هر یک از این بازیگران هنوز مشخص نیست.

بطور کلی در مسیر توسعه یک سیاست روشن در قبال چین در هند موانع چندی وجود دارد. برخی از این محدودیتها در سیاستگذاریهای خارجی وسیعتر هند منعکس می‌گردد و برخی دیگر تنها به چین اختصاص دارند.

۴-۱. فرهنگ استراتژیک

محققان سیاست بین‌الملل توجه خود را بطور فزاینده‌ای بر فرهنگ به عنوان شاخص مهمی در تعیین رفتار یک کشور در عرصه بین‌المللی مبذول داشته‌اند. فرهنگ می‌تواند هم به یک رشته استانداردهای قابل ارزیابی مانند معیارها و ارزشها برگردد، و هم به استانداردهای شناختی مانند قواعد و روشهایی که تعیین می‌کنند چه هویتها و بازیگرانی در یک سیستم وجود داشته و عملکرد و رابطه متقابل آنها چگونه است. استدلال آنها این است که جو فرهنگی نه تنها بر انگیزه‌های رفتارهای متفاوت کشورها تأثیر می‌گذارد بلکه چگونگی تصور کشورها از خود و یا آنچه هویت کشور ها خوانده می‌شود را نیز متأثر می‌سازند. بنابراین عناصر فرهنگی محیط داخلی یک کشور فاکتور مهمی در شکل دهی تصور نخبگان از منافع امنیت ملی و سیاستهای امنیتی کشورها می‌باشد.

درحالیکه منتقدان معتقد بوده اند فرهنگ هیچ ربطی به سیاست جهانی و خارجی نداشته و تأثیرات فرهنگی می‌تواند به علائم ثانویه توزیع قدرت و قابلیتها تنزل یابد، باید گفت فرهنگ آشکارا یکی از متغیرهای تشکیل دهنده سیاست خارجی یک کشور به شمار می‌آید - حتی در صورتی که دلائلی برای احتیاط در کاربرد آن در توضیح پیامدهای سیاسی وجود داشته باشد.[۶۱]

آلستر یان جانستون[1] معتقد است چین از قدیم یک فرهنگ استراتژیک واقع گرایی سیاسی محض و نسبتاً پایداری را به نمایش گذاشته که در دوره‌های زمانی مختلف برآن تأکید داشته و حتی در حال حاضر (که طبق نظر وی چین با یک جو تهدید بی خطر روبروست) آن را بکار می‌برد. رفتار استراتژیک چین اولویت استفاده تهاجمی از زور را نشان می‌دهد و به نظر می‌رسد سیاستگذاران چینی این فرهنگ استراتژیک را درونی ساخته‌اند. جانستون بر این موضوع نیز اشاره دارد که سیاستگذاران چینی مایلند منازعات مرزی را به عنوان درگیریهایی مهم در نظر بگیرند، و این امر تا حدودی به خاطر یک حساسیت تاریخی نسبت به تهدید به تمامیت ارضی کشورهاست. این فرهنگ استراتژیک یک رشته اصول آشکار و همچنین گرایشی درازمدت را به سوی تعیین سیاست خارجی برای سیاستگذاران چینی فراهم می‌آورد.(۶۲)

آندرو اسکوبل[2] اعتقاد دارد سیاست خارجی چین و تمایل آن به استفاده از نیروی نظامی نه تنها تحت تأثیر درک سرآمدان از سنت استراتژیک خود چین بلکه درک آنها از فرهنگهای استراتژیک کشورهای دیگر قرار دارد. در این راستا دانستن این موضوع اهمیت دارد که استراتژیستهای چینی همچنان هند را به عنوان قدرتی نظامی گرا، ناپایدار و تهدیدگر، با آرزوی جدایی تبت از چین به شمار می‌آورند. به نظر آنها هند در جستجوی سلطه بر همسایگانش و تحریک درگیری میان چین و کشورهای دیگر است. با این استدلال هند در کنار آمریکا و ژاپن - کشورهایی که طبق نظر نخبگان استراتژیک چینی طرحهایی را در جهت تهدید امنیت و حاکمیت چین در سر می‌پرورانند - در زمره رقبای چین قرار می‌گیرد.(۶۳)

به عکس، توانایی هند در تفکر راهبردی در مورد موضوعات امنیت ملی به شدت زیر سؤال است. جورج تنهام[3] در مطالعه مهم خود راجع به تفکر استراتژیک هند اشاره می‌کند که شواهد چندانی در مورد تفکر منسجم و سیستماتیک نخبگان هندی درباره استراتژی ملی وجود ندارد. وی معتقد است این فقدان استراتژی و تصمیم گیری درازمدت تا حد زیادی در نتیجه الگوی رشد فرهنگی و تاریخی این کشور می‌باشد. این الگوها دیدگاه بسیار ناشناخته هندوها در مورد زندگی، که خارج از کنترل بشر تلقی می‌گردد، و تصور آنها از ابدی بودن زمان، که باعث سست شدن تصمیم گیری می‌شود، را نیز شامل می‌شود. در نتیجه تنهام اعتقاد دارد هند در سراسر تاریخ خود در حالت استراتژی دفاعی قرار داشته و بی‌میل به اثبات خود، مگر درون شبه قاره هند، بوده است.(۶۴)

---

[1] Alaster Ian Johnston
[2] Andrew Scobell
[3] George T[illegible]

جاسوانت سینگ، وزیر امور خارجه اسبق هند نیز با تمرکزی خاص بر دوره پس از استقلال، تحول فرهنگ استراتژیک را در جامعه هند و در بخش تصمیم گیری سیاسی این کشور مورد بررسی قرار داده است. وی نخبگان سیاسی هند را فاقد توانایی تفکر استراتژیک در مورد سیاست خارجی و موضوعات دفاعی می‌یابد، اما با اشاره به «مکتب هنری رومانتیک واقع گرای جواهرلعل نهرو» (اولین نخست وزیر این کشور) و عدم تمایلش به نهادینه کردن افکار استراتژیک، تدوین و اجرای سیاست، وی را هدف گلوله‌های خود قرار می‌دهد.[۶۵]

اما جالب است که حتی از دوره وزارت امور خارجه جاسوانت سینگ نیز شواهد چندانی از هیچگونه تغییر واقعی در سیاست هند در قبال چین در دست نیست. با همه انتقادهایی که سینگ از نهرو داشت حتی او و دولت حزب باهاراتیا جاناتای او نیز به سمت نهادینه کردن افکار استراتژیک، تدوین و اجرای سیاست قدمی برنداشتند. شایداین فرهنگ استراتژیک هند تبدیل به مانع چنان قدرتمندی برای وی شده بود که نمی توانست آن را از میان بردارد.

۴-۲. فقدان نهادینه سازی

یکی از عواقب عمده فقدان یک فرهنگ استراتژیک عدم نهادینه سازی سیاستگذاری خارجی در هند است. دموکراسی هند را گروهی از مؤسسات، زنده نگه می‌دارند- از رسمی ترین آنها مانند سازمانهای اجرایی، قانونگذار و قضایی تا سازمانهای کمتر رسمی. این سازمانها هستند که در معیار وسیع دموکراسی هند را قادر به پیشرفت و شکوفایی برای بیش از ۶۰ سال ساخته‌اند. اما در عرصه سیاست خارجی این فقدان نهادینه سازی است که آن را دستخوش حوادث ساخته است. برخی نهرو را به خاطر عدم تمایلش به ایجاد یک معماری طراحی استراتژیک مورد انتقاد قرار داده اند، چرا که او در طول سالهای سازندگی دموکراسی به تنهایی سیاست خارجی را شکل داد. اما آشکار است که حتی جانشینان وی نیز نتوانستند نهادینه سازی را به روشی پایدار تعقیب کنند.

اتحاد ملی دموکراتیک به رهبری حزب باهاراتا جاناتا (BJP) در سال ۱۹۹۹ با این وعده به قدرت رسید که یک شورای امنیت ملی را جهت تجزیه و تحلیل تهدیدهای سیاسی، اقتصادی و نظامی به این کشورتشکیل داده و برای مقابله با این چالشها پیشنهادهای مؤثری را به دولت ارائه دهد. این اتحاد درحالیکه این شورا را در اواخر دهه ۹۰ تشکیل داده و نقش آن را در تنظیم سیاست تعریف کرد، از نهادینه سازی شورای امنیت ملی و ارتقاء قابلیتهای آن در جهت ایفای نقشی که برای آن تعیین شده صرف نظر کرده و بنابراین نتوانست تصمیم گیریهای

این شورا را تحت پشتیبانیهای ترتیبات ساختاری و سازمانی سیستماتیک قرار دهد. به علاوه همانگونه که قبلاً اشاره گشت به گونه‌ای که شورای امنیت ملی پی ریزی شده تصمیم گیریهای درازمدت امکان ناپذیر است، و بدین ترتیب هدف اصلی تشکیل آن رد شده و کارآمدیش در گرو ایفای نقش مشاور امنیت ملی (NSA) در سیاست ملی است. مشاور امنیت ملی تبدیل به قدرتمندترین مقام امنیت ملی شده و شورای امنیت ملی را کنار گذاشته است. گاهی تصمیمات مهم امنیت ملی بطور غیر رسمی و بدون مطلع ساختن کمیسیون امنیتی وزراء و گروه سیاست استراتژیک آن اتخاذ می‌گشت.[۶۶]

هند نمی تواند به عنوان یک قدرت جهانی و حتی منطقه‌ای ظاهر گردد مگر آنکه سازمانهایی لایق برای مدیریت سرمایه‌های ملیش طراحی کرده و نسبت به خود به عنوان بازیگری مهم در نظام بین‌المللی بینشی بدست آورد.

در مورد خاص سیاست هند در قبال چین، این فقدان نهادینه سازی کارآمد سیاست‌گذاری ارزیابی عواقب یک چین در حال صعود در همسایگی این کشور را دشوار ساخته است. در صورت عدم وجود یک معماری طراحی استراتژیک کارا بحث و مناظره هند در مورد چین در حد بحث باقی مانده و هیچ تلاشی در رده بالای سیاست خارجی در جهت ایجاد یک استراتژی منسجم در قبال چین انجام نخواهد گرفت.

در سیاست هند در قبال چین تداوم مشهودی در موضع رسمی هند وجود دارد. سرآمدان سیاسی این کشور درباره توسعه روابط دوجانبه با چین و حل اختلافات دو کشور از طریق گفتگو اتفاق نظر دارند. اما این سیاست رسمی بحث گسترده تر چگونگی فائق آمدن بر چین را تحت الشعاع قرار می‌دهد. در مورد چگونگی مقابله با چین سه دیدگاه عمده بر هند حاکم است: عمل گرا[۱] ، فوق واقع گرا[۲] و سازش پذیر[۳]. واقع گرایان چین را رقیب و تهدیدی درازمدت دانسته اما معتقدند این رقابت را می‌توان با مشارکت اقتصادی چین و توازن برقرار کردن در مقابل آن از طریق ظاهر شدن به عنوان قدرتی بزرگ در نظام بین‌الملل اداره کرد. فوق واقع گرایان چین را خطری فعلی و آشکار به شمار آورده و مایلند هند با ایجاد اتحاد در سرزمینهای اطراف چین و تقویت قابلیتهای نظامی کشور با افزایش نفوذ چین مقابله کند. سازش طلبان چین را همسایه‌ای دوست و خیرخواه قلمداد کرده و توقع دارند هند رابطه‌ای

---

[1] Pragmatist
[2] Hyperrealist
[3] [illegible]

صمیمانه با آن برقرار سازد چرا که به اعتقاد آنها به هیچوجه تهدیدی برای هند تلقی نمی‌گردد.(۶۷)

در راستای همین خطوط استیفن هافمن[1] نیز مواضع ادراکی هند از چین را ترسیم کرده است. وی سه طبقه آرمانی به نامهای موضع غالب، موضع دشمن نبودن چین، و موضع دشمن بودن چین را مطرح کرده است. این سه طبقه آرمانی با دیدگاههایی که قبلاً مطرح شدند ارتباط نزدیکی دارند. طبق نظر او دید غالب هند در مورد چین این کشور را تهدیدی بالقوه برای امنیت هند به شمار آورده اما امیدوار است که دیپلماسی کارآمد هند بتواند هرگونه مشکل اساسی را در آینده مرتفع سازد. موضع دشمن نبودن چین بر این اعتقاد است که چین کشوری منطقی و خواهان صلح است که بدخواه هند نمی باشد. به عکس دید دشمن بودن چین این کشور را رقیب استراتژیک درازمدت و کوتاه مدت هند تلقی کرده و خواستار جسارت دیپلماتیک هند در قبال آن می‌باشد.(۶۸)

در اولین سالهای پس از استقلال هند برداشت عمومی این بود که هند به علت بی‌نظمی‌ها و کشمکشهای داخلی، به اضافه یک اقتصاد راکد که قادر به رقابت با پیشرفتهای تکنولوژیک حریفانش نیست، موقعیت ابرقدرتیش را از دست داده است. تصور می‌شد موازنه جهانی‌ای که ابرقدرتها در طول جنگ سرد حفظ کرده بودند می‌توانست برای مقابله با خطرات خارجی بکار رفته و بنابراین آمادگی نظامی به عقب بیافتد. این اعتقاد با درگیری مرزی سال ۱۹۶۲ با چین از بین رفت. جنگ سال ۱۹۶۵ هند و پاکستان میزان تبانی چین و پاکستان و عدم تمایل ابرقدرتها به بیرون کشیدن هند از میان آتش را آشکار ساخت

این بحثها مدتها ادامه داشت. اگرچه کثرت نظرات حاکی از قرار داشتن دیپلماسی هند در بالاترین سطح خود می‌باشد، اما از بسیاری جهات نیز مانع تدوین یک استراتژی درازمدت می‌گردد. نتیجه این شدکه دولت هند با پی بردن به اینکه دیدگاههای بسیار زیادی در مورد چین وجود دارد مسیری که از کمترین مخالفت برخوردار است (سیاستی که اکثر گروهها را راضی نگه دارد) را برگزید- حتی در صورتی که آن را بتوان تنها در نام سیاست خواند.

۴-۳. موضوع قدرت

موفقیت و شکست سیاست سیاست خارجی یک کشور تا حدود زیادی به قدرت آن و روش کسب آن قدرت بستگی دارد. قدرت و تقویت آن در قلب روابط کشورها با یکدیگر نهفته است.

---

[1] Steven Hoffman

قدرت یک کشور در نظام بین‌المللی را می‌توان به عنوان نقش قابلیتهای مادی آن کشور تعریف کرد. به رغم همه سخنان راجع به هند به عنوان یک قدرت رو به افزایش، هند در تمامی شاخصهای قدرت، اقتصادی و نظامی، بر حسب قابلیتها عقبتر از چین است. اگرچه بی‌تردید توان اقتصادی و نظامی هند در سالهای اخیر افزایش چشم گیری داشته است، اما درحالیکه تولید ناخالص داخلی این کشور بر حسب برابری قدرت خرید در مقام چهارم جهان و ارتش آن مقام سوم جهان را دارد قابلیتهای چین همچنان بالاتر از آن خواهد بود.[۶۹] هند هنوز باید سعی کند به قدرت «هماهنگ کردن تشکیل، استقرار و استفاده از ابزارهای نظامی در حمایت از اهداف ملی» دست یابد.[۷۰] قدرت نظامی معمولاً بر موفقیت ابزارهای دیگری که فن سیاستمداری بکار می‌گیرد تأثیر می‌گذارد. طبق نظر روبرت آرت[1] قدرت نظامی همواره در روابط بین کشورها (حتی در شرایط صلح) تأثیر پشت صحنه‌ای داشته است. توان نظامی بر نفوذی که کشورها بر یکدیگر اعمال کرده و بدان طریق نتایج سیاسی را تشکیل می‌دهند، اثر می‌گذارد. چین برخلاف هند در تعقیب اهداف ملی خود همواره تمایل خود را به استفاده بلافاصله از زور ـ با تأکید مداوم بر دفاعی بودن آن- نشان داده است. رهبران چین سعی دارند حتی عملیاتهای نظامی تهاجمی خود را صرفاً دفاعی و به عنوان آخرین راه چاره توجیه کنند (منطقی که در مورد جنگ سال ۱۹۶۲ هند و چین نیز بکار بردند).

شکست سیاست خارجی هند در دستیابی به اهدافش در قبال چین تا حدود زیادی به قابلیتهای توسعه نیافته قدرت این کشور باز می‌گردد. افزایش قدرت چین و کارآمدی آن در کسب آن این کشور را قادر به نیل به اکثر اهداف استراتژیک خود در قبال هند ساخته است. در حقیقت، یکی از دلایلی که چین هند را رقیب خود در نظر نمی گیرد به سبب نظر منفی آن در مورد قابلیتهای هند است.[۷۱] در سیاست بین‌المللی ضعف منجر به شکست و قدرت منجر به نفوذ استراتژیک می‌گردد. تنها در صورتی که هند به رشد اقتصادی و پیشرفت نظامی بیشتر، هم از نظر کیفی و هم کمی، دست یافته و یاد بگیرد چگونه از ابزار نظامی در تعقیب اهداف ملی خود استفاده کند، سیاست خارجی آن قادر به نیل به نتایج مطلوب خواهد بود.

۴-۴. سیاست خارجی هند: دیدگاه های متفاوت در قبال چین

فقدان جهت در سیاست هند در قبال چین را به خوبی می‌توان در روش برخورد آن با این کشور ظرف چند سال گذشته مشاهده کرد. در حالیکه روابط دو جانبه این دو کشور به

---

[1] Robert Art

وضوح گسترش یافته است، مشخص نیست که هند از این توسعه روابط چه هدفی را دنبال می‌کرده و اهداف استراتژیک آن در رابطه با چین چیست. این امر منجر به چرخش ۱۸۰ درجه‌ای سیاست هند و تضعیف موقعیت دیپلماتیک جهانی و منطقه‌ای این کشور شده است.

وزیر دفاع سابق هند، جرج فرناندز چین را به عنوان «دشمن بالقوه درجه یک» هند توصیف کرد و نخست وزیر سابق این کشور، آتال بیهاری واجپایی ، برای قدرتهای جهانی روشن ساخت که آزمایشهای هسته‌ای هند پاسخی بود به تهدید سلاحهای هسته‌ای چین و همکاریهای هسته‌ای و موشکی چین و پاکستان. اما حدود ۵ سال بعد در دیدار واجپایی از پکن، چین تبدیل به «همسایه خوب» برای همان دولت هند شد. البته آنچه باعث این تغییر فاحش شد تاکنون نامعلوم باقی مانده است. دولت مان موهان سینگ پس از در دست گرفتن قدرت اعلام کرد قصد ایجاد روابطی دوستانه با پکن را دارد که البته هدف سیاست خارجی معقولی به شمار می‌آید. اما بدون بیان آشکار اهداف امنیت ملی هند چنین اعلامیه هایی تنها لفاظیهایی به ظاهر پرهیزکارانه است. به نظر می‌رسد تعقیب روابط دوستانه با چین به خودی خود تبدیل به یک هدف شده درحالیکه می‌بایست ابزاری باشد برای دستیابی به هدف استراتژیک بزرگتر هند یعنی ظهور آن به عنوان یک بازیگر بزرگ منطقه‌ای و جهانی.

سیاست هند در قبال چین از بسیاری جهات نشانه‌ای از یک سوء تفاهم بزرگتر در تشکیلات سیاسی هند در رابطه با چگونگی ماهیت سیاست خارجی است. از نظر شاخه چپ حزب لیبرال هند سیاست خارجی صرفاً توسعه سیاست داخلی به شمار می‌آید. در این صورت از آنجا که هند کشوری دموکراتیک، خواهان صلح و غیرمذهبی است، تعقیب روابطش با کشورهای دیگر صرفاً باید انعکاس این ارزشها باشد. این موضوع اکثر لفاظیهای اخلاقی در امور خارجی را در ۵۰ سال گذشته در هند تشکیل داده و هنوز درک این کشور از امور جهانی را افکار درون تشکیلات سیاسی جناح چپ طیف سیاسی هند تشکیل می‌دهد. استدلال هند در مورد سیاست خارجی به زبان یکی ازدقیقترین ناظران سیاست خارجی این کشور «در دام لفاظیها گرفتار شده است.[۷۲]» نمونه روشن این نگرش مواضع نسبتاً افراطی احزاب کمونیستی در مورد امنیت ملی است. آنها درحالیکه غالباً بر روابط برادرانه خود با حزب کمونیست حاکم بر چین تأکید داشته اند خواستار پایان بخشیدن به تمامی همکاریهای نظامی با آمریکا و اسرائیل بوده و از دولت هند می‌خواستند تا به سیاست عدم تعهد واقعی بازگردد. سکوت کامل آنها در برابر فعالیتهای چین حتی با وجود آن که ادامه تقبیح ایالات متحده به عنوان یک امپریالست از

سوی آنها بسیاری را سرمست کرده است، تأثیر معکوسی بـر منـافع امنیـت ملـی هنـد برجـای گذاشت.

نخست وزیر مان موهان سینگ نیز نگرشی در مورد سیاست خارجی هند بیان داشته که طبق آن سیاست خارجی از آن جهت وجود دارد تا اهداف اقتصادی واقع بینانـه را تعقیـب کرده (به ویژه به این خاطرکه هند در حال پیوستن هر چه بیشتر بـه اقتـصاد جهـانی اسـت) و جهانی متشکل از کشورهای باز بسازد. این برداشت از سیاست خارجی هند بی‌تردید هنـد را از دیگر دموکراسیهای لیبرال جهان متمایز می‌سازد. نخست وزیر این کشور همچنین خاطر نشان ساخته که جو جهانی تاکنون هیچگاه به اندازه فعلی برای توسعه اقتصادی هند مساعد نبـوده و جهان مایل است به منظور تحقق تمامی ظرفیت‌های بالقوه‌های این کشور به آن کمک کند. وی معتقد بود که هند می‌بایست دیگر قدرتهای بزرگ نظیر آمریکا و چین را تـا آخـرین درجـه در جهت اهداف خود بکار گرفته و با آنها مانند یک دشمن برخورد نکند.[۷۳] درحالیکه دستور کـار سیاست خارجی هند هنوز جای تفسیر زیادی دارد، به ویژه در مورد این پندکه هند بایـد تـوان خود را افزایش داده و از فرصتهایی که عرصه متغیر اقتـصاد جهـانی در اختیـار آن کـشور قـرار می‌دهد استفاده کامل را ببرد، برخی معتقدند در تأکید وی بر اینکـه سیاسـت خـارجی چیـزی نیست جز نتیجه سیاست اقتصادی و اینکه سیاست بین‌الملل تنها حاصل جمع تجارت جهانی و همکاری اقتصادی است، نوعی خامی و بی‌تجربگی مشاهده می‌گردد.

در واقع، این نوعی اشتباه حزب لیبرال است که تصور مـی‌کنـد تنهـا در صـورتی کـه کشورها به تجارت بیشتر با یکدیگر بپردازند شاهد جهانی موفقتر و آرامتر خواهیم بود. در مورد روابط چین و هند بسیاری معتقد بوده اند در صورتی که اقتـصادها تبـدیل بـه فـاکتور محرکـه شوند به سمت یک «تغییر الگو» در روابط دوجانبه هند و چین پیش خـواهیم رفـت. در اینجـا برداشت این است که در کوتاه مدت هیچ تهدیدی از سوی چین به منافع هند وجود نداشـته و این کشور تنها یک تهدید درازمدت بالقوه یا چالشی برای منافع حیاتی هند به شـمار مـی‌آیـد. این اعتقاد نیز وجود دارد که با قرار دادن روابط هند و چین در قالب ساختار رو به گـسترشی از روابط اقتصادها مشکلات آینده را می‌توان مرتفع ساخت. در بسیاری جهات این تبدیل به روایت غالب روابط این دو کشور در سالهای اخیر شده است.

سابرامانیام[۱] اعتقاد دارد که تمایل چین بـه افـزایش تجـارت دو جانبـه اش بـا هنـد و همکاری در بخشهایی مانند تکنولوژی اطلاعات می‌تواند به عنوان اهرم مـؤثری در شـکل دهـی

---

[1] Subrahmanyam

دیدگاههای چین در مقابل هند توسط هند بکار رود.[۷۴] جیرام رامش[1] ، عضو برجسته حزب کنگره حاکم، در تحقیقی تازه مفهوم «Chindia» را برای اولین بار بکار برد که به معنای همیاری میان دو غول آسیایی است. وی همکاری اقتصادی نزدیکتر بین هند و چین را بهترین راه ایجاد اعتماد و دوستی می‌داند که منتهی به صلحی پایدار میان این دو کشور خواهد شد.[۷۵] مشکل این فرضیات در این است که نه تنها شواهد تجربی کمی برای اثبات *تجارت بیشتر برابر است با صلح و آرامش بیشتر* وجود دارد بلکه درحالیکه سیاست و اقتصاد مطمئناً در ارتباط متقابل با یکدیگر هستند نظام اقتصاد بین‌الملل بر پایه نظم سیاسی بین‌الملل قرار دارد نه عکس آن. سیاست خارجی هند نمی تواند با این فرضیه ساده و خام هدایت گردد که انسجام اقتصادی بیشتر با جهان تمامی مشکلات سیاست خارجی آن را حل خواهد کرد.

در سمت دیگر این طیف سیاسی، جناح راست هند، به علت تمایل به ایجاد یک کشور «هندو» و ارعاب اقلیت، دیدگاه غیر مذهبی ضعیف خود را بر سیاست خارجی گسترش داده است. نتیجه آن مظهر شر دانستن پاکستان در دستور کار سیاست خارجی این کشور و گرایش آن به تصور جهان به شکل سیاه و سفید، دوست و دشمن و خیر و شر بوده است. به نظر می‌رسد جناح راست هند درحالیکه بی‌تردید در زمان قدرتش سیاستهای خارجی و اقتصادی واقع بینانه‌ای را تعقیب می‌کرد، اکنون که قدرت از دستش خارج شده، تحت فشار شدیدی برای بازگشت به دیدگاههای افراط گرایانه خود می‌باشد.

مسئله دیگر بوروکراسی بزرگ هند است که از نزدیک بینی‌ای رنج می‌برد که هنری کیسینجر سالها پیش برای سرویس خارجی ایالات متحده تشخیص داده بود. سیاست خارجی هند که این نیروها آن را تشکیل می‌دادند، صرفاً بیشتر عکس‌العملی به حوادث پیرامون خود بوده تا پیش بینی این حوادث و تشکیل تدریجی استراتژیهای منسجم و درازمدت برای فائق آمدن بر آنها. سیاست خارجی یک کشور برای اینکه مؤثر واقع شود باید نهایتاً بر اساس تصورات فلسفی مانند ماهیت نظم جهانی و رابطه نظم با پیشرفت و منفعت ملی استوار گردد. در صورت عدم وجود چنین چارچوب مفهومی، تناقض و ناسازگاری تا حد نگران کننده‌ای افزایش خواهد یافت، چنانچه رفت و آمدهای دیپلماتیک به جای اینکه وقایع را تشکیل دهند، به خودی خود تبدیل به هدف می‌گردند - مانند مورد سیاست خارجی هند. بزرگترین قربانی این معضل سیاست خارجی هند، سیاست آن در قبال چین بوده است. هند از شعار برادری هندیها و چینیها[۷۶] تا دشمن درجه یک را برای این اژدهای مقیم در همسایگیش بکار برده و نشان داده

---

[1] Jairam Ramesh

که نمی داند چگونه با این کشور که تا این حد حساب شده در برابر هند عمل می‌کند،کنار بیاید. می‌توان اینگونه استدلال کرد که دولتهای جانشین هند در واقع سیاست منسجمی را در قبال چین تعقیب کرده اند، یعنی همکاری با این کشور برای افزایش قابلیتهای هند تا زمانیکه هند بتواند آشکارا با برتری چین به چالش بپردازد. در حقیقت چنانچه این موضوع چارچوبی راهنما باشد، هند دچار ضربه غیرمنتظره‌ای خواهد شد، چرا که سیاست فعلی چین در قبال هند اساساً مانع ظهور هند به عنوان یک قدرت جهانی و حتی منطقه‌ای خواهد شد.

در مورد تلاشهای چین در جهت گسترش نفوذ خود و تحدید نفوذ هند هیچ تردیدی وجود ندارد. چین یک قدرت رو به رشد بوده و در این راستا نهایت تلاش خود را در جهت ممانعت از صعود دیگر مراکز قدرت پیرامونش بکار خواهد برد. این همان سیاست بازدارندگی آمریکا از افزایش قوای قدرتهای دیگری است که ممکن است موقعیت آن را به عنوان یک کشور برترجهانی مورد تهدید قرار دهند. همانگونه که ایالات متحده سعی دارد به اهداف استراتژیک خود دست یابد، چین نیز برنامه‌های استراتژیک خود را تعقیب می‌کند. از بسیاری جهات برای چین طبیعی است که هند را رقیبی بالقوه بداند: به خاطر سرمایه خارجی، بازارهای صادرات، نفوذ سیاسی، و آرزوی رهبری منطقه.

علت تلاشهای چین در توسعه روابط دوجانبه با هند در سالهای اخیر نیز آشکار است. چین پس از تحدید نفوذ هند از راههای گوناگون مایل نیست شاهد نزدیکی آن به آمریکا به منظور مهار چین باشد. در این صفحه شطرنج ژئوپلیتیک درحالیکه چین و آمریکا هر دو در حال استفاده از هند در راستای اهداف استراتژیک خود هستند، هند در ابتدا بدون هیچ برنامه ریزی نسبت به اقدامات کشورهای دیگر عکس‌العمل نشان داده است. و اولین دلیل آن عدم شناخت نیروهایی است که سیاست بین‌الملل را در کل پیش برده و استراتژی منسجمی را بطور خاص در قبال چین ایجاد می‌کنند.

درحالیکه آمریکا به شدت درگیر جنگ وحشت و جنگ با عراق بود، چین بطور فزاینده‌ای به اثبات برتری خود در آسیا پرداخته است. این کشور کار خود را همانند یک قدرت بزرگ قدیمی با تعقیب اهداف منطقه ایش به روشی مبتکرانه و تغییر شکل روابط دیپلماتیک خود با همسایگان کوچکترآغاز کرده است. طبق نظر ناظران مطلع، این امر به یک استراتژی بزرگ حساب شده اشاره دارد —استراتژی‌ای که «ادامه رشد اقتصادی، مدرنیزه شدن تکنولوژیک، و افزایش توان نظامی را برای چین بدون تحریک کشورهای دیگر به رقابتی گزاف» امکان پذیر خواهد ساخت.[۷۷]

اما باوجود تلاشهای چین درایجاد اطمینان مجدد در میان همسایگانش، افزایش قوای آن و قدرت نمایی در تنگه‌های تایوان دیگر قدرتهای منطقه را بر آن داشته تا ارزیابی مجددی از انتخابهای استراتژیک خود به عمل آورند. ژاپن اخیراً درصدد گسترش روابط امنیتی خود با آمریکا برآمده و آشکارا در مورد همکاریهای مشترک دو کشور در صورت ایجاد بحران در تنگه‌های تایوان بحث کرده است.[۷۸] افزایش قدرت چین، به رغم توسعه روابط مسکو با پکن، موجب هوشیاری روسیه نیز گشته است. در میان کشورهای همسایه هند از این نظر استثناء است که ظاهراً اعتقاد دارد در صورت برقراری تجارت بیشتر میان دو کشور همه مشکلات موجود در روابط دوجانبه مرتفع خواهد گشت.

این ساختار سیاست جهانی است که در حقیقت رقابت هند و چین را اجتناب ناپذیر می‌سازد. دو راه پیش روی هند قرار دارد: یا بازی سیاست جهانی را از طریق قوانینی که ساختار آن بنا نهاده است، اجرا کند و یا به مقام دومی در رده بندی جهانی رضایت دهد. با فرض بر اینکه تصمیم گیران هندی از این کشور به عنوان یک بازیگر جهانی صحبت می‌کنند، آنها چاره‌ای ندارند به جز جدی گرفتن قوانین بازی که همان سیاست جهانی است. البته اداره دیپلماتیک رقابت هند و چین به نفع همه می‌باشد. اما از نظر تاریخی قدرتهای رو به رشد همواره سعی کرده اند جو استراتژیک خود را به گونه‌ای تغییر شکل دهند تا بازتابی از واقعیتهای جدید قدرت باشد و این امر به درگیریها دامن زده است. بسیاری در هند بر این موضوع اتفاق نظر دارند که تنها در صورت تحریک چین توسط هند این کشور را می‌توان تهدیدی علیه هند به شمار آورد. اما آنچه چین را تحریک می‌کند محیط استراتژیک خود آن است که چنانچه آن را متناسب با انتظارات و قدرت فزاینده خود نبیند، بدون توجه به اقدامات هند، عکس‌العمل نشان می‌دهد. در این صورت ضعف هند بیشتر به ضرر آن خواهد بود تا منفعت.

بهترین اقدام هند سرو سامان دادن به اوضاع داخلی خود است. هند نیاز به توسعه توان نظامی و اقتصادی خود دارد. این کشور باید منافع ملی خود را به وضوح مطرح کرده و در مورد موضوعات زیادی، از مشکلات مرزی گرفته تا به اصطلاح سرازیر شدن کالاهای ارزان چینی در بازار هند، با چین وارد مذاکره شود. هند باید بداند حتی در صورتی که رویارویی مستقیم با چین در توان این کشور نباشد سازش با آن، حداقل تا آینده‌ای نزدیک، نه مطلوب است و نه لازم. شالوده آینده روابط هند و چین نمی تواند براساس تظاهر به چشم پوشی کامل از اقدامات چین بنا گردد، چراکه این امر در گذشته تأثیر معکوسی بر منافع ملی هند داشته است. به

احتمال زیاد با شدت گرفتن استراتژی تقویت هند به عنوان وزنه‌ای در موازنه قوای آسیا توسط آمریکا، دیدگاههای چین در قبال هند اساساً به نفع هند تغییر شکل خواهد داد. این امر فرصتی استراتژیک را برای هند بوجود خواهد آورد تا به ارزیابی مجدد سیاست خود در قبال چین بپردازد.

نتیجه گیری

هند قدرتی در حال صعود در آسیا به شمار آمده و لازم است تا جایگاه قانونی خود را در میان کشورها جستجو کند. اما تنها در صورتی به این هدف خواهد رسید که به روشی مناسب با یک قدرت بزرگ آسیایی رفتار کند. هند و چین دو قدرت بزرگ آسیا با آرزوهای جهانی و منافعی تقریباً متضاد هستند. در نتیجه، وجود برخوردهایی در روابط دوجانبه آنها اجتناب‌ناپذیر است. واقعیت ژئوپلیتیک آسیا ما را مطمئن می‌سازد که برادری هند و چین در آینده‌ای نزدیک اگر غیر ممکن نباشد فوق العاده دشوار خواهد بود. چنانچه این دو کشور به افزایش توان خود در سالهای آینده ادامه دهند، رقابت امنیتی بین این دو غول آسیایی اجتناب ناپذیر است. اگر هند در مورد تمایل به ظهور به عنوان یک قدرت جهانی بزرگ جدی باشد، پس باید با چالش صعود چین مقابله کند. یک چین در حال قدرت نمی تواند هندی در حال افزایش قوا را به عنوان رقیب همتای خود تحمل کند. حتی چنانچه هندِ در حال دستیابی به قدرت قصد دستیابی به برتری بر منطقه را نداشته باشد، چین نهایت سعی خود را در محدود ساختن آن به عمل خواهد آورد (همانگونه که تاکنون تاحدود زیادی این کار را انجام داده است). در حال حاضر مقاصد چین در قبال هند کاملاً صلح آمیز به نظر می‌رسد اما این امر در حوزه استراتژیک ضرورتاً حاکم نیست. هیچ کشوری نمی تواند سیاست خارجی خود را بر طبق ملایمت فرضی همسایگانش بنا سازد. سیاست خارجی یک کشور مستلزم توان تفکر درازمدت رهبران آن می‌باشد.

تحلیلگران هندی معتقدند سیاست گذاران هندی باید به جای فرار از این واقعیت آن را بپذیرند. هند باید سعی کند درحالیکه منافع ملیش را بطور استوار تعقیب می‌کند، با گسترش دامنه همکاریها با چین اختلافات خود با این کشور را بر طرف سازد. این کشور باید برای ایجاد یک سیاست خارجی که به بهترین نحو در خدمت منافع امنیت ملی آن باشد اعتماد به نفس خود را به نمایش بگذارد. همچنین می‌تواند با بررسی چگونگی برقراری رابطه چین با آمریکا در دو دهه گذشته درسهای فراوانی از آن بگیرد.[۷۹]

درحالیکه هند مطمئناً در تلاش برای تطبیـق دادن دیـدگاههای سیاسـی و امنیتـی بـه درگیرسازی چین نیاز دارد، بی‌تجربگی است که اعتقاد داشته باشیم باید ابتـدا، قبـل از تعریـف اهداف سیاسی و برنامه‌های استراتژیک هند، نسبت به مسائل مورد علاقه چین، واقعی یا خیالی، حساس باشد. برنامه سیاست خارجی هند را تنها باید ملزومات امنیت ملی خود این کشور پیش ببرد. هند در برخورد با چین باید واقع بینانه تر، استوارتر و با ابتکار عمل بیشتر رفتار کند. چین یک هویت بین‌المللی بدخواه و شروری نیـست کـه قـصد تخریـب هنـد را داشـته باشـد، بلکـه کشوری است که به روشنی مصمم، در مسیر دستیابی به موقعیت ابرقـدرتی، منـافع اسـتراتژیک خود را تعقیب می‌کنـد. اکنـون زمـان آن اسـت کـه هنـد بدانـد بـدون ارزیـابی خونـسردانه و واقع‌گرایانه از منافع استراتژیک خود در یک نظام بین‌الملل هـرج و مـرج کـه نمـی تـوان هـیچ دوست یا دشمن دائمی در آن یافت، آرزوهای آن برای دستیابی به مقام ابرقدرتی تحقق نخواهد یافت.

اما برای اجرای این امر دولت این کشور باید سیاست آشکاری را در قبال چین ، و مهمتر از آن یک استراتژی امنیت ملی گسترده تر را تدوین کنـد. هنـد بایـد بدانـد کـه یـک رویکـرد سیاست خارجی صرفاً تاکتیکی، بدون پشتیبانی یـک اسـتراتژی منطقـی و سـالم ره بـه جـایی نمی‌برد.

چنانچه دوستی دراز مدت و پایدار میان هند و چین بعید بوده و بروز جنگی دیگـر نیـز منتفی است، سناریوهای ممکن برای این دو کشور کدامند؟ در کوتاه مدت دو کشور احتمالاً به حالت فعلی روابط توأم با همکاری، خـصوصاً در ارتقـاء همکاریهـای اقتـصادی و تجـاری، ادامـه خواهند داد، و محرکهای کوچک بر روند عادی سازی فعلی لطمه‌ای وارد نخواهنـد آورد. امـا در درازمدت طبق نظر کارشناسان سیاسی این دو غول آسیایی آماده «رقابت بـرای اعمـال نفـوذ و برتری در منطقه» خواهند بود. فاکتورآمریکا که اکنون متغیری حیـاتی در تحـت الـشعاع قـرار دادن چشم انداز دوستی هند و چین محسوب می‌گردد، پیش بینی یک «سـناریوی فاجعـه» را برای آینده روابط هند و چین تقویت کرده است. این فرضیه بر اساس «اجتناب ناپذیری مجادله هند و چین» تکیه سختی بر این نظریه دارد که وضعیت جاری در روابط این دو کشور «حرکتی کوتاه مدت و تاکتیکی» بوده و در ورای نمای خـارجی برقـراری روابـط بـا چـین سـوء ظنهـا و بدگمانیهای عمیقی بر تشکیلات هند حاکم است. و بنابراین گفته می‌شود که طراحـان دفـاعی هند و چین نمی توانند در دراز مدت احتمال یک رویارویی جدید را منتفی بدانند.

طبق نظر بسیاری از ناظران خصیصه مشخص روابط هند و چین در دهه آینده یا پس از آن «رقابت» خواهد بود که خود مقدمه‌ای بر بحث و مجادله می‌باشد. امکان تبدیل این مجادلات به رویارویی را نیز نمی توان منتفی دانست. اما این امر به فاکتورهای زیادی مانند معادلات قدرت و آرایش نیروها در سیاست بین‌الملل بستگی خواهد داشت. وقتی چینیها آماده ورود به سیاست قدرت هستند اولین وظیفه آنها از همه نظر مبارزه در راه جهانی چند قطبی و ایجاد «مراکز قدرت موازی هم» می‌باشد. این نمی تواند به معنای احیای جنگ سرد باشد، بلکه چیزی شبیه مجادله میان بلوکهای قدرت رقیب می‌باشد. بدین ترتیب نزدیکی هند به اردوگاه آمریکا تا حدود زیادی تعیین کننده روابط هند و چین خواهد بود.

سفر هو به هند در نوامبر ۲۰۰۶ نقطه عطف مهمی در روابط چین و هند محسوب می‌گردد. این دو قدرت بزرگ آسیایی برای تحقق کامل اهدافشان حداقل باید از درگیریهایی که می‌تواند از هراس، برداشتهای غلط، سوءتفاهمها و یا محاسبات ناقص ناشی شود اجتناب ورزند. رهبران پکن و دهلی نو از وضعیت فعلی روابط دوجانبه دو کشور راضی هستند زیرا این روابط پایدار بوده و امکان پیشرفت در آینده را میسر می‌سازند. با این وجود منفی گرایی می‌تواند این روابط را تنها تا اینجا پیش برد.

پکن و دهلی نو باید برداشت از تهدیدهای یکدیگر را از طریق ارتباط بیشتر، اعتمادسازی و مکانیزمهای نهادینه شدهٔ اداره درگیری مورد بررسی قرار دهند. لازم نیست اقتصادهای رو به رشد این دو کشور و ارتشهای در حال نوسازی آنها به عنوان هدفی در مقابل یکدیگر، یا براساس شرایط بازی حاصل جمع صفر، در نظر گرفته شوند. مبادرت به گفتگوهای بیشتر در مورد نیات استراتژیک می‌تواند در جلوگیری از سوءظن و خصومت تأثیر زیادی داشته باشد. دو کشور می‌بایست به جای استفاده از روابط دوجانبه خود با تنها ابرقدرت جهان در جهت کاهش منافع امنیتی طرف دیگر، از طریق مثلث در حال پدید چین-هند-آمریکا در صدد ارتقاء منافع مشترک خود برآیند. آنها همچنین می‌توانند از این ارتباط در جهت تقویت منافع متقابل، مانند ایجاد یک نظم عادلانه و برابر اقتصادی و سیاسی بین‌المللی، عدم مداخله، محیط زیست، و اتخاذ مشی ضدتروریسم در جامعه بین‌المللی استفاده کنند.

چین و هند باید با توجه به ظرفیت همکاری تجاری و تکنولوژیک به سرمایه گذاری مبادرت ورزند- به ویژه از آن جهت که هر دو اکنون از اعضاء سازمان تجارت جهانی هستند. این دو کشور با دربرداشتن ۴۰٪ جمعیت جهان دارای فرصتهای بی‌شماری هستند اما از رهبری قدرتمند و ابتکارعملهای تجاری برخوردار نمی باشند. تجارت دوجانبه هند و چین

سالانه ۲۵ میلیارد دلار است که در دهه اخیر تاحدودی افزایش یافته، اما موانع قابل ملاحظه‌ای در مسیر تجارت و سرمایه گذاری آنها وجود داشته و چشم انداز یک توافقنامه تجارت آزاد هنوز بسیار دور به نظر می‌رسد.

هر دو کشور می‌بایست در مورد موضوعاتی که از بیشترین اهمیت برای یکدیگر برخوردار است حساس باشند. چین باید جهت برطرف سازی سوءظن هند نسبت به کمک چین به برنامه‌های تسلیحاتی پاکستان از هیچ تلاشی فروگذاری ننمایند. گفتگوهای در حال پیشرفت چین با نمایندگان دالایی لاما، هم به عنوان نشانه‌ای مثبت و هم تلاشهایی ارزشمند که می‌تواند درگیری بر سر تبت را فرونشاند باید مورد استقبال قرار گیرد. چین و هند همچنین باید برنامه مشخصی برای حل اختلاف ارضی تنظیم کنند. خط مرزی فعلی(LAC) موجود، با کمی اصلاحات، باید اساس مذاکرات در مورد مرزهای بین‌المللی را تشکیل دهد. متأسفانه جنگ سال ۱۹۶۲ به علت محاسبه و قضاوت غلط رخ داده و بیش از همه منجر به از دست رفتن فرصت حل این موضوع شد. بازسازی روابط دوجانبه بین این دو کشور به صورت کنونی بیش از ۴۵ سال به طول انجامید. نه چین و نه هند قادر به تحمل ۴۵ سال دیگر برای خاتمه بخشیدن به این موضوع نیستند.

بدیهی است که چین دیگر نمی تواند از هند به عنوان یک قدرت در حال صعود در این شبه قاره چشم پوشی کند. چین تقریباً امیدوار است که هند نتواند در کوتاه مدت منافع حیاتی چین را مورد چالش قرار دهد. تحلیلگران چینی از گزارشهای جنجال برانگیز پس از آزمایشهای هسته‌ای به ارزیابیهای متعادلتر در مورد منافع و قابلیتهای هند روی آوردند. بی‌تردید این دو قدرت در حال ظهور آسیایی در مورد طیفی از موضوعات اختلاف نظر دارند، اما چنانچه به دیدارهای منظم مقامات عالیرتبه و مشورتهای رسمی، روابط تجاری، همکاری در مورد موضوعات منطقه‌ای و بین‌المللی ادامه داده و همکاری و مشارکت استراتژیک برای صلح و ثبات را تقویت کنند، درگیریها گریزناپذیر نخواهند بود. مدیریت مناسب هر دو طرف می‌تواند ثبات روابط دوجانبه، امنیت آسیای جنوبی، و موازنه قوای در حال تکامل جهانی را تضمین کند.

منابع و مأخذ

۱ـ برای آشنایی بیشتر با تاریخچه روابط هند و چین نگاه کنید به مریم دفتری، *روابط چین و هند*، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۹)

2- Khalid Mahmoud, "Sino-Indian Relations: Future Prospects- Friendship, rivaley or Contention?", *Regional Studies*, Spring 2007, p. 7.
3- *Ibid*. p. 8.
4- *Ibid*.
5- *I bid*. P. 10.
6- *Ibid*.
7. *Ibid*.
8- *Ibid*.
9- *Ibid*. p. 11
10- *Ibid*. p. 12.
11- *Ibid*. p. 13
12- *Ibid*.
13- Jing – dong Yuan, "The Dragon and the Elephant: Chinese-Indian Relations in the 21st Century", *The Washington Quarterly*, Summer 2007, p. 133.
14- Mahmoud, *op.cit*. p 16.
15- Yuan, *op.cit*. p. 134.
16- *Ibid*.
17- Mahmoud, *op. cit*. p. 17.
18- Yuan, *op. cit*. p. 134.
19- Mahmoud, *op. cit*. p. 17.
20- Yuan, *op. cit*. p. 12.
21- Mamoud, *op.cit*. p. 9
22. *Ibid.*
23- *Ibid.*
24- The *Hindu,* 7 September 2007
25- The *Hindu,* 7 September 2006
26- *I bid.*
27- Maqbool Bhatty, "China and South Asia", *Strategic Studies*, Spring 2003.

28- Ashton B. Carter, America's New Strategic Partner?, *Foreign Affairs,* July/ August 2006.
29- Raja Mohan, *The Hindu*, 22 July 2000.
30- *Ibid.*
31- Mai Jiali, "Striving to Build a Constructive and Cooperative Partnership with India, *Contemporary International Relation,* China Institute of Contemporary International Relations, March 2000.
32- Mahmoud, *op. cit.* p. 15.
33- *Ibid.*
34- Yuan, op. cit. p 135
35- Pallvi Aiyar, "Bijing's Growing Respect for India", *Aisa Times online*, Nov. 14, 2006. www.atimes/china
36- Yuan, *op.cit.* p. 136.
37- *Ibid.*
38- Yasheng Huang and Tarun Khanna, "Can Inida overtake China?" *Foreign Policy*, July/ August 2003. P.74-81.
39- Goldman Sachs, "Dreaming with BRICs: The path to 2050", Global Economis paper, October 2003, www2.goldmansachs. com/ insight/research/reports/99.pdf.
40- "India Increases Defense Spending Eight percent," Spacewar, Feb. 2007. www.Space war. Com/reports/ Inida
41- Yuan, *op.cit.* p. 136.
42. www.house. gov/coxreport/cont/gncont.html.
43- Rajes Wari pillai Rajagopalan, "Indo-us Relations in the Bush white House" Strategic Analysis, July 2001.
44- Lalit Mansingh, "India-Japan Relations", IPCS, Jan. 2007. www.ipcs. org/count Issues Brief. Jsp? Issue= 43.
45- The *Telegraph,* 22 Feb. 2006.
46- The *Hindu*, 27 Feb. 2001.
47- The *Hindu,*_13 April 2006.
48- *The Statesman*, 2 June 2006.
49- The Asian Age, New Delhi, 15 Nov. 2006.
50- *Ibid.*
51- John Cherian, "Towards Lasting ties", *Front Line*. Chennai, 2 Dec. 2006.

52- *The Tribune*, 14 Dec. 2006.
53- *The Tribune*, 8 Jan. 2007
54- *The Hindu*, 15 Feb. 2007.
55- Evan S. Medeiros, "China Debates Its Peaceful Rise Strategy?", http://yaleglobal.yale.edu/display.article?id=4118.

۵۶- این مساله در نامه یکی از روسای ارتش هند به وزیر دفاع سابق مطرح شده است: نگاه کنید به:

www.ibnlive.com/ news/ indias- air- power- crashlands – may – lose – edge – to – pak/ 22834 – 3. html.
57- Stephen p. Cohen, India: Emerging power, Brookings Institution Press, Washington, DC, 2001, pp.1, 26 .
58- Ravi Velloor, "China and India Reaffirm Claims to Disputed State", *Straits Times*, Nov. 15, 2006, www.taiwansecurity .org/ ST/2006/ ST-151106.htm.
59- Pallavi Aiyar, "China, India: No Ground Given in Border Talks", *Asia Times Online*, June 27, 2006. www.atimes. Com/atimes/ china.
60-Ahmad faruqui,"The Sino-Pakistani Relationship:From harmony to Disquiet," *Policy Forum online* ,Jan.2001, www.nautilus.organization/fora/Security/olola-furuqui.html

۶۱- باری اکسفورد، *نظام جهانی: اقتصاد، سیاست و فرهنگ*، ترجمه حمیرا مشیرزاده (تهران دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۳)

۶۲-برای اطلاعات بیشتر در مورد چین و فرهنگ استراتژیک نگاه کنید به:

Andrew Scobell,"China and Strategic Culture", Strategic Studies Institutes, May 2002.
Harsh V Pant ,"Indian Foreign Policy and China", *Strategic Analysis*,Oct-Dec 2006
63-pant,*op.cit.*
64-*Ibid*.
65- *Ibid*.
66- *Ibid*.p.766
67-Mohan Malik,"Eyeing the Dragon :India's china Debate",Asia Pacific Center for Security Studies,Honolulu,Dec.2003 www.apcss.org/ publications/sas/china Debate/china Debate-Malik
68-Pant,*op.cit*.p.767

۶۹-برای شاخص های اقتصادی نگاه کنید به: www.worldbank.org/data

70-Ashley J. Tellis,"Future Fire :Challenges Facing Indian Defense Policy in the New Century,"March 2004 ,www.ceip.org/files/pdf

71-Pant, *op.cit* .P.772

72-*Ibid* .P .771

73-Feb, 2005, http://Pmindia.nic.in/speeches.htm

74-Pant , *op.cit*.P.772

75-*Ibid.*

۷۶-این شعار در دوران اوج روابط در دهه ۱۹۵۰ داده می‌شد که با جنگ ۱۹۶۲ بین دو کشور از بین رفت.

77-Ashley J Tellis,"A Grand Chessboard" *Foreign Policy*, Jan/Feb 2005

78-james Brook,"Japan's Ties to china :Strong Trade, shaky Politics", *Newyork Times*, Feb.22, 2005.

79-Pant, *Op.cit.*

فصل چهارم

هند و پاکستان: از درگیری تا اعتمادسازی



آینده صلح در آسیای جنوبی به شدت بـه معادلـه هنـد ـ پاکـستان بـستگی دارد. آنهـا می‌توانند مشترکاً مسئولیت تضمین ثبات و امنیت منطقه را تقبل کنند. در عوض، سماجت بـر ادامه خصومت منافع جمعی منطقه را دچار آسیب خواهد کرد. این دو کشور سالها نیروی خـود را بر تقویت قدرت دفاعی خود علیه یکدیگر متمرکز کردند. مـسلماً مـشکلات ناشـی از تجزیـه سریع شبه قاره هند در مراحل ابتدایی آنها را مجبور به اتخاذ مواضع خصمانه‌ای کرد. اما تجربه ۵۶ سال گذشته نشان می‌دهد که ادامه خصومت تنها مـی‌توانـد منجـر بـه درگیـری و نـابودی بیشتر شود. اکنون وقت آن است که هند و پاکستان به ایـن واقعیـت پـی ببرنـد کـه بـا وجـود افزایش فقر، حفظ تشکیلات نظامی عظیم تا چه حد منابع را به هدر می‌دهد.

در این فصل ابتدا سعی شده موضوعات برجسته و مهم مناسبات هند و پاکـستان مـورد بررسی قرار گرفته و سپس به ارزیابی نقش اقدامات اعتماد ساز پرداخته شود. از آنجاکه تجزیه و تحلیل تمامی موضوعات و منازعاتی که مانع مـؤثری در رونـد عـادی سـازی روابـط بـه شـمار می‌آیند امکان پذیر نیست سعی شده به موضوعات مهم مربوط به این رویارویی دیرینه پرداخته شود. از این جهت در این بخش به سوالات زیر پاسخ داده می شود:

۱. چه تنشهایی در روابط دو کشور وجود داشته است؟
۲. چه عواملی بر روابط دو کشور تاثیر گذار بوده و هستند؟
۳. چه ابتکار عملها یا اعتمادسازی برای بهبود روابط صورت گرفته است؟
۴. تنش با پاکستان چه تاثیری برصعود هند دارد؟

الف- نگاهی به تاریخ روابط پر تنش دو کشور

درگیری هند و پاکستان پس از تقسیم این شبه قاره شکل مدرن به خود گرفت اما این خصومت ریشه عمیقی در تاریخ دارد. هندوها و مسلمانان اولین بار هنگامیکه محمد بن قاسم در سال ۷۱۲ راجا داهر را در سند شکست داد با یکدیگر درگیر شدند. از آن پس شبه قاره شاهد درگیریهای مداوم میان این دو جامعه برای تسلط بر این بخش از جهان بوده است. به رغم تلاشهای صلح آمیز روحانیونی مانند شیخ علی حاج وری، بابا فریدالدین شاکر گنج، خواجه معین الدین چشتی، نظام الدین اولیاء و همتاهای هندوی آنها در جهت جلوگیری از خصومتهای مسلمانان و هندوها، این برخوردها، به خاطر تضادهای اساسی این دو مذهب، آشکارا یا پنهانی، همچنان ادامه یافت. در زمان حکومت مسلمانان هندوها با الهام از داستانهای عصر طلایی خود به طریقی به ابراز عدم رضایت نسبت به تسلط مسلمانان پرداخته، و در عین حال منتظر تغییر بودند. فرصتی که انتظارش را می‌کشیدند زمانی فرا رسید که بریتانیا پس از جنگ استقلال در سال ۱۸۵۷ به عنوان جانشین مغولها پدیدار شد. در این زمان هندوها با تعصب مذهبی فرصت را غنیمت شمرده و همکاری نامحدود خود را با بریتانیا وسعت بخشیدند، این اقدام آنها را قادر به استقرار مقتدرانه سلطه بر شبه قاره ساخت. انگلیسیها با علم بر اهمیت برخوردهای موجود بین هندوها و مسلمانان از این امتیاز بهره برداری کردند. جای تعجب نیست که شدت شورشهای همگانی در طول ۹۰ سال(۱۹۴۷-۱۸۵۷) حکومت انگلیس بطور قابل ملاحظه‌ای افزایش یافت.[1]

در طول جنبش آزادیبخش خصومت هندوها و مسلمانان به رقابت میان کنگره و اتحادیه، با تفسیرهای متفاوت از «نظریه دو ملت»، تبدیل گشته و برخوردها تشدید شد. حتی صلح طلب معروفی مانند گاندی، که از توانایی بالایی برای کنترل انگیزه ذاتی ابراز خشم برخوردار بود، وقتی پی برد که احتمال دارد مسلمانان هند بر اساس نظریه جدایی دو ملت به وطن مستقلی دست یابند نتوانست احساسات خود را سرکوب کند.

روابط هند و پاکستان در طول اولین سالهای پس از تجزیه نه تنها تحت تأثیر میراث گذشته، بلکه موضوعات لاینحلی که حاصل از این تجزیه بود، قرار داشت. این موضوعات شامل کشتار همگانی، مهاجرت گسترده، موضوع پناهندگان، مشکلات مالکیت املاک مهاجران، تقسیم داراییهای نظامی و مالی، آبهای سند، مسائل اقلیتها و مبارزه بر سر مالکیت ایالات شاهزاده نشین خصوصا حیدر آباد و کشمیر می‌شد. در حالیکه اکثر این مشکلات به طریقی حل گشت اما موضوع مناطق خودمختار محلی و کشمیر همه اقدامات صلح آمیز را خنثی می‌کرد.

در مقطع مبارزات استقلال‌طلبانه در شبه قاره هند، مسلمانان در دو جبهه قرار گرفتند، مسلمانانی که آینده خود را در همکاری با هندوها و حفظ یک پارچگی ارضی شبه قاره هند می‌دیدند و مسلمانانی که از جدایی و تاسیس کشور پاکستان حمایت می‌کردند و براین باور بودند که مسلمانان دیگر قادر به تجدید قدرت اسلامی خود در سرتا سر هند نخواهند بود وباید بخشهایی که مسلمانان در اکثریت هستند جدا کنند و در آنجا قدرت خود را تحکیم کنند. محمد علی جناح در راس گروه جدایی طلب و مولانا ابوالکلام آزاد در راس وحدت طلبان قرار گرفتند ولی انگلیس از محمد علی جناح حمایت کرد ودو کشور هند وپاکستان البته با اکراه رهبران هند نظیر مهاتما گاندی، جواهر لعل نهرو و مولاناابوالکلام آزاد تاسیس شد.پاکستان که از همان بدو تاسیس از دو منطقه جدا یعنی پاکستان غربی و پاکستان شرقی (بنگلادش کنونی) تشکیل شده بود، در سه بخش با هند اختلاف نظر پیدا کرد و نگاه خصمانه یا لا اقل رقابت آمیز پاکستان به هند تحت تاثیر همین سه موضوع قرار گرفت:

۱- مسئله کشمیر و حق مالکیت تاریخی آن

۲- ترس از قطع سرچشمه‌های آب رودهای پنجاب که از هند سرازیر می‌شوند

۳- نگرانی دائمی از تجزیه ارضی

مسئله کشمیر و ترس از قطع سر چشمه‌های آب رود خانه‌های پنجاب که از کوه‌های تحت کنترل هند سرچشمه می‌گیرند و اساسا بقای پاکستان به آن وابسته است، اموری سیاسی هستند ولی در همان حال یک واقعیت مهم‌تر را گوشزد می‌کنند، این که شبه قاره هند به لحاظ جغرافیای طبیعی در یک حوزه وابسته به هم است و آب و خاک در پیوند با هم امکان زیست و رونق تمدن بشری را به وجود آورده‌اند.

کوههای هیمالیا آب رود خانه‌های بزرگ شبه قاره را تامین می‌کنند، و رودخانه‌ها و جلگه ها را در مسیر خود تا اقیانوس هند مشروب می‌سازند. تمدن هندی ـ اسلامی محصول این پیوند ذاتی محیط جغرافیایی طبیعی است اما سیاست، تعادل طبیعی آنرا بر هم زده است.

یکی از موضوعات محرک در این زمینه پروژه سد وولار است. این پروژه شامل سدی بر رودخانه جهلم است که ساخت آن جهت هدایت آب بین دریاچه وولار و برامولا[1] در طول ماههای زمستان در نظر گرفته شده است. از نظر پاکستانیها اهمیت استراتژیک این پروژه در این است که هند می‌تواند از طریق این ذخیره سازی تهدیدی را به اراضی وسیع کشاورزی پنجاب اعمال کند. هزاران جریب از زمینهای حاصلخیز پاکستان از طریق رودخانه جهلم و

---

[1] Baramullah

آبراه‌های آن تغذیه می‌شوند. تکمیل موفقیت آمیز این پروژه امکان کنترل قطع و وصل جریان آب را در هر زمان به هند می‌دهد. مالکیت چنین ذخیره فراوانی از آب نه تنها سد منگلا[1] را که از رودخانه جهلم تغذیه می‌شود به خطر می‌اندازد بلکه این کشور را به سلاح استراتژیک برای در معرض طغیان قرار دادن ناحیه پایین رودخانه‌ای (خصوصاً در زمانهای جنگ) مجهز خواهد کرد. به علاوه، چنانچه هند تصمیم به قطع آب برای مدت زمانی طولانی بگیرد- به ویژه در طول فصلهای خشک- می‌تواند بطور ساختگی باعث کمبود شدید برق شود.

موضوع سوم یعنی نگرانی پاکستان از تجزیه ارضی بعد از جدایی بنگلادش، کابوسی است که پاکستان را رها نکرده است.یکی از علل مهم حفظ نگاه خصمانه پاکستان به هند در همین واقعیت نهفته است. پاکستان بر این باور است که هند در استراتژی تحمیل تجزیه‌های قومی پاکستان جدی است و برای مقابله با این امر، استراتژی خود را در ارتباط با هند تدوین کرده است. در استراتژی پاکستان پیوند با منابع اصلی قدرت جهانی و تاکید بر تفاوت‌های فرهنگی بین تمدن هندی وتمدن اسلامی به قصد یارگیری، از اهمیت بسیار بالایی بر خوردار شده اما حقیقیت آن است که این سیاست تماما به سود پاکستان عمل نکرده و دشواریهای جدی به وجود آورده است.

در ارتباط با نزدیکی پاکستان به منابع اصلی قدرت جهانی می‌توان گفت که این سیاست بر میزان وابستگی پاکستان افزوده و ابتکار عمل ملی‌اش را با محدویت روبرو کرده است. از سوی دیگر، پاکستان با تاکید بر حوزه تمدنی اسلامی به نوعی افراطی گرایی دامن زده که اکنون خود نیز درگیر آن است و معلوم نیست با چه بهایی بتواند از آن خارج شود تردیدی نیست که تاکید بر اسلام، بیشتر به منظور پاسخ دادن به مشکل کشمیر بوده که تاکنون پاکستان و هند را چند بار درگیر جنگ کرده است. در جنگ سوم که به استقلال بنگلادش مربوط می شد نیز جنگ به کشمیر کشانده شد.قرار گرفتن پاکستان در کنار آمریکا و انگلیس و تبعیت از سیاستهای غرب نیز بی ارتباط با همین واقعیت نیست به این ترتیب مشاهده می‌شود که نگرانیهای استراتژیک پاکستان در مناسباتش با هند،عامل مهمی در حفظ وضع رقابت آمیز موجود بین دو کشور بوده است.

از طرف دیگر از نظر پاکستان تردیدی نیست که هند، استقلال پاکستان را در هیچ مقطعی در ذهنیت ملی خود نپذیرفته است،هر چند که به لحاظ سیاسی این واقعیت را به درستی درک کرده که واقعیتهای سیاسی بر واقعیت تاریخی غلبه دارند. تضاد قومی و عدم

---

[1] Mangla

انسجام درونی پاکستان در این زمینه بـه هنـد کمـک مـی کنـد. پاکـستان هـر زمـانی کـه در ایالت‌های قومی با مشکل امنیتی روبرو شده،دست پنهان هند را در تحریک جدایی‌طلبی قومی، دخیل احساس کرده است. درگیری های قومی در ایالت بلوچستان پاکـستان و منـاطق قبـایلی پشتون در ارتباط با استراتژی کلی هند که تضعیف و تجزیه پاکستان است تصور شده‌اند؛ گرچه هند همواره این گونه ادعاهـای پاکـستان را رد کـرده و در مقابـل روی تـلاش پاکـستان بـرای بی‌ثبات کردن ایالت‌های قومی خودش تاکیده کرده است. هندوستان مدعی است که پاکـستان به سازمان‌های کشمیری آموزشهای نظامی داده و آنها را مسلح کرده است تـا جنـگ اسـتقلال طلبانه در کشمیر را تقویت کنند.

گذشته از کشمیر، هندوستان مدعی است که جدایی‌طلبی در آسام و بمب‌گـذاری هـا و عملیات تروریستی در بمبئی و دهلی نو به وسیله سازمان اطلاعـات محرمانـه ارتـش پاکـستان موسوم به «آی.اس.آی»[1] طراحی و به مرحله اجرا گذاشـته مـی‌شـود؛ همچنـان کـه پاکـستان برداشت مشابهی دارد و در امور داخلی خود،دست پنهان «را»[2] (سازمان امنیت هند) را دخیـل میداند. هر چند اطلاعات موثق خارج از ادعاهای طرفین انتشار عمومی نیافته است که بر اساس آن بتوان قضاوت کرد.

منازعه کشمیر

هیچ اختلافی میان هند و پاکستان به اندازه درگیری همیشگی کشمیر ایجاد خصومت نکرده است. اگرچه این درگیری به همراه بسیاری از مشکلات پیچیده دیگـر در سـال ۱۹۴۷ از یک تجزیه سریع و بد طراحی شده ریشه گرفته اسـت، امـا شـاید یکـی از معـدود درگیریهـای مهمی باشد که در طول سالیان دراز به شکل تقریباً ابتدائیش ادامـه یافتـه اسـت. حتـی پایـان جنگ سرد نیز موجب تضعیف این موضوع نشد.

از زمان تفکیک هنـد، مـستعمره بریتانیـا، در سـال ۱۹۴۷ و ایجـاد کـشورهای هنـد و پاکستان، تاکنون اختلاف در مورد کشمیر میان این دو منجر به تلخی روابط آنهـا شـده اسـت. این دو کشور تاکنون سه بار در رابطه با این موضوع و دیگـر موضـوعات مربـوط بـه آن درگیـر جنگ شده‌اند (در سال ۸-۱۹۴۷،۱۹۶۵ و ۱۹۷۱)؛ در سالهای ۱۹۹۸ و ۲۰۰۲ آنهـا در آسـتانه جنگ قرار گرفتند. نگرانی بسیار زیاد بین‌المللی موجب تحریک تلاشهای چندجانبه‌ای در جهت

---

[1] Inter- Services Intelligence (ISI)
[2] India's External Intelligence Agency, the Research and Analysis Wing (RAW)

وساطت برای خاتمه بخشیدن رسمی این اختلاف شده است. هنوز نه جنگ و نه مذاکره این موضوع را به نتیجه نزدیک نکرده است؛ از زمان شلیک اولین گلوله میان این دو طرف حدود ۶۰ سال پیش هیچ تغییر فاحشی در وضعیت این سرزمین رخ نداده است.(هند تقریبا دو سوم سرزمین اصلی آن و پاکستان اکثر قسمتهای باقیمانده از آن را اداره می‌کنند.) در سال ۱۹۶۳، پاکستان قسمت کوچکی از بخش متعلق به خود در شمال کشمیر را به چین واگذار کرد تا این کشور بتواند جاده‌ای جهت اتصال ایالتهای تبت و سین کیانگ بسازد.[۳]

این اختلاف با رقابت بر سر برنامه‌های ملت سازی افزایش یافت. دهلی نو بر تصرف کشمیر اصرار داشت تا نشان دهد این ایالت می‌تواند در یک کشور غیر مذهبی رونق یابد. در عوض، دولت اسلام آباد معتقد بود کشمیر، که اکثر مردم آن مسلمان هستند، به پاکستان، تعلق دارد. اگرچه منطق هردو طرف نابود (در مورد پاکستان پس از واگذاری بنگلادش در جنگ داخلی سال ۱۹۷۱) یا تضعیف شد (در مورد هند به دنبال طلوع ناسیونالیسم هندو در آن)، اما دو دولت از تعدیل ادعاهای خود اجتناب کردند.

اکنون هر دو کشور در حال انجام فعالیت در جهت یافتن راه حلی پایدار و صلح‌آمیز می‌باشند. به نظر می‌رسد کشمیریها از نگرش توأم با بی تفاوتی جامعه جهانی ناامید می‌باشند. اکثر پاکستانیها ۵۵ سال پس از تجزیه فراموش کرده‌اند که چه بر سر حیدرآباد آمده است، اما کشمیر هنوز در خاطره ها زنده است. پاکستان تأکید دارد که هند باید این امکان را برای مردم کشمیر فراهم آورد که از طریق یک همه پرسی زیر نظر سازمانهای بین‌المللی در مورد آینده خود تصمیم بگیرند. پاکستان در مورد برگزاری چنین همه پرسی معتقد است هند با تعهدات مکرر دولت این کشور به پاکستان و همچنین به سازمان ملل، آنرا رسماً تعهد کرده است. هند و پاکستان هر دو قطعنامه‌های ۱۳ آگوست ۱۹۴۸ و ۵ ژانویه ۱۹۴۹ کمیسیون هند و پاکستان سازمان ملل (UNCIP) را پذیرفته‌اند. در این قطعنامه ها دو کشور به جهان در مورد برگزاری یک همه پرسی (به گونه‌ای که در این قطعنامه ها تصریح شده) تعهد داده‌اند.

هند در حالیکه می‌داند اکثر مردم کشمیر پیرو اسلام هستند، مالکیت کشمیر را برای خود بر اساس سند الحاق مهاراجا توجیه می‌کند. این کشور درحالیکه تعهد خود را به تعیین خواسته مردم کشمیر از طریق یک همه پرسی محترم می‌شمارد، ادعا می‌کند خیلی پیش از اینکه این اختلاف به شورای امنیت ارجاع داده شود وعده انجام این کار را داده بود. بدین ترتیب این وعده‌ای به مردم جامو و کشمیر به شمار می‌آمد نه پاکستان یا سازمان ملل، و هیچ گونه تعهد بین‌المللی را در بر نمی‌گرفت. اما در حالیکه هند برای اجرای وعده خود به مردم کشمیر

آماده می‌شد امتناع پاکستان از خروج نیروهایش از بخشهایی از این ایالت که بطور غیر قانونی تحت اشغال داشت مانع انجام این کار می‌شد. در چنین شرایطی هند چاره‌ای نداشت جز اینکه اجازه دهد کشمیریها از طریق یک «هیئت نمایندگی که طبق موازین انتخاب شده است»، در مورد آینده خود تصمیم بگیرند؛ این هیئت در تاریخ ۱۷ نوامبر ۱۹۵۶ الحاق موقت این ایالت را به هند مورد تأیید قرار داد. بنابراین، الحاق کشمیر به هند که رأی داوطلبانه مردم کشمیر به شمار می‌آید «رأیی نهایی، کامل و غیر قابل فسخ است». البته پاکستان استدلالهای هند را قبول ندارد.

قبل از بروز جنگ ۱۹۷۱ هند-پاکستان و متعاقباً تجزیه پاکستان، کانون توجه از کشمیر منحرف شده بود. در سال ۱۹۷۲ دو کشور مشترکاً تصمیم گرفتند خط آتش بس سازمان ملل در سیملا[1] را به خط کنترل تبدیل کنند. توافق در مورد سیملا نه تنها به عنوان گامی مثبت ستوده شد بلکه آغازگر عصر عادی سازی روابط این دو کشور به شمار آمد.

به دنبال شکست قاطع اسلام آباد در جنگ سال ۱۹۷۱ میان دو کشور، و متعاقب آن آغاز برتری هنددر تسلیحات غیر هسته ای، برای مدتی این اختلافات رو به سردی گذاشت. بین سالهای ۱۹۷۱ و ۱۹۸۹ رهبران پاکستان تنها به حمایتهای لفظی در مورد موضوع کشمیر پرداختند.

در سال ۱۹۸۴ اختلاف در منطقه سیاچین مطرح شد. یخچال سیاچین در منطقه‌ای واقع است که خط آتش بس و خط کنترل هیچیک بطور کامل تعریف نشده‌اند. مشکلات آب و هوایی این منطقه مانع علامت گذاری کامل این خط توسط هند و پاکستان شده است. تلاشهای هند در جهت اشغال این یخچال تاکنون منجر به درگیریهای خشونت باری شده است.

سالها بود که یخچال سیاچین به دلایل زیادی مورد اختلاف میان این دو کشور نبود. هیئتهای کوهنوردی برای ورود به این منطقه از مقامات پاکستانی مجوز می‌گرفتند و اکثر نقشه ها و اطلسهای جغرافیایی که در داخل و خارج از پاکستان منتشر می‌شد این منطقه را بخشی از این کشور نشان می‌داد. هند هیچگاه به این نقشه ها اعتراضی نشان نداده است. دلیل دوم عدم اختلاف بر سر این منطقه این بود که هم توافقنامه سال ۱۹۴۹ کراچی و هم توضیحات توافقنامه مرزی سال ۱۹۶۳ چین و پاکستان از بسیاری جهات حاکی از این است که کنترل این منطقه در اختیار پاکستان قرار داشت. از سال ۱۹۴۷ کنترل اجرائی پاکستان بر این منطقه نیز هم از سوی افراد خودی و هم بیگانه بطور کامل به رسمیت شناخته شد. استدلال اصلی هند بر

---

[1] Simla

این واقعیت تکیه دارد که از آنجا که مهاراجای کشمیر سند الحاق را به نفع هند امضاء کـرده و هند نواحی شمالی را بخشی از ایالت جامو و کشمیر می‌داند، بنابراین این مناطق نیـز در حـوزه اختیارات هند قرار می‌گیرند.

به رغم به رسمیت شناخته شدن کنترل پاکستان بر این ناحیه از سال ۱۹۴۷، اوایل دهه ۱۹۸۰ شاهد تلاشهای هند در جهت ایجاد حقوق مرزی برای خود در این منطقـه بـودیم. هنـد خیلی زود در این منطقه پاسگاههای نظامی تشکیل داد، اما تا نوامبر ۱۹۸۴ که بوسیله هواپیمـا یک گردان کامل را با هواپیما به ارتفاعات برفی قره قورم انتقال داد هیچ درگیـری مهـم مـرزی رخ نداده بود. از آن پس هر یک از دو طرف همواره ادعا می‌کرده‌اند که ایـن یخچـال بـه حـوزه کنترل آنها تعلق دارد. خط کنترل و خط آتش بس هیچیک حدود مرزی این منطقه از نظر آب و هوایی نامساعد و یخچالی را تعیین نکرد. فقدان علامت گذاری واضح این خط در این منطقـه منجر به اشتباهات مربوط به نقشه کشی شد که به نوبه خود تفسیرها و اطلاعات غلط بـسیاری را به دنبال داشت.[۶]

در سال ۱۹۸۹ یک آشوب مذهبی نژادی غالبا بومی در بخش تحت کنترل هند کـشمیر ایجاد شد. دولت پاکستان که بطور ناگهانی خود را با فرصتی برای جبران احساس حقارت سـال ۱۹۷۱ روبرو دید با دادن سلاح، آموزش و پناه به شورشیان کمک به آنها را آغاز کرد.

کمکهای پاکستان این قیام را متحول سـاخت، سـازمانهایی نظیرلـشکر طیبـه و جـیش محمد، جایگزین شورشیان محلی شدند. این گروهها نیز به نوبه خود جنگجویانی را جذب خـود کردند که هدفشان بیشتر خونریزی، هیجانات مـذهبی و حـرص و طمـع بـود تـا خودمختـاری سیاسی برای مسلمانان کشمیر. در طول دهه ۱۹۹۰ این حرکت ها در کشمیر تبدیل به یک راه غیر قانونی سازماندهی شده گشت. در عین حال نیروهای امنیتـی هنـد در مقابلـه بـا عملیـات آشوبگران، حرفه‌ای تر شده و توانستند از گسترش آنها جلوگیری کننـد (اگرچـه آنهـا را کـاملا سرکوب نکردند[۴]).

وقتی عوامل عادی سازی سیاسی اعاده شد، هند با برگزاری دو انتخابات در ایـن کـشور در سالهای ۱۹۹۶ و ۲۰۰۲، که ناظران و خبرنگاران بین‌المللی بر آزادانـه و بیطرفانـه بـودن آن صحه گذاشتند، از محبوبیت آشوبگران بیش از پیش کاست.

بدیهی است که هنوز، با وجود توافقنامه سیملا، منبـع عمـده خـصومت هنـد-پاکـستان ادامه منازعه بر سر کشمیر است. ناامیدی پاکستان از این موضوع ریشه می‌گیرد که نتوانسته در گذشته به رغم همه تلاشها برای برگزاری همه پرسی در کشمیر بـر هنـد اعمـال نفـوذ کنـد، و

اینکه آینده نیز ضامن چنین وعده‌ای نخواهد بود. هند در مورد هرگونه موضوعی که به کشمیر مربوط می‌شود حساس شده است.

از ژانویه ۱۹۹۰ بروز درگیری در این ناحیه و تلاشهای هند در سرکوب جنبش استقلال‌طلبانه تا کنون تلفات سنگینی بر جای گذاشته است. هند پاکستان را به ترغیب تروریسم « بین مرزی» در مناطق اشغالی کشمیر متهم کرده درحالیکه پاکستانیها نه تنها این ادعاها را انکار کرده‌اند بلکه مکرراً پیشنهاداتی برای استقرار ناظران بین‌المللی در خط مرزی جهت کنترل نفوذ از مرزها ارائه داده‌اند؛ اما هند از اجازه این امر امتناع ورزیده است.

در سالهای پایانی دهه ۱۹۹۰ و پس از وقایع ۱۱ سپتامبر و متعاقباً مشارکت هند و پاکستان در ائتلاف بین‌المللی علیه تروریسم، چهار بحران توجه بین‌المللی را مجددا به سوی منازعه هند و پاکستان جلب کرده است:

اول اینکه در سال ۱۹۹۸ پاکستان و هند هردو آزمایش سلاحهای هسته‌ای انجام دادند. (هند نخستین آزمایش هسته ای خود را در سال ۱۹۷۴ انجام داده بود و این دومین آزمایش هسته ای آن کشور بود.) اگرچه ناظران مدتها بود که به وجود برنامه‌های تسلیحات هسته‌ای دراین دو کشور ظنین بودند، با این وجود این آزمایشها جهان را متعجب ساخت.

سپس در ماه مه سال ۱۹۹۹ پاکستان در تلاش برای منحرف ساختن افکار بین‌المللی از کشمیر، به جنگی با هند دامن زد. چند ماه پس از دیدار تاریخی واجپائی از لاهور، و به دنبال آن امضای اعلامیه لاهور، زد و خوردی در بخش کارگیل درگرفت. این واقعیت آشکاری است که هند و پاکستان هیچ فرصتی را برای تضعیف موقعیت یکدیگر از دست نمی‌دهند. در اوایل مه چند صد تن از مبارزان آزادی به همراه حامیانشان که غالباً از مبارزان افغانی باقیمانده در منطقه بودند، برخی از اعضای.جناحهای جنگ طلب احزاب مذهبی مستقر در پاکستان، مجاهدین کشمیری و گروههای دیگر به ارتفاعات کارگیل صعود کرده و پایگاههایی را که طبیعتاً سربازان هندی در طول زمستان تخلیه می‌کرده و مجدداً در تابستان به آنها باز می‌گشتند، اشغال کردند. سرویس اطلاعاتی هند نتوانست به این نقشه پی ببرد. حتی رسانه ها نیز قادر به شناسائی هویت این اشغالگران نبودند. هند تا پایان ماه مه برای بیرون راندن این مبارزان نه تنها گروهان سوار بلکه نیروی هوایی خود را بکار گرفت. پاکستانیها سه هواپیمای هندی را منهدم ساختند. هندی‌ها که خود را قادر به خلع سلاح اشغالگران ندیدند دست به حمله دیپلماتیک همه جانبه‌ای زدند. هند با حمایت قاطع توانست برای خروج اشغالگران از بلندیهای کارگیل فشارهای دیپلماتیک بین‌المللی کافی بر پاکستان اعمال کند.

پاکستان جهت فرونشاندن اوضاع سه اقدام عمده را بکار گرفت. اول اینکه تصمیم گرفت وزیر امور خارجه خود را برای گفتگو با همتای هندیش گسیل کند -که از بحث پیرامون این موضوع امتناع ورزید. دوم اینکه نخست وزیر پاکستان برای انجام مشاوره در این زمینه به چین و ایالات متحده سفر کرد. ایالات متحده و جامعه بین‌المللی تهاجم پاکستان را محکوم کرده و علنا هند را مورد حمایت قرار دادند. پس از مداخله مستقیم بیل کلینتون، پاکستانیها مجبور به عقب نشینی شدند. و سوم اینکه نخست وزیر پاکستان شخصاً از مبارزان آزادیخواه و بقیه اشغالگران خواستار خروج از منطقه شد. آنها خیلی زود عقب نشینی کردند اما در حین عقب نشینی تلفات زیادی دادند. هندیها عقب نشینی این نیروها را به عنوان یک پیروزی برای خود تفسیر کردند.[۸] از آنجا که این درگیری بعد از دستیابی هند و پاکستان به سلاحهای هسته‌ای رخ داد جامعه بین‌المللی به شدت خواستار ممانعت از آن بود.

بحران سوم قدرت نیروهای تروریستی طرفدار پاکستان را آشکار کرد. در ۱۳ دسامبر سال ۲۰۰۱ اعضای مسلح جیش محمد و لشکر طیبه به ساختمان پارلمان هند در دهلی نو حمله کردند (در حالیکه اعضای هردو مجلس قانونگزاری در داخل آن بودند). هند متعاقبا دست به اعمال گسترده یک دیپلماسی تهدیدآمیز زد. این تلاش شامل تجهیز فاحش نیروها در سراسر مرز هند و پاکستان شد که در اواخر بهار سال ۲۰۰۲، دو طرف را به طور جدی در آستانه جنگ قرار داد. در این راستا، تلاشهایی بین‌المللی، از جمله اعلامیه رسمی آمریکا مبنی بر تروریست بودن گروههای جیش محمد و لشکر طیبه و تحریم دو طرف از سوی پاکستان (اگرچه فقط روی کاغذ)، جهت کاهش این تنشها صورت گرفت.[۵]

پس از حمله به پارلمان هند، هند و پاکستان مذاکرات را از سرگرفتند. این گفتگوها در موارد چندی نظیر آتش بس در سراسر خط کنترل، ایجاد یک سرویس اتوبوس جدید بین سرینگار و مظفرآباد (به ترتیب پایتختهای کشمیر تحت کنترل هند و کشمیر تحت کنترل پاکستان)، و اجازه به اعضای تمام احزاب برای سفر به پاکستان، به اجرا درآمد. اما به رغم این اقدامات و یک رشته نشستهای رده بالا، پیشرفت چندانی در مورد اصل موضوع ارضی حاصل نشده است. دولت پاکستان، به ریاست ژنرال پرویز مشرف، باوجود علائم ابتدایی انعطاف پذیری و برخی تلاشهای ظاهری در توسعه روابط دوجانبه، به مواضع قدیمی خود بازگشت. از نظر هند، این کشور دست از حمایت از شورشیان برنداشته است. اگرچه دولت مان موهان سینگ نخست

وزیر هند تمایل خود را به آغاز گفتگوهای مستقیم با کنفرانس حریت[1] درباره‌ی موضوعات نمایندگی سیاسی و خودمختاری ابراز داشت.

پس از آن میزان عملیات نفوذی از بخش پاکستانی کشمیر به بخش هندی تا حدودی کاهش یافته است. حتی با اینکه از سال ۲۰۰۲ در بخش هندی کشمیر، دولتی وجود دارد که در شرایط عادلانه برگزیده شده است، اما هند هنوز برای حفظ امنیت و نظم عمومی تعداد زیادی نیرو (حدود ۲۵۰۰۰۰ سرباز منظم و بیش از ۱۰۰۰۰۰ نفر شبه نظامی غیر منظم) در آنجا مستقر کرده است و اگرچه شرایط از وضعیت ضرب و شتم اوایل دهه ۱۹۹۰ بدتر نیست، اما آرامش چندانی نیز وجود ندارد. تظاهرات گاه به گاه علیه حکومت هندیها، حملات با بمب و درگیری مسلحانه میان نیروهای امنیتی و گروههای شورشی همچنان ادامه دارد. در عین حال، آنها نسبت به مقاصد پاکستان بسیار مشکوک بوده و در مجموع از گروههای شورشی تحت حمایت پاکستان متنفرند. در کنار آنها گروهی نیز خواهان نوعی خودمختاری (اگر نگوییم استقلال کامل) هستند.

در ضمن پرویز مشرف برای نشان دادن پیشرفت در موضوع کشمیر، از سوی روحانیون اسلام گرای رادیکال و موافقین آنها در پارلمان، تحت فشار قرار داشت. بنابراین از نظر هند دولت پاکستان (البته ماهرانه تر از قبل) به حمایت از شورشیان ادامه می‌داد. بمب گذاری‌های تعطیلات دیوالی هندوها در دهلی نو در ماه نوامبر ۲۰۰۵، که گروههای مستقر در پاکستان در آنها دست داشتند، می‌توانست منجر به بحران بزرگ دیگری شودکه تنها توسط ممانعت های رهبری هند دفع شد. بعلاوه، ارتش هند در مقایسه با زمان بحران سالهای۲-۲۰۰۱، به خوبی آمادگی انجام عملیات قاطع و سریع علیه اهداف مستقر در پاکستان،در زمان و مکانی که خود انتخاب می‌کند را دارد. بنابراین، اگرچه احتمال جنگ دیگری میان هند و پاکستان نمی‌رود اما غیر ممکن نیز نیست. حملات بمبئی در نوامبر ۲۰۰۸ چارمین بحران بود که مرحله جدیدی در ایجاد تنش بین دو کشور بود.

بحران بمبئی و افزایش تنش در روابط دو کشور

با استعفای پرویزمشرف از سمت ریاست جمهوری، مقام های هندی با وجود نگرانی‌های گذشته درباره عملیات مجاهدین کشمیری در هند، اعلام کردند که به گفت وگوهای میان دو کشور پایبند هستند و مایلند با دولت جدید پاکستان به رهبری آصف علی زرداری همکاری

---

[1] All Parties Hurriat Conferece (APHC)

کنند . انتخاب زرداری به عنوان رییس جمهوری جدید و یوسف رضا گیلانی به عنوان نخست وزیر، دهلی نو را به تثبیت وضعیت صلح با اسلام آباد امیدوارترکرد. مواضع ملایم دولت گیلانی درباره کشمیر سینگ نخست وزیر هند و دیگر رهبران را خشنود کرده بود که می توانند به ادامه فرایند صلح با کشور رقیب خود (پاکستان) ، بیش از گذشته امیدوار باشند.

در واقع سیاست خارجی پاکستان بعد ازاستقرار دولت گیلانی در سال ۲۰۰۸ (به عنوان دولتی غیر نظامی) استمرار تنش زدایی دولت سابق با هند بود، هرچند این سیاست با مخالفت‌هایی نیز از سوی برخی گروهها به ویژه بدنه ارتش مواجه گردید.

طبیعی بود که این نوع رفتار با سیاست های ارتش این کشور به عنوان بازیگر اصلی و موثر در مساله کشمیر- خیلی سازگار نبود. موضع گیری ژنرال کیانی فرمانده ارتش پاکستان درخصوص اظهارات زرداری که مجاهدین کشمیری را تروریست خوانده بود، نشان داد که مخالفت ارتش با سیاست های دولت حزب مردم سازگار نیست .

عقب نشینی دولت پاکستان در مقابل مخالفت های انجام شده در نهایت به تطبیق حزب مردم با سیاست های ارتش درباره کشمیر شد و دولت سعی کرد خیلی وارد فضای تنش‌زا نشود. اما این تغییر خیلی آشکار نبود و دولت، از سیاست های ارتش پاکستان بطور پنهانی حمایت کرد.

در پی فضای مثبتی که بر روابط هند و پاکستان حاکم شده، شاه محمود قریشی، وزیر امور خارجه پاکستان دو روز قبل از حوادث بمبئی به دهلی رفته بود. در جریان این دیدار، دو طرف ضمن مرور مسائل مشترک خود، نحوه اعتمادسازی میان دو کشور را مورد بررسی قرار دادند. قریشی، درباره مسائل متفاوتی از جمله تروریسم، کشمیر، سیاچن، سیر کریک، تجارت و تقسیم آب رودخانه با موکرجی وزیر امور خارجه هند گفت گو کرد.

بعد از برقراری تجارت در خط کنترل مرزی که از ماه اکتبر ۲۰۰۸ صورت گرفته بود، دو طرف انتظار داشتند که این روابط به جنبه های دیگر، از جمله تسهیل رفت و آمد مردم کشمیر هند و پاکستان، گسترش یابد. انفجاری که در سال ۲۰۰۷ در خط مرزی رخ داد نیز یکی از موضوعاتی بود که دو طرف انتظار همکاری در راستای یافتن عوامل اصلی آن را داشتند. گروه‌های هندو، یکی از مظنونان برنامه ریزی این انفجارها بودند.

دیدار وزرای امور خارجه دو کشور در شرایطی صورت گرفت که سران پاکستان از جمله آصف علی زرداری، رئیس جمهوری، مواضع مثبتی در قبال هند اتخاذ کرد. زرداری قول داد که سلاح هسته ای را علیه هند به کار نبرد و مذاکره آشتی جویانه را در جهت برقراری مناسبات

دوجانبه پیگیری می کنند. دیدار مان موهان سینگ، نخست وزیر هند، با زرداری در نیویورک، که در سپتامبر ۲۰۰۸ صورت گرفت، موجب تغییری در نگرش اسلام آباد شد. بعد از حادثه حمله به سفارت هند در کابل، که هفتم ژوئیه رخ داد و روابط دو کشور را تیره کرد، این دیدار انگیزه مثبتی برای بهبود روابط دو کشور محسوب می شد. همزمان با این دیدار یکصد و یک نفر از زندانیان هندی که پاکستان آنان را به منظور نمایش حسن نیت خود در مذاکرات صلح با هند از زندان آزاد کرده بود، وارد خاک هند شدند.

اما حملات تروریست ها به نقاط مختلف در بمبئی در ۲۶ نوامبر سال ۲۰۰۸ و اصرار هندی ها مبنی بر دخالت اتباع پاکستانی در این حملات به افزایش تنش بین دو کشور کمک کرد. آنچه که به اختلاف نظر بیشتر دو کشور منجر شد بر سه محور اصلی استوار است، هرچند بطور ماهیتی هندی ها ،اسلام آباد را بطور کلی عامل وقوع حملات بمبئی می دانند و پاکستان نیز در مجموع دیدگاه دهلی نو را رد می کند.

اول تابعیت تنها بازمانده حملات بمبئی (اجمل کساب)، دوم تحویل مظنونان بازداشتی از سوی پاکستان، سوم دخالت دولت اسلام آباد در حوادث بمبئی و چهارم اختلاف نظر مقام‌های دهلی نو و اسلام آباد بر سر ارایه مدرک یا اطلاعات مربوط به حملات بمبئی است.

این اختلافات باعث شده تنش های دو کشور تشدید شود هرچند رهبران هند و پاکستان تاکید دارند که مایل به جنگ نیستند اما اصرار هندی ها به درخواست های خود از یکسو و انکارهای پاکستان از سویی دیگر برخی ناظران را به این نتیجه رسانده که ممکن است با افزایش تنش های لفظی اتفاق ناگواری در منطقه رخ دهد و در نهایت این دو کشور هسته‌ای به سمت منازعه نظامی کشانده شوند اما برخی دیگر معتقدند که این تنش ها می تواند به اقناع افکار عمومی دو کشور در جهت امتناع از جنگ کمک کند.

ب – عوامل موثر بر روابط دو کشور

۱. هسته‌ای شدن هند و پاکستان

روز ۱۱ و ۱۳ ماه مه ۱۹۹۸هند، و بیست و هشتم همان ماه پاکستان به یک رشته آزمایشهای هسته‌ای دست زدند. در پایان همین ماه هردو کشور مقام کشورهای دارای سلاحهای هسته‌ای را کسب کردند. هند دلایل زیادی برای دستیابی به سلاحهای هسته‌ای داشت:

- اول تصویری که از خود به عنوان یک قدرت بزرگ تجسم می‌کند. تلاش برای رسیدن به این تصویر است که منجر شده تا تصمیم گیران هندی خواستار ایجاد یک هند از نظر نظامی قدرتمند باشند.
- دوم درک هند از یک جو امنیتی ناپایدار. موقعیت تاکتیکی چین در تبت، و همچنین آنچه آنها همکاری هسته‌ای چین-پاکستان می‌نامند، غالباً به عنوان دلیلی برای هسته‌ای شدن هند مطرح می‌شود.
- سوم تعهد دولت بی.جی.پی به تبدیل هند به کشوری دارای سلاحهای هسته ای.
- چهارم نارضایتی هند از نظم جهانی هسته‌ای موجود. چرا دارندگان سلاحهای هسته‌ای اجازه حفظ آنها را دارند اما تملک آنها توسط کشورهای دیگر رد می‌شود؟
- و پنجم اینکه هند همواره پاکستان را به ایجاد تحولات عمده در کشمیر متهم می‌سازد.

عواملی که بر تصمیم پاکستان به دستیابی به مقام دارنده سلاح هسته‌ای تأثیر گذاشته از این قرارند:

- دستیابی به سلاحهای هسته‌ای توسط هند،
- واکنش بی کلام به آزمایشهای هسته‌ای هند
- و عدم وجود یک چتر هسته‌ای

هند در ماه مه ۱۹۷۴ یک چاشنی هسته‌ای را منفجر کرده و علناً آن را یک انفجار صلح‌آمیز هسته‌ای نامید. کشورهای دیگر نیز تلاش چندانی در جهت ممانعت هند از پیگیری اقدامات هسته ایش به عمل نیاوردند. بر عکس، فرانسه نه تنها به هندیها تبریک گفت بلکه در ساخت یک رآکتور تولید سریع[1] پیشنهاد کمک به هند کرد.(۹) به همین صورت آمریکائیها، با وجودی که خود به این نتیجه رسیده بودند که هیچ تفاوت قابل ملاحظه‌ای میان چاشنی‌های هسته‌ای نظامی و صلح آمیز وجود ندارد، به سرعت توضیح هندیها را در مورد انفجار صلح آمیز هسته‌ای پذیرفتند. پذیرش سریع توضیح هند در مورد انفجار هسته‌ای راجستان با نام رمز «لبخند بودا» توسط آمریکا بیشتر به این خاطر بود که امید داشت این عمل باعث توقف فعالیت هندیها در همین نقطه شده و به ادامه مسیری که به سلاحهای هسته‌ای منتهی می‌شود نیانجامد. در عین حال بسیاری از آمریکاییها اقدام به عکس العمل سریع نکردند، زیرا فکر می‌کردند یک انفجار ضرورتاً هند را تبدیل به کشور هسته‌ای نمی‌نماید و برای رسیدن به این

[1] Fast Breeder

مقام باید به یک سیستم پرتاب دست یابد. امروز هند نه تنها به سلاحهای هسته‌ای دست یافته بلکه سیستمهای پرتابی مانند موشکها و بمب افکنهای سنگین را نیز تکمیل کـرده و مـشتاقانه در تلاش به کسب یک زیردریایی هسته‌ای است.

۲. عوامل داخلی اختلافات دو کشور

الزامات و فشارهای داخلی از جمله عواملی هستند که کمک قابل ملاحظه‌ای بـه تغییـر سیاستهای بنیادین در اکثر کشورهای جهان می‌کنند. جلب افکار عمومی به مسائل خارجی بـه منظور انحراف توجه از بحرانهای اضطراری سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و حتی امنیتـی داخلـی در کشورهای جهان سوم غیرمعمول نیست. برای پی بردن به وجود فـشارهای شـدید ناشـی از انواع گوناگون بحرانهای داخلی در هند و پاکستان لازم نیست زیاد به مسائل پشت پـرده دقیـق شویم. این دو کشور هر دو دارای مشکلات داخلی فراوانی هستند.

جوامع هندو و مسلمان هند به رغم برخورداری از یک تـاریخ طـولانی زنـدگی در کنـار یکدیگر هنوز باید قانونی برای سازگاری و شکیبایی متقابل تـدوین کننـد. شـاید ناسـازگاریهای ذاتی این دو مذهب (اسلام و هندوئیسم) مانع نیل به چنین معیاری در برخـی از مـسائل مهـم می‌گشت، اما نمونه‌های چندانی از دخالت هر یک از آنها در حوزه مذهبی یکدیگر وجود نـدارد. این دو جامعه، صرف نظر از تمایلات مذهبی حکامشان، یاد گرفتند با این وضـعیت بـه راحتـی کنار بیایند. نتیجه این شد که خصومت مذهبی تا زمان ورود انگلیسیها به ایـن کـشور در حـال سکون باقی ماند. انگلیسی ها از این مساله به نفع خود اسـتفاده کردنـد. اسـتراتژی اسـتعماری «تفرقه بیانداز و حکومت کن» دشمنی هندو-مسلمان را بطور مؤثری تقویـت کـرد. شورشـهای همگانی در زمان حکومت مغولها و جانشینان آنهـا بـه نـدرت رخ داد، امـا در زمـان انگلیـسیها درگیریهای بی شماری بین این دو جامعه به وقوع پیوست. تأسیس حکومـت انگلیـسی فاصـله میان این دو گروه مذهبی را در هند افزایش داد اما کناره گیری آن این خـصومت را بـه نقطـه تنفر از یکدیگر رساند.

درحالیکه ایجاد پاکستان مسلمانان اکثر مناطق را خشنود ساخت، شمار بسیار زیـادی از مسلمانانی را که تصمیم داشتند در هند بمانند تبدیل به اقلیتی غیر قابل اعتماد ساخت. آنها تا سالها پس از این تجزیه نه تنها به خاطر تقسیم شبه قاره مورد نکوهش قرار مـی‌گرفتنـد بلکـه «نمایندگان قدرت مخالف هند، گروهی متخاصم، تفرقه‌انداز، و خرابکار که امید نیـل بـه اتحـاد ملی را تبدیل به یأس کردند به شمار می‌آمدند.[۲]»

پس از تجزیه پاکستان در سال ۱۹۷۱ وضعیت مسلمانان در هند رو به بهبود گذاشته و از تعصبات شکل گرفته از حوادث گذشته به تدریج کاسته شد. جامعه مسلمان در هند دیگر پاکستان را حافظ منافع و رفاه خود ندانسته، و یکسان سازی هویت آنها با هند نیز منجر به کاهش هراسشان از هندوهای افراط گرا شد. تجزیه پاکستان بیشترین رضایت خاطر را برای کسانی دربر داشت که مخالف نظریه جدایی دو ملت بودند، و بطور قابل ملاحظه‌ای هراس حاصل از نگرش منفی فرقه‌های مهم هندو نسبت به اقلیت مسلمان را کاهش داد. اما این تغییر عقیده هندوها نسبت به اقلیت مسلمان در هند آنگونه که انتظار می‌رفت مجاورت صلح آمیز این دو جامعه هندی را به دنبال نداشت؛ نیل به این هدف زمان زیادی می‌طلبید.

هند و پاکستان که گرفتار یک رابطه خصومت آمیز هستند همواره با استفاده از تبلیغات و دیگر ابزارهای موجود از تنشها و آشفتگیهای داخلی یکدیگر بهره برداری کرده‌اند. حمایت آشکار هند از تجزیه طلبان شرق پاکستان، احساس همدردی علنی با طرفداران جدایی پشتونستان و سند، اقدامات حمایتی آشکار از فعالیتهای نهضت احیای دموکراسی[1] (MRD)، پراکندن نطفه اختلاف نژادی و ایجاد آشوبهای سیاسی در سند تنها نمونه‌های شناخته شده‌ای از این مورد هستند که نیاز به توضیح ندارند. به همین صورت حمایت فزاینده پاکستان در نقاط آشوب زده هند مانند پنجاب، آسام و کشمیر، و هواداریهای پنهانی آنها از جنبشهایی نظیر خالصتان، گورخالند[2]، و بسیاری از نهضتهای دیگر در شرق هند غالباً تنش هایی را ایجاد می‌کردند. درست همانطور که پاکستانیها هندیها را به دخالت در آشوبهای سیاسی سند متهم کردند هندیها پاکستانیها را به خاطر آموزش و کمک به مبارزان کشمیری مورد نکوهش قرار دادند. هند پاکستان را برای ترغیب آنچه آنها آن را «تروریسم مرزی» می‌نامند متهم کرده است. در عین حال، هر دو طرف این دخالتها را انکار کرده‌اند. تهمت و پاسخ به تهمت اصلی را در چارچوب روابط هند-پاکستان به خود اختصاص داده است.

۳. نقش ابرقدرتها در روابط دو کشور

چشم‌انداز آغاز روابطی تازه میان هند و پاکستان از بسیاری جهات متأثر از موضع ابرقدرتها می‌باشد. آمریکائیها و روس ها، به ترتیب از طریق پاکستان و هند، به این منطقه وارد شدند تا الزامات امنیتی مورد نظر آنها را تأمین کنند. احساس عدم امنیت پاکستان پای

---

[1] Movement for Restoration of Democracy (MRD)
[2] Gorkhaland

آمریکائیها را به آسیای جنوبی باز کرد و عکس العمل سریع هند به شوروی اجازه ورود به این منطقه را داد. به این ترتیب بود که جنگ سرد به این منطقه کشیده شد. در سال ۱۹۵۴ و ۱۹۵۵ پاکستان به اتحادیه غربگرای سیتو[1] (سازمان پیمان آسیای جنوب شرقی) و پیمان بغداد (که بعدها سنتو ـ سازمان پیمان مرکزی ـ نامیده شد) پیوست. این کشور پس از احساس تهدید از سوی هند به اتحادیه مذکور پیوست تا سلاح‌های مورد لزوم خود را هر چه آسانتر به دست آورده و نیروهای خود را برای چیزی که یک درگیری آشکار به نظر می‌رسید مجهز سازد. البته هندیها تلاش پاکستان برای ارتقای امنیتیش را به عنوان کوششی در جهت بر هم ریختن معادله قدرت موجود و به چالش کشیدن قدرت برتر آن در امور مربوط به این شبه قاره تفسیر کردند. هند نه تنها در امور آسیای مرکزی بلکه کل منطقه آسیا نقش اصلی را برای خود تعیین کرده بود؛ در نتیجه در واکنش به عضویت پاکستان در سیتو و سنتو در سال ۱۹۵۵ از رهبران شوروی دعوت کرد تا از منطقه دیدن کنند. شورویها که از مشارکت پاکستان در اتحادیه های دفاعی غرب (که علیه آنها جهت گیری می‌شد) خشمگین بودند در اقدامی تنبیهی به موضع پاکستان در منازعه کشمیر و پشتونستان بلافاصله خود را متعهد به حمایت از هند در کشمیر و پشتیبانی از افغانستان در پشتونستان کردند.

این وضعیت ادامه داشت تا اینکه در اوایل دهه ۱۹۶۰، با کاهش تنش‌های جنگ سرد، آزمایش موشکهای قاره پیما و جنگ سال ۱۹۶۲ چین- هند، دچار تحولات فاحشی گشت. به دنبال درگیری مرزی هند و چین، غرب در واکنش به درخواست هند (به رغم هشدارها و اعتراضات رهبران پاکستانی) کمکهای تسلیحاتی خود را به این کشور سرازیر کرد. پاکستان نیز به منظور حفظ موازنه در مقابل هند جستجو برای یافتن دوستانی جدید را آغاز کرد. در این میان چین به تلاش پاکستان پاسخ مثبت داده و بلافاصله حمایت خود را از این کشور اعلام کرد. اتحاد شوروی با درک اینکه احساس ناامنی پاکستان ممکن است این کشور را بیش از حد به دامان چین بکشاند، در تلاش برای یافتن راهی جهت ممانعت از دوستی فزاینده آن با چین، و در عین حال تضعیف سیاست طرفداری از غرب، برآمد. بدین ترتیب بود که شورویها به پاکستان چراغ سبز نشان دادند. این نرمش در سال ۱۹۶۹ وقتی از بین رفت که یحیی خان رئیس جمهور پاکستان پیشنهاد برژنف مبنی بر تشکیل یک سیستم دفاع جمعی آسیایی، و عقیده کاسیگین نخست وزیران شوروی بر اساس تشکیل یک گروه اقتصادی منطقه‌ای را به شدت رد کرد. در عین حال پاکستان در حالیکه روابطش با آمریکا (به ویژه به خاطر تحریم

---

[1] SEATO

تسلیحاتی آمریکا بر این کشور پس از جنگ هند و پاکستان در سال ۱۹۶۵) رو به وخامت می‌گذاشت، به افزایش رابطه با چین ادامه داد.

پس از جنگ هند-پاکستان در سال ۱۹۷۱ رهبران پاکستان با پی بردن به نقش حیاتی شورویها در امور آینده آسیای جنوبی، محتاطانه از انتقاد در مورد نقش شوروی در جدایی پاکستان شرقی اجتناب کرده و به بهبود روابط با آنها پرداختند. در ابتدا شوروی نسبت به پیشنهادات پاکستان استقبال چندانی نشان نداد اما با تلاشهای ذوالفقار علی بوتو نخست وزیر وقت پاکستان آنها به تدریج نرمتر شدند. پاکستان، ناامید از غرب و خشنود از استقبال شورویها، و با در نظر گرفتن برخی ملاحظات دیگر از سیتو و سنتو خارج شد. تا اواخر دهه ۱۹۷۰ روابط این کشور با شوروی گسترش زیادی یافته بود.

سیاست آمریکا در قبال منطقه نه تنها با گذر زمان کلاً تغییر می‌یافت بلکه از استواری کمتری نسبت به سیاستهای چین و شوروی برخوردار بود. سیاستهای این کشور در هر دهه تغییر ماهیت می‌داد. در طول دهه ۱۹۵۰ تأکید آن بر مهار توسعه طلبیهای کمونیسم در منطقه قرار داشت. در این دوره پاکستان با دو جناح خود ابزار مناسبی در خدمت منافع استراتژیک آمریکا در این منطقه به شمار می‌آمد. جناح غربی می‌توانست نقش مهمی در جلوگیری از توسعه طلبی شوروی محسوب گردد و جناح شرقی برای استراتژی آمریکا در قبال چین مفید بود. اگرچه آمریکائیها می‌بایست هند را به پاکستان ترجیح می‌دادند، اما موضع قدرتمند نهرو در مقابل سیستم جنگ سرد و بی اعتنایی امریکا به عدم تعهد، کم و بیش سیاستگذاران هندی را بر آن داشت تا شوروی را انتخاب کنند.

اما دولت کندی نه تنها تهدید شوروی را جدی نگرفت بلکه عدم تعهد را رویکرد معتبری برای روابط بین‌الملل تشخیص داد. جنگ سال ۱۹۶۲ هند و چین فرصت برقراری دوستی مجدد با هند را برای آمریکا فراهم آورد و متعاقباً هند به ابزار سودمندی برای آمریکا در جهت مهار سیاستهای دهه ۶۰ چین تبدیل گشت. توسعه روابط چین-آمریکا بار دیگر منجر به تغییری اساسی در سیاست آمریکا در این منطقه شد. بخش اول این دهه شاهد توسعه روابط با پاکستان و تا حدودی سردی روابط هند-آمریکا بود. اما نیمه دوم دهه ۷۰ گسترش روابط هند-آمریکا را نشان داد. مجدداً با بروز بحران افغانستان و کمکهای برجسته به پاکستان، روابط آمریکا-هند ابتدا کاهش یافته اما با به قدرت رسیدن راجیو گاندی بار دیگر رو به صعود گذاشت.

روابط چین با پاکستان، به ویژه پس از عادی شدن روابط چین-آمریکا، بیش از پیش مستحکم شد. در راستای ادامه سردی روابط چین ـ هند و چین ـ شوروی، چین دیگر نه قادر به کمک به پاکستان و نه ایفای نقش وزنه تعادلی مقابل نفوذ شوروی در منطقه بود. اما در دهه ۷۰ شاهد تلاش (اگرچه بسیار آهسته) برای عادی سازی روابط چین- هند بودیم. در سال ۱۹۷۶ تبادل سفیر میان دو کشور انجام گرفته و سال ۱۹۷۹ واجپائی، وزیر خارجه هند، از چین دیدار کرد. نتیجه عمده این دیدار این بود که چینی ها نیاز به حل منازعه مرزی دیرینه را به عنوان پیش شرطی برای عادی سازی کامل روابط اعلام کردند. از آن پس به منظور برطرف‌سازی اختلافات، مذاکرات زیادی انجام شد. دیدار واجپائی نخست وزیر هند مطمئناً گرمای مطلوبی به روابط هند- چین بخشید. اعلامیه مشترکی که در پایان این دیدار منتشر شد به وضوح انعکاسی از وقوف بیشتر بر موضوعات پیچیده موجود تلقی شده و حکایت از این داشت که هند تبت را به عنوان بخشی از چین به رسمیت شناخته است. دو طرف همچنین در مورد حل موضوع سیکیم ـ یکی دیگر از موضوعات آزاردهنده میان این دو کشور- به بحث پرداختند. پاکستانیها از نتیجه گفتگوهای چین- هند استقبال کرده و بر پیش بینی افزایش صلح و ثبات آسیای جنوبی تأکید کردند. آنها اظهار امیدواری کردند که این مذاکرات به بهانه‌تراشی هند برای توسعه سلاحهای کشتار جمعی خود یا خرید لجام گسیخته سلاحهای غیرهسته‌ای خاتمه بخشد.

تفاوت دیدگاه هند و پاکستان نسبت به تهدیدهای یکدیگر، به اضافه دخالت فعال ابرقدرتها در تعقیب اهداف منطقه‌ای و جهانی شان، همچنان بر وخامت تنشها و درگیریها در آسیای جنوبی می‌افزاید. در اواخر دهه ۷۰ تاریخ شاهد توسعه روابط هند-پاکستان بود اما بعد از آن بحران افغانستان و بازتابهای ناخواسته آن پیش آمد. به هر جهت اواخر دهه ۸۰ اوضاع جهان دچار تغییراتی اساسی شد. اعلام پرسترویکا و گلاسنوست از سوی گورباچف، و عکس‌العمل مثبت غرب به آن به جنگ سرد طولانی پایان بخشیده و عصر جدیدی از همکاری محتاطانه میان روسیه (اتحاد شوروی سابق) و غرب را بنیان نهاد.

پایان جنگ سرد، تجزیه اتحاد شوروی، و ظهور آمریکا به عنوان تنها ابرقدرت، نظم جهانی موجود را دگرگون ساخت. معادلات گذشته دیگر از پایداری لازم برخوردار نبود. در سناریوی فعلی جهان هند و آمریکا به یکدیگر نزدیک تر شدند. آمریکائیها هند را وزنه متقابل مفیدی برای چین دانسته و هند نیز سعی کرد رفتار دوستانه‌ای با آمریکا در پیش بگیرد.

این وضعیت پس از حوادث ۱۱ سپتامبر تغییر یافت. در نتیجه این تحول، ائتلافی بین‌المللی علیه تروریسم بوجود آمد. آمریکائیها با هدف بازداشت اسامه بن لادن، که طراح تراژدی ۱۱ سپتامبر تصور می‌شد، و تنبیه رژیم افغانی طالبان که به او پناه داده بود، افغانستان را مورد تهاجم قرار دادند. وقتی پاکستان به این ائتلاف بین‌المللی پیوست و کمک به آمریکا در ادامه جنگ در افغانستان را پذیرفت، بار دیگر روابطش با آمریکا رو به بهبود نهاد. تقریباً تمامی تحریمهایی که بر پاکستان اعمال شده بود برداشته شده و آمریکا نیز تشویقهای اقتصادی چندی برای آن قائل شد.[۱۰]

تهاجم آمریکا به عراق یکی دیگر از تحولات حائز اهمیتی بود که با نادیده گرفتن سازمان ملل انجام گرفت. این تهاجم نه از طرف هندیها مورد پشتیبانی قرار گرفت و نه پاکستانیها. آمریکائیها براساس دکترین جدید دفاع پیشگیرانه دست به تهاجمی گسترده به عراق زده، خیلی سریع صدام حسین را برکنارکرده و این کشور را به اشغال خود درآوردند.

۳. سایه بحرانهای افغانستان

روابط میان هند و پاکستان به خاطر دو بحران مربوط به افغانستان نیز دچار تیرگی مداوم می‌باشد. بحران اول را می‌توان تهاجم شوروی و به دنبال آن شرکت آمریکا در این جنگ از طرف مبارزان آزادی خواه دانست و بحران دوم برخاسته از تحولات ۱۱ سپتامبر می‌باشد. درحالیکه اکثریت قریب به اتفاق کشورها تهاجم شوروی به افغانستان غیرمتعهد را محکوم کردند هند با وجود در اختیار داشتن ریاست وقت جنبش عدم تعهد، قادر به محکوم کردن شوروی نبود.

هند با وابستگی به پیمان دوستی هند- شوروی،که کمکهای نظامی، اقتصادی و تکنولوژیک بسیار گسترده‌ای را در اختیار این کشور قرار می‌داد، تصمیم گرفت از محکوم کردن این کشور صرف نظر کند. هند که خود را مدیون حمایتهای شوروی دانسته و تنها کشور دوست غیر کمونیست قدرتمند و قابل اعتماد شورویها محسوب می‌گشت، انتخابهای ناخوشایندی را پیش رو می‌دید؛ از یک سو محکوم کردن تهاجم شوروی روسها را خشمگین و روابط سودآور با این کشور را تضعیف می‌کرد، و از سوی دیگر چشم پوشی از این اقدام تصویر خودش را خدشه دار می‌ساخت. هند عدم محکومیت شوروی را برگزید و سعی کرد با پذیرش وضعیت افغانستان تحت سلطه شوروی دین چندین ساله خود را به شوروی ادا کند. این کشور گه گاه با توسل به راههای دیپلماتیک تلاش کرده به کنترل اوضاع پرداخته و نارضایتی خود را

از این وضعیت به شورویها انتقال داد. اما زمانیکه تنشهای حاصل از این تهاجم فروکش کرد هند نسبت به وضعیت افغانستان نرمتر شد و تا جایی پیش رفت که حتی کمیسیون مشترک هند- افغانستان را که پس از به قدرت رسیدن مارکسیسم در سال ۱۹۷۸ برچیده شده بود دوباره احیاء کرد. غیرواقع بینانه به نظر می‌رسید که انتظار داشته باشیم هند با برخورداری از مزایای بسیار زیاد حاصل از پیوند نزدیک با شورویها نسبت به اقدامات آنها در افغانستان حساس باشد. چنانچه دولت جاناتا در قدرت باقی می‌ماند ممکن بود تغییر اندکی در سیاست هند در قبال افغانستان حاصل شود.

شاید دردناک ترین جنبه بحران اول افغانستان برای هندیها تصمیم آمریکا مبنی بر توافق در مورد یک طرح کمک اقتصادی به اضافه فروش تجهیزات نظامی به پاکستان بود که به منظور فراهم نمودن شرایط بهتر برای ارتقاء مسئولیتهای امنیتی این کشور اتخاذ شد. هند که از رابطه پاکستان- آمریکا خشمگین بود تصمیم به تحکیم روابط خود با شورویها در این منطقه گرفت. با امضای توافقنامه‌های سال ۱۹۸۸ ژنو وضعیت به تدریج تغییر یافت. اگرچه آمریکا و شوروی به پشتیبانی از وابستگانشان ادامه دادند اما توافقنامه‌های ژنو، سطح مشخصی را برای همکاری میان آنها مشخص می‌کرد که امید حل بحران افغانستان را افزایش می‌داد.

بحران دوم افغانستان با تخریب برجهای دوقلوی نیویورک آغاز شد. آمریکائیها اسامه بن لادن را که به افغانستان پناه برده بود طراح این واقعه معرفی کردند، و این آغاز جنگ علیه افغانستان به رهبری آمریکا بود. پاکستان تصمیم گرفت به این ائتلاف بین‌المللی پیوسته و به آمریکائیها در ادامه جنگشان در افغانستان کمک کنند. در نتیجه ایالات متحده و پاکستان بار دیگر روابط خود را توسعه بخشیدند. اما لازم به ذکر است که این روابط از سوی هر دو طرف با احتیاط بسیار زیادی همراه است. آمریکائیها خصوصاً مراقب بودند تا دست به اقدامی نزنند که منجر به خشم دوستان جدید هندی شان شود، و سعی دارند موازنه‌ای را میان هندیها و پاکستانیها حفظ کنند. آنها از یک طرف مایل به از دست دادن هندیها نیستند و از سوی دیگر حداقل تا زمانی که بحران افغانستان ادامه دارد به پاکستانیها نیاز دارند.آمریکا برای انجام عملیات مؤثر علیه اعضای القاعده محتاج پاکستان است. اما یک چیز مشخص است و آن اینکه سیاستها و راهبردها بنا بر تحرکات داخلی، منطقه‌ای و جهانی متغیرند.[۱۱]

پ- ابتکار عملها برای بهبود روابط

روند عادی سازی روابط که با توافقنامه سیملا آغاز شد در طول دهه ۷۰ دچار هیچ وقفه جدی نشد، اما تحولات دهه‌های ۸۰ و ۹۰ ناخواسته تا حدودی بر سرعت آن تأثیر گذاشت-

اگرچه فعالیت سارک (اتحادیه همکاریهای منطقه‌ای جنوب شرقی آسیا) و کمیسیون مشترک هند و پاکستان طی دهه ۸۰ همچنان ادامه یافت. بحران سیک در اوایل دهه ۸۰، تشدید مبارزات آزادیخواهی کشمیر در اواخر همین دهه در هند و درخواست پاکستان برای نظام دموکراتیک پایدار تنها معدود حوادثی هستند که تأثیر مستقیمی بر روابط خارجی داشته و دارند. پیچیدگی بیشتر وقتی حادث شد که هر دو کشور در سال ۱۹۹۸ تصمیم گرفتند به سلاحهای هسته‌ای دست یابند.

از زمان به قدرت رسیدن دولت بی.جی.پی روابط هند-پاکستان شاهد فراز و نشیبهای تندی بوده است. در حالیکه سال ۱۹۹۹ شاهد دو تحول مهم اعلامیه لاهور و برخوردهای کارگیل بود در سال ۲۰۰۰ دو آتش بس به وقوع پیوست که یکی از آنها براساس اعلامیه حزب‌المجاهدین در اواخر ژوئیه می‌شد و دیگری آتش بس ماه رمضان واجپایی بود که به عکس‌العمل‌های مثبتی از جانب پاکستان و برگزاری اجلاس آگرا در ژوئیه ۲۰۰۱ منجر شد.[۱۲]

شکست این اجلاس به اضافه تراژدی ۱۱ سپتامبر جو نسبتاً سنگینی را بوجود آورد‌که از سوی هندیها بطور مؤثری مورد بهره برداری قرار گرفت. گروههای جنگ طلب مستقر در پاکستان در ۱۳ دسامبر ۲۰۰۱ به پارلمان هند حمله کردند. از نظر پاکستان نسبت دادن این اتهام از سوی احزاب جنگ طلب هندو به پاکستان با این هدف مطرح شد تا با تحریک پاکستان به واکنشی مشابه، نیروهای مرزی را بسیج کنند. بدین ترتیب نیروهای این دو کشور تا اواسط اکتبر با یکدیگر روبرو شدند.

واجپایی در ۱۸ آوریل ۲۰۰۳ بار دیگر تمایل خود را به گفتگو با پاکستان اعلام کرد. وی در زمان اعلام این موضوع هیچ شرطی را عنوان نکرد اما دو روز بعد، آن را منوط به توقف تروریسم بین مرزی از سوی پاکستان دانست. از طرف دیگر، مقامات پاکستانی همواره تأکید داشتند که در سرتاسر خط ارتباطی هیچ گونه عملیات نفوذی انجام نمی‌گیرد. نخست وزیر پاکستان به این حرکت هند واکنش مثبت نشان داده و در این راستا با همتای خود تماس تلفنی برقرار کرد. از آن پس تحولات مطلوبی صورت گرفت که از آن میان به این موارد می‌توان اشاره کرد: تبادل سفیر، دیدارهای دوستانه اعضای پارلمان، زنان، دانشجویان، رهبران کارگران، خبرنگاران و بازرگانان از کشورهای دو طرف، تعیین تاریخ اجلاس بعدی سارک و از سرگیری ارتباط زمینی بین لاهور- دهلی. هند به منظور تأمین عادی سازی مطلوب روابطی که پاکستان نه تنها واکنش مثبتی به آن نشان داده بلکه حتی پیشنهاد برخی اقدامات اعتماد ساز بیشتر از جمله دستور آتش بس یکجانبه در مرز کشمیر را داد، اقدامات مفیدی را پیشنهاد کرد. اگرچه

روند فعلی صلح با سرعتی کندتر از حد مطلوب پیش می‌رود اما گامهای ملموسی در جهت برقراری مجدد راههای ارتباطی برداشته شده است. نه تنها کمیسیونهای عالی کاملاً فعال شده و اتوبوس مجدداً بین لاهور و دهلی نو تردد می‌کند بلکه توافقنامه هایی به منظور تجدید کار خطوط هوایی از اول ژانویه ۲۰۰۴ و خطوط راه آهن از ۱۵ ژانویه همان سال از طرف نمایندگان دولتهای مزبور به امضاء رسیده است.

دیپلماسی غیر رسمی: اقدامات اعتماد سازی

دیپلماسی غیر رسمی غالباً به جریانی از گفتگوهای غیر رسمی میان نمایندگان غیردولتی احزاب درگیر در یک اختلاف گفته می‌شود. نظریه پردازان و افراد پرنفوذ که دارای قدرت کافی برای اعمال نفوذ بر مردم و همچنین دولت می‌باشند، روند این جریان را برعهده می‌گیرند. دیپلماسی غیر رسمی گاهی طرف سومی را نیز یا برای نظارت و یا برای پیگیریهای ابتدایی در بر می‌گیرد. وجود طرف سوم خصوصاً وقتی لازم است که مجموعه‌ای از سوءظن به اضافه ناشکیبایی، تنفر و بی اعتمادی حاکم باشد. هدف اصلی این دیپلماسی جلوگیری از درگیری و تسهیل روند حل اختلافات می‌باشد.

گروه غیر رسمی دارای دو ویژگی برجسته می‌باشند: الف) همه اعضای این گروهها غالباً نسبت به نیاز به حل هر چه سریعتر منازعات آگاهی کامل دارند، ب) همگی به شکلی قادر به انجام همکاریهای سازنده در جهت حل مطلوب اختلافات جاری می‌باشند.

گروه غیر رسمی اغلب به دو روش تشکیل می‌شود: به پیشنهاد افراد محلی از یک فرد یا مؤسسه مانند دانشگاه یا سازمان تحقیقاتی و یا یک روزنامه و غیره، و یا به واسطه تلاشها یا ترغیبهای خارجیان ذینفع.[۱۳]

اهداف اصلی دیپلماسی غیر رسمی را سه مورد تشکیل می‌دهد:

۱) سعی در حل منازعات جاری؛

۲) تضعیف و جلوگیری از ظهور درگیریهای جدید؛ و

۳) تلاش در جهت نزدیکتر کردن دو کشور یا جامعه بیگانه به یکدیگر با معرفی اقدامات اعتماد ساز.

در واقع این دشوارترین وظیفه است، به ویژه اگر منازعه و درگیری بیش از یک دهه به طول انجامیده باشد. گذشت زمان به یک درگیری ساده ابعاد جدیدی بخشیده و آن را تبدیل به

منازعه‌ای پیچیده می‌سازد. حل اختلافات قدیمی کار آسانی نیست، اما همواره باید تلاش برای یافتن راه حلی برای آنها ادامه یابد.

هدف اصلی از اقدامات اعتماد سازی[1] جلوگیری و تغییر مسیر جریان خطرناکی است که به جنگ می‌انجامد. این کار انجام نمی‌گیرد مگر از طریق اعلام شفاف مواضع که از میزان تنشها کاسته و محیط را برای هر شکلی از همکاری مساعد می‌نماید. شفافیت می‌تواند جو بیم و بدگمانی رابرطرف ساخته، درک برداشتهای متضاد را بهبود بخشیده و به برقراری روابط کاری میان کشورهای مخالف کمک کند. از آنجا که مذاکره در مورد اقدامات اعتماد آفرین آسان‌تر از یک توافق یا یک پیمان رسمی کنترل تسلیحاتی است، نه تنها محبوبیت و سودمندی این اقدامات افزایش یافته بلکه در حال تبدیل شدن به ابزار ضروری برای کاهش خطر جنگهای تصادفی می‌باشد.

اقدامات اعتماد سازی در آسیای جنوبی

اعتمادسازی در واقع پدیده‌ای نو در آسیای جنوبی در کل و به ویژه بین هند و پاکستان نیست. از زمان تقسیم شبه قاره، این دو کشور با هدف ایجاد اعتماد و کاهش تنش توافقنامه‌های زیادی به امضاء رسانده‌اند. شاید از جملهٔ شاخص ترین آنها بتوان به موارد زیر اشاره کرد: پیمان لیاقت- نهرو در سال ۱۹۵۱ (در رابطه با اقلیتها)، پیمان آبهای سند سال ۱۹۶۰، توافقنامه تاشکند-۱۹۶۶، توافقنامه ران کوچ ـ ۱۹۶۸، پیمان سیملا -۱۹۷۲، توافقنامه سد سلال -۱۹۷۸، کمیسیون مشترک -۱۹۸۳، و اعلامیه لاهور -۱۹۹۹. به استثناء کمیسیون مشترک و اعلامیه لاهور بقیه از بحران یک جنگ ناشی شدند.(۱۴)

اختلاف عمده بین هند و پاکستان اکنون گرد منازعه کشمیر می‌چرخد. به رغم این همه اقدامات اعتماد ساز، هنوز عادی سازی روابط دور از واقعیت به نظر می‌رسد. از پایان جنگ سال ۱۹۷۱ هند-پاکستان بسیاری از این اقدامات با تأکیدی قاطع بر اقدامات اعتماد سازی نظامی اتخاذ شده است. اولین اقدامات از این نوع، که برقراری خط تلفن ویژه بین فرماندهان عملیات نظامی بود، بلافاصله پس از جنگ ۱۹۷۱ انجام گرفت. اقدامات اعتمادساز جاری را می‌توان به صورت زیر گروه بندی کرد:

---

[1] Confidence Building Measures (CBMs)

الف) اقدامات ارتباطی

۱) یک خط ارتباطی مستقیم معروف به hotline میان فرماندهان عملیات نظامی در سال ۱۹۷۱، که به دنبال بحران ۱۹۹۰ تصمیم گرفته شد از این خط به صورت هفتگی استفاده شود.

۲) برقراری خطوط ارتباطی مستقیم بین فرماندهان بخشها

۳) برقراری یک خط ویژه میان نیروهای هوایی هند و پاکستان-۱۹۹۳

۴) ارتباط میان کشتیها و هواپیماهای نیروهای دریایی دو طرف هنگام مجاورت با یکدیگر ماه مه ۱۹۹۳

۵) برقراری یک خط ویژه بین نخست وزیران در سال ۱۹۹۷ پس از اجلاس میل[1]

۶) تماسهای مردم با مردم، دیپلماسی غیر رسمی ، سازمانهای غیردولتی و گفتگو میان گروههای غیر دولتی

ب) اقدامات شفاف سازی و هشدار دهنده

۱) دعوت از ناظران برای تماشای تمرینهای نظامی

۲) انتشار گزارش دفاعی سالانه (که هندیها آن را بطور مرتب به چاپ می‌رسانند)

۳) مذاکرات علنی در مورد تهیه تسلیحات توسط هند و پاکستان

۴) هشدارهای قبلی در مورد تمرینهای نظامی یا تحرکات بزرگ نیروها (۱۹۹۱)

۵) اعلامیه مشترک در مورد منع سلاحهای هسته‌ای (۱۹۹۲). به رغم صدور این اعلامیه در سال ۱۹۹۷ مشخص شد که هند دارای یک طرح عظیم برای تولید سلاحهای شیمیایی می‌باشد.

۶) اخطار قبلی در مورد آزمایش موشکهای بالستیک (۱۹۹۹) که در نشست لاهور به تصویب رسید.

پ) اقدامات مشورتی

۱) کمیسیون مشترک هند-پاکستان (۱۹۸۲)

۲) مذاکرات در سطح وزرای خارجه که برای مدتی متوقف شده و پس از گفتگوهای شریف-واجپایی در نیویورک در سال ۱۹۹۸ دوباره از سر گرفته شد.

ت) اقدامات توأم با حسن نیت

۱) اقدامات گوناگون حسن نیت نظامی (۱۹۹۳)

---

[1] Male

اول : شرکت مقامات ارشد نظامی و غیرنظامی در سمینارهای گوناگون در کشورهای یکدیگر (۱۹۹۳)

دوم : دعوت از سخنرانان مهمان در دانشکده‌های دفاع ملی کشورهای یکدیگر

سوم : دیدار تیمهای ورزشی مختلف از کشورهای یکدیگر (که از اواخر سال ۲۰۰۳، پس از وقفه‌ای که با تصمیم واجپایی مبنی بر عدم رابطه ورزشی دو کشور به وجود آمده بود، مجدداً مجوز آن صادر شده است).

۲) دیدار اعضای پارلمان دو کشور از یکدیگر

۳) دیدار بازرگانان

برخوردهای میان این دو کشور با وجود اقدامات مذکور واقعاً کاهش قابل ملاحظه‌ای نداشته است. آیا این بدین معنا است که اقدامات اعتماد سازی نتوانسته پیامی را که از آن انتظار می‌رود برساند؟ اعتقادات مختلفی در مورد کارایی این اقدامات مطرح است. درحالیکه بعضیها موفقیتهای محدودی را به آنها نسبت می‌دهند عده‌ای دیگر معتقد به شکست کامل این گونه اقدامات هستند. کسانیکه از این اقدامات انتظار حل معضلات پیچیده آسیای جنوبی دارند واقعاً ناامید بوده و آنانکه آنرا ابزاری برای توسعه محیطی مناسب برای باز شدن کانالهای ارتباطی و انتخابهای غیر رسمی گوناگون برای دول مربوطه خود می‌دانند تا حدودی از روند آن خشنود هستند. نظر دیگران هر چه که باشد واقعیت این است که هند و پاکستان از سال ۱۹۷۲ تاکنون درگیر یک جنگ تمام عیار واقعی نشده‌اند؛ اگرچه در سال ۱۹۹۹ درگیری مرزی شدیدی را در کارگیل تجربه کردند.

ناتوانی اقدامات اعتماد ساز در کمک مؤثر به صلحی مطلوب در آسیای جنوبی از عوامل زیادی نشأت می‌گیرد. اولین و شاید مهمترین آنها اختلاف حاضر بر سر کشمیر باشد. بسیاری از پاکستانیها کشمیر را بخشی از برنامه کامل نشده تقسیم این کشور و نشانه‌ای از زورگویی هندیها می‌دانند. آنها احساس می‌کنند هندیها تقلب کرده و آنها را فریب داده اند. هند ایالتهای حیدرآباد و جوناگاد[1] را به واسطه وضعیت جغرافیایی شان و به این خاطر که کل جمعیت آن غیر مسلمان هستند به تصرف خود درآورد درحالیکه در مورد کشمیر این موضوع را به رضایت حاکم منوط دانستند. حاکم جوناگاد ترجیح می‌داد به پاکستان بپیوندد و نظام حیدرآباد خواستار وضعیت استقلال بود، اما هند این ایالات را به دلیل موقعیت جغرافیایی و اکثریت غالب جمعیت هندو در آنها مورد تهاجم و تصرف خود قرار داد. این کشور، با اجرای تاکتیک تأخیر،

---

[1] Junagadh

وقت کافی به دست آورد تا این اختلاف را پیچیده تر کرده و استدلالهای گوناگون و نظام مندی را برای توجیه اشغال کشمیر طراحی کند.

عامل مؤثر دوم در ناکارایی اقدامات اعتماد سازی عدم رعایت حداکثر احترام به اصول و توافقهای به تصویب رسیده در منطقه آسیای جنوبی است. کشورهای آسیای جنوبی نه تنها فاقد روحیه صمیمانه لازم برای اجرای صحیح توافقها هستند بلکه پیش شرطهای اقدامات اعتماد سازی را نیز،که در سند نهایی هلسینکی و اسناد استکهلم تدوین شده (مصونیت از تعرض به مرزها، عدم استفاده از زور و عدم دخالت در امور داخلی یکدیگر)، محترم نمی‌شمارند.

عامل سوم پیرامون برداشتها و تصاویر منفی قرار دارد. هند و پاکستان هر دو به منفی سازی تصاویر یکدیگر ادامه می‌دهند. بارزترین چهره هند نزد تصمیم گیران و سرآمدان پاکستانی سلطه جویی آن بوده و نظر هندیها راجع به پاکستان نگاه به آن به صورت حکومتی نظامی گرا است. درحالیکه عوامل و تحولات زیادی به پیدایش این برداشتهای مثبت یا منفی کمک کرده‌اند اما سه عامل این تصاویر منفی را قوت بخشیده‌اند: تاریخ، رسانه ها و رهبری ضعیف و غیرمنطقی.

با توجه به عملکرد کمتر از انتظار اقدامات اعتماد ساز در آسیای جنوبی برای افزایش کارایی آنها چه دستورالعملی را می‌توان دنبال کرد؟ قبل از هر چیز باید این نکته را در نظر داشت که اقدامات اعتماد ساز ابزاری برای حل مشکلات نیستند بلکه بخشی از این روند (بخش مهمی که نیاز به تقویت دارد) به شمار می‌آیند. با هسته‌ای شدن آسیای جنوبی برای هر دو کشور هند و پاکستان نشان دادن ظرفیتهای منطقی ضرورت دارد. این دو کشور نه تنها باید رویکردی متعادل برای تاریخ نگاری و تصویری مثبت برای رسانه ها ارائه دهند بلکه لازم است رهبران سیاسی شان در جهت حل موضوعات مهم از خود قاطعیت نشان دهند. ضروری است رسانه‌های دو کشور مردم را در مورد نیاز به حل منازعات آماده کرده و آموزش دهند. در موارد اخیر اعضای پارلمان دو کشور رفتاری منطقی نشان داده‌اند. موضع محکم واجپایی در مقابل تهدیدهای شیوسنا[1] نسبت به دیدار تیمهای ورزشی پاکستانی از هند با اقدامات به همان اندازه محکم نواز شریف علیه فعالیتهای اخلالگرانه جماعت در طول دیدار واجپایی از لاهور قابل مقایسه بود. به همین صورت پیشنهاد ۱۸ آوریل ۲۰۰۳ واجپایی با عکس العمل مثبت و سریع جمالی، نخست وزیر وقت پاکستان، روبرو شد. چنین اقداماتی می‌تواند کارایی اقدامات اعتماد سازی را تقویت کند. به علاوه، ضرورت معرفی اقدامات اعتماد ساز در زمینه‌های اجتماعی و

---

[1] Shiv Sena

اقتصادی نیز به چشم می‌خورد. این بدین معنا نیست که اقدامات اعتماد ساز در زمینه‌های نظامی ضرورت ندارد؛ در حقیقت نیاز به وجود آنها روز به روز بیشتر می‌شود. اقدامات پیشنهاد شده زیر می‌تواند محیط را برای پرداختن این دو کشور به موضوعات مورد اختلاف دائمی بیش از پیش آماده سازد.

الف) اقدامات اعتمادسازی نظامی

۱) شفافیت بیشتر بودجه دفاعی
۲) انتشار تقویم سالانه‌ای از تمرینهای نظامی
۳) افزایش تعداد ناظران، از جمله ناظران بین‌المللی برای تمرینهای نظامی
۴) اجازه شرکت در دانشکده‌های دفاعی یکدیگر
۵) تبادل اساتید نظامی در سطوح مختلف
۶) ثبت توافقهای خرید و فروش تسلیحات با سارک
۷) مطالعات امنیتی مشترک
۸) پیمان متارکه
۹) توافقنامه‌ای کلی برای کاهش نیروها بدون پرداختن به جزئیات ابتدایی
۱۰) پیشنهاد همکاری در زمینه انهدام مواد زائد هسته ای
۱۱) خروج نیروها از مناطق مرزی و ایجاد یک منطقه امنیتی ۱۰ مایلی خالی از نیروهای نظامی (در هر دو طرف)
۱۲) پیشنهاد تثبیت بودجه دفاعی، ابتدا حداقل برای دو سال
۱۳) جدا نگه داشتن کلاهکهای هسته‌ای و سیستمهای پرتاب از هم
۱۴) ایجاد مراکز کاهش خطر
۱۵) خارج کردن موشکها از حالت آماده باش و برچیدن آنها از مناطق استقرار یا پایگاههای پرتاب

ب) اقدامات اعتماد سازی اقتصادی

۱) تقویت تماسهای اطاقهای بازرگانی و تجاری ـ برگزاری دیدارهای منظم
۲) تقویت سارک، اصلاح و توسعه اساسنامه، و تقویت ساپتا (توافقنامه تجاری امتیازی سارک) و سفتا(منطقه آزاد تجاری آسیای جنوبی)

۳) سرمایه‌گذاریهای مشترک – ابتدا در یک کشور سوم
۴) کمیسیون مشترک کشاورزی
۵) افزایش تجارت
۶) طرحهای همکاری به منظور فائق آمدن بر مشکلات انرژی دو طرف

ج) اقدامات اعتماد ساز در زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی

۱) کاوشهای باستان شناسی مشترک و حفظ آثار تاریخی
۲) صدور روادیدهای کشوری به جای شهری
۳) ترغیب و تسهیل سفر به مکانهای تاریخی و مذهبی
۴) تکمیل توافقهای فرهنگی
۵) افزایش تبادل کتاب، مجله و روزنامه ابتدا با صدور مجوز برای مقالات و مجله‌های (ورزشی) منتخب
۶) برقراری ارتباط میان مؤسسات علمی و پزشکی
۷) طرحهای آموزشی مشترک، تبادل دانشجو و استاد، ابتدا برای یک دوره کوتاه مدت که می‌تواند گسترش پیدا کند.
۸) تقویت تماسهای مردم با مردم، دیپلماسی غیر رسمی و فعالیت سازمانهای غیر دولتی
۹) برنامه‌های تحقیقاتی مشترک، با توجه به کاهش اثرات منفی ناشکیباییهای مذهبی
۱۰) برقراری تماس بین اتحادیه‌های تخصصی
۱۱) ایجاد کرسیهای سارک در دانشگاههای مهم کشورهای عضو این اتحادیه

د) اقدامات اعتماد ساز سیاسی

۱. دعوت از ناظران انتخاباتی از آن سوی مرز
۲. تقویت تماس بین احزاب و اعضای پارلمان
۳. برگزاری کنفرانسهای سخنرانی
۴. کنترل تبلیغات
۵. وفاداری به اصل عدم دخالت در امور داخلی یکدیگر
۶. ایجاد رابطه‌های سازمانی مانند سازمانهای قضایی و غیره

تجربه پاکستان در مورد دیپلماسی غیر رسمی

پاکستان در مورد دیپلماسی غیر رسمی تجربیات گوناگونی را پشت سر گذاشته است. آنها احساس می‌کنند که این دیپلماسی می‌تواند تعاملات مطلوبتری را تقویت کرده و رویکردهای جدید با ایده هایی تازه را مطرح کند، یا حداقل می‌تواند ظهور شناختهای واقعگرایانه را تسهیل کند. اما کسانی نیز در این کشور هستند که آن را به عنوان مفهومی غربی رد کرده و نامربوط می‌دانند. اکثر افراط گرایان تندرو آن را دسیسه‌ای الهام گرفته از کشورهای بیگانه با هدف ارتقاء اهداف ایالات متحده در منطقه تلقی می‌کنند.

ظهور دیپلماسی غیر رسمی ظاهراً چهار تحول مثبت را پدید آورده است: الف) بحث پیرامون عادی سازی روابط با هند را در پاکستان باز کرده است. در حال حاضر مزایا و مضرات توافق با هند در دانشگاهها و مجامع عمومی بحثهای داغی را به خود اختصاص داده است. ب) تصاویر کلیشه‌ای موجود از دشمن دچار تغییراتی شده و ارزیابی‌های واقع گرایانه تری در مورد آن مطرح است. ج) این تصور در حال شیوع است که در صورت عدم عادی سازی روابط، هر دو کشور در دراز مدت متضرر خواهند شد. د) نیاز به افزایش تعاملات اقتصادی و همچنین تماسهای مردم با مردم روز به روز اهمیت بیشتری پیدا کرده است.

از دید منفی، جنگ طلبان و بسیاری از احزاب مذهبی این روند را شیوه‌ای آمریکایی با هدف حفظ منافع این کشور در منطقه می‌دانند. آنها سعی دارند این دیپلماسی را به تحولات کشمیر و افغانستان مربوط سازند. این دیدگاه که عادی سازی روابط با هند خیانت به مبارزات آزادیخواهی کشمیر محسوب می‌گردد کاملاً شایع است. بسیاری از افراد سیاستهای آمریکا در قبال افغانستان (به ویژه جنگ افغانستان و درخواست دستگیری اسامه بن لادن نابودی شبکه القاعده) را نیز بخشی از تلاشهای ضد اسلامی آمریکا به شمار می‌آورند. آنها آمریکائیها را مسئول آشفتگی فعلی در افغانستان می‌دانند. برخی از اعضای طالبان زمانی به عنوان مبارزان مسلمانی که شورویها را از افغانستان بیرون راندند، مورد ستایش و استقبال آمریکائیها قرار گرفت. علاوه بر این سیاستمداران تندرو در هر دو کشور مخالف قاطع این روند می‌باشند. اقدامات سلطه جویانه هند به اضافه اصلاحات منظم این کشور در مورد تعهدات اصلی یا حتی نقض کامل آنها، این تصمیم را برای این سیاستمداران آسانتر می‌سازد. دولت پاکستان به اندازه دولت هند نسبت به این روند بدگمان و مردد است، اما در مورد جنبه مثبت آن نیز آگاهی کامل دارد. این کشور درحالیکه بر حضور یک طرف سوم در این دیپلماسی صحه می‌گذارد نسبت به تماسهای مستقیم مردم با مردم دید مثبتی ندارد. از سوی دیگر، تا زمانی که محیط

مساعد نگردد هندیها علاقه‌ای به انجام گفتگو با دولت این کشور ندارند. تأکید بیش از حد بر تروریسم بین مرزی شیوه‌ای برای اتلاف وقت بوده و هست. اما سیاست هند دستخوش تغییری بسیار حساب شده گشت و متعاقباً واجپائی نخست وزیر هند مذاکره با پاکستان را پیشنهاد کرد. نه تنها مقامات پاکستانی نسبت به این پیشنهاد واکنش مثبت نشان دادند بلکه نخست وزیر این کشور حتی در خط ارتباطی بطور یکجانبه اعلام آتش بس کرد. اکثر گزارشهای منتشر شده پس از آن در هر دو کشور دلالت بر عدم وجود هرگونه نفوذ بین مرزی دارند. درحالیکه مقامات پاکستانی بطور مکرر و پیوسته تأکید دارند که هیچ گونه فعالیتی در اطراف خط ارتباطی انجام نمی‌گیرد برخی از رهبران بی.جی.پی هنوز به بحث پیرامون نفوذ بین مرزی حتی بعد از انتشار گزارشهای انکار چنین نفوذهایی ادامه دادند.

به منظور ارتقاء کارایی اقدامات مربوط به دیپلماسی غیر رسمی باید مطالعاتی جدی انجام گیرد. از جمله این اقدامات می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: گسترش گفتگوهای اقتصادی در بین اطاقهای بازرگانی و صنعتی، متقاعد کردن مطبوعات محلی به پرداختن بیشتر به روندهای مربوط به دیپلماسی غیر رسمی ، متعادلتر ساختن این روند و برگزیدن نمایندگانی بر اساس جنس و سن، تشویق تماسهای بیشتر میان اعضای پارلمان، گسترش تماسهای منظم بین سازمانهای تحقیقاتی و آموزشی، برقراری تماس بین هیئتهای ورزشی، ایجاد تماسهای فرهنگی، وارد کردن سارک در چنین اقداماتی و غیره.[۱۵]

ت- صعود هند و تنش در روابط با پاکستان

نه منازعه و نه آشوب هیچیک تاثیر چشمگیری بر صعود هند به سوی یک برتری بین‌المللی نداشته است. در دهه ۱۹۶۰ مفسران صریحا این بحث که هند ممکن است به علت رشد مهارنشدنی جمعیت، توسعه اقتصادی کند، جنبشهای کمونیستی در حال تولد و اختلافات مذهبی و نژادی، نابود شود را مطرح کردند. با این وجود، جدای از تعلیق کوتاهی در آزادیهای سیاسی در دهه ۱۹۷۰، این کشور توانست بدون صرف نظر کردن از تعهدش به اقدامات دموکراتیک، از عهده بحرانها برآید.

اکنون هند بدرجه توجیه پذیری از اعتماد به نفس رسیده است. اگرچه برخی از چالشهای باقیمانده از دهه ۱۹۶۰ هنوز در این کشور تکرار می‌شود (مانند پارتیزانهای مائوئیست در هند، افراط گرایی مذهبی، و فقر روستایی) اما توانسته از دهه ۱۹۸۰ تاکنون به نرخ رشد اقتصادی موثری دست یافته، سیاستهای عدم تعهد و جهان سومیش را رها کرده، و روابط خود

با ایالات متحده را بطور چشمگیری ارتقاء دهد. اکثر این پیشرفتها مشخصا در شرایطی رخ داده که آشوب در کشمیر ادامه داشته و خشونت حتی در مکانهای دیگر به ویژه در منطقه شمال شرقی هند گهگاه در جریان بوده است. بنابراین دلیل خاصی وجود ندارد که تصور کنیم هند نمی‌تواند به تغییر سیاست خارجی جدیدش ادامه داده، ثبات داخلیش را حفظ کرده و رشد اقتصادیش را ارتقاء بخشد (حتی در صورتی که نتواند درگیری بر سر کشمیر را حل کند).

اینکه منازعه بر سر کشمیر مانع پیشرفت هند نخواهد بود به این معنا نیست که موضوع کم اهمیتی می‌باشد. ادامه آشوب در کشمیر و روابط ضعیف با پاکستان دهلی نو را پریشان کرده و بدین وسیله فرصتهای سیاسی قابل ملاحظه‌ای از آن گرفته خواهد شد. ادامه تنشهای سیاسی در کشمیر اسلام آباد را به تحریک اختلافات بیشتر وسوسه می‌کند. در نتیجه، این درگیری نقطه اشتعال بالقوه‌ای برای اختلاف دیگری میان هند و پاکستان خواهد شد که واشنگتن باید بار دیگر سعی در توقف افزایش آن داشته باشد. احتمال چنین بحرانی همچنین می‌تواند ایجاد رعب در سرمایه‌گذاران کند؛ اگرچه همانطورکه سرمایه‌گذاران در چین باوجود بی ثباتی داخلی در این کشور، تجدید تنشهای آن با ژاپن و گهگاه اعتراضات ضد ژاپنی خشونت بار و حتی بحرانها ی زیاد در تنگه تایوان، کار خود را رها نکردند، سرمایه‌گذاری در هند نیز باید بتواند در برابر طوفانهای سیاسی دوره‌ای ایستادگی کند.

گفتن این مطلب که به نفع هند است به آشوب در کشمیر خاتمه بخشیده و اختلاف خود با پاکستان را هر چه سریعتر برطرف سازد آسان است. اما طرح یک رشته برنامه‌های پایدار امر فوق العاده مشکلی می‌باشد. دانشمندان و سیاستگزاران هیچ راه حل نهایی ارائه نداده‌اند (از رای گیری منطقه‌ای گرفته تا ایجاد یک منطقه ی خود مختار برای به استقلال رساندن کشمیر).

هرگونه توافقی باید تقاضا برای کسب قدرت را به حال توازن درآورد. به طور ایده آل، هر کشمیری اعم از مسلمان (شیعه یا سنی)، هندو یا بودائی باید بتواند حق تصمیم گیری برای خود را اعمال کند. اما هیچ الگوی عملی برای نیل به چنین نتیجه‌ای وجود ندارد. حتی یک همه پرسی در مورد وضعیت نهایی منطقه نیز نمی‌تواند نیازهای گروههای اقلیت آن را برطرف سازد. هندوها، بودائیها و مسلمانان شیعه بسیار اندکی در کشمیر پیوستن به یک کشمیر مستقل تحت سلطه سنی‌ها را خواهند پذیرفت (حتی چنانچه دولت حمایت از حقوق اقلیتها را تضمین کند). تجربه اقلیتها در پاکستان و درگیری سنی ـ شیعه، آنها و بقیه مردم جهان را دچار تامل می‌کند.

از نظر هند بهترین عاقبت برای اقلیتهای کشمیر ادامه وجود کشمیر به عنوان بخشی از کشور چند نژادی، چند مذهبی و غیر دینی هند است. اما چنین راه حلی از اهداف پاکستان ـ جدایی کشمیر از هند و پیوستن کامل آن به پاکستان ـ بسیار دور است. اما همه ی نیروها علیه چنین نتیجه‌ای می‌جنگند. پاکستان به عنوان بزرگترین مدافع حقوق کشمیریها سابقه بدی در مورد حقوق اقلیتها و قوانین دموکراتیک دارد: بنگلادش به خاطر رفتارهای بسیار بد جمعیت بنگالی اسلام آباد از پاکستان جدا شد. به علاوه، با توجه به فقدان مطلق سازمانها یا تشکیلات دموکراتیک در بخش پاکستانی کشمیر از سال ۱۹۴۷ تاکنون، روشن نیست که چگونه یک کشمیر مستقل می‌تواند عملکرد سیاسی داشته باشد. گذشته از این دولت هند صرفا هیچ امتیاز ارضی مهمی نخواهد داد. سینگ، معروف به روشنفکرترین رهبر هند طی دهه‌های گذشته، این موضوع را روشن ساخته که موافق هیچگونه اصلاحات ارضی در کشمیر نخواهد بود. هند با جنبشهای جدایی طلب فراوانی روبرو است و بیم آن را دارد که این حرکات به تشکیل کشمیری مستقل کمک کند. (چین نیز به همین دلیل با استقلال کشمیر کاملا مخالف است.) بنابراین هرگونه مذاکراتی باید براساس این پیش فرض آغاز شود که هیچ تغییر ارضی صورت نمی‌گیرد.

برای نیل به یک توافق پایدار باید به شکایات واقعی مسلمانان کشمیر در بخش هندی کشمیر رسیدگی شود. همچنین لازم است حقوق کلیه اقلیتهای مذهبی و نژادی در این ایالت تضمین گردد. نهایتا این توافق باید در جهت شناختن خط کنترل به عنوان یک مرز بین‌المللی موقت، و در عین حال تماسهایی بین جوامع دو طرف این خط پیش رود. بدون نوعی دخالت خارجی ماهرانه و محکم چنین توافقی امکان پذیر نخواهد بود.[۱۶]

پاکستان، به منظور تقویت موقعیتش در منازعه بر سر کشمیر، بارها بر کمک قدرتهای خارجی و مشخصا آمریکا و چین، تکیه کرده است. به رغم تلاشهای بعضا زیرکانه و همواره مداوم آن، هیچگاه بیشتر از سال ۱۹۴۸ در بیرون راندن هند از کشمیر به موفقیت نزدیکتر نبوده است. در حال حاضر چین نمی‌خواهد چیزی بیشتر از حمایتهای لفظی از پاکستان انجام دهد، و آمریکا نیز اکنون باید در دفع همه اوهامی که پاکستان از موقعیت خود دارد بکوشد.

کلینتون در سال ۱۹۹۹ گفت نمی خواهد نقشه مرزها با خونریزی تغییر کند. از نظر امریکا اسلام آباد باید بداند که سیاست دورویی در جنگ با تروریسم غیر قابل تحمل است- پاکستان نمی‌تواند به سیاست همکاری محدود با آمریکا در جنگ با القاعده، و در عین حال حمایت از تروریستها در کشمیر ادامه دهد. بدون پایان دادن به خشونتهای تروریستی در

کشمیر هیچ رهبری‌ای در دهلی نو در موقعیت نیل به توافقهای قابل ملاحظه‌ای قرار نخواهد گرفت. درعوض، طرفهای مذاکره کننده هندی تنها گامهای سودبخشی در جهت تسکین افکار عمومی داخلی برخواهند داشت، که به نوبه خود عناصر رادیکالتر در تشکیلات سیاسی و نظامی پاکستان را به ادامه نفاق افکنی در این منطقه تشویق خواهد کرد.

ایالات متحده مکررا به دولتهای با ثبات اما نظامی پاکستان کمک کرده است. این سیاست اولین بار توسط دولت آیزنهاور اتخاذ شد که از ژنرال محمد ایوب خان، نظامی به ظاهر ضد کمونیست، حمایت کرد، و پس از تهاجم شوروی به افغانستان نیز توسط دولت ریگان احیا شد. آخرین تجسم این سیاست، پشتیبانی دولت بوش از رژیم پرویز مشرف می‌باشد. نظامی گری در پاکستان ریشه‌های عمیقی دارد، اما این مطلب نیز مهم است که کمک آمریکا به دولتهای استبدادی از تعداد سازمانهای دموکراتیک این کشور کاسته و به ارتش اجازه داده به عنوان نقش اول در حکومت این کشور ظاهر شود. در نتیجه حتی وقتی رژیمهای غیرنظامی در اسلام آباد به قدرت رسیده‌اند، ارتش در مورد هر اقدامی نسبت به کاهش تنشها با هند مخالفت بسیار موثری کرده است. در سالهای اخیر دولت‌های جمهوری خواه و دموکرات هردو نقش بالقوه هند را به عنوان شریک استراتژیک آمریکا تشخیص داده‌اند.

اختلافات سیاسی، اقتصادی و نظامی بین هند و پاکستان وجود دارد ودر بعضی موارد در حال افزایش است. برآوردهای گوناگون میزان طبقه متوسط هند را ۱۰۰ تا ۳۰۰ میلیون نفر می‌داند، و به رغم افزایش چشمگیر بهای نفت در سالهای ۶-۲۰۰۵ (با توجه به وابستگی هند به منابع خارجی نفت) هند در ربع آخر سال ۲۰۰۵ بیشترین نرخ رشد تولید ناخالص داخلی خود را به ثبت رساند(یعنی به نرخ برنامه ریزی شده ی سالانه ۸/۱ رسیده است). این در حالی است که اقتصاد پاکستان، باوجود کمکهای آمریکا در سال ۲۰۰۷ ، ۶ درصد رشد کرد. از سوی دیگر ارتش هند بسیار خوب مدرنیزه شده است در حالیکه ارتش پاکستان، حتی با وجود تلاش برای بدست آوردن هواپیماهای جدید، با موانع مالی عظیمی روبرو می‌باشد. سازمانهای دموکراتیک قدرتمند هند با وجود کاستیهایشان، در تقابل آشکاری با سازمانهای نظامی پاکستان (حتی با ظاهر غیر نظامی شان) قرار دارند.

به این دلایل، آینده به نفع هند است، چه در مورد کشمیر با پاکستان به توافقی برسد یا خیر. موفقیت فزاینده این کشور آن را قادر می‌سازد که بهای حفظ یک حضور نظامی محکم در منطقه را آسانتر تحمل کند. به علاوه، در حالی که تاکتیکهای ضد آشوب هند موثرتر شده است، سابقه حقوق بشر در این کشور توسعه یافته و نیروهای امنیتی اش (برخلاف نیروهای

امنیتی پاکستان) هرروز توسط هیئتهای بین‌المللی مورد سرزنش قرار نمی‌گیرند ـ روندی که غلبه بر توده مردم را در کشمیر برای هند آسانتر می‌کند.

سیاستگزاران پاکستانی ـ مشخصا اعضای اصلی تشکیلات نظامی این کشور- می‌توانند به تعقیب آنچه به عنوان " جنگ هزار برش" [1] علیه هند میشناسند ادامه دهند. اما استراتژی آنها شکست خورده است. پیشرفت اقتصادی، سیاسی و نظامی هند روز به روز کمتر اجازه می‌دهد آشوبهای تحت حمایت پاکستان در کشمیر منابع یا تصمیم گیریهای هند را تضعیف کند. از زمان پایان جنگ سرد تاکنون، اکثر کشورهای جهان توجه خود به نظر پاکستان در مورد کشمیر را از دست داده‌اند. در حالیکه بازارهای هند فریبنده تر شده، تجارتش گسترش یافته و ارتشش قدرتمندتر می‌شود نگرانی جهان کمتر خواهد شد. بدتر از آن این که، از دیدگاه اسلام آباد، آینده پاکستان حتی از زمان فعلی هم تیره تر به نظر می‌رسد. رادیکالهای اسلام گرا همواره تهدید می‌کنند که شالوده اجتماعی فرسوده کشور را نابود می‌کنند: گفته می‌شود تجزیه طلبان استان سرحد شمال غربی، واقع در مرز این کشور با افغانستان، امیدوارند که منطقه خود مختاری را ایجاد کنند.(۱۷) اینگونه تهدیدهای داخلی آزادی عمل تشکیلات نظامی اصلی پاکستان را محدود می‌سازد. برخی معتقدند منازعه بر سر کشمیر ممکن است ختم به خیر شود اما نه با مذاکره، بلکه با از پا درآمدن پاکستان.

نتیجه گیری

صلح در آسیای جنوبی به عادی سازی روابط میان هند و پاکستان بستگی دارد که به نوبه خود با حل منازعه فعلی کشمیر و خواست سیاسی رهبران دو کشور رابطه مستقیم دارد. اختلاف بر سر کشمیر همچنان بار سنگینی را بر تلاشهای صلح وارد آورده است. بی تردید مناسب ترین رویکرد در این راستا گزینه‌های سیاسی است نه نظامی. وضعیت کشمیر همواره بطور موقت کنترل شده اما با گذر زمان دوباره به وضعیت قبل بازگشته است. این دو کشور برای دستیابی به راه حلی پایدار نیاز به گفتگو دارند. زیاده روی در اتهام‌های متقابل هیچ پیشرفتی برای آنها به دنبال نخواهد داشت. هند نسبت به دخالت طرف سوم حساس است . از آنجا که این دو کشور مستعد برداشتهای درست و غلط از وضعیت موجود، بنابر اقدامات سیاسی خود می‌باشند، بررسی جدی اجازه حضور ناظران مستقل در مذاکرات مفید خواهد بود.

---

[1] War of a Thousand Cuts

درحالیکه بسیاری از قدرتها نیاز به گفتگو در مورد منازعه کشمیر را بدیهی تشخیص داده‌اند، در مورد وجود خواست سیاسی در میان رهبران منطقه‌ای هنوز تردیدهایی به چشم می‌خورد (اگرچه دو نخست وزیر این تمایل را نشان داده‌اند). دولتهای اقلیت یا ائتلافی حاضرند برای نیل به تصمیمات سریع و محکم امتیازاتی بدهند (در صورتیکه نیاز به انجام آنها را تشخیص دهند). این دولت ها گاهی تأثیر معکوسی بر اقدامات اعتماد ساز و دیپلماسی غیر رسمی می‌گذارند. با این وجود روندهای اعتمادساز دارای فوایدی می‌باشد که نمی‌توان از آن صرف نظر کرد. هرگونه تلاشی در جهت کاهش تنش و افزایش روندهایی که به حل منازعات می‌انجامد باید مورد حمایت و تقویت قرار گیرد. دیدارهای اعضای پارلمان، بازرگانان، رهبران کارگران، زنان، دانشجویان، و روزنامه نگاران شرایط را بطور وسیعی بهبود بخشیده است. بررسی جدی طرحهایی توسط بازرگانان و صنعتگران دو کشور و احتمال سرمایه‌گذاریهای مشترک از طرف آنها، بازتابی از همکاری دیپلماسی غیر رسمی و اقدامات اعتماد ساز است.

انتظار می‌رود اقدامات اعتماد ساز حرکت تدریجی و خطرناک به سمت درگیریهای مسلحانه نامطلوب را متوقف کرده، روند آن را معکوس ساخته، از میزان تنشها کاسته، و روند اعتمادسازی را آغاز کند که خود می‌تواند مسیری را که به مذاکره می‌انجامد تسهیل کند. مذاکرات نیز می‌تواند منجر به حل اختلاف بشود یا خیر. اقدامات اعتماد ساز باید به عنوان ابزار در نظر گرفته شود نه هدف. مروری بر چند دهه گذشته به وضوح نشان می‌دهد که معرفی اقدامات اعتماد ساز اوضاع را آرام کرده و از میزان تنشها کاسته است. بررسی دقیق بحرانهایی مانند براستاک[1] (۱۹۸۷)، بحران سال ۹۰، برخوردهای کارگیل (۱۹۹۹)، و رویارویی نیروها (۲۰۰۲) براین مساله دلالت دارد. تازه ترین تجلی کمک اقدامات اعتماد ساز بهبود شرایطی بوده که به از سر گیری خطوط ارتباطی و حمل و نقل انجامیده است. چنانچه این روند ادامه یابد بی تردید مذاکرات جدی راجع به این موضوع همیشگی به زودی آغاز می‌گردد. سودمندی اعتماد سازی را نه می‌توان انکار کرد و نه دست کم گرفت. شاید پیچیدگی اوضاع هند-پاکستان نیاز به اقدامات اعتماد سازی بیشتر و بیشتری دارد.

---

[1] Brasstack

منابع :

۱- برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به:

Ikram, S.M *History of Muslim Civilization in India and Pakistan: A Political and cultural History*, Lahore: Institute of Islamic cultre, 1982.

۲- در مورد عوامل تاریخی درگیری در آسیای جنوبی نگاه کنید به:

S.M.Burkr, Pakistan'S Foreign Policy: An Historical analysis, (London: Oxford University Press), 1990.

۳- درمورد منازعه کشمیر نگاه کنید به:

Singh,Jasj it (ed), *India and Pakistan: Crisis of Relationship:* New Delhi: lancer, 1990.

۴- برای اطلاعات بیشتر در مورد گروه‌های اسلامی در پاکستان نگاه کنید به:

John Ward Anderson,"Extremist Groups Renew Activity in Pakistan", *Washington Post* :Feb.8,2003.

5-*Dawn* .Jan.13,2002.

۶- نگاه کنید به:

Pervez Musharraf, *In the Line Fire*,(London:Simon& Schuster) 2006,P.68-70

7- *Ibid*,p.59.

۸- برای اطلاعات بیشتر در مورد بحران کارگیل نگاه کنید به:

Shireen M Mazari, the Kargil conflict: separting Fact from Fiction (Islamabad: Institute of Strategic Studies, 2003)

9-Stever Weissman and Herbert Krosney, *The Islamic Bomb*, (Newyork: Times Books, 1981)

۱۰- نگاه کنید به: زیبا فرزین‌نیا، آسیای جنوب غربی:نظام جدید استراتژیکی، *مجله سیاست خارجی*، پاییز ۱۳۸۲.

11-Musharraf ,*op .cit.*

۱۲- نگاه کنید به زیبا فرزین نیا :چشم‌انداز صلح میان هند و پاکستان، *مجله سیاست خارجی*، تابستان ۱۳۸۰.

13-Shaheen Akhtar,"Linkage between Cofidence-Building Measures and peace Process in sooth Asia",in Moonis Ahmar, *Paradigms of Conflict Resolution in South Asia* ,(Dhaka:The University Press limited,2003)

14-umbreen Javaid, Compulsive Confidence Building in South Asia, *IPRI Journal*, winter, 2006.
15-pervaz Iqbul Cheema,"Assessing the Role of Confidence Building Measurres in the India – Pakistan Tangle", *IPRI Journal* ,Winter 2004.
16-Sumit Gganguly,"Will Kashmir Stop India's Rise?", *Foreign Affairs*, July/August, 2006.
17-Ibid.

فصل پنجم

روابط پیچیده پاکستان با چین



در نیمه دوم قرن بیستم رهبران و مردم چین از جانب استعمار و سلطه‌جویی قدرتهای بزرگ احساس تهدید می‌کردند. تاسیس جمهوری خلق چین در اوج این احساس به خصوص احساس نفرت از آمریکا صورت گرفت. زیرا آمریکا از نیروی رقیب حزب کمونیست حمایت می‌کرد. سیاست خارجی چین از هنگام تاسیس جمهوری خلق چین (۱۹۴۹) تا در گذشت مائو (سپتامبر ۱۹۷۶) سه مرحله را پشت سر گذاشت:

۱ـ از ۱۹۴۹ تا اواخر دهه ۱۹۵۰ـ در این دوره بزرگترین تهدید علیه چین، آمریکا بود. چین در این زمان استراتژی گرایش به سوی شوروی را در پیش گرفت و با کشورهای در حال توسعه در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین مناسبات دوستی برقرار کرد.

۲ـ از اواخر دهه ۱۹۵۰ تا اواخر دهه ۱۹۶۰ ـ با اتخاذ سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز توسط خروشچف رهبر شوروی امنیت چین پیچیدگی بیشتر یافت. خروج کارشناسان شوروی، قطع کمک‌های اقتصادی و فنی آن کشور به چین و استقرار نیروهای شوروی در مرز با چین تهدیدهای عمده‌ای برای این کشور بوجود آورد. در چنین شرایطی چین به دستیابی به فن آوری هسته‌ای روی آورد.

۳ـ در دهه ۱۹۷۰ تا اوایل دهه ۱۹۸۰ ـ شوروی تهدید در مرز چین را افزایش داد. در دهه ۱۹۷۰ زمینه برای عادی شدن مناسبات آمریکا و چین فراهم شد و تا اواخر دهه (۱۹۷۹) به سطح سفارت ارتقاء یافت.

پس از مائو دکترین دفاعی و امنیتی چین به جهت بهبود مناسبات با آمریکا و اتخاذ سیاست اصلاحات و دروازه‌های باز اقتصادی دگرگون شد. پس از فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد به نظر می‌رسید که اوضاع رو به آرامش و صلح و نوسازی و اقتصادی پیش رود ولی بر اثر سیاست‌های جدید آمریکا رقابت‌های نظامی افزایش یافت. وقایع ۱۱ سپتامبر فضای

امنیتی و نظامی حاکم بر جهان را تشدید نمود. بنابراین آشکار است که چین در آستانه قرن ۲۱ با شرایطی کاملاً متفاوت با دو دهه پیش از آن روبرو شد.[۱]

نگاهی کوتاه به سیاست خارجی چین روشن می‌سازد که چین از مراحل و دوران متفاوتی گذر نموده است. این کشور از ابتدا به دلیل مبارزه با استعمار و احساس نفرت چینی‌ها از استعمارگران همواره خواهان روابط با کشورهای در حال توسعه بوده است. پاکستان از جمله کشورهایی است که چین از ابتدا روابط خود را بر محور دوستی با این کشور آغاز کرده و همواره روابط دو کشور رو به توسعه بوده است. اما روابط دو کشور از ابتدا تاکنون دارای فراز و نشیب‌هایی بوده است و در شرایط جدید جهانی با چالش‌ها و مشکلاتی مواجه است.

پاکستان و چین از اوایل دهه ۱۹۶۰ روابط گرمی داشتند. تا دهه ۱۹۹۰ روابط همانند ابریشم نرم بود. مائو می‌خواست توسعه نفوذ آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی را به وسیله ایجاد ارتباطات با جهان سوم محدود کند. کشور همسایه پاکستان، بزرگترین کشور مسلمان جهان، دروازه چین به هلال اسلامی شد. علاوه بر این، پاکستان موازنه‌ای با هند برای چین ایجاد می‌کرد. هند در ۱۹۶۲ جنگ مرزی با چین داشت و تهاجم به چین را با کمک آمریکا و انگلیس به شش منطقه کوهستانی توسعه داده بود.

روابط چین و پاکستان در دهه ۱۹۹۰ وارد یک مرحله متلاطم شد. ظهور طالبان در افغانستان، تشدید حرکت‌های جدایی‌طلبانه در کشمیر و تغییرات مهم در اولویت‌های داخلی و خارجی در چین که در گزارش دفاع ملی چین منتشر شده معادله عدم موازنه بین چین و پاکستان را مطرح کرده است.

این فصل با مرور روابط تاریخی پاکستان - چین آغاز می‌شود، تغییرات در اولویت‌های داخلی و خارجی چین و اثراتی که این تغییرات بر روابط با پاکستان داشته است را توضیح می‌دهد و سپس با بررسی عوامل موثر و تحولات مهم و اثر آن بر روابط چین و پاکستان در دوره جدید می‌پردازد و با بحث تغییر الگوی روابط چین و پاکستان، وابستگی روابط چین و پاکستان و چین- هند و سناریوهای آینده نتیجه گیری می‌کند.

۱. ریشه‌های روابط چین و پاکستان

در اوایل دهه ۱۹۶۰ چین متحد پاکستان بود. خط هوایی بین‌المللی پاکستان پرواز خودش را به پکن پیش از هر خط هوایی دیگر در جهان غیرکمونیست در یک سطح وسیع آغاز کرد زیرا چین روابط دیپلماتیک با چند کشور اروپایی که می‌خواست خدمات هوایی آنها را وارد کند، نداشت. بدنبال آن، چین مبالغ مهمی از کمک‌های نظامی و اقتصادی خود را به پاکستان

ارسال داشت و به این کشور برای ایجاد تولید ظرفیت دفاعی بومی کمک کرد. تا این اواخر چین بطور مداوم از پاکستان در مساله کشمیر حمایت می‌کرد. نقشه‌های چین اغلب کشمیر را بعنوان منطقه‌ای که متعلق به پاکستان و نه هند است نشان می‌داد.

پاکستان اغلب به مشورت‌های چین در مورد خطراتی که این کشور را تهدید می‌کرد بی توجهی نشان می‌داد. طی جنگ ۱۹۶۵ با هند چوئن لای نخست وزیر چین به پاکستان پیشنهاد داد، بعد از اینکه هند در صبح ۶ سپتامبر به لاهور حمله کرد، به یک جنگ مردمی علیه هند دست بزند.[۲]

همانطور که ژنرال موسی رئیس ارتش پاکستان طی آن زمان نوشته است چینی‌ها احساس کردند که استراتژی پاکستان پیشرو بود چرا که طراحی کرده بود که از نظر عددی بر دشمن درست در مرز تفوق پیدا کند. چین به پاکستان پیشنهاد داده بود که به عقب برگردد ارتش هند را به سرزمین پاکستان بکشد و یکباره خطوط ارتباطی هند را قطع کند و سپس ارتش، نیروهای هند را دور بزند. این اصول نظامی به وسیله مائو طی تمرین‌های طولانی از طریق تمرین علیه تعداد بیشتر و عالی تر ارتش خارجی و سربازان داخلی اعتبار یافته بود. گر چه آنها درجه عالی از جسارت روحی و حمایت مردمی را در بین مردم بدست آورده بودند.

پایگاه سیاسی ایوب همانند مائو قوی نبود و او فکر نمی کرد که بتواند سرزمین‌های از دست رفته پاکستان را پس بگیرد، این احتمال شامل شهر لاهور هم می‌شد، حتی اگر در نهایت به پیروزی بر هند منجر می‌شد. اصغرخان مارشال هوایی که رئیس نیروی هوایی پاکستان بود درست قبل از جنگ ۱۹۶۵ بوسیله ایوب بعنوان فرستاده ویژه به چین فرستاده شد، وی در خاطراتش می‌نویسد که چوئن لای تسلیحات زیادی به درخواست پاکستان به این کشور داد. اما ایوب نخواست که تسلیحات بطور مستقیم از چین بیاید زیرا ممکن بود که آمریکایی‌ها ناراحت شوند، با وجود این حقیقت که تسلیحات نیاز بود تا تحریم تسلیحاتی آمریکا به پاکستان خنثی شود. چوئن لای نگران بود که پاکستان قادر نیست که مدت طولانی دوام بیاورد تا تسلیحات از مسیر طولانی دیگر وارد شود. او می‌خواست که ایوب را شخصاً ملاقات کند تا این موضوع را مطرح کند و بگوید که پاکستان در یک جنگ طولانی با هند درگیر شود، و پیشنهاد دهد که ارتش پاکستان تاکتیک‌هایش را تغییر دهد تا از حیث تعداد بخش بیشتری از ارتش هند را در حالت تدافعی بگذارد. به هر حال ایوب به دلیل ترس از ناراحتی آمریکایی‌ها نسبت به دیدار چوئن لای از پاکستان بی میل بود، حتی پس از اینکه چین اولتیماتوم به هند را برای خروج هند از بخش‌هایی از مناطق مرزی مورد اختلاف با چین صادر کرد، و نیروهای هندی که گرفتار

درگیری با پاکستان بودند را تحت فشار گذاشت. این اقدامات سودمند نبود از آنجا که پاکستان در کمتر از سه هفته آتش بس را اعلام کرد.(۳)

در ۱۹۶۶ چین دخالت کرد تا خلا بوجود آمده از تحریم تسلیحاتی آمریکا علیه پاکستان را پر کند. این کشور مقادیر زیادی تسلیحات و مهمات فراهم کرد. تجهیزات همانند تجهیزات آمریکایی، انگلیسی و تجهیزات شوروی و پاکستان یا موجودی هند پیشرفته نبودند.

حتی صرف حمل تسلیحات با کشتی به پاکستان سبب یک پیشرفت وسیع شد. به دنبال آن با اتصال فن آوری آمریکا با سخت افزارهای چینی، پاکستان قادر بود به کیفیت و کمیت دست یابد. بر طبق گزارشی که ژنرال چوک[1] که مشاور نظامی اسلام آباد بود، نوشته است، ارتش آزادیخواه خلق چین با هیات‌های مهندسی نظامی پاکستان همکاری نزدیکی انجام دادند تا یک بزرگراه امن در جاده قدیمی ابریشم بسازند. کوههای غیر قابل عبور را قطع کردند و بزرگراه قراقروم به عنوان پل زمینی بین دو کشور ساخته شد. ارزش سمبولیک آن همانند ارزش اقتصادی آن بود، این امر با مجسم کردن تصور تهاجم از شمال شبیه تهاجم چنگیزخان و جانشین‌های وی در قرون میانه موجب آشفتگی در هند شد.(۴)

در جبهه دیپلماتیک پاکستان میانجیگر آغاز مذاکرات چین با آمریکا در ۱۹۷۱بود. این روابط جدید چین را قادر کرد تا مانع تهدید مرزی رو به افزایش از جانب دولت متحارب اتحاد جماهیر شوروی شود.

سپس چین به یک جایگاه دائمی در شورای امنیت سازمان ملل دست یافت. در فوریه ۱۹۷۱ با آینده نگری، چین به دولت نظامی پاکستان که ژنرال یحیی خان آن را رهبری می‌کرد پیشنهاد داد که به دنبال حل و فصل سیاسی مسائل با رهبران سیاسی پاکستان شرقی باشد. یحیی خان با شورای دولتی به این پیشنهاد بی توجه بودند و عملیات جستجو را علیه جنگجویانی که به دنبال ایجاد دولت مستقل بنگلادش بودند، به راه انداختند. با کمتر از چهل و پنج هزار سرباز ژنرال نیازی از فرماندهی پاکستان شرقی شانسی در مورد آرام کردن شورش که به سرعت شبیه آتش در مرغزار گسترش یافته بود، و ۷۵ میلیون شهروند پاکستان شرقی را در برگرفته بود نداشت.(۵)

در نتیجه خشونت افزایش یافت و از کنترل خارج شد، پاکستان شرقی را به جنگ داخلی خونینی کشید که در نتیجه آن امواج عظیمی از پناهندگان به ایالت بنگال هند رفتند.

---

[1] Chuck

سرانجام ژنرال نیازی که نیمی از پاکستان شرقی را در دست داشت به محاصره ارتش هند درآمد.(۶)

به دنبال این جنگ هند به عنوان نیروی مسلط در شبه قاره آسیای جنوبی ظهور کرد. برای مقابله با این تسلط، چین سخت افزار نظامی برای پاکستان فراهم کرد و به ایجاد صنایع تسلیحات داخلی کمک کرد که از چند کارخانه تانک سازی و هواپیما سازی تشکیل شده است. در ۱۹۷۲ با کمک چین یک کارخانه F-6 مجدداً ساخته شد تا از ارسال تعداد زیادی از این جنگنده‌ها به چین برای تعمیر اجتناب شود این کارخانه از ابتدا تا زمان بهره برداری در مجتمع آیرونتیکال پاکستان توسعه یافته بود.

انفجار بمب هسته‌ای هند در ۱۹۷۴ سبب شد چین برنامه‌های فضایی، موشکی و هسته ایش را تسریع کند تا برتری نسبت به دشمن در منطقه آسیا – پاسفیک «بوسیله محدود کردن ژاپن و مهارکردن هند» بدست آورد. کمک چین به برنامه‌های هسته‌ای و موشکی کره شمالی و پاکستان بطور وسیعی بدلیل نیاز به خنثی کردن رقبای استراتژیک آسیایی اش بود. بر طبق تحلیل هند پکن مدتهای طولانی از پاکستان به عنوان «اسرائیل چین» استفاده می‌کرد تا رشد قدرت هند را مهار کند و بطور مکرر تعهداتش را برای مقابله با انتقال تسلیحات استراتژیک مخفی به پاکستان در مغایرت با تعهدات ماده یک NPT نقض کرد. حتی تکرار تحریمهای تحمیل شده مانع چین از کار طولانی و سخت برای تغییر دادن فن آوری هسته‌ای چین – هند در دهه ۱۹۶۰ به رویارویی هسته‌ای هند - پاکستان در دهه ۱۹۹۰ نشد. برای کاهش فعالیتهای تکثیرسازی، پکن بر اساس نظرات تسو در مورد «مقهور ساختن دشمن بدون جنگیدن». متحدان نظامی اش اسلام آباد و پیونگ یانگ را تشویق می‌کرد تا همکاری نزدیک موشکی و هسته‌ای از اوایل دهه ۱۹۹۰ ایجاد کنند. یک چنین استراتژی نه فقط نیاز چین به طرح یک تهدید مستقیم نسبت به ژاپن یا هند را رفع کرد بلکه به پکن اجازه داد تا پرستیژش را به عنوان یک قدرت هسته‌ای جهانی به خوبی بکار برد در حالیکه نقش یک داور منطقه‌ای را ایفا می‌کند.(۷)

هنگامی که اتحاد جماهیر شوروی در ۱۹۷۹ به افغانستان تهاجم کرد، چین همانند پاکستان خواهان عقب نشینی شوروی شد. چین مهمات و تسلیحات برای جنگ با شوروی فراهم کرد و بطور فعالانه با پاکستان کار کرد تا یک دولت افغانی پس از تهدید مجدد شوروی بوجود بیاورد. این کشور بطور کامل از مواضع پاکستان در مورد دولت موقت طی روند مذاکرات ژنو حمایت کرد و با پاکستان به منظور تهیه کمک برای پناهندگان افغانی همکاری کرد. چین

به حمایت پاکستان در درگیری با هند در مورد کشمیر از زمانی که در این درگیری اکثریت نیروهای مسلح هند در طول مرز با پاکستان مستقر شدند، اقدام نمود.[۸]

مهمترین تحولات نظامی در ۱۹۹۲ اتفاق افتاد هنگامی که چین، پاکستان را با ۳۴ فروند موشک رزمی M-11 ، شبیه موشک اسکاد بی شوروی مجهز کرد. این موشکها به تلافی تصمیم آمریکا به ارسال تعدادی جنگنده‌های F-16 به تایوان فراهم شد. به دنبال آن شواهدی بدست آمد که چین ممکن است به ساخت یک کارخانه برای ساخت این موشکها کمک کند. بر طبق تحلیل آمریکا برای پنج سال سیا به دقت جریان ارسال موشک M-11 چینی به پاکستان را پیگیری می‌کرد.[۹]

چین در اواسط دهه ۱۹۹۰ نیروگاه هسته‌ای ۳۰۰ مگاواتی چشمه-۱ را در پاکستان احداث کرد که این نیروگاه هم اکنون با ۹۵ درصد توان اسمی فعال است. همچنین در آوریل ۲۰۰۵ عملیات احداث نیروگاه چشمه -۲ نیز با توان ۳۰۰ مگاوات و با کمک فنی و مالی چین در حاشیه رود سند آغاز شد. هزینه احداث این نیروگاه ۶۰۰ میلیون دلار و زمان راه اندازی آن سال ۲۰۱۰ برآورد شده است.

در سفر هو جین تائو رییس جمهوری چین به پاکستان در۳۱ نوامبر ۲۰۰۶، موافقتنامه‌ای بین دو کشور امضا شد همکاری‌های تجاری از اصلی‌ترین توافق‌های بین روسای جمهوری دو کشور بود . همکاریهای دوجانبه نصب و تاسیس شش طرح اتمی برای تولید برق، پالایشگاه نفت در بندر گوادر، همکاری در تاسیس خط لوله گوادر - کاشغر از توافقات دو کشور بود.

حجم تجاری بین دو کشور ۳۶درصد در سال ۲۰۰۵ افزایش یافت وبه۴/۲۶ میلیارد دلار رسید. چین در چندین طرح عمده از جمله تولید مشترک هواپیمای جنگنده "تندر" و تانک" الخالد"، توسعه بندر عمیق "گوادر" در بلوچستان، پروژه‌های احداث سد و همچنین نیروگاه‌های اتمی در پاکستان مشارکت دارد. بندر گوادر در جنوب ایالت بلوچستان پاکستان با سرمایه‌گذاری قابل توجه چینی‌ها درحال ساخت و آماده‌سازی است که یکی از مسایل قابل توجه‌وحیاتی جنوب این کشور خواهد بود.

حضور چین در بندر گوادر طبق توافقات به عمل آمده سال ۲۰۰۱با اسلام‌آباد است که درحال افزایش می‌باشد و برای درآمدهای بیشتر ، این کشور میلیون‌ها دلار در پروژه‌های مشترک با پاکستان قرارداد منعقد کرده است . چینی‌ها تصمیم دارند۸۰ درصد صادرات نفتی خود را که از راه تنگه "مالاکا" که از شرق میانه می‌گذرد، از طریق بندر گوادر انتقال دهند.

بیش از ۳۰۰۰ مهندس و کارشناس چینی در قالب ۶۰ درصد شرکت در یکصد طرح صنعتی و نظامی در پاکستان فعالیت دارند.

بحث در مورد تغییر اولویت‌های داخلی و خارجی چین به بررسی تحولات در روابط دو کشور چین و پاکستان کمک می‌کند.

تغییر اولویتهای داخلی و خارجی چین

چین گزارشی در مورد دفاع ملی در سال ۲۰۰۰ منتشر کرده است. این گزارش سه مسئله که نگرانیهای اصلی چین در زمینه مدیریت دفاعی است را این چنین مطرح می‌کند:

اختلاف طولانی با تایوان، دکترین آمریکا در مورد دفاع موشکی و روابط با کشورهای همسایه. این گزارش تاثیراتی بر روابط نزدیک تاریخی چین با پاکستان دارد.[۱۰]

در این گزارش آمده است که بعد از مرگ دنگ شیائوپنگ در سال ۱۹۹۷ برنامه مدرن سازی اقتصادی تحت نظر جیانگ زمین ادامه پیدا کرد. وی به سمت خصوصی سازی پیش رفت. درآمد سالانه سرانه برای شهر از ۱۹۹۰ تقریباً دو برابر شد و به رقمی بیش از ۶۰۰ دلار رسید. طی بحران مالی آسیا - پاسفیک در ۱۹۹۷ اقتصاد چین بطور قابل توجهی خوب بود و قادر بود حمایت مالی ارائه کند. بعضی تحلیل گران پیش بینی می‌کنند که تا سال ۲۰۲۰ چین به بزرگترین اقتصاد دنیا تبدیل می‌شود.

دنگ تشخیص داد که بدون اقتصاد قوی چین نمی تواند قدرت بزرگی شود. او گفت که چین باید «سالم و قدرتمند» رشد کند و از مدرن سازی زمان میجی ژاپن در اواخر قرن نوزدهم درس بگیرد. هنگامی که چین قدرت اقتصادی بدست بیاورد در موقعیتی هست که ظرفیت نظامی را در وضعیت جدید به عنوان یک قدرت بزرگ توسعه دهد.

این استراتژی توسعه بر اساس این فرض است که قدرت اقتصادی مهمترین و اساسی‌ترین عامل در قدرت ملی جامع در دوره‌ای است که «صلح و توسعه» روندهای بین‌المللی اولیه هستند و می‌تواند از جنگ جهانی اجتناب شود. در این زمینه اولویت عالی پکن کوشش برای تقویت رشد اقتصادی پایدار و سریع است تا سطوح فن آوری در علوم و صنایع را افزایش داده، منابع ملی دریایی و زمینی چین را کشف کرده و توسعه دهد و دستیابی چین به منابع جهانی را تامین کند.

استراتژی نظامی چین بر دو پایه قرار دارد: ۱- مدیریت نیروهای مسلح بر اساس قانون و تحول نیروهای مسلح از تفوق از نظر تعداد به تفوق کیفیتی و از نیروی انسانی به نیروی

فناوری. ۲- ترکیب نیروهای مسلح با مردم و تمرین دفاع از خود بوسیله همه مردم. به این ترتیب چین بدنبال مفهوم جنگ مردمی در شرایط جدید است.[۱۱]

در مقایسه با کشورهای دیگر هزینه دفاعی چین در یک سطح پایین باقی ماند. کل هزینه دفاعی در سال ۲۰۰۰ ، ۱۴/۶ میلیارد دلار است که فقط ۵ درصد هزینه دفاعی آمریکا است. به عنوان درصدی از تولید ناخالص داخلی هزینه دفاع ملی چین ۱/۳۱ درصد در مقایسه با ۳٪ آمریکا ۲/۷ درصد هند است. مناسب است که یادآور شویم که پاکستان حدود ۲۵ تا ۵۰ درصد از بودجه ملی را صرف هزینه‌های دفاعی می‌کند (رقمی حدود ۶٪ از تولید ناخالص داخلی این کشور)[۱۲]

برای تامین موفقیت برنامه‌های نظامی چین تغییراتی در زمینه سیاست خارجی ایجاد کرده است. روابط نزدیک سیاسی و اقتصادی را با کشورهای هم مرز آسیای مرکزی توسعه داده است. تجارت بین‌المللی در زمینه انرژی و محصولات مصرفی و شیمیایی بطور آزادانه در مرزها جریان دارد. به نظر احمد رشید در آینده این روابط مهمتر از روابط چین با جهان اسلامی سنتی خواهد شد. یک راه برای عبور قطار به طول هشتصد مایل از پایتخت سین کیانگ ساخته شده است. چین کارخانه‌هایی[۴] در قزاقستان تاسیس کرده است و چندین موافقتنامه با ازبکستان امضاء کرده است. در ۱۹۹۲ این کشور یک موافتنامه ده ساله همکاری اقتصادی نیز با روسیه منعقد کرد. چین همچنین از طریق دیپلماتیک اختلافات سرزمینی را با روسیه در مناطق مرزی که موجب جنگ بین چین و اتحاد جماهیر شوروی در دهه ۱۹۶۰ شده بود را حل کرد. چین باردیگر تسلیحات روسی را خریداری نمود. چین حدود ۸ میلیارد دلار تسلیحات پیشرفته روسی بین ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۹ خرید. همچنین چندین موافقتنامه با روسیه، قزاقستان، قرقیزستان و تاجیکستان پس از اجلاس اولیه در شانگهای در آوریل ۱۹۹۶ به منظور اعتمادسازی منعقد نمود.[۱۳]

اما روابط چین با آمریکا خوب نبود. برقراری روابط مجدد چین با روسیه و رویایی این کشور با آمریکا یادآور سیاستهای چین طی دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ است که چین به اتحاد جماهیر شوروی به عنوان تهدید امنیتی اولیه نگاه می‌کرد و پذیرای نیکسون رئیس جمهوری آمریکا در پکن شد تا تهدید شوروی را در مرزهایش خنثی کند اکنون به موازنه قوای یک جانبه که در آن آمریکا از نظر فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و نظامی بر همه دنیا مسلط است معترض می‌باشد. برای ایجاد جهان چند قطبی چین می‌خواهد که هماهنگی در سیاست جهانی اعاده کند.

در گزارش دفاع ملی چین بخشی به افراط گرایان مذهبی اختصاص داده شده است و اشاره شده که آسیای جنوبی منطقه بی ثبات در مرزهای چین است. در این قسمت اشاره‌ای به حق خودمختاری مردم کشمیر نشده است این تغییر عمده در مورد سیاست، چین نسبت به پاکستان است. طی دهه گذشته علائم چندی در مورد کاهش روابط پاکستان – چین ظهور کرد. در دوره دنگ شیائوپنگ چین اولویت را به توسعه اقتصادی داد در مقابل شروع به کاهش نظامیان نمود. این زمانی بود که سیاست خارجی معاصر چین تغییر نمود و نگرانی چین از جانب اتحاد جماهیر شوروی کاهش یافت.(۱۴) برای درک بهتر تغییر اولویت‌های چین و اثرات آن در روابط با پاکستان بررسی نقش مهمترین عوامل و تحولات دو دهه اخیر که در روابط پاکستان وچین نقش داشته اند لازم است.

۲. عوامل موثر بر روابط چین و پاکستان در دوره جدید

۲-۱ عامل هند در روابط چین و پاکستان

چین و هند دو کشور بزرگ آسیایی با فرهنگ و تمدنی کهن و غنی جمعاً بیش از یک سوم جمعیت جهان و حدود دو سوم جمعیت آسیا را در بردارند. تخمین زده شده است که تا قبل از سال ۲۰۵۰ جمعیت این دو کشور به بیش از ۳ میلیارد نفر برسد. طبق نظر اکثر کارشناسان امور آسیا شکافی که بین چین و هند از اواخر دهه ۱۹۵۰ پدید آمد و درجنگ سال ۱۹۶۲ به اوج خود رسید نقطه عطفی در تاریخ روابط دو کشور آسیایی و در روند سیاست بین‌المللی محسوب می‌شود.

مرز چین و هند حدود ۲۵۰۰ مایل یا حدود ۴۰۰۰ کیلومتر تخمین زده شده است و می‌توان آن را به سه قسمت تقسیم کرد: قسمت شرقی حدود ۷۰۰ مایل است و از بوتان تا برمه ادامه دارد (خط مک ماهان)، به عبارت دیگر منطقه‌ای است که تبت را با منطقه‌ای که به «آژانس مرزی شمال شرقی» معروف بوده و امروزه از سوی هند آروناچال پرادش[1] خوانده می‌شود هم مرز می‌کند، قسمت مرکزی تبت را به بوتان، سیکیم،[2] نپال و ایالات اوتارپرادش و هیمالیا پرادش متصل می‌سازد و ناحیه غربی (شامل مرز لاداخ) کشمیر را با تبت و سین کیانگ از سمت شرق و شمال پیوند می‌دهد، به عبارت دیگر قسمتی است که از گردنه قراقروم شروع می‌شود و تا شهر دمچوک[3] امتداد می‌یابد. از اواخر دهه ۱۹۵۰ به بعد قسمتهای شرقی و غربی

[1] Aruna chal Pradesh
[2] Sikim
[3] Demchok

مرز چین و هند باعث بروز اختلافات مرزی میان دو کشور شد و در نهایت منجر به جنگ در سال ۱۹۶۲ شد اما پس از جنگ در حالیکه در روابط دو کشور تاکید بر ۵ اصل همزیستی صلح آمیز بود چین و هند در مورد مسائلی که بر روابط دو کشور اثر می‌گذاشت، اختلافاتی داشتند. چین سه مسئله در روابط با هند، اختلاف مرزی، اعطاء پناهندگی هند به دالایی لاما و وضعیت مبهم هند در مورد تایوان را مورد نظر داشت. شکایت هند در مورد همکاری نزدیک چین با پاکستان در همه زمینه‌ها از جمله تهیه تسلیحات و فن آوری پیشرفته و بی میلی پکن از به رسمیت شناختن سیکیم به عنوان بخشی از هند بود.[۱۵]

روابط چین و هند با دیدار راجیوگاندی نخست وزیر هند از پکن در ۱۹۸۸ آغاز شد. به نظر یک تحلیلگر چینی، چین به هند به عنوان «همسایه بزرگ» احترام می‌گذارد و در واقع نگران اختلاف بین هند و پاکستان است به دلیل اینکه ثبات در منطقه که یکی از مهمترین اهداف سیاست خارجی چین است را مورد مخاطره قرار می‌دهد. در ۱۹۹۰ چین به پاکستان اعلام کرد که اختلافات یک مسئله تاریخی است. این اقدام راه مودبانه‌ای برای موضع نگرفتن بود. تغییر بزرگی در سیاست طولانی و پایدار در مورد اختلاف کشمیر ایجاد شده بود بر اساس سیاست قبلی چین از حق مردم کشمیر در مورد خودمختاری حمایت می‌کرد.

چین محدودیتهای نیروهای نظامی اش را می‌دانست. در حالیکه از نظر تعداد زیاد بودند اما از نظر فن آوری چندان پیشرفته نبودند و این امر طی جنگهای مختلف از جمله جنگ خلیج فارس و کوزوو برای این کشور ثابت شده بود. از این جهت چین به مدرن سازی نیروهایش تاکید داشت. این برنامه شامل نوسازی ساختاری نیروها، آموزش تکنیکهای جنگهای مشترک و خرید سیستمهای تسهیلاتی از غرب و روسیه بود تا ظرفیتهای ارائه قدرت و قابلیت مانور نیروهایش را افزایش دهد. از این جهت چین راه طولانی در پیش داشت و درست نبود که تهدید احتمالی منطقه‌ای یا فرا منطقه‌ای در کوتاه مدت داشته باشد. گرچه نیروهای چینی می‌توانستند مرزهای شمالی و شرقی هند را تهدید کنند اما قادر به رویایی با نیروی هوایی هند نبودند. موشک هندی آگنی — ۲ بر موشکهای چینی برتری داشت. رهبری آینده چین ممکن بود همانند مائو در ۱۹۶۰ اغوا شود که درسی به هند بدهد. به هر حال هندی‌ها نیروهای خود را آماده کرده بودند و قصد نداشتند که به درسهای چینی از این نوع برگردند.

خط مرزی (LAC) بین دو کشور چین وهند پس از جنگ ۱۹۶۲ بوجود آمد و یک مرز سرد ایجاد شد و بعدها در موافقتنامه صلح بین دو کشور در ۱۹۹۳ رسمی شد. دو کشور

موافقت کردند که این خط را به عنوان مرز بین‌المللی دو فاکتو حفظ کنند. وزرای خارجه دو کشور با یکدیگر دیدار کردند و یک گفتگوی امنیتی را پایه گذاری نمودند.

این اقدام به دنبال دیدار رئیس جمهور هند از چین بود. چین در محکوم کردن آزمایشهای هسته‌ای هند و پاکستان به آمریکا پیوست. آزمایشهای هند به دنبال اظهار نظر وزیر دفاع هند بود که اظهار داشت چین اولین دشمن هند است. این اظهارات بعدها به این صورت ارزیابی شد که اظهار نظر شخصی بوده است و اظهار نظر دولت هند نبوده است.[۱۶]

جاسوانت سینگ وزیر خارجه هند در ژوئن ۱۹۹۹ از پکن بازدید کرد این دیدار به کاهش تنش بین دو کشور که در مه ۱۹۹۸ بوجود آمده بود ، و پس از آن وزیر دفاع هند چین را تهدید اصلی هند خوانده بود ، کمک کرد. تانگ جیکسوان وزیر خارجه چین در ژوئیه ۲۰۰۰ از هند دیدار کرد و بر ادامه دیدارهای مقامات عالی بین دو کشور تاکید کرد . پس از آن رئیس نیروی هوایی هند از چین دیدار داشت و بر اهمیت تبادل نظرهای نظامی بین دو کشور تاکید نمود. این دیدار در نظر داشت روابط چین - هند را تقویت کند و مانع از سوء تفاهمهای استراتژیک که می‌تواند به درگیری منجر شود، گردد و از ابتدا از بروز یک بحران جلوگیری کند.

چین از اینکه هند از برنامه دفاع موشکی ملی آمریکا حمایت می‌کند چشم پوشی کرد و اظهار داشت که این عامل مانع بهبود روابط چین و هند نمی شود . این اقدام شبیه موضع چین در قبال پاکستان در دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ است که پاکستان عضو پیمان سیتو بود که از طرف آمریکا حمایت می‌شد . گر چه این پیمان مبارزه با چین کمونیست در آسیای جنوب شرقی را مدنظر داشت ولی مانع بهبودی روابط چین و پاکستان نشد.

گرچه چین به بهبودی روابطش با هند ادامه داد اما همکاری نظامی چین با پاکستان نیز ادامه داشت . ژنرال چی هوتیان وزیر دفاع چین در فوریه ۱۹۹۹ از اسلام آباد دیدار کرد و ژنرال پرویز مشرف به عنوان رئیس ستاد ارتش در مه ۱۹۹۹ از پکن دیدار داشت. مشرف در مورد رشد تماسهای نظامی و دولتی بین دو کشور مذاکره کرد و اینکه چگونه روابط دوستانه بین چین و پاکستان به صلح و امنیت در منطقه کمک می‌کند.[۱۷] در فوریه ۲۰۰۱ در واشنگتن تایمز تحلیل گر سیا در گزارشی نتیجه گیری کرده که پکن به ارسال کمک‌های اساسی به پاکستان برای برنامه موشکهای بالستیک ادامه می‌دهد و متخصصان آمریکایی می‌گویند آنها نمی توانند کمک چین را به برنامه تسلیحات هسته‌ای پاکستان بپذیرند.

پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تنش و درگیری بین هند و پاکستان اوج گرفت گر چه هر دو کشور همراه با چین در جنگ علیه تروریسم با آمریکا همکاری می‌کردند. با توصیه چین،

آمریکا و کشورهای دیگر در مورد کاهش تنش بین دو کشور از سال ۲۰۰۳ مذاکرات بین هند و پاکستان برای حل اختلافات مجددا آغاز شد.

۲-۲- نقش آمریکا در روابط چین و پاکستان

دولتهای متوالی پاکستان در مواجه با تهدید از جانب هند همواره به دنبال تامین حاکمیت و استقلال کشور از طریق توسعه ترتیبات امنیتی با قدرتهای بزرگ بوده اند. آمریکا که ثروتمندترین و قدرتمندترین کشور جهان پس از جنگ دوم جهانی بوده طی سالیان متمادی به عنوان یک متحد مورد نظر واقع شده است. جنگ سرد بلافاصله پس از جنگ دوم جهانی تجلی یافت و آمریکا اقدام به شکل گیری یک نظام ائتلافی که در سال ۱۹۴۹ با ناتو پاگرفت، نمود. موفقیت انقلاب کمونیستی چین در همان سالها غرب را نگران ساخت. پس از پیروزی جمهوری خواهان در سال ۱۹۵۳ آمریکا اقدام به شکل دهی ائتلافهای نظامی در امتداد نقاط ضربه پذیر دنیای کمونیستی در خاورمیانه و آسیا نمود.

جنوب آسیا که دارای مرز مشترک طولانی با چین و از نقطه نظر جغرافیایی به اتحاد جماهیر شوروی نزدیک بود از اهمیت خاصی در تلاش برای مهار تهدید توسعه کمونیسم برخوردار گردید. دالس وزیر خارجه آمریکا در گام نخست عازم دهلی نو شد. نهرو نخست وزیر هند برای ارتباط با کشورهای سوسیالیستی اهمیت زیادی قائل بود و همچنین مشتاق ایفای یک نقش مستقل به عنوان رهبر کشورهای جهان سوم بود. دالس سپس به پاکستان رفت و در آنجا در رابطه با تفکر انعقاد یک پیمان نظامی با آمریکا که به دنبال اهداف امنیتی بود با استقبال بیشتری مواجه شد. پاکستان با وجود ارتش تحت رهبری ژنرال ایوب در سال ۱۹۵۴ به پیمان سیتو و در سال ۱۹۵۵ نیز به پیمان بغداد پیوست و به پلی میان این دو پیمان مبدل شد.

وقتی ایوب خان در سال ۱۹۵۹ به آمریکا سفر نمود اهمیت پاکستان برای غرب را با «متحدترین متحد » آمریکا خواندن کشورش مورد تاکید قرار داد. سالهای ۱۹۶۱- ۱۹۵۴ شاهد اوج این مناسبات بود یعنی زمانی که کمکهای اقتصادی و نظامی از سوی آمریکا به پاکستان سرازیر شد. رقابت دوره جنگ سرد به اوج خود رسید زیرا شوروی از ایدئولوژی خود که مبتنی بر سوسیالیسم بود برای جذب کشورهای آسیایی و آفریقایی که در حال استقلال بودند، بهره می‌گرفت. رقابت شدیدی در عرصه نظامی وجود داشت. در این مرحله جنگ سرد کنترل مستمر بر مناطقی از اتحاد جماهیر شوروی که نزدیک جنوب آسیا بود به ویژه تاسیسات نظامی

قزاقستان از اهمیت بسزایی برخوردار بود. پایگاهی که از سوی پاکستان به آمریکا در نزدیکی پیشاور واگذار شده بود در شناسایی اقدامات شوروی حائز اهمیت بود. شوروی به هنگام سقوط یک فروند هواپیمای جاسوسی یو – ۲ آمریکا بر فراز آسیای مرکزی در تابستان ۱۹۶۰ که از این پایگاه پرواز کرده بود نه تنها به واشنگتن اعتراض کرد بلکه رهبر شوروی خروشچف تهدید به حمله موشکی به این پایگاه پاکستان در صورت تداوم این پروازها را نمود. رویارویی آمریکا و شوروی از سویی در ائتلاف پاکستان و آمریکا و از سویی در همگرایی استراتژیک رو به رشد هند و شوروی انعکاس داشت. با روی کار آمدن کندی تحولی در این ائتلاف ایجاد شد چرا که وی اهمیت خاصی را برای برقراری مناسبات نزدیک با هند قائل بود. جریان حوادث در منطقه نیز موجب نزدیکی آمریکا و هند شد زیرا مناقشه مرزی میان هند و چین حاد شده بود و هند در تلاش برای بهره برداری از مناسبات تیره چین با هر دو ابرقدرت بود.

در پاییز ۱۹۶۲ برخورد چین و هند پیش آمد. آمریکا و انگلستان تسلیحات روانه هند کردند. پاکستان با احساس نزدیکی هند به غرب به سوی بهبود مناسبات با چین پیش رفت که به تنهایی در جریان منازعه سال ۱۹۶۵ بر سر کشمیر پشتیبانی سیاسی و نظامی را اعمال کرد. در سالهای بعد شاهد بهبود مناسبات پاکستان با دو قدرت عمده کمونیستی چین و شوروی بودیم. در اوایل دهه ۶۰ میلادی برداشتهای آمریکا در قبال چین همچنان مبتنی بر تجربه جنگ کره بود یعنی زمانی که پکن به جانب داری از کره شمالی وارد جنگ شد و در نتیجه هزاران سرباز آمریکایی کشته شدند و بسیاری از آنان به عنوان اسیر جنگی نگهداری می‌شدند. آمریکا به این دلیل که از بهبود مناسبات پاکستان و چین به دنبال امضای پیمان مرزی میان دو کشور در سال ۱۹۶۳ ناخشنود بود هنگامی که پاکستان ارتباط هوایی چین با جهان خارج در سال ۱۹۶۴ تسهیل نمود، آمریکا مراتب ناخرسندی خود را با لغو کمک تخصیصی برای اصلاح فرودگاه داکا به نمایش گذاشت. آمریکا در سال ۱۹۶۵ کمک سالیانه خود به نشست کنسرسیوم پاکستان را به منظور ابراز ناخرسندی هر چه بیشتر خود از مناسبات دوستانه رو به ظهور با چین به تعویق انداخت. به دنبال عبور هند از مرز بین‌المللی در ۶ سپتامبر ۱۹۶۵ در پی شروع جنگ در قلمرو مورد منازعه کشمیر آمریکا به تحریم محموله‌های تسلیحاتی به دو کشور هند و پاکستان اقدام کرد. این تحریم بیشتر به پاکستان لطمه وارد ساخت زیرا هند به منابع دیگر دسترسی داشت. به این ترتیب پاکستان برای کسب سخت افزار نظامی به چین روی آورد.

آمریکا پس از ورود نیکسون به کاخ سفید در ۱۹۶۹ از سرگیری مناسبات با چین را جهت بهره برداری از اختلاف چین و شوروی عاقلانه دید. آمریکا از مناسبات نزدیک پاکستان و چین در این زمینه بهره برداری کرد و اسلام آباد نقش میانجی را در آغاز روابط چین وآمریکا ایفا نمود. گر چه آمریکا بسوی پاکستان متمایل شده بود اما در بحران سال ۱۹۷۱ پاکستان شرقی نیز از پاکستان حمایت نکرد. دیدگاه آمریکا در زمینه فعالیت‌های اتمی هند در پی سال ۱۹۷۴ یکسان نبود. دولت کارتر در اوایل سال ۱۹۷۹ تحریم‌هایی را بواسطه برنامه هسته‌ای پاکستان اعمال نمود و کمک‌های اقتصادی و نظامی‌اش را به حالت تعلیق درآورد. مناسبات ائتلاف ناگهان به دنبال اشغال افغانستان از سوی شوروی در اواخر دسامبر ۱۹۷۹ تغییر کرد. یک دهه همکاری نزدیک سیاسی و نظامی در پی آن آغاز گردید زیرا پاکستان به کشور خط مقدم ضد این مداخله آشکار که ریگان رئیس جمهور آن را «امپراطوری اهریمنی» خواند، مبدل شد. با عقب نشینی شوروی از افغانستان و فروپاشی این کشور قواعد یکبار دیگر تغییر کرد و تحریم‌های شدیدی بر اساس قانون پرسلر بر پاکستان وضع شد. با اعمال تحریم‌های اضافی در سال ۱۹۹۸ بدلیل آزمایشات اتمی و کودتای نظامی ۱۹۹۹ پاکستان به کشور دارای بیشترین میزان تحریم مبدل شد. همانگونه که مداخله شوروی در افغانستان پاکستان را در سال ۱۹۷۹ به یک متحد خط مقدم حیاتی تبدیل نموده بود به همین ترتیب حملات تروریستی سپتامبر ۲۰۰۱ به آمریکا پاکستان را در جنگ علیه تروریست به « متحد مهم غیر ناتو » مبدل ساخت. اما آمریکا در روابط استراتژیک با هند تاکید دارد و بدیهی است که مشارکت استراتژیک در حال توسعه آمریکا با هند برای اهداف بلند مدت آمریکا در مهار چین بسیار ضروری است . از نظر برخی اهمیت جایگاه متحد به پاکستان جنبه صوری و ظاهری دارد چنانکه اعطای این عنوان به پاکستان موجب نگرانی چین نشده که از نقشه بازی بلندمدت آمریکا در نهایت در جهت حمایت از هند به هدف مهار چین است، آگاهی دارد.

رویارویی چین ـ آمریکا ـ تایوان احتمالا تا آینده‌ای مشخص ادامه خواهد داشت و ممکن است چین را به پاکستان نزدیک تر کند. پیامد واقعه هواپیمای جاسوسی در اول آوریل ۲۰۰۱ که رویارویی بین هواپیمای آمریکایی EP-3E و جنگنده F-8 چینی بر فراز دریای جنوبی چین به وجود آمد آمریکا تعهد کرده است که برای تایوان تجهیزات نظامی مدرن را تامین نماید. این اقدام می‌تواند اثر غیر مستقیمی بر همکاری نظامی چین با پاکستان بگذارد.

چین در عمل موازنه پیچیده با آمریکا درگیر شده است. از یک طرف با حضور آمریکا به عنوان تنها ابرقدرت جهانی مخالفت می‌کند و نگران حمایت آمریکا از تایوان است و از طرف

دیگر برای ادامه پیشرفت اقتصادی اش به آمریکا به عنوان شریک تجاری نیاز دارد بنابراین از تحریم آمریکا اجتناب می‌کند و تحت فشار این کشور اعلام کرده که از فراهم آوردن فن آوری موشکی برای پاکستان خودداری می‌کند .

۲-۳- نقش افغانستان در روابط دو کشور

تهاجم شوروی به افغانستان در ۱۹۷۹ فصل جدیدی در همکاری بین چین و پاکستان گشود. دو کشور معتقد بودند که حضور نظامی شوروی در افغانستان تهدیدی برای امنیت کل منطقه است و برای هماهنگی سیاست‌هایشان برای مواجهه با این چالش آماده شدند. بر اساس نظر یک تحلیلگر حمایت از امنیت پاکستان ویژگی عمده سیاست چین نسبت به افغانستان بود زیرا آنها به تعهداتشان احترام می‌گذاشتند.

طی دیدار ضیا الحق رئیس جمهور پاکستان در مه ۱۹۸۰ از چین وی اظهار داشت که دو کشور " یک درک کامل در همه زمینه‌ها دارند" چین از طریق پاکستان تجهیزات نظامی به ارزش ۲۰۰ میلیون دلار برای مبارزین افغانی فراهم کرد و موافقت کرد که برای آمریکا امکاناتی فراهم کند تا فعالیت‌های شوروی را از ایالت سین کیانگ نظارت کند، در حالیکه سیاست هند در قبال افغانستان برای حفظ روابط دوستانه اش با شوروی بود. در رویارویی با افکار عمومی بین‌المللی، هند تهاجم شوروی به افغانستان را محکوم نمی کرد. از این جهت به عنوان پاداش جریان تسلیحات پیشرفته شوروی به هند چندین بار افزایش داشت. پس از خروج نیروهای شوروی از افغانستان، نیروهای طالبان که بوسیله پاکستان حمایت می‌شدند در افغانستان رشد کردند. از بعد تدافعی دفاع پاکستان از طالبان به دو دلیل بود:[۱۸]

۱- آروزی پاکستان در مورد ایجاد عمق استراتژیک در مرزهای سرزمینی اش. زیرا پاکستان از جانب هند نگرانی داشت که این کشور را به دو قسمت تقسیم کند. به همین دلیل برای ایجاد عمق استراتژیک پاکستان به ایران یا افغانستان به عنوان منطقه حائل که ممکن است نیروهایش را از تهدید مجدد استراتژیک محافظت کند نیاز داشت. برخی منابع اظهار داشته اند که در زمان شاه جنگنده‌های پاکستانی از فضای هوایی ایران استفاده کردند تا از حمله جنگنده‌های هند در امان بمانند. از این جهت پاکستان به طالبان کمک می‌کرد تا بتواند از افغانستان در زمان لازم به عنوان یک منطقه حائل استفاده کند.

۲- قبل از تجاوز شوروی به افغانستان در۱۹۷۹ افغانستان به شدت در سیاست خارجی طرفدار هند بود. دولتهای قبلی افغان اغلب مشروعیت خط مرزی بین دو کشور را زیر سوال

می‌بردند. خط دیوراند که در زمان بریتانیا کشیده شده مورد احترام قبایل پشتون دو طرف مرز و افغانستان بود. موضع پاکستان این بود که مرز بین‌المللی ایجاد شده به موافقتنامه اصلی در ۱۸۹۳ بر می‌گردد که در ۱۹۰۵ تایید شد و مجدداً در قرارداد ۱۹۱۹ افغانها و انگلیس مورد تاکید قرار گرفت. دولتهای مختلف پاکستان تا زمان بوتو با خیال راحت از ایجاد پشتونستان مستقل خارج از ایالت سرحد مرزی پاکستان و عوامل مجاور از افغانستان شرقی زندگی می‌کردند. اما هنوز یک ترس واقعی وجود دارد که در جنگ با هند، افغانستان جبهه دومی علیه پاکستان باز خواهد کرد.

هند تفوق نظامی بر پاکستان دارد و دو جنگ در سال ۱۹۴۷ و ۱۹۶۵ بر سر این منطقه با پاکستان داشته است. افرادی که از طرف پاکستان در این منطقه آموزش دیده اند قدرت دفاعی کمی دارند. جنگجویان طالبان امید جدیدی برای ارتش پاکستان برای نفوذ در این منطقه بودند. نیروهای طالبان به کمک جنگجویان آمدند گر چه چین مدت طولانی بود که از حق مردم کشمیر برای خودمختاری دفاع می‌کرد اما اکنون مردد شده بود. نیروهای طالبان شروع به نفوذ در غرب چین کرده بودند. اولین شورش مهم در ۱۹۹۲ در ایالت سین کیانگ پیش از ورود طالبان بود. مقامات چینی گفتند که شورشیان که از اویغورها و قرقیزها بوده اند تسلیحات و آموزش را از جنگجویان افغان دریافت کرده اند. تعدادی از شورشیان دستگیر و تبعید شده اند. دولت چین این مسئله را بسیار جدی گرفت و نیروهای خود را در نقاط مرزی ایالت مستقر ساخت. بزرگراه قراقروم به پاکستان بسته شد. شورش جدید در ۱۹۹۷ اتفاق افتاد این زمان با همکاری عواملی که با طالبان مرتبط بودند. چین به پاکستان هشدار داد و خواست که از نفوذش بر طالبان استفاده کند و مانع این فعالیتها شود.[۱۹]

از بسیاری جهات این هشدار تفاوتی با مقاومت ایوب رئیس جمهور پاکستان در برابر تلاشهای چین در دهه ۱۹۶۰ برای ترویج کمونیسم در پاکستان نداشت. در حالیکه ایوب روابط نزدیک نظامی با چین را حفظ می‌کرد اما اجازه نفوذ عوامل مائو ئیست در پاکستان را نمی داد. سال بعد ذوالفقار علی بوتو حزب سیاسی تاسیس کرد که ایدئولوژی آن را سوسیالیسم اسلامی نامید. گر چه تفکر مائوئیست ریشه عمیقی در پاکستان که جامعه‌ای اسلامی است پیدا نکرد.

در مخالفت با نیروهای افراط گرای اسلامی که در نظر داشتند دولتهای مستقل مسلمان در مرزها ایجاد کنند چین اتحاد مشترکی با روسیه، قزاقستان، تاجیکستان و قرقیزستان منعقد کرد. این پنج کشور موافقتنامه شانگهای را در ۱۹۹۶ منعقد کردند و سالانه اجلاسی را برگزار می‌کنند تا مانع توسعه فعالیتهای تروریستی شوند. چین به دنبال سیاست حفظ ثبات در طول

مرزهایش می‌باشد تا طرح‌های توسعه اقتصادی بلند مدتش را با موفقیت پیش ببرد.به این دلیل سازمان همکاری شانگهای را بوجود آورده است .این سازمان سه پنجم از اورآسیا و یک چهارم از جمعیت جهان را در بر می‌گیرد.[۲۰] چین می‌داند که نیروهای افراط گرا از تاکتیکهای جنگ چریکی استفاده می‌کنند و سعی می‌کنند تسلیحات پیشرفته بدست آورند. بدنبال این اقدامات هنگامی که نیروهای پاکستانی به پایگاههای هند در کارگیل در ۱۹۹۹ حمله کردند چین از ترس تشویق طالبان از پاکستان حمایت نکرد.

برای حل اختلافات پاکستان قاضی حسین احمد رئیس حزب جماعت اسلامی را در ژوئن ۲۰۰۰ به پکن فرستاد. وی چین را مطمئن ساخت که پاکستان قصد دخالت در سین کیانگ را ندارد و چین می‌تواند از پاکستان برای حل اختلافات با طالبان استفاده کند. چندین دیدار بین مقامات چینی و طالبان در کابل انجام شد ولی بی نتیجه بود. طالبان قول داد از جدایی طلبان سین کیانگ حمایت نکند اما جریان تسلیحات به سین کیانگ ادامه داشت.[۲۱]

واقعه ۱۱سپتامبر و پس از آن حمله آمریکا به افغانستان سبب سقوط رژیم طالبان گردید و پس از آن همکاری پاکستان و چین در زمینه فعالیتهای ضد تروریستی آغاز شد . پاکستان از نفوذ خود در شناسایی نیروهای افراط گرای اسلامی که علیه چین مبارزه می‌کردند به نفع این کشور استفاده کرد . همکاریهای دو کشور در این زمینه همچنان ادامه دارد. دولت چین نیز از بازسازی افغانستان و دولت جدید این کشور حمایت می‌کند . در ۵ اکتبر ۲۰۰۳ چین کمکهایی به ارزش یک میلیون دلار به افغانستان ارسال کرد.

بررسی تحولات مهمی که در دهه اخیر در روابط دو کشور موثر بوده است می‌تواند به شناخت از روابط چین و پاکستان کمک کند .

۳. تحولات مهم و اثرات آن بر روابط دو کشور

۱-۳. تاثیر آزمایش‌های هسته‌ای هند و پاکستان و بحران کارگیل بر روابط دو کشور

روابط چین و پاکستان طی دهه پس از پایان جنگ سرد مجددا تقویت شده بود. از آنجا که کشورهای پیشرفته غربی از تهیه فن آوری حساس به پاکستان خودداری میکردند، چین با تهیه دو راکتور نیروی اتمی در ۱۹۸۹ و ۱۹۹۶ تحت نظارت بین‌المللی موافقت کرده بود. چین یک منبع قابل اتکا برای سخت افزار نظامی باقی مانده بود که کیفیت تکنیکی آن از طریق دستیابی به فن آوری پیشرفته از روسیه و اسرائیل به روز می‌شد. با فشار آمریکا در مورد تحریم

بر اساس قانون پرسلر و مشارکت استراتژیک روسیه وهند، دوستی و حمایت چین به عنوان هسته اصلی امنیت پاکستان مطرح شده بود.

پس از اینکه دولت هندوی شبه نظامی BJP درمارس ۱۹۹۸ در دهلی نو تشکیل شد.آن دولت به دنبال اجرای دستور کار آزاد سازی تسلیحاتی قابلیت هسته‌ای هند بود. در یک اقدام آشکار برای کسب تصویب غرب برای این حرکت ، وزیر دفاع هند جرج فرناندز در آوریل ۱۹۹۸ اظهار داشت که چین تهدید عمده امنیت هند بوده است. در نامه‌هایی که به رهبران غربی پس از آزمایش‌های هسته‌ای هند در ۱۱ و۱۳ مه نوشته شد، واجپایی نخست وزیر هند اظهار داشت که هند تهاجم چین در ۱۹۶۲ را تحمل کرده است و همچنین با دشمنی پاکستان مقابله کرده است.[۲۲]

پاسخ فوری چین به آزمایش هسته‌ای ۱۱ مه محسوس نبود. اما زمانی که نامه‌های واجپایی به رهبران غربی ارسال شد چین به شدت واکنش نشان داد. دومین دور از آزمایش‌های هسته‌ای هند در ۱۳مه سبب شد که چین چهار نکته مهم را متذکر شود: ۱ـ اقدام هند تهدیدی علیه جامعه بین‌المللی و علیه CTBT است. ۲ـ هند از تهدید چین به عنوان بهانه‌ای برای پیشرفت تسلیحات هسته‌ای خودش استفاده می‌کند. ۳ـ هند به دنبال هژمونی و تسلط در آسیای جنوبی است. ۴ـ جامعه بین‌المللی باید یک موضع مشترک اتخاذ کند و به شدت تقاضا نماید که هند به سرعت برنامه پیشرفت هسته‌ای اش را متوقف نماید.[۲۳]

جیانگ زمین رئیس جمهور چین در اولین واکنش مستقیم در مورد آزمایش هسته‌ای هند و پاکستان در ۳ ژوئن ۱۹۹۸ دهلی نو را به خاطر افزایش تنش در آسیای جنوبی سرزنش کرد. وی هند را متهم کرد که چین و پاکستان را مورد هدف قرار داده است و خاطر نشان ساخت که همکاری هسته‌ای بین چین و پاکستان در زمینه فن آوری راکتورهای هسته‌ای صلح آمیز بوده و اینکه تمامی تاسیسات مربوطه تحت نظر آژانس انرژی اتمی است.[۲۴]

در همان روز روزنامه رسمی چاینا دیلی از هند به دلیل جاه طلبی اش برای قدرت جهانی شدن انتقاد کرد و هشدار داد که اختلاف طولانی مدت هند و پاکستان در مورد کشمیر همانند یک کوه آتشفشان خفته در زیر تهدید هسته‌ای است.[۲۵]

وضعیت پس از آزمایش‌های هسته‌ای در آسیای جنوبی در مذاکرات با کلینتون رئیس جمهور آمریکا طی دیدارش از چین از ۲۵ ژوئن تا ۳ ژوئیه ۱۹۹۸ مورد بحث قرار گرفت. در اعلامیه مشترک به آزمایش‌های هسته‌ای هند و پاکستان اشاره شده و از آنها خواسته شد که CTBT وNPT را امضا کنند و به حل و فصل صلح آمیز مسائل سیاسی از جمله در مورد

کشمیر از طریق گفتگو اقدام کنند.[۲۶] چین و آمریکا موافقت کردند که با یکدیگر کار کنند تا خطرات احتمالی ناشی از هسته‌ای شدن آسیای جنوبی را مهار کنند.

در سالهای پایانی قرن بیستم تعامل چین با آسیای جنوبی تحت تاثیر افزایش تنش‌های بین هند و پاکستان است. چین از مسافرت واجپایی با اتوبوس به لاهور در فوریه ۱۹۹۹ زمانی که مرحله‌ای از گفتگو میان دو کشور هند وپاکستان آغاز شد استقبال کرد.

اوضاع در مارس ۱۹۹۹ که دولت BJP سقوط کرد تا حدودی دگرگون شد.هند در آوریل ۱۹۹۹ یک آزمایش موشکی انجام داد که پاکستان با آزمایش متقابل به آن پاسخ داد. در اواخرآوریل ۱۹۹۹ مجاهدین کشمیری تعدادی از پست‌های اطراف خط کنترل مرزی LOC در منطقه کارگیل که جاده سرینگر را زیر نظر داشت و برای تهیه نیروهای هندی در سیاچین استفاده می‌شد را اشغال کردند. هندی‌ها حملات متقابل انجام دادند و پاکستان را به پیچیده کردن وضعیت متهم کردند.نخست وزیر هند تهدید به یک جنگ تمام عیار کرد.

پاکستان با اقدامات دیپلماتیک در صدد کاهش تنش بر آمد. سرتاج عزیز وزیر خارجه پاکستان قبل از رفتن به هند برای مذاکره از چین دیدار کرد. وی با تانگ جیاکسوان وزیر خارجه چین و لی پنگ رئیس کنگره خلق چین ملاقات کرد. رهبران چین پاکستان را به حل مشکلات طولانی از جمله در مورد کشمیر از طریق گفتگوی صلح آمیز ترغیب کردند.آنها همچنین تعهداتشان را در مورد حاکمیت و تمامیت ارضی پاکستان مورد تاکید قرار دادند.

سه روز بعد جاسوانت سینگ وزیر خارجه هند از چین دیدار کرد. این دیدار به منظور این بود که به چین اطمینان داده شود هند چین را به عنوان تهدید امنیتی محسوب نمی‌کند و از این طریق جوی که در اثر اظهارات هندی‌ها پس از آزمایش‌های هسته‌ای به وجود آمده بود خنثی شود. چین از طریق جیانگ زمین موضع بیطرفانه خود را اظهار کرد ودر مورد تسهیل کاهش وضعیت تنش زای جاری در کشمیر ابراز امیدواری کرد.[۲۷]

دیدار رسمی نواز شریف نخست وزیر پاکستان از چین از ۲۶-۳۰ ژوئن ۱۹۹۹ به دلیل بحران کارگیل با اهمیت بود. مقامات چین به دنبال این دیدار نگرانی خود را در مورد حفظ صلح و ثبات در آسیای جنوبی اظهار داشتند و از دو طرف خواستند از بدتر کردن وضعیت خودداری کنند وبه خط کنترل احترام بگذارند و از طریق مذاکرات همه اختلافات از جمله مساله کشمیر را حل وفصل کنند. چین از پاکستان حمایت می‌کرد و آمریکا موضع طرفدار هند داشت.[۲۸]

پس از بحران کارگیل موضع هند نسبت به پاکستان بدتر شد. کلینتـون رئـیس جمهـور آمریکا نقش عمده‌ای در خروج نیروهایی که از خط کنترل عبور کـرده بودنـد داشـت، هنـد در صدد توسعه روابط نزدیک با آمریکا بود. هند همچنین سیاست منزوی کردن پاکـستان از نظـر بین‌المللی را دنبال می‌کرد و نمایندگانی به همه کشورهای مهم دنیا فرستاد تا آنها را از اقدامات پاکستان طی بحران کارگیل که مغایر اعلامیه لاهور بود مطلع نماید.

هند از کودتای نظامی ژنرال پرویز مشرف در اکتبر ۱۹۹۹ بـه منظـور خطرنـاک جلـوه دادن پاکستان بهره برداری کرد. دولت هند اجلاس سـارک را بـه مـدت دو سـال بـا امتنـاع از شرکت کردن در سطح اجلاس سیاسی به این دلیل که نمی خواهد با نمایندگان رژیـم نظـامی پاکستان روبرو شود، فلج کرد. در حالیکه چین به طور آشکار از سیاست هنـد در مـورد منـزوی کردن پاکستان انتقاد نمی کرد ولی نسبت به نگرانی‌های دیگر اعضای سارک در این مـورد کـه اثرات منفی این سیاست به کارکرد سارک لطمه می‌زند احساس همدردی می‌کرد.

چین از آغاز دوباره گفتگوهای دو جانبه بین هنـد و پاکـستان در ژوئیـه ۲۰۰۱ در اگـرا استقبال کرد. این اقدام بر دیدار نخست وزیر چین از پاکستان در مـه ۲۰۰۱ کـه بـه مناسـبت جشن پنجاهمین سالگرد روابط سیاسی دو کشور انجام گرفت اثر مثبتی داشت.[۲۹]

۲-۳. واقعه ۱۱ سپتامبر

دولت ائتلافی هند از ۱۹۹۸ یک سیاست خارجی را تصویب کرده بود که این کشور را به آمریکا نزدیک ساخته بود. طی دیدار کلینتون از آسیای جنوبی در مارس ۲۰۰۰ وی پنج روز در هند بود و در مقابل پنج ساعت از پاکستان دیدار داشت و تاکید زیاد برای تاسیس مـشارکت بـا هند داشت. وی همچنین درنگرانی‌های هند مورد تروریسم سهیم بود.[۳۰]

با روی کار آمدن جرج دبلیو بوش در ژانویه ۲۰۰۱ حوزه همگرایی بین سیاست آمریکا و هند به سرعت توسعه یافت. رهیافت یکجانبه گرایـی بـوش و تکیـه آن بـر قـدرت بـرای ایجـاد هژمونی با پاسخ مثبت دولت هند روبرو شد. هنگامی که بوش سیاسـت دفـاع موشـکی ملـی را اعلام کرد دولت هند این سیاست را تائید کرد، زیرا در این سیاسـت نـه فقـط اهـدافش دنبـال می‌شد بلکه پایه بعدی برای تعمیق روابط دوستانه اش با تنها ابرقدرت را فراهم می‌کرد. از آنجا که چین مخالفتش را با این سیاست اعلام کرد بطـور طبیعـی ایـن مـسئله عامـل اختلافـی در روابطش با هند بود. حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در آمریکا عامل بعدی هماهنگی در روابط آمریکا وهند را فراهم کرد. گرچه چین نیز به ائتلاف علیـه تروریـسم پیوسـت امـا تاکیـد

آمریکا بر مشارکت استراتژیک با هند یک هماهنگی بلند مدت را نشان می‌دادکه هدف آمریکا از آن مهار چین بود. بنابر این در حالی که چین از سیاست آمریکا در جنگ علیه تروریسم حمایت می‌کرد اما از نظر اصولی مخالف دفاع موشکی آمریکا بود به دلیل اینکه آمریکا تمایل داشت که پشتیبانی پیمان دفاع موشکی را به تایوان توسعه دهد.[۳۱]

وقایع ۱۱ سپتامبر همچنین بر اساس تصمیم ژنرال مشرف به پیوستن به ائتلاف بین‌المللی علیه تروریسم و حمایت اصلی پاکستان از عملیات القاعده و حامیانش یعنی طالبان موجب تحول روابط آمریکا و پاکستان شد. در ۷ دسامبر ۲۰۰۱ هند به دنبال بهره برداری از توجه جهان به تروریسم و بهره برداری سیاسی از آن بود و سیاست گفتگو با پاکستان را بر این اساس تغییر دادتا به پاکستان فشار وارد کند و این کشور را متهم به تروریسم فرامرزی در کشمیر نماید. بعد از وقایع تروریستی به ویژه حمله به پارلمان هند در ۱۳ دسامبر ۲۰۰۱ هند نیروهایش را در طول مرز با پاکستان و خط کنترل متمرکز کرد و اعلام کرد تنها در صورت خاتمه تروریسم فرامرزی گفتگو با پاکستان را آغاز می‌کند. پاکستان اقداماتی در زمینه ممنوعیت فعالیت‌های گروه‌های جهادی و توقیف تروریسم انجام داد.

سخنگوی چین اظهار داشت اختلافات سیاسی باید از طریق مذاکرات حل و فصل شود. در رویارویی با حرکت‌های اقلیت‌های مذهبی و قومی به ویژه در سین کیانگ و تبت، رهیافت چین بر اساس این اصل بود که چین به دنبال اقدامات اصلاح طلبانه است و نمی تواند دخالت خارجی را در امور داخلی تحمل کند. در سیاست رسمی چین به اقدامات تروریستی به عنوان تهدیدی به نظام بین‌المللی توجه می‌شد. چین بر این اساس از جنگ آمریکا علیه تروریسم حمایت می‌کرد.[۳۲]

شایان ذکر است در خصوص مبارزه با تروریست ، دو کشور چین و هند از سال ۲۰۰۲ سیستم گفتگوهای مبارزه با تروریسم را آغاز کردند که نخستین بار این گفتگوها در ماه آوریل همان سال در دهلی نو برگزار شد. در ژوئن ۲۰۰۳ دور دوم مذاکرات مبارزه با تروریسم برگزار شد و طرفین نسبت به تقویت همکاریهای دو جانبه در زمینه مبارزه با تروریسم ابراز تمایل کردند . همکاریهای نظامی دو کشور در سرحدات نیز روبه گسترش است و نیروهای نظامی مرزی دو کشور اول اکتبر مراسم جشن روز ملی چین را در یکی از شهرهای مرزی چین برگزار کردند. همچنین مراسمی به مناسبت روز استقرار هند در ۱۵ آگوست با حضور نیروهای مرزی چین برگزار شد.[۳۳] در واقع روابط نظامی دو کشور از سال ۱۹۹۹ تا کنون درحال گسترش است که می‌تواند موجب جلوگیری از نفوذ تروریستها از مرزهای یکدیگر شود.

۳-۳. چین و رویارویی هند و پاکستان

وقایع ۱۱ سپتامبر محیط امنیتی منطقه را تغییر داد. پاکستان تصمیم گرفت از ائتلاف به رهبری آمریکا در جنگ علیه تروریسم حمایت کند. این مسئله اهمیت ژئواستراتژیک پاکستان را در سیاست‌های بین‌المللی زنده کرد. هند با بکار بردن واژه "تروریسم فرامرزی" و ارتباط دادن پاکستان به آن سعی کرد نقش پاکستان را تحت تاثیر قرار دهد. انفجار یک بمب در ۳۰ سپتامبر ۲۰۰۱ در سرینگر، حمله تروریستی به پارلمان هند در ۱۳ دسامبر ۲۰۰۱، حمله به مرکز فرهنگی آمریکا در دهلی وانفجار بمب در پادگان ارتش در جامو در ۱۴ مه، در تمامی این وقایع، هند پاکستان را مقصر می‌دانست.

حمله به پارلمان هند سبب شد در ژانویه ۲۰۰۲ هند نیروهای مسلحش را به وضعیت رویارویی در طول مرز با پاکستان در خط کنترل در مناطق جامو و کشمیر در آورد. هند همچنین نیروی هوایی و دریایی را به حالت آماده باش در آورد. بیش از ۸۰۰ هزار سرباز برای چند ماه رودرروی هم باقی ماندند. این تجهیز وسیع سربازان محیط امنیتی منطقه را متشنج کرد و دو رقیب هسته‌ای را در آستانه جنگ قرار داد. در این وضعیت بحرانی پاکستان با متحد نزدیکش چین مشورت کرد. ژنرال مشرف در ۳ ژانویه ۲۰۰۲ به پکن رفت وبا زو رونگی نخست وزیر چین ملاقات کرد و در مورد وضعیت افغانستان و وضعیت ارتش هند در مرزهای هند و پاکستان بحث وتبادل نظر کردند.

چین ازطریق چند کانال دیپلماتیک سعی کرد تا تنش در آسیای جنوبی را بر طرف کند و به نیاز جامعه بین‌المللی برای اتخاذ رهیافت موزون تر نسبت به مساله تاکید کرد. زمانی که وضعیت حاد تر شد چین کوشش‌های دیپلماتیک را توسعه داد ودر مورد این وضعیت با قدرت‌های جهانی دیگر از جمله آمریکا وانگلیس مذاکره کرد. چین همچنین مساله را به اجلاس رهبران آسیای مرکزی در شهر شمالی روسیه سن پطرزبورگ کشاند ونگرانی عمیقش را از وضعیت بحرانی در شبه قاره اظهار داشت. سخنگوی وزارت خارجه چین در این زمینه اظهار داشت که "این مساله باید از طریق گفتگوی مستقیم بین هند و پاکستان حل وفصل شود" و اعلام داشت که چین وپاکستان روابط دوستانه دارند وهمچنین چین و هند هم روابط دوستانه دارند. چین این کشورها را مورد خطاب قرار داد که از طریق صلح آمیز مسائل را حل و فصل کنند.

بی طرفی چین طی رویارویی نظامی هند وپاکستان قابلیت انعطاف دیپلماسی چین را افزایش داد و به جلو گیری از جنگ در آسیای جنوبی کمک کرد.

۳-۴. روابط رو به توسعه هند و آمریکا

از جمله تحولاتی که قبل از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ آغاز شده بود ولی پس از این واقعه شاهد گسترش آن هستیم روابط رو به توسعه آمریکا و هند است. اصلاحات ارائه شده به وسیله دنگ شیائوپنگ تحولات اقتصادی بوجود آورد. الگوها وارزشهای ساختاری وتجاری، .سطوح درآمد شخصی، .درآمدهای دولتی،. مبادله ارز و سطوح عالی فن آوری را بهبود بخشید. چین همچنین شروع به مدرن سازی نیروهای مسلحش نمود. از نظر خارجی این اقدام منجر به افزایش نقش چین و مشارکت فعال چین در سیاست بین‌المللی شد. آمریکا نقش جدید چین را به عنوان تهدید بالقوه‌ای به منافعش در منطقه در نظر گرفت. بعضی از نویسندگان غربی واژه آغاز" جنگ سرد" جدید بین چین و آمریکا را بکار بردند. محققان مرکز رند[1] در مطالعه جدیدی به نتایج مشابهی رسیده اند واظهار داشته اند که مدیریت رشد چین عمده ترین چالش برای آمریکا در قرن جدید است.

از این رو آمریکا در صدد بر آمد تا فضای نفوذش را در آسیا توسعه دهد ودر هند متحد ایده الی را با سابقه رویارویی در روابط با چین پیدا کند. این درک مشترک روابط گذشته هند و آمریکا را تجدید کرد. روابطی که در ابتدای دهه ۱۹۶۰ به دنبال دشمنی بین هند وچین آغاز شده بود و بعد جدیدی به مسائل امنیتی در سیاست‌های منطقه‌ای اضافه کرده بود. در این زمینه دیدار کلینتون رئیس جمهور آمریکا در مارس ۲۰۰۰ از آسیای جنوبی ابتکار عمده آمریکا برای توسعه همکاری با دهلی نو پیرامون یک طیف وسیع از مسائل از جمله روابط اقتصادی ، ثبات منطقه‌ای ، تکثیر هسته ای، نگرانی‌های امنیتی و مبارزه با تروریسم بود.

در حالیکه این وضعیت موجب ایجاد رابطه آمریکا و هند بود. تعدادی از نویسندگان هندی وظیفه خود را طرح چین به عنوان تهدید منافع مشترک هند و آمریکا در منطقه اعلام کردند. این تحلیل گران متذکر شدند:"هند و ایالات متحده آمریکا باید مطمئن شوند که قاطعیت چین ارزش‌ها و منافع مشترک دو دمکراسی بزرگ جهان را تهدید نمی کند."و بر اهمیت گفتگوی استراتژیک اساسی بین هند و ایالات متحده تاکید کردند وپیشنهاد دادند که:" این به نفع آمریکاست که فضای استراتژیک و قابلیت انعطافی را بدست آورد که ممکن است برای درگیری با هژمونی چین به آن نیازمند شود. دهلی می‌تواند نقش مهمی را به عنوان بخشی از مشارکت سه جانبه هند ـ ژاپن ـ آمریکا ایفا کند." همچنین خاطر نشان ساختند که

---

1. RAND

"مدرن سازی نظامی چین، تهاجمی بودنش نسبت به تایوان، عدم تراضی در مورد اختلافات در دریای جنوبی چین و جزایر اسپارتلی، سنکاکو وپاراسل این کشور را درگیر می‌کند.(۳۴)"

جرج دبلیو بوش رئیس جمهور آمریکا از اهمیت استراتژیک هند برای حمایت از منافع آمریکا دفاع کرد. طی مبارزات انتخاباتی برای ریاست جمهوری بوش رابرت بلاک یکی از مشاورین سیاسی ارشدش را به عنوان سفیر هند معرفی کرد. پس از اینکه بوش به قدرت رسید از سیاست هسته‌ای کلینتون در قبال آسیای جنوبی تغییر جهت داد و تصمیم گرفت که به دنبال متقاعد کردن پاکستان و هند برای امضای پیمان جامع منع آزمایش‌های هسته‌ای یا انصراف آنها از برنامه هسته‌ای شان نباشد. سیاست جدید آمریکا بطور مستقیمی از دکترین هسته‌ای هند حمایت می‌کرد که در مقابل CTBT و NPT بود. ریچارد آرمیتاژ وزیر دفاع آمریکا در مورد اهمیتی که دولت بوش به روابطش با هند می‌داد اظهار داشت :"در مورد روابط با هند دولت کلینتون هفت سال طول کشید تا به نقطه‌ای رسید که آقای بوش دو ماه به آن رسید." در پاسخ هند قول داد از برنامه دفاع موشکی ملی (NMD) حمایت کند. دهلی نو معتقد است که NMD می‌تواند به هند در برابر حملات موشکی هسته‌ای که از طریق پاکستان یا چین انجام شود کمک کند. چین و پاکستان ادعاهای هند را رد کردند و هر دو معتقد هستند که NMD ممکن است یک مسابقه موشکی جدید را راه بیاندازد. علاوه بر این پاکستان به نیاز بر اینکه پکن یک نقش بزرگتر را در سیاست جهانی ایفا کند تا موازنه استراتژیک را حفظ کند تاکید داشت. دولت بوش مقاومت اسلام آباد را علیه منافع مشارکت هند ـ آمریکا در منطقه می‌پنداشت.

پیش از واقعه ۱۱ سپتامبر تصویر روابط هند ـ آمریکا را با این جملات ترسیم می‌شد: "روابط بین هند و آمریکا بسیار دوستانه است. این روابط یک تغییر جهت اساسی و به رسمیت شناختن هند به عنوان قدرت در آسیای جنوبی بوده است.CTBT مرده است و صحبت از تجارت بیشتر و برداشتن تحریم‌های اقتصادی است." هند با حمایت کامل از دفاع موشکی به این نظرات پاسخ داد.

واقعه ۱۱ سپتامبر سناریوی منطقه‌ای و بین‌المللی را تغییر داد. به دلیل اهمیت جنگ علیه طالبان در افغانستان برای آمریکا قابل قبول نبود که روابط آمریکا ـ پاکستان را به منظور دستیابی به حمایت استراتژیک بعدی منقبض نگه دارد. این اقدام دوباره یادآور همکاری نزدیک آمریکا و پاکستان در جنگ افغانستان با شوروی بود. در حالیکه در تحلیل وضعیت در زمینه تاریخ متغیر روابط پاکستان ـ آمریکا، متخصصان به مشارکت مداوم توجه نمی کنند.

هند نیز به تحولات جدید پاسخ داد. بلافاصله بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ هند به آمریکا همه امکانات همکاری و استفاده از پایگاههایش را برای جنگ علیه تروریسم پیشنهاد کرد.در ژانویه ۲۰۰۲ دو کشور یک گروه کاری مشترک در مورد مبارزه با تروریسم تاسیس کردند.[۳۵]

به عنوان نتیجه مشارکت، همکاری هند- آمریکا در بسیاری از زمینه‌ها توسعه یافت. این همکاری‌ها با سفر بوش در سال ۲۰۰۵ به هند و توافقات در زمینه‌های مختلف بخصوص همکاری در زمینه فناوری هسته‌ای بیش از پیش گسترش یافت.آمریکا یکی از بزرگترین شرکای تجاری هند شد. تجارت دو جانبه در ۲۰۰۱ به ۱۴ میلیارد دلار رسید که دو برابر مبلغ دهه پیش بود. آمریکا اکنون بزرگترین سرمایه گذار (هم از نظر سرمایه گذاری مستقیم و هم سرمایه گذاری خارجی) در هند محسوب می‌شود. تقریبا ۱۰۰۰ کمپانی آمریکایی در هند تجارت انجام می‌دهند که بیش از ۱۴ برابر از سال ۱۹۹۱ افزایش یافته اند. اکنون ۵۰۰ کمپانی نیازهای نرم افزاری کمپانی‌های هندی را برطرف می‌سازند. دولت بوش معتقد است که همانطور که قدرت چین رشد می‌کند، یک هند قوی ثبات وموازنه را در منطقه تامین خواهد کرد.

در سایه همکاری آمریکا ـ هند، اسرائیل هم همکاری دفاعی خودش را با هند توسعه داده است و یک بعد امنیتی جدید به سیاست دفاعی پاکستان افزوده است. همکاری رو به افزایش هند با اسرائیل مورد نگرانی عمیق پاکستان است.

نتیجه گیری

به طور کلی در روابط چین و پاکستان در دوره معاصر سه نکته قابل توجه است که در زیر مورد بررسی قرار می‌گیرند:

۱- تغییر الگوی روابط چین و پاکستان

به رغم درک نزدیک دو کشور از نظرات یکدیگر در مورد مسائل منطقه‌ای و بین‌المللی الگوی روابط چین و پاکستان بتدریج پس از دوره مائو تغییر کرده است زمانی که چین بهبود روابطش را با هند آغاز کرد. در نتیجه این تجدید روابط اتال بیهاری واجپایی وزیر خارجه هند در ۱۹۷۹ از چین دیدار کرد. این دیدار گام عمده‌ای در زمینه عادی سازی روابط بین دو کشور بود. از این جهت که چین موضع خودش را در قبال مساله کشمیر تغییر داد حمایتش را از پاکستان در اختلافاتش با هند متوقف کرد و به نیاز به راه حل صلح‌آمیز برای تمامی مسائل مورد اختلاف بین دو کشور رقیب تاکید کرد.

لی پنگ عضو پارلمان چین در آوریل ۱۹۹۹ از اسلام آباد دیدار کرد و در مورد نیاز به حل اختلافات طولانی مدت مذاکره نمود. او اشاره کرد به روند جدیدی که در منطقه در مورد حل و فصل اختلافات چند جانبه از طریق بحث و گفتگو بوجود آمده است. چین از بحران کارگیل در مه ۱۹۹۹ ناراضی بود.

چین در سال ۲۰۰۱ یک دستور کار چهار مرحله‌ای برای توسعه آینده روابط چین و پاکستان ارائه کرد: ۱- همکاری کشاورزی ۲- توسعه ساختاری ۳- همکاری اقتصادی و تجاری در مناطق جدید و توسعه نرم افزاری ۴- کشف راههای جدید همکاری . دو کشور موافقت کردند که زمینه‌های بالقوه برای توسعه روابط تجاری وجود دارد که اکنون میزان آن به حدود یک میلیارد دلار می‌رسد . یکی از عمده ترین موافقتنامه‌ها که طی این دیدار امضاء شد مربوط به توسعه بندر گوادر بود که در دهانه خلیج عمان قرار دارد. پاکستان اجازه توقف کشتی‌های چینی را در این بندر داده است این اقدام به چین امکان یک حضور دائمی دریایی در اقیانوس هند را داده است و به این کشور اجازه خواهد داد نفوذش را در یکی از مناطق پرتردد کشتی رانی به داخل و خارج خلیج فارس افزایش دهد. چین به توسعه بزرگراه ساحلی مکران کمک می‌کند، این بزرگراه بندر گوادر را به کراچی مرتبط می‌سازد و قرار است بزرگراه دیگری آنرا به بزرگراه سند وصل کند و تا قراقروم در مرز چین با پاکستان ادامه یابد. این بهبودها در ساختارهای فیزیکی از دید مدیران امنیتی هند پوشیده نمی‌ماند.

بندر گوادر توان بالقوه دارد که یک منطقه مرکزی تجاری شود و از طریق افغانستان و ترکمنستان دسترسی به جمهوری‌های آسیای مرکزی فراهم می‌سازد. همچنین می‌تواند دسترسی به منطقه سین کیانگ چین را فراهم نماید.

بی طرفی چین طی بحران کارگیل و رویارویی هند و پاکستان در ۲۰۰۲ ادامه داشت. محققان این تغییر را در سیاست چین تحول مهمی در روابط سه جانبه می‌دانند. زمانی که سربازان دو کشور در مرزهایشان موضع گرفتند چین به هند وپاکستان توصیه کرد که تنش‌ها را بر طرف کنند و اظهار داشت که" چین دوست هر دو کشور پاکستان و هند است." این جمله "دوست هر دو" یک موضع جدید پکن در درگیری‌های هند وپاکستان است.این امر مشخص می‌سازد که هند دشمن مشترک دو کشور در طولانی مدت نیست واکنون پکن و اسلام آباد دیدگاه متفاوتی نسبت به هند دارند.

اکنون یک چین متفاوت در صحنه بین‌المللی وجود دارد. این کشور در مورد مسائل متعددی موضع گرفته است. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی آشفتگی سیاسی و اقتصادی

می‌تواند جهانی شود. ظهور آمریکا به عنوان تنها ابر قدرت، آشفتگی سیاسی واقتصادی در روسیه، آینده تایوان، تجارت جهانی و مسائل دیگر اکنون منافع عمده چین را درگیر کرده است. از نظر منطقه‌ای چین به حمایت از پاکستان ادامه خواهد داد اما بستگی. به این دارد که پاکستان چگونه از مسائل جاری اش خارج خواهد شد.صمیمیت و گرمی قدیمی که مشخصه اصلی دوستی چین وپاکستان بود بخشی از تاریخ شده است.

سیاست چین پس از مائو در قبال پاکستان بطور قابل توجهی تغییر کرده است و گرمی دهه‌های ۱۹۶۰ و۱۹۷۰ شروع به کاهش نموده است. پکن بطور سنتی از پاکستان علیه هند حمایت می‌کرد اما در دوره پس از جنگ سرد چین به نحوی از پاکستان فاصله گرفت به منظور اینکه روابطش را با هند بهبود بخشد.

۲- وابستگی روابط چین و پاکستان و چین – هند

در اوایل دهه ۱۹۵۰ چین و هند بیشتر از چین و پاکستان به هم نزدیک بودند. این الگوی روابط تا اواخر دهه ۱۹۵۰ وجود داشت زمانی که در روابط چین وهند اختلافات ظهور کرد و در نتیجه منجر به بروز درگیری‌های مرزی در نوامبر ۱۹۶۲ شد. روابط چین با ایالات متحده آمریکا واتحاد جماهیر شوروی قبلا تیره بود. هند به عنوان دشمن جدید هراس وی را افزایش داد. پکن احساس می‌کرد که بیشتر منزوی و احاطه شده است. در این شرایط چین و پاکستان نیاز به همکاری نزدیک برای تقویت روابط چند جانبه شان را تشخیص دادند.

پیشرفت مذاکرات برای علامت گذاری مرز تعیین نشده چین وپاکستان بسیار آهسته بود. این امر به طور عمده به دلیل وضعیت محتاط چین که بعد از اختلاف مرزی بین هند و چین بوجود آمده بود. پس از آن دو کشور یک موافقتنامه مرزی امضا کردند. بنابر این همانند تهدید هند نسبت به چین وپاکستان ترس چین از منزوی شدن و نا امیدی پاکستان از متحدان غربی اش بطور برابر در نزدیک کردن دو کشور به یکدیگر نقش ایفا کرد.

ارتباط بین دو کشور در تمام دوران مائو قوی باقی ماند. پس از دوره مائو همانطور که قبلا ذکر شد تغییرات جدی در سیاست‌های داخلی و خارجی به هدف توسعه جامع اقتصادی ایجاد شد. چین به طرف غرب متمایل شد و بر عادی سازی روابطش با همه کشورها از جمله هند متمرکز شد.دو کشور به سطح قابل توجهی از تفاهم رسیدند . پس از دیدار واجپایی از پکن در ۱۹۷۹ چین موضعش را در مورد کشمیر تغییر داد و پاکستان و هند را به حل مساله به صورت صلح آمیز ترغیب کرد. بعضی تحلیل گران تغییر موضع چین در مورد کشمیر را به

بهبود روابط چین و هند ارتباط دادند و معتقد بودند که بهبود روابط پکن و دهلی نو می‌تواند بر دوستی سنتی بین چین و پاکستان اثر بگذارد. به منظور تایید نظراتشان به بی طرفی چین در بحران کارگیل و رویارویی هند و پاکستان در نیمه سال ۲۰۰۲ اشاره کردند. دوره‌های سیاسی مشخصی بطور خوش بینانه‌ای چین بطور مستقیم در حمایت از پاکستان دخالت کرده است. اما نظر متفاوتی نیز در این زمینه وجود دارد که عامل هند را برای تغییر سیاست چین مسئول نمی داند. بحث زیر در حمایت از این نظر متفاوت ارا ئه شده است:

عادی سازی روابط چین وهند نتیجه بازسازی سیاست چین بود که تحت رهبری دنگ شیائوپنگ شروع شد ویک حرکت مستقل به سوی هند نبود. پکن روابطش را نه فقط با هند بلکه با تعدادی از کشورهای دیگر که مهمترین آنها آمریکا بود اصلاح کرد.

کاهش حمایت پکن مبارزه آزادی در کشمیر را محدود نکرد. سیاست پس از مائو چین به طور قابل توجهی حمایت از حرکت‌های انقلابی اطراف دنیا را کاهش داد.

چین روابطش با پاکستان را با روابطش با هند مرتبط نکرد. به عبارت دیگر روابط بهتر بین هند و چین به تضعیف حسن روابط چین و پاکستان منجر نمی‌شود. چین همزمان به طور نسبی به دنبال این دو رابطه است. بنابر این چین حرکت‌ها برای بهبود در روابط بین پاکستان و هند را تشویق می‌کند. این یک عامل جدید در سیاستش در قبال شبه جزیره هند بود.

در صحنه بین‌المللی معاصر غیر عاقلانه است اگر پاکستان انتظار داشته باشد که چین بطور مستقیم در هر اختلافی که ممکن است بین هند وپاکستان بروز کند دخالت نماید.به ویژه زمانی که اسلام آباد تا حدودی مسوول چنین حوادثی است.

همچنان که اشاره شد بعضی مسائل روابط بین چین وهند را متشنج کرده است. از جمله اختلاف مرزی، مساله تبت ، ادامه دشمنی با دالایی لاما و رقابت بین دو کشور برای تفوق بر منطقه. اینها مسائلی هستند که در کوتاه مدت نمی توانند حل شوند. برخی معتقدند اگر روابط چین و هند بهبود یابد، روابط چین و پاکستان هم پیشرفت خواهد کرد به این دلیل که چین: ۱- این مطلب را آزموده است که بهبود روابطش با هند تاثیری در روابطش با پاکستان نمی گذارد.۲- در صورت ادامه روابط دوستانه با پاکستان چین بهتر می‌تواند هند را به اصلاح سیاست‌هایش نسبت به پاکستان ترغیب کند. ۳- عدم وجود اختلاف سرزمینی یا سیاسی و طرفداری چین وپاکستان از پنج اصل همزیستی مسالمت آمیز دوستی دو کشور را تحکیم بخشیده است. ۴- در کنار عوامل دیگر درک یکسان از صحنه بین‌المللی و منطقه‌ای نیز در این

زمینه نقش مهمی دارد. ۵- در ساختار نظامی دو کشور تداوم وجود دارد که اثر مستقیمی بر تداوم روابط دو جانبه دارد.

ممکن است عامل هند در تقویت روابط دو کشور نقش داشته باشد و برخی به نزدیکی دو کشور چین وهند اهمیت زیادی داده اند ویا اینکه روابط مستقل از عامل هند ادامه یابد زیرا دو کشور به رغم سیستم‌ها وایدئولوژی‌های متفاوت روابط مستحکمی با یکدیگر داشته اند.

۳- سناریوهای آینده

چین اهداف ملی مشخصی را تصویب کرده بود که با موفقیت در طول ۲۵ سال گذشته دنبال می‌شد که در اثر آن تولید ناخالص داخلی بیش از ۴ بار افزایش یافت. این کشور نیاز به نیم قرن تلاش دارد تا به سطح کشورهای پیشرفته برسد یک پیش نیاز اولیه برای رسیدن به این هدف ثبات و صلح در محیط بین‌المللی است . آسیای جنوبی منطقه‌ای است که در آن بی ثباتی و تهدید به درگیری وجود دارد و چین به دنبال توسعه روابط با هند با پاکستان است تا صلح منطقه‌ای و همکاری سودمند چند جانبه را ایجاد کند. با توجه به این مطالعه رفتار سیاسی احتمالی سه کشور در روابط هر یک با دیگری می‌تواند تا حدود معینی مشخص شود. انتظار می‌رود که سیاست هند در قبال چین بر اساس تناقض باشد. هند ممکن است با چین درگیر شود ومذاکرات در مورد مساله مرزی همچنین گروه کاری مشترک را از سر بگیرد. همکاری اقتصادی وتبادل دیدارهای رسمی بین پکن و دهلی نو احتمالا افزایش می‌یابد. هند احتمالا از چین خواهد خواست تا با خاتمه دادن به حمایتش از پاکستان در زمینه فن آوری دفاعی به ویژه فن آوری موشکی وهسته‌ای صداقتش را ثابت کند. همچنین هند ممکن است چین را تحت فشار قرار دهد تا اشغال سکیم و ارونال چال پرادش را تایید کند.

موازی با این حرکت‌ها برای بهبود روابط هند ممکن است چین را به عنوان قدرت در حال ظهور نامطلوب مطرح کند و اینکه تهدید جدی برای امنیت هند است . بنابر این پیشرفت برنامه‌های موشکی وهسته‌ای‌اش را این گونه توجیه کند. این مساله می‌تواند یک مسابقه هسته‌ای در منطقه راه بیاندازد زیرا پاکستان هم به دلیل احساس نا امنی در تهیه تسلیحات تاخیر نمی‌کند. هند به خوبی از تصور آمریکا در زمینه قا بلیت با لقوه چین به عنوان یک قدرت بزرگ اگاه است و می‌تواند از این زمینه برا ی ایجاد درک استراتژیک برای مقا بله با تهدید چین استفاده کند. در این زمینه احتما لا همکاری هند وآمریکا توسعه می‌یابد در عین حال رابطه هند و اسراییل قدرت قابل توجهی بدست می‌آورد.

از طرف دیگر رقابت جدی بین چین و هند در مورد مسائل اقتصادی وجود دارد. دو کشور رقیب یکدیگر در جذب سرمایه‌های خارجی می‌باشند. اگر هند بتواند سرمایه‌های خارجی چین را جذب کند ضربه‌ای به چین وارد می‌شود. همچنین دو کشور در زمینه منسوجات، فن آوری اطلاعاتی، نرم افزار و برخی محصولات نظامی هوا- فضا رقیب یکدیگر محسوب می‌شوند.

همچنین جمعیت هند برای چین تهدید محسوب می‌شود. از آنجا که در چین کنترل جمعیت وجود دارد ولی در هند کنترل جمعیت نیست ممکن است به زودی جمعیت هند با چین برابر شود و این تهدید دیگری برای چین محسوب می‌شود. بر این اساس استفاده از اهرم پاکستان برای کاهش تهدید چین لازم به نظر می‌رسد.

سیاست هند نسبت به پاکستان بر اساس تهدیدها و ترس ادامه خواهد یافت. دهلی نو ممکن است با بکار گرفتن نیروهای مسلح در مرزها همانند سال ۲۰۰۲ اقدام به آرایش نظامی در مقابل پاکستان نماید. همچنین هند پاکستان را به عنوان "مرکز فعالیت‌های تروریستی" مطرح می‌کند تا جامعه بین‌المللی پاکستان را برای فعالیت در کشمیر تحت فشار قرار دهد. این وضعیت منطقه‌ای مطلوب چین نیست که به دنبال حفظ صلح به منظور تقویت فعالیت‌های اقتصادی است. در خوش بینانه ترین وضعیت هند و پاکستان ممکن است به حل وفصل مشکلات واختلافات بپردازند که این امر مورد استقبال چین است.

دوستی سنتی چین و پاکستان احتمالا ادامه خواهد یافت. همکاری دو جانبه اقتصادی و تبادل فرهنگی احتمالا افزایش می‌یابد. چین تحت فشار آمریکا ممکن است کمک‌هایش به پاکستان در حوزه‌های اصلی نظیر توسعه برنامه‌های هسته‌ای و موشکی را کاهش دهد و یا قطع نماید. پکن احتمالا سیاست همزیستی مسالمت آمیز، کاهش تنش، راه حل‌های صلح آمیز همه اختلافات از جمله مساله کشمیر را برای همکاری اقتصادی بیشتر دنبال خواهد کرد. بنابر این دخالت چین در هر مواجهه پاکستان و هند غیر ممکن است.

اگر پاکستان به دنبال حفظ روابط سنتی گذشته با چین است باید سیاست چین در چشم انداز جدید پکن از امور جهانی را مورد ارزیابی مجدد قرار دهد. دو کشور باید زمینه‌های مشترک را جستجوکنند. اختلافات را کنار گذاشته و صداقت و اعتماد دو جانبه را تقویت کنند.

منابع و مأخذ

1. M.A. Bhatty, Great Powers and SouthAsia, *Strategic Studies*, Institute of Regional Studies 1996,p. 142.

2. Mohamad Ayub Khan, *Friends not Master:A Political Autobiography*, (Oxford: Oxford University, 1967)
3. Ahmad Faruqui."Failure in command Lessons from Pakisan's India Wars", *Defense Analysis*, 2001.
4. General Chuck Yeager, *Autobiography*, Bantam Book, 1985
5. Ahmad Faruqi,"General Naiazi's the Loss of EastPakistan: A Review Article", *Defence Journal, May 2000.*
6. Caraig Baxter, Bangladesh: *A new Nation in an Old Setting*, (Colorado: Westview Press, 1984)
7. Mohan malik, *Defence Studies Programme*, (Australia: Deakin University, June 20, 2000)On www.stimson.org/cbm/saif.htm.
8. Muhammad Yousaf and Mark Adkin, *The Bear Trap: Afghanistan's untold Story*, Jang Publishers,1992.
9. Douglas Waller, "The Secret Missile Deal", *Time*, June 30, 1997.
10. *China National Defence Report*, China Government ,2000.
11. *Ibid.*
12. Stockholm International Peace Research Institute (SIPRI),SIPRI Year Book ,2002.
13. *Chian's Foreign Affairs,2000*,Department Of policy Planning Ministry of Foreing Affairs People's Republic Of China.
14. China National Defeenc Report, *op.cit*
۱۵. برای اطلاعات بیشتر در مورد هند و چین نگاه کنید به: مریم دفتری، *روابط چین و هند*، (تهران دفتر مطالعات سیاسی وبین المللی،۱۳۶۹)
16. Strobe Talbot ,*Engaging India: Diplomacy,Democracy and the Bomb*, (Washington:Brookings Institution press,2004).
17. Maqbool Bhatty, Chaina and South Asia, *Strategic Studies*, Spring 2003
۱۸. زیبا فرزین نیا، *سیاست خارجی پاکستان: تغییر و تحول*، (تهران:دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی،۱۳۸۳)، ص ۷۱-۷۰

19. M.Ehsan Ahrari,"China ,Pakistan and the Taliban Syndrome", *Asian Survey*, July/August 2000
20. "Commentary: Shanghai Spirit-New Banner of International Cooperation",*People's Daily*, June15, 2001.
21. "Premir Spells out Proposals for Closer Sino_Pakistanies", *People's Daily*, May 13,2001.
22. Maqbool Ahmad Bhatty,*op.cit.*
- Anupam Srivastava,"India's Growing Missile Ambitions", *Asian Survey*, March/April, 2000.
23. *The Hindu*, New Delhi, May 18, 1998.
24. Bhatty, *op.cit.*
25. *The Tribune*,Chandigarh, June 14 , 1998.
26. Bhatty ,*op.cit.*
27. *The Indian Express*, New Delhi, June 30, 1999.
28. *The Dawn*, Karachi, July 2 , 1999
29. Bhatty, *op.cit.*
30. *The Dawn*,Karachi ,April 3,2000
31. Bhatty, *op.cit.*
32. *Ibid.*
33. *Ibid.*
34. C.Raja Mohan , India and the Balance of Power, *Foreign Affairs*, July/August 2006.
35. Fahmida Ashraf, Post-9/11 Trends in Indian Foreign Policy, *Strategic Studies*, Autumn 2002.

نتیجه گیری

در قرن بیستم فهرست ابرقدرتهای جهانی کوتاه بود: ایالات متحده، اتحاد شوروی، ژاپن و اروپای غربی. اما قرن بیست و یکم متفاوت است. چین و هند در حال تبدیل شدن به وزنه‌های سنگین سیاسی و اقتصادی می‌باشند: چین بیش از یک تریلیون دلار ذخیره ارزی داشته، بخش تکنولوژی برتر هند به سرعت در حال رشد بوده و هر دو کشور که اکنون به عنوان کشورهای هسته‌ای شناخته شده‌اند، در حال پرداختن به توسعه نیروهای دریایی می‌باشند. شورای ملی اطلاعاتی آمریکا[1] پیش‌بینی کرده که چین و هند تا سال ۲۰۲۵، به ترتیب دومین و چهارمین قدرتهای اقتصادی جهان خواهند شد[2]. چنین رشدی در حال گشایش راهی برای یک عرصه چند قطبی در سیاست جهانی است.

این تغییر ساختاری، چالشی را برای سازمانهای جهانی تحت سلطه آمریکا که از دهه ۱۹۴۰ باقی هستند مطرح می‌کند. رژیمهای چند جانبه، آزادسازی تجاری، بازارهای آزاد سرمایه و عدم تکثیر سلاحهای هسته‌ای را ترویج کرده‌اند. اما چنانچه قدرتهای در حال ظهوری مانند هند و چین به این ساختار ملحق نشوند، آینده این رژیم‌های بین‌المللی بطور نگران کننده‌ای نامشخص خواهد بود.

آمریکا به منظور اطمینان از اینکه این کشورها اصول نظم جهانی آمریکایی را خواهند پذیرفت، سعی کرده چهرهٔ آنها را در مجامعی، از صندوق پول بین‌المللی گرفته تا سازمان بهداشت جهانی، در موضوعات متنوعی نظیر تکثیر سلاح‌های هسته‌ای، روابط مالی و محیط زیست برجسته سازد. این تلاش غیر مترقبه به خوبی برنامه ریزی و هدفمند شده است؛ اما با دو مانع بزرگ روبروست. اول اینکه قدرت بخشیدن به کشورهای در حال صعود به معنای خلع اختیار کردن کشورهایی است که در حال افول می‌باشند. به این دلیل، برخی از اعضای اتحادیه اروپا چندان مشتاق همهٔ جنبه‌های استراتژی ایالات متحده نیستند. مطمئناً این اتحادیه موافقتهای دوجانبه خود را انجام داده و در واکنش به یکجانبه‌گرایی آمریکا، از همکاری با این

---

[1] National Intelligence Council

[2] *Foreign Affairs*, March- April 2007.

کشورهای در حال ظهور راضی بوده‌اند؛ اما حاضر به کاهش قدرت نمایندگی بیش از حد خود در سازمانهای چند جانبه نیستند.

مشکل دوم از تمایل آمریکا به یکجانبه گرایی ریشه می‌گیرد. از آنجا که دولت آمریکا بسیاری از ساختارهای حاکمیت جهانی را بی ارزش کرده است، هرگونه تلاشی از سوی دولت این کشور به منظور تعیین مجدد قوانین بازی جهانی، طبیعتاً تلاش دیگری از سوی واشنگتن برای گریز از فشارهای قوانین بین‌المللی تلقی می‌گردد. ائتلافی از کشورهای مخالف با وضع موجود طراحی انضمام هند و چین به کنسرت قدرت‌های بزرگ، توسط ایالات متحده، را دشوار خواهد ساخت.

باوجود این مشکلات، آمریکا در تلاش است تا به منظور فائق آمدن بر این بدبینی‌ها امتیازاتی اعطا نماید. اگر چین و هند احساس خوشایندی از پیوستن به سازمانهای بین‌المللی موجود نداشته باشند، باید سازمانهای جدیدی را ایجاد کنند.

واشنگتن همچنین روابط دوجانبهٔ خود را با هند و چین تقویت کرده است. از سال ۲۰۰۵ آمریکا سیاست خود را برای عضویت چین در نظام بین‌المللی به صورت باز اجرا کرد و چین را به عضو مسئولی در سیستم تبدیل نمود. از پاییز ۲۰۰۶ واشنگتن گفتگوهای اقتصادی استراتژیک آمریکا- چین را آغاز کرد. آمریکا همچنین چین را جهت بررسی مسائل گوناگونی چون کره شمالی، ایران و دارفور و رایزنی با آژانس بین‌المللی انرژی به کنسرت قدرتهای بزرگ ملحق کرد.

ایالات متحدهِ توجه خود را به هند نیز مبذول داشته است. این کشور در بیشتر سالهای دههٔ ۱۹۹۰ پیش از هر چیز نگران چگونگی حل منازعه هند با پاکستان بر سر کشمیر و از سرگیری بحرانهای هسته‌ای بالقوه بود. اگرچه پاکستان متحد مهم ایالات متحده در جنگ علیه تروریسم به شمار میاید، اما روابط هند و آمریکا در سال‌های اخیر رو به گرمی گذاشته است. در نوامبر ۲۰۰۶، وزارت بازرگانی آمریکا بزرگترین مأموریت توسعهٔ اقتصادی با هند را ارائه داد و بدین ترتیب گفتگوهای تجاری میان این دو کشور گسترش یافت. در سال ۲۰۰۶ نیز آنها یک توافقنامه دوجانبه درخصوص همکاری در زمینهٔ انرژی هسته‌ای غیرنظامی منعقد ساختند. این امر در واقع به رسمیت شناختن عملی هند به عنوان یک قدرت هسته‌ای از سوی آمریکا بود. این پیمان تعهد هند را به قوانین عدم تکثیر سلاحهای هسته‌ای در برنامه‌های هسته‌ای غیرنظامیش تقویت کرد، اما برنامه‌های نظامی این کشور را از حوزهٔ نظارت آژانس بین‌المللی انرژی اتمی خارج کرد. منتقدان این قرارداد نسبت به تهدیدهای آن به پیمان منع تکثیر

سلاح‌های هسته‌ای هشدار داده‌اند. اما دولت امریکا تأکید دارد که هند در حال تبدیل شدن به یک ابرقدرت است و نمی‌توان آنرا محصور نگه داشت، همچنین از آنجا که هند یک دموکراسی است هیچ آسیبی به کسی نخواهد رساند.

ایالات متحده، چین و هند را به شرکت دوره‌ای در نشستهای گروه هشت ترغیب کرده است. هدف واشنگتن به رسمیت شناختن اهمیت فزاینده چین در سیاست و اقتصاد جهانی بوده، و انتظار دارد پکن، در عوض، تأیید کند که سیاستهای نرخ مبادلات این کشور و کنترل مصرف داخلیش به عدم توازن اقتصادی جهان کمک می‌کند.

دولت امریکا همچنین با توجه به موثر کردن نفوذ چین، (همینطور مکزیک، کرهٔ جنوبی و ترکیه) تلاش بسیاری در جهت تغییر سهمیه‌های رأی در صندوق بین‌المللی پول صورت داده است. سهم رسمی چین در این صندوق بسیار پایینتر از اندازهٔ سطح اقتصادی واقعی این کشور می‌باشد. آمریکا هند و چین را که نگران تضمین دستیابی منظم به انرژی می‌باشند، تشویق به کار با آژانس بین‌المللی انرژی به منظور ایجاد ذخایر استراتژیک نفت کرده است.

مشکل دیگر این است که بازنویسی قوانین سازمانهای موجود مسئولیت پرمعضلی می‌باشد. هرگونه تلاشی در جهت ارتقاء موضع چین، هند و کشورهای در حال صعود دیگر درون سازمانهای بین‌المللی به بهای کاهش نفوذ کشورهای دیگر در این مجامع خواهد بود. از این بازندگانِ آینده انتظار می‌رود در امر فعالیتهای اصلاحاتی، ایجاد وقفه یا اغتشاش کنند. اگرچه کشورهای اروپایی هنوز از اهمیت خاصی برخوردار هستند، اما رشد جمعیتی و اقتصادی آنها با رشد قدرتهای در حال ظهور یا ایالات متحده برابری نمی‌کند.کشورهای اروپایی که دارای موقعیت برجسته‌ای در بسیاری از سازمانهای مهم پس از جنگ دوم جهانی می‌باشند، در توزیع مجدد قدرت به نفع کشورهای حاشیهٔ اقیانوس آرام بیش از همه متضرر خواهند شد و از آنجا که آنها در بسیاری از سازمانها دارای حق وتوی مؤثری هستند، می‌توانند با تحولات رهبری شده از سوی آمریکا مقابله کنند. اروپاییها معتقدند آنها هنوز به لطف اتحادیه اروپا که به آنها اجازه فرماندهی یک بلوک ۲۷ عضوی را در بسیاری از سازمانها می‌دهد، از موقعیت محکمی برخوردار هستند.

آمریکا در داخل نیز با موانعی روبروست. برخی مخالف ابتکار عملهای کاخ سفید برای اعطای قدرت نفوذ بیشتر به چین در صندوق بین‌المللی پول می‌باشند، و معتقدند این کار به معنای پاداش دادن به یک بازیگر نادرست در اقتصاد جهانی است.

برای ایالات متحده تلاش برای گرفتن حق رأی از متحدان دیرینه اش در اروپا و اعطای آن به دولتهایی که غالباً دارای برنامه‌هایی مغایر با برنامه‌های این کشور می‌باشند، عجیب به نظر می‌رسد. اما گزینهٔ دیگر که برای امریکا بسیار نگران کننده تر می‌باشد: چنانچه این کشورها به سازمانهای موجود نپیوندند ممکن است به تنهایی سازمانهای بین‌المللی‌ای تشکیل دهند که اساساً با منافع ایالات متحده مغایرت داشته باشد. اگر هند و چین در مورد ادارهٔ نظام بین‌المللی احساس همکاری نکنند، ممکن است در آینده مشکلات زیادی برای ایالات متحده ایجاد کنند. در این کشورها ملی‌گرایان مشتاق بهره برداری از هر شکاف سیاسی میان آمریکا و کشورهایشان خواهند بود.

به ویژه چین، هم اکنون ایجاد ساختارهای سازمانی جدید خارج از اختیارات آمریکا را آغاز کرده است. مثلاً سازمان همکاری شانگهای که از کشورهای چین، قزاقستان، قرقیزستان، روسیه، تاجیکستان و ازبکستان (و هند، ایران، مغولستان و پاکستان به عنوان ناظر) تشکیل می‌شود، همکاریهای انرژی و نظامی را در میان اعضایش (اگرچه هنوز در سطحی پایین) میسر ساخته است. دکتر احمدی نژاد رییس جمهور ایران در نشست ژوئن ۲۰۰۶ این سازمان در پکن پیشنهاد کرد که این سازمان" در مقابل تهدیدهای قدرتهای سلطه جو برای اعمال زور علیه کشورهای دیگر یا دخالت در امور آنها از اعضایش دفاع کند." این مطلب در اعلامیهٔ مشترکی که در پایان این نشست صادر شد به این صورت مطرح گشت: "اختلافات در سنتهای فرهنگی، نظامهای سیاسی و اجتماعی، ارزشها و الگوهای توسعه که در مسیر تاریخ شکل گرفته‌اند نباید به عنوان دستاویزی برای دخالت در امور داخلی کشورهای دیگر بکار گرفته شوند."

چین فعالانه در حال جلب کشورهای غنی از منابع به سمت خود می‌باشد. این کشور سالانه میزبان نشستی با شرکت بیش از ۴۰ رهبر آفریقایی، به منظور تضمین دستیابی مداوم به این قارهٔ سرشار از انرژی است. رهبران این کشور پیشنهاد ایجاد مناطق آزاد تجاری در داخل SCO و APEC را داده‌اند.

تلاشهای چین ضرورتاً تضادی با منافع ایالات متحده ندارد، اما اگر پکن بخواهد می‌تواند چنین باشد. از نظر آمریکا برای هند و چین بهتر است منافع خود را در راستای ساختار آمریکایی ادارهٔ جهان پیش برند تا خارج از آن. آمریکا می‌تواند در عوض همسازی این کشورها با سازمانهایی نظیر سازمان ملل و صندوق بین‌المللی پول، حیثیت و پرستیژی را که در جستجویش هستند به آنها اعطاء کند.

بنابراین صعود دو قدرت آسیایی در جهان و منطقه چالش‌ها و فرصت‌هایی را بدنبال دارد. روابط پاکستان با هند و چین از آنجا که این دو قدرت آسیایی در عین همکاری رقیب هم هستند قابل توجه است. بخشی از این مسائل از جمله روابط چین و هند، مشکلات هند و پاکستان و اتحاد چین و پاکستان در این نوشتار مورد بررسی قرار گرفت.

همانطور که مشاهده شد توجه به ابعاد مختلف (زوایای مثبت و منفی یا فرصت ها و چالشهای) صعود دو قدرت آسیایی میتواند به درک ما از محیط بین المللی کمک نماید.

یکی از مشکلات عمده هند، درگیری‌ها و تنش‌های این کشور با پاکستان است. از آنجا که یکی از عوامل مهم توسعه و پیشرفت در منطقه آسیای جنوبی ثبات در این منطقه می باشد شناخت درست از ریشه های درگیری بین دو کشور می تواند به حل معضلات منطقه ای یاری رساند.

روابط پیچیده چین و پاکستان الگوی قابل تاملی در روابط بین الملل می باشد که چگونه دو کشور که همکاری نزدیک آنها بر اساس دشمنی با کشور سوم (هند) شکل گرفته است اکنون همکاری آنها پس از تنش زدایی میان هند و چین به‌سوی همکاری بر اساس رقابت با کشور سوم (هند) تغییر جهت داده و پاکستان گر چه کشوری است که در مقایسه با برخی کشورها از پتاسیل‌ها و ظرفیتهای پایین‌تری برخوردار می باشد ولی به نحوی توانسته همکاری چینی‌ها را جلب نمایدو استمرار در این روابط الگوی آموزنده‌ای است.

درمجموع، چرخش قدرت در سیستم بین‌المللی به روشنی مشخص است و اینکه ایالات متحده آمریکا سعی دارد با شرکت دادن قدرتهای آسیایی همچنان منافع حداکثری خود را در نظام بین‌الملل حفظ نماید. حرکت هر یک از اعضای جامعه بین المللی باید با توجه به شناخت آن از این نظام بین‌المللی در حال تحول برنامه ریزی شود.

از طرف دیگر، باید توجه داشت که قدرت‌های در حال صعود در آسیا ـ چین وهند ـ همانگونه که در فصول قبل مشاهده شد استراتژی خود را به گونه‌ای طراحی کرده‌اند که نه تنها تعارضی با ایالات متحده نداشته باشد بلکه سعی دارند برای هماهنگی خود با ایالات متحده بتدریج امتیازاتی را از این کشور کسب نمایند. در واقع باید توجه داشت که سیاست‌های این کشورها نه تنها در تعارض با آمریکا نیست بلکه در مواردی از آن حمایت می‌کند. به عبارت دیگر حداقل در کوتاه مدت منافع خود را در ایجاد درگیری نمی‌دانند.

این کشورها در حال صعود هستند و به تبع آن در حال کسب قدرت میباشند، بنابراین سعی دارند نفوذ خود را به انحای مختلف گسترش داده و در تحکیم قدرتشان از آن استفاده نمایند و از این جهت در مواردی حاضر به امتیاز دادن به کشورهای مخالف نظم موجود هستند.

در واقع، کشورهای در حال توسعه با مسیر پر چالشی در دستیابی به قدرت و کسب منافع در نظام بین‌الملل روبرو هستند. از یک جهت با ارائه امتیازها و موقعیت خود باید در صدد صعود به موقعیتی برتر در نظام بین‌الملل باشند و از طرف دیگر از تعارض‌های موجود میان بازیگران ماهر فرصت‌هایی را برای ارتقا کسب نمایند. باید این نکته را مورد تاکید قرار داد که به دلیل اهمیت ایران از لحاظ انرژی و موقعیت ژئوپلتیک برای قدرتهایی نظیر هند و چین در آسیا روابط با ایران از اهمیت ویژه ای برخوردار است.

از طرف دیگر توسعه همکاری‌ها با چین و هند علیه قدرت و کشور دیگری نیست بلکه تلاش برای بارور کردن ظرفیتهای اقتصادی و کمک به چندجانبه‌گرایی است. باید به هر وضعیتی دو سویه نگاه کرد. به عنوان مثال، تاکید بر منطقه‌گرایی و حل معضلات در آسیا از طرف قدرت‌های آسیایی فرصت مغتنمی برای دور کردن قدرت های خارج از منطقه است. اما باید در نظر داشت که این قدرت‌های منطقه تا چه حد خواهان این مساله هستند. کشورهای آسیایی متحدان مهمی به شمار می‌آیند. اما تنظیم سیاست‌ها با دو قدرت آسیایی مستلزم مهارت دیپلماتیک فوق‌العاده‌ای است.